

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه عادیات (جله اول)

تتم مفهومی استاد اخوت ۱۳۸۵/۰۷/۰۶

برای سلامتی خودتان و شیعیان تمام جهان صلواتی عنایت بفرمایید.

برای این که خداوند به همه ما وزن عمل و توفیقات روزافزون عنایت کند، صلواتی بفرستید.

انشاءالله امروز بحث سوره مبارکه عادیات را آغاز می کنیم. سوره از جهات مختلفی قابل بحث است. در ابتدای جلسات تفسیر المیزان را مرور می کنیم و سپس موضوعاتی پیرامون سوره بیان می شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحاً (۱)

فَالْمُورِیَاتِ قَدْحاً (۲)

فَالْمُغِیْرَاتِ صَبْحاً (۳)

فَأَثَرُنَّ بِهِنَّ نَفْعاً (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهٖ لَكَنُودٌ (۶)

وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ (۷)

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸)

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰)

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

در تفسیر نمونه، مطالبی که راجع به ثواب قرائت سوره آمده است به این صورت است، در حالی که حضرت علامه (ره) در تفسیر المیزان چندان به ثواب قرائت تاکید نمی کنند.

در تفسیر نمونه، آمده است: «هر کسی این سوره را تلاوت می کند به تعداد حاجیانی که شب عید قربان بودند، ده حسنه می دهند، گویی که ثواب حج را دارد.»

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) است که: «هر کسی سوره والعدایات را بخواند و مداومت کند، خداوند او را در روز قیامت با امیرالمومنین (علیه السلام) محشور و هم نشین می کند.»

اینکه ثواب سوره به حج و همراهی با امیرالمومنین (علیه السلام) آمده است به دلیل شأن نزول است. در واقع این سوره به صورت خاص به عنوان سوره امیرالمومنین (علیه السلام) شمرده شده است و در برخی روایات گفته می شود که این سوره نصف قرآن است.

در حدیثی آمده است که این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شد و ماجرا چنین بود:

«در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای نشینند!

آن موقع جمعیت شهرها حدود ۲ تا ۳ هزار بوده است که یعنی ده‌ها شهر با هم جمع شدند که ۱۲ هزار نفر شدند تا امیرالمومنین (علیه‌السلام) را به شهادت برسانند و این یعنی مشهور بوده که حضرت (علیه‌السلام) وصی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بوده است. یعنی جانشینی امیرالمومنین (علیه‌السلام) برای دشمن هم واضح بوده است.

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهای بی‌نتیجه بازگشتند، سرانجام پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علی (علیه‌السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت، آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می‌رفتند و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند، نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده‌ای را کشتند، و زنان و فرزندان‌شان را اسیر کردند، و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند.

سوره «والعادیات» نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند، پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن روز برای نماز صبح آمد و این سوره را در نماز تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز اصحاب عرض کردند: این سوره‌ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!

فرمود: آری، علی (علیه‌السلام) بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد. چند روز بعد علی (علیه‌السلام) با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد.

بعضی معتقدند که این یکی از مصادیق روشن آیه است نه شأن نزول^۱.

بیان‌هایی نیز حضرت علامه (ره) دارند که به آنها می‌پردازیم. یک‌سری اختلاف نظرها نیز وجود دارد که حضرت علامه (ره) به آنها پرداخته‌اند.

^۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۲۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

یک سری سوره‌ها با واو قسم هستند مثل نازعات و ذاریات و ... ما چند مدل قسم با «واو» داریم:

(۱) مثلاً والعصر، که فقط یک قسم است.

(۲) والشمس و الضحاهما که قسم‌های پی‌درپی‌اند.

(۳) برخی هم قسم به اسم فاعل‌اند یعنی اسم نیست و مشتق است و پی‌درپی هم هستند مثل والعدایات ...

عادیات: مصدر است به معنای دویدن به سرعت.

ما فعلاً وارد واژه‌های التحقیق نمی‌شویم.

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» کلمه «عادیات» از مصدر «عدو» است، که به معنای دویدن به سرعت است، و کلمه «ضبح» به معنای صوتی است که از نفس نفس زدن اسبان در حین دویدن شنیده می‌شود، و آنچه معهود در ذهن همه و معروف در بین اهل لسان است، این است که این کلمه در خصوص اسبان بکار می‌رود، هر چند که بعضی ادعا کرده‌اند که این صدا برای بسیاری حیوانات دیگر نیز دست می‌دهد، و به هر حال معنای آیه این است که: سوگند می‌خورم به اسبان تیزتک، که نفس نفس می‌زنند.^۲

در واقع نفس نفس اسب یک صدایی دارد که به آن «ضبح» می‌گویند.

«ولی بعضی گفته‌اند: مراد از آن شتران حاجیان است، که صاحبان خود را در روز عید قربان از مشعر به منی می‌برند.»^۳

این ثواب قرائت اول را دارد. بنابراین برخی ثواب قرائت‌ها جعل شده است. این نشان می‌دهد که فرماندهان جنگی متفاوت هستند و برخی به دنبال صلح می‌روند که دشمن را راضی کنند، مثل همین سیاست‌های امروز که می‌رویم

^۲ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

^۳ . ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

مذاکره، در صدر اسلام نیز چنین اتفاقی می افتاد که می گفتند که ما و اسلام این قدر قوی شدیم که می توانیم با مذاکره حل کنیم و یکی از رویکردها هم رویکرد امیرالمومنین (علیه السلام) در سوره عادیات است که سوار اسب می شود ولی منتها با تدبیر جلو می رود.

صفاتى که در آیات بعد ذکر شده است به شتر ربطی پیدا نمی کند.

عده ای در کتب اهل تسنن روایاتی که در تأیید امیرالمومنین وجود دارد را حذف می کنند که همه اینها جعل حساب می شود. نظام جعل هنوز بین اهل تسنن رواج دارد و باب فقهی نیز به آن می دهند. یک زمانی می رسد که همه اینها برملا می شود. مسیحیان و یهودیان خیلی از کتب اسلامی را برده اند و از آنها هم محافظت می کنند و روزی که سایه شان از سر دنیا کم شد، می بینیم که نص صریح روایات و غیره چطور خواهد بود. نوعا کتب ما آن طرف است و به کسی نیز واگذار نمی کنند. ان شاء الله زمانی این کتب به ما خواهد رسید.

حضرت علامه (ره) در برخی جاها خیلی واضح می فرمایند:

«ولی صفاتی که در آیات بعدی برای عادیات ذکر کرده با این دو قول که عادیات را به شتران معنا کرده اند نمی سازد.»^۴

هر چند که بعضی ادعا کرده اند که این صدا برای بسیاری حیوانات دیگر نیز دست می دهد، و به هر حال معنای آیه این است که: سوگند می خورم به اسبان تیز تک، که نفس نفس می زنند. این را روح المعانی گفته است.

ولی بعضی گفته اند: مراد از آن شتران حاجیان است، که صاحبان خود را در روز عید قربان از مشعر به منی می برند. که این هم از مجمع البیان و متأثر از کتب اهل تسنن است.

اسب نوعا برای جنگجویان بوده است و نماد انسانهای حکومتی بوده است.

^۴ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

در هر صورت بحث اسب خیلی مهم ست و آقای مصطفوی عادیات را روی نفوس عادیه می برد و می گوید که به ظرافت های سوره ها باید دقت شود. عادیات مربوط به اسب است و اگر از اسب خارج شود، بعدا از شواهد تاریخی خارج کرده اید و بعد هم امیرالمومنین (علیه السلام) از این سوره جدا می شود.

این جنگی است که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در رأس جنگجوهاست. مثل این است که شما بگویند مدیریت کلان کشور دست کسی است که اول جنگجوست. یعنی سمت سرلشگری است. ممکن است خیلی ها از این حرف خوششان نمی آید که سردار نظامی، مدیر کلان کشور شود و می گوید که کشور را نباید به سمت جنگ ببریم. این حرف ما نیست، حرف سوره عادیات است.

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» کلمه «موریات» جمع اسم فاعل از مصدر «ایراء» است، که به معنای برون کردن آتش (از سنگ چخماق) است.^۵

برون کردن آتش یعنی چه؟ در اثر تصادم شعله ای خارج می شود یعنی سبب می شود که آتش گرفته شود.

« و کلمه «قدح» به معنای زدن به ضرب است وقتی گفته می شود: «قدح فاوری» معنایش این است سنگ و چخماق را به هم کوبید، و جرقه بیرون آورد. و منظور از اینکه اسبان عادیات را توصیف کرده به «موریات قدحا» این است که این اسبان در هنگام دویدن در زمین سنگزار جرقه هایی از برخورد نعلهایشان به سنگ زمین بیرون می جهند.^۶ و دوباره بعضی ها را بیان می کنند:

«ولی بعضی ها گفته اند: مراد از «ایراء» مکر جنگندگان در میدان جنگ است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور آتش افروختن است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور زبان مردان است که آتش ها می افروزد، و با پاره سخنان سخت و ناهنجار خود فتنه ها می انگیزند، لیکن این اقوال سخنانی ضعیف است.^۷

^۵ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

^۶ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

^۷ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

پس آیه دوم موریات قدحا است. که به خاطر ضربه به سنگ و لغزش سم اسبان منجر به بیرون زدن جرقه است و نشان از سرعت و هیبت سواران اسب است و این تصویری است که در شب است. صحنه به گونه‌ای است که فکر می‌کنید آتش گرفته است. تصور کنید که حدود ۲۰۰ اسب از جایی حرکت می‌کنند که شور و شعف رزمنده‌ها هم در آن است.

«فَالْمَغِيرَاتِ صُبْحًا» کلمه «مغیرات» جمع مؤنث اسم فاعل از باب افعال (اغارة) است، و «اغارة» و همچنین «غارت» به معنای سواره هجوم بردن بر دشمن به طور ناگهانی است، و این جمله که به ظاهر و مجازاً صفت خیل قرار گرفته، در واقع صفت سوارگان صاحب خیل است، و معنایش این است که: سوگند می‌خورم به سوارگان که در هنگام صبح و بناگهانی بر دشمن هجوم می‌آورند.^۸

از اینجا فضا از اسب به سواره منتقل می‌شود و به طور واضح می‌بینید که دیگر آن اسب نیست که این طور می‌دود و سواره آن مهم است. یعنی شیخون را سواره می‌زند.

بهترین زمان شیخون زدن نیز صبح است. زیرا صبح همان‌هایی که وظیفه‌شان این است که صبح پاس بدهند خواب‌اند و هم آن‌هایی که دیشب پاس داشتند، خواب‌اند و این یعنی صبح است که اکثراً خواب‌اند و این در زندگی روزمره نیز دیده می‌شود.

جنگ‌های قدیم و امروزه ماهیتاً متفاوت بودند. در قدیم همه در یک منطقه جمع می‌شدند و آن موقع‌هایی که فکر می‌کردند فتح قطعی است زن و بچه را هم می‌آوردند و همیشه اهل‌شان را نمی‌آوردند. این یعنی از خانه‌هایتان بیرون بروید که ما زن و بچه‌یمان را بیاوریم و ساکن شویم. حال اگر مردانشان کشته می‌شدند، این زن و بچه دچار محرومیت می‌شدند و مختصات خاصی داشتند. از طرفی خبر رسانی‌ها به گونه‌ای بود که مثلاً یک جنگ حداقل ۶ ماه طول می‌کشید که خبر ببرند و بیاورند و غیره.

برخی وقت‌ها خانواده‌ها را که می‌بردند، حالت بیمارستان صحرائی بوده که در جنگ احد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) زنان را به خصوص صدیقه کبری (علیهاالسلام) را بردند و آن‌ها جنبه پرستاری و پشتیبانی داشتند. مسجد حضرت

^۸ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

زهر (علیها السلام) نزدیک کوه احد یادگاری از ایشان است. برخی وقت‌ها آوردن زن و بچه کارکرد تضعیف دشمن را داشته است و گاهی هم واقعا مطمئن بودند که پیروز می‌شوند که جنگ ذات السلاسل این حالت را داشته است.

«ولی بعضی گفته‌اند: مراد از مغیرات، شترانی است که سوارگان خود را در روز قربان از مشعر به منی می‌آورند، سنت هم همین است که از مشعر حرکت نکنند تا آفتاب روز عید طلوع کند، و اغاره در اینجا به معنای غارت بردن نیست، بلکه به معنای سیر سریع است.

ولی این تفسیر از این نظر که خلاف ظاهر کلمه «اغاره» است درست نیست.^۹

وقتی شتر گفته می‌شود یعنی حمله‌ای در کار نیست... نمی‌دانم چطور معنا می‌کنند!

عادیات و موریات و مغیرات اسم فاعل است و در آیه بعد فعل داریم:

«فَأَثَرُنَّ بِهٍ نَقْعًا» کلمه «اثرن» جمع مؤنث غایب از فعل ماضی و از مصدر «اثره» است که به معنای انگیختن گرد و غبار و امثال آن است، و کلمه «نقع» به معنای غبار است. و معنای آیه این است که: سوگند به هجوم کنندگان در صبح، که با اغاره به دشمن و دست و پاچه کردن آنان گرد و غبار برمی‌انگیزند.

«ثور» به معنای انقلاب است.

«بعضی از مفسرین در پاسخ از این اشکال که چرا در این سوره، فعل (اثرن) عطف بر اسم فاعل (مغیرات) شده، با اینکه اسم فاعل صفت است، و فعل عطف به صفت نمی‌شود؟

گفته: هیچ عیبی ندارد، چون اسم فاعل مذکور به معنای فعل است و کانه فرموده: «اقسم بالللاتی عدون فاورین فاغرن فاثرن» (سوگند به سوارگانی که نفس‌زنان می‌دوند، و جرقه از نعل اسبان‌شان می‌جهد، پس غارت می‌برند و غبار می‌انگیزند).^{۱۰}

نزد ادبا می‌گویند که وقتی قرار است چیزی را به چیز دیگر عطف کنید، باید سنخیتی داشته باشند و گرنه قبیح است. می‌گویند که آن اسم فاعل هم حالت فعل دارد.

^۹ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

^{۱۰} ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

حضرت علامه(ره) دیگر جواب این را ندادند یعنی منظورشان این است که وقتی در ادبیات چنین مفهومی هست، دیگر نیاز به پاسخگویی ندارد.

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» کلمه «وسط» که مصدر فعل «وسطن» است، به معنای توسط- در وسط قرار گرفتن- است، و ضمیر «به» به صبح بر می‌گردد، و حرف «باء» به معنای حرف «فی» است، که در این صورت معنا چنین می‌شود: پس در وقت صبح در وسط جمع قرار گرفتند. ممکن هم هست ضمیر به کلمه «نقع» برگردد، و حرف «با» برای ملامت باشد، که در این صورت معنا چنین می‌شود: پس در هنگام صبح دسته جمعی در وسط غبار قرار گرفتند.^{۱۱}

پس در هنگام صبح دسته جمعی در وسط غبار قرار گرفتند.

باء را ملامت می‌گیرند که مثل لباس است یعنی لباسشان غبار شد. یعنی چقدر گرد و خاکی شده است.

در وسط قرار دادن یعنی مضمحل کردن جمع دشمن. وسط نیز می‌تواند هر وسطی باشد که دلالت بر فتح داشته باشد.

«بعضی گفته‌اند: منظور در وسط قرار گرفتن شتران در جمع منی است.

ولی خواننده محترم توجه دارد که حمل کردن آیات پنجگانه، با اینکه تک تک مفردات آن ظهور در سوارکاران دارد، بر شتران حاجیان که از مشعر به منی کوچ می‌کنند حملی است بی‌اندازه خلاف ظاهر.^{۱۲}

دوباره مبحث شتر مطرح می‌شود، حضرت علامه(ره) می‌گوید که این بنده خدایی که سوره را با شتر خوانده است، دچار چه تکلفی شده است! شتر در وسط قرار گرفتن ندارد مگر برای قربانی بردن که شتر را می‌آورند ولی هیچ معنای خاصی ندارد. ذبح شتر هم که نحر است و به این راحتی نمی‌توان آن‌ها را وسط گرفت!

«پس متعین آن است که آیات را حمل بر جنگندگان اسلام کنیم، و سیاق آیات مخصوصاً جمله «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا»، و جمله «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» می‌رساند که منظور همان جنگندگان است، که خدای تعالی در این آیات به آنان سوگند یاد کرده، و حرف «فاء» در آیات چهارگانه دلالت دارد بر اینکه مضمون آنها مترتب بر همین سوگند است.»^{۱۳}

^{۱۱} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

^{۱۲} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا (۲)

فَالْمِغِيرَاتِ صُبْحًا (۳)

فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵)

این ها حالت ترتب دارد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» کلمه «کنود» به معنای کفرانگر است و این آیه مانند آیه شریفه (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ) از آنچه در طبع بشر نهفته شده خبر می‌دهد، و آن این است که پیرو هوای نفس و دلداده به لذائذ دنیا است، و در نتیجه از شکر پروردگارش در مقابل نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته منقطع می‌شود.^{۱۴}

انسانی که اسلام را دین اصلی خودش نپذیرد، مشمول حال این آیه است.

ما در این داستان چند طبقه آدم داریم:

(۱) مسلمانانی که رزمنده نیستند.

(۲) رزمنده‌هایی که عادیات نیستند.

(۳) کفاری به جنگ نیامدند.

کنود را به معنای کفور می‌کنند که می‌شود ناسپاس.

^{۱۳} ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

^{۱۴} . ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

«و در این لحن گفتار تعریضی است به آن مردمی که مسلمانان بر سرشان تاختند، و گویا منظور از کفرانگیشان، کفران نعمت اسلام است، که از بزرگترین نعمت‌هایی است که خدا بر بشر و بر آنان انعام فرموده، و چه کفرانی بالاتر از این که چنین نعمتی را که مایه پاکی زندگی دنیا و سعادت حیات ابدیشان است نپذیرند، و کار به جایی برسد که لشکر اسلام بر سرشان بتازد.»

«وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» ظاهر سیاق ضمیرهای پی در پی این است که: ضمیر در جمله مورد بحث هم مانند سایر ضمایر به انسان بر گردد، آن وقت مقصود از شاهد بودن انسان علیه خودش، این می‌شود که انسان خودش آگاه به کفرانگری خود هست، و نیز می‌داند که کفران صفت نکوهیده‌ای است، در نتیجه معنای آیه قبل و آیه مورد بحث این می‌شود که: انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است، و خودش بر این معنا شاهد است، و کفران خود را تحمل می‌کند. پس آیه شریفه در معنای آیه (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) است.^{۱۵}

یعنی اگر کنود است، بر کنود بودن خود نیز آگاه است.

«و بعضی گفته‌اند: ضمیر به کلمه «اللَّهُ» بر می‌گردد. ولی وحدت سیاق اجازه نمی‌دهد این چنین مرجع ضمایر را مختلف بدانیم» یعنی (ان الله على ذالك شهيد) است، ولی نمی‌شود چون ضمیر قبلی به انسان است پس ضمیر بعدی را نمی‌توان به خدا برگرداند.

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» بعضی از مفسرین گفته‌اند: لام در جمله «لحب الخير» لام تعلیل است، و کلمه «خیر» در اینجا به معنای مال است، و معنای جمله این است که: انسان برای دوستی مال، بسیار شدید یعنی بخیل و تنگ نظر است.

و بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که: انسان نسبت به مال دنیا شدید الحب است، و این شدت حب وادارش می‌کند به اینکه از دادن حق خدا امتناع بورزد، و مال خود را در راه خدا انفاق نکند. این چنین آیه را تفسیر کرده‌اند.^{۱۶}

برخی‌ها خیر را مال گرفتند و برخی نیز مطلق خیر.

^{۱۵} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

^{۱۶} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

«و بعید نیست مراد از «خیر»، تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد، و آیه شریفه بخواهد بفرماید: حب خیر فطری هر انسانی است، و به همین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می‌پندارد قهرا دلش مجذوب آن می‌شود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می‌برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی‌آید.»^{۱۷}

خیر در این جا بیشتر مفهوم «نفع» دارد و نه مال.

(۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

(۲) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷)

(۳) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸)

نمی‌گویند که این‌ها علت همدیگرند بلکه ۱ و ۲ و ۳ هستند.

پس ۳ تا گفته است که سومی یعنی (انه شدید لِحُبِّ الْخَيْرِ).

ناسپاسی در ناحیه باور اتفاق می‌افتد و مقام فعل است.

حَبُّ الْخَيْرِ وضعیت طبیعی است، مانند هلوع با آن برخورد می‌کنیم اما اسم آن را نامطلوب طبیعی نمی‌گذاریم، مثل این است که بگوییم اینکه علقه یا مضقه باشیم بد است؟ خیر. اینکه طفل باشید بد است؟ بالغ و عاقل شوید بد است؟ این‌ها مراحل است که باید طی شود. آیا می‌شود گفت که آن طفل نامطلوب است؟ خیر بلکه در مرحله طفل ماندن نامطلوب است.

خیر در همه مراحل زندگی جاری می‌شود. خیر در هر مرحله متفاوت است، در ذات خودش توسعه معنا دارد. مثلاً خیر برای یک بچه آب نبات و در ۷ سال دوم چیز دیگری می‌شود. اگر این را بگیریم حَبُّ الْخَيْرِ و خیر را مال معنا کنیم معنایش منفی می‌شود که اشکالی ندارد. پس از یک معنای مطلق به یک معنی منفی توسعه دارد و حالت نسبی دارد. در تمام قرآن تقریباً این عبارت منحصر به فرد است که یک صفت را به طور قطع منفی می‌آورد، که «کنود» است، یک صفت برآیندی و مثبت مثل شهید بودن که قدر مطلق است، و یک صفت حَبُّ الْخَيْرِ که ظاهرش منفی است.

^{۱۷} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

پس ۳ صفت:

- (۱) کاملاً منفی
- (۲) کاملاً ظاهراً مثبت
- (۳) کاملاً ظاهراً منفی

از این‌ها می‌توانیم استفاده‌های زیادی کنیم.

حَبِّ الْخَيْرِ، حالت فطری دارد.

«و بعید نیست مراد از «خیر»، تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد، و آیه شریفه بخواهد بفرماید: حب خیر فطری هر انسانی است، و به همین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می‌پندارد قهراً دلش مجذوب آن می‌شود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می‌برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی‌آید.»

«(أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ... لَخَبِيرٌ) مصدر «بعثه» نظیر مصدر «بحثه» به معنای بعث و نشر است، یعنی برانگیخته شدن و منتشر گشتن، و در جمله (وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) منظور از تحصیل آنچه در سینه‌ها است، جدا سازی صفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، هم چنان که در جای دیگر فرموده (يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ)»^{۱۸}

در واقع گویا انسان یک سری صفاتی در وجودش وجود دارد که این صفات مخفی است که حتی خودش هم آن‌ها را نمی‌شناسد، (حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) یعنی همان بر ملا شدن آن‌ها.

«ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از تحصیل ما فی الصدور، بر ملا شدن نهانی‌هایی است که هر کس در باطن خود پنهان کرده، در آن روز این باطنها ظاهر می‌شود، که هر فردی همانطور که به حساب ظاهرش رسیدند، و جزای اعمال ظاهریش را دادند، به حساب باطنش هم برسند، و جزای آن را نیز بدهند.»^{۱۹}

^{۱۸} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

^{۱۹} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

حضرت علامه (ره) خیلی متعرض این سخن نشدند اما آن را تایید نکردند. علامه (ره) آن را متمایزسازی نامیده‌اند و این بنده خدا بر ملاسازی نامیده است. در عمل هر دو یکی است ولی به نظر می‌آید حرف علامه (ره) دقیق‌تر است.

مثلا جداسازی این است که یک اتفاقی در خانه ما می‌افتد که من با اعضای خانواده درگیری پیدا می‌کنم. اجزای مختلف و صفات مختلفی در این درگیری دخیل‌اند، مثلا به خاطر بخل من بوده یا حسد من، یا صفات درونی‌ترم مثل افسردگی یا اضطراب، یا وسواس (به اصطلاح قرآنی و نه روان‌شناسی) یا به خاطر بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی‌های بی‌جا در من بوده است. هر صفتی به محض این که بروز می‌کند با سایر صفات درگیر است. مثلا یک اتفاق به خاطر ۱۰٪ بخل، ۲۰٪ حسد، ۵۰٪ افسردگی و غیره. (حصل ما فی الصدور) یعنی درصد هر کدام را متمایز می‌کند.

آن‌هایی که می‌گویند بر ملا کردن، دیگر این طور نمی‌گویند. در واقع متمایزسازی بسیار دقیق‌تر از بر ملاسازی است. به نظر می‌رسد که انسان در حیات دنیا می‌تواند به مقام (حصل ما فی الصدور) برسد. با علم می‌تواند از آنچه که از او صادر می‌شود، خروجی بگیرد و بر اساس علم ببیند که هر خروجی تحت تاثیر کدام صفات بوده است.

درست است که این اتفاق برای همه بعد مرگ است اما (حصل ما فی الصدور) را می‌توان به شیوه‌های علمی در همین دنیا داشته باشیم. خیلی کار تهذیب نفس را راحت می‌کند و ندانستن این، تهذیب نفس را دشوار می‌کند. یعنی کسی که بداند یک بچه ۷ ساله پرخاشگر است، پرخاشگری برای این کودک خیلی بد است، مثل اینکه در کودکی به پیری رسیدم! چه معنا دارد بچه‌ای پرخاشگر باشد؟! بررسی می‌کنید تا درمان کنید. مثلا پارک بردن و هدیه خریدن ۱۰٪ کار را نهایتا خوب می‌کند و موقت است و نوعا هم خنثی می‌کند. این درمان‌ها به خاطر آن است که نمی‌تواند علت‌یابی کند.

بنده خدایی دچار پرخاشگری مزمن بود. این یعنی سهمی از مقایسه در او هست. پس یکی اینکه خودش را با دیگری مقایسه می‌کند، دوم اینکه به شدت درونگرا است، به شدت ترس دارد.

پس پرخاشگری یعنی:

(۱) مقایسه (۲) ترس (۳) درونگرایی

به همین نحو می‌گوییم که چند درصد هست و شروع به تحریک و تغییر می‌دهیم. مثلاً محیط را تغییر می‌دهیم تا ببینیم کدام مورد تغییر می‌کند. پرخاشگری دیگری یک اختلال نیست بلکه ۵ مولفه دارد. حال باید درمان کنیم. در درمان باید اول یا از درصد پایینی یا بالایی شروع کنیم و این‌گونه است که سریع در عرض ۳ جلسه مشاوره خوب می‌شود.

مشاوره‌های دینی چون ریشه‌ای کار می‌کنند، خوب هستند.

«و جمله (أَفَلَا يَعْلَمُ) جمله‌ای است استفهامی که بوی انکار از آن می‌آید و استفهامش برای انکار است، و مفعول فعل "يعلم" جمله‌ای است که حذف شده، و مقام دلالت دارد بر اینکه آن جمله چیست، و آن جمله قائم مقام هر دو مفعول فعل «يعلم» است، و جمله «أَفَلَا يَعْلَمُ» با آنچه حذف شده جمله‌ای است تمام، و از کلمه «إِذَا بُعْثِرَ» مطلبی از نو شروع شده، تا انکار در جمله قبل را تأکید کند. و منظور از جمله «مَا فِي الْقُبُورِ» بدنهای آدمیان است.

و معنای آیه- و خدا داناتر است- این است که: آیا انسان نمی‌داند که به خاطر کفران نعمت‌های پروردگارش عقوبت‌هایی دارد که وی به زودی به آن می‌رسد، و با آن جزا داده می‌شود؟ وقتی آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته‌های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می‌دهد.^{۲۰}

عقوبت شدن به خاطر کفران نعمت. پس دو چیز را نمی‌داند، یکی عقوبت را و یکی به خاطر کفران نعمت.

«بحث روایتی [روایتی راجع به نزول سوره عادیات در باره نبرد امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ ذات السلاسل، و روایتی دیگر]»

در مجمع البیان، است که: گویند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) لشکری به سوی قبیله‌ای از کنانه گسیل داشت، و منذر بن عمرو انصاری یکی از نقباء را سرپرست آنان کرد، لشکر به طرف آن قبیله روان شد، و مراجعتش طول کشید، منافقان گفتند همه آنان کشته شدند، خدای تعالی سوره مورد بحث را نازل کرد، و خبر داد که (وَأَلْعَادِيَاتِ ضَبْحًا) - نقل از مقاتل.

^{۲۰} ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

بعضی دیگر گفته‌اند: این سوره وقتی نازل شد که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علی (علیه السلام) را به جنگ ذات السلاسل فرستاد، و علی (علیه السلام) لشکر دشمن را شکست داده بود، و این بعد از چند نوبت اعزام لشکر واقع شد که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بسرکردگی غیر علی (علیه السلام) فرستاده بود، آنها نتوانستند کاری صورت دهند و هر یک لشکر را دچار شکست نموده، نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برگشتند، این قصه در حدیثی طولانی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده.

آن گاه فرموده: و از این جهت آن را ذات السلاسل خوانده‌اند که آن جناب شکست فاحشی به ایشان داده و عده‌ای را کشت و جمعی را اسیر نموده، اسیران را در طناب آن چنان به هم بست که گویی در کنده و زنجیرند.

و وقتی این سوره نازل شد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از خانه به میان مردم آمد و نماز صبح را خواند و در نماز همین سوره را تلاوت کرد، بعد از آنکه نمازش تمام شد اصحابش عرضه داشتند: ما این سوره را نشنیده بودیم، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: بله علی بر دشمنانش ظفر یافت و خدای تعالی این سوره را فرستاد، و جبرئیل امشب با آوردن آن، فتح علی را به من مژده داد، چند روز بیشتر نگذشت که علی (علیه السلام) با غنائم و اسیران بر سید.^{۲۱}

قسمت دوم صحبت ما راجع به موضوعاتی است که در دل سوره مبارکه عادیات است. جلسه بعدی جلسه تعیین و تکلیف ادامه سوره خواهد بود. گویا آقای رجبعلی هم کاری روی سوره عادیات انجام دادند که خوب است سخنان ایشان را هم بشنویم و بعد ببینیم که رزق ما توسط سوره عادیات چگونه رقم خواهد خورد.

ساعت دوم

قبل از ادامه بحث در مورد سوره مبارکه عادیات، به «کتاب وزن عمل» که از موضوعات سوره مبارکه قارعه بود می‌پردازیم. از مجموعه کارهای انجام شده به ذهن می‌رسید که اسم کتاب را «بلوغ عمل صالح داشتن» بگذاریم. «مهارت‌هایی برای وزن‌دار کردن عمل». کتابی نوشته شود برای دوره پنجمی‌ها، کسانی که در مدرسه دانشجویی حضور دارند و به دنبال جریان‌سازی هستند. نظام کتاب به گونه‌ای است که فردی که آن را می‌خواند یک آدم فعال

^{۲۱} ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۳

انقلابی است که می‌خواهد از حریم انقلاب و شهدا حمایت کند. این افراد مخاطب این کتاب می‌شوند. در کتاب- های مهارتی باید مخاطب کتاب مشخص باشد، در غیر این صورت کتاب کاربردی نمی‌شود.

مقدمه‌ای نوشته شد در مورد ربط «عمل» و «صدق» و «وزن عمل». صدق مربوط به دوره پنجم است. مطالبی پیرامون معنای «عمل صالح»، نقش «عمل صالح»، ارتباط «علم» و «عمل صالح»، «وزن عمل»، رابطه «صدق» و «وزن عمل»، «حق» که محور صدق است.

«صدق» هم‌راستایی با «حق» است و «عمل صالح» عمل مورد پذیرش خدا که همان حق است.

کتاب سه بخش پیدا کرد: ۱- شناخت جلوه‌های حق ۲- صدق ۳- عمل

محورهای هر بخش شامل شناخت حق و حقایق مربوط به زندگی، مظاهر باطل و دوری از آن، تربیت بر مبنای حق و قرار گرفتن در معرض آن، دور شدن از باورهای غیر حق، دوری از اعمال بی‌بهره از حق و این موارد در واقع اسم فصل‌هایی است که احصاء شده است و بر اساس صد صفحه از روایت‌های کتاب «خصال» می‌باشد.

بخش اول؛ شناخت جلوه‌های حق که پنج فصل دارد.

بخش دوم؛ باور حقیقی نسبت به حق که چهار فصل دارد.

بخش سوم؛ عمل بر اساس حکم حق که هفت فصل دارد.

هر بخشی از تعدادی فصل تشکیل شده است و تعدادی مهارت. ساختار هر بخش کتاب را طوری قرار داده‌ایم که هر روایت، یک مهارت را ایجاد می‌کند و برای مهارت‌ها عنوان زده خواهد شد و هر مهارتی تمرین و ارزیابی دارد.

این کتاب می‌تواند کتاب سیر و سلوک اعضای مدرسه دانشجویی و هرکسی که بنا دارد جریان‌سازی قرآنی انجام بدهد، باشد. کتابی که می‌توان با مهارت‌های آن هر فردی خود را ارزیابی کند. حدوداً به صد روایت در کتاب اشاره شده است و در واقع کسی که آن را بخواند به صد روایت عمل کرده است. این کتاب امکان ارزیابی و سیر و سلوک خوبی به افراد می‌دهد.

به عنوان مثال در فصل توجه و آثار و نشانه‌ها، روایتی آمده است که بسیار کاربردی و مهم است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بَنِيَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَيُشْهَدُ عَلَيْهَا وَإِنَّ لِلدِّينِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْعَمَلَ بِهِ وَاللِّإِيمَانَ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَكُتُبُهُ وَرُسُلُهُ وَلِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَبِمَا يُحِبُّ وَبِمَا يَكْرَهُ وَلِلْعَامِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَالزَّكَاةُ وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يُنَازِعُ مِنْ فَوْقِهِ وَيَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَيَتَعَطَّى مَا لَا يَنَالُ^{٢٢} وَلِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَيَعِينُ الظُّلْمَةَ وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَقَلْبُهُ فِعْلُهُ وَعَلَانِيَتُهُ سِرِّيَّتُهُ وَلِلْأَثِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَخُونُ وَيَكْذِبُ وَيُخَالِفُ مَا يَقُولُ وَلِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيَنْشَطُ إِذَا كَانَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَيَتَعَرَّضُ فِي كُلِّ أَمْرٍ لِلْمَحْمَدَةِ وَلِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَيَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ وَلِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَيَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَيَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَلِلْكَسَلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَتَوَانَى حَتَّى يَفْرُطَ وَيَفْرُطُ حَتَّى يَضِيعَ وَيَضِيعُ حَتَّى يَأْتِمَ وَلِلْغَافِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ السَّهُوُ وَاللَّهُوُ وَالنَّسْيَانُ: قَالَ حَمَادُ بْنُ عَيْسَى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَلكلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ شَعْبٌ يَبْلُغُ الْعِلْمَ بِهَا أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ بَابٍ وَأَلْفِ بَابٍ فَكُنْ يَا حَمَادُ طَالِبًا لِلْعِلْمِ فِي آثَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُقَرَّ عَيْنُكَ وَتَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَعَدِّ نَفْسِكَ فِي الْمَوْتَى وَلَا تُحَدِّثَنَّ نَفْسَكَ أَنَّكَ فَوْقَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَاخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزَنْ مَالَكَ»^{٢٣}.

«امام صادق(عليه السلام) فرمود: لقمان بفرزندش گفت: جان فرزند هر چیز را علامتی است که بدان شناخته گردد و گواه آن است دین را هم سه علامت است: دانش و ایمان و عمل بدین، و ایمان را سه علامت است ایمان بخدا و کتابهای آسمانی و پیغمبران خدا و دانشمند را سه علامت است: شناختن خدا و آنچه خدایش دوست دارد و آنچه خدا را ناخوش آید و رفتارکننده بدین را سه علامت است: نماز و روزه و زکاة، و دانشمند نما را سه علامت است: با برتر از خود ستیزه کند و ندانسته چیزی گوید و آنچه در دسترس او نیست دست طمع دراز کند، و ستمکار را سه علامت است: با برتر از خود بنافرمانی ستم روا دارد و با زیر دست بتعدی و زور، و ستمکاران را یار و یاور است و منافق را سه علامت است: زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش، و نهانش با آشکارش، و گنهکار را سه علامت است: خیانت بورزد و دروغ بگوید و بر خلاف گفته خود رفتار کند و ریاکار را سه علامت است هنگام تنهائی کسل است و چون مردم بنزدش باشند با نشاط است و بهر کاری دست بزند برای خوش آیند دیگران است، و حسود را سه علامت است: پشت سر بد گوئی کند و پیش رو تملق نماید و مصیبت زده را سرزنش کند، و ولخرج را

^{٢٢} (٣). فی بعض النسخ «فیما لا ینال».

^{٢٣} الخصال، ج ١، ص: ١٢١

سه علامت است: آنچه را که در خور او نیست میخرد و آنچه را که در خور او نیست می‌پوشد و آنچه را که در خور او نیست میخورد، و تنبل را سه علامت است: آن قدر کوتاهی کند تا سست گردد، و آنقدر سستی ورزد تا ضایع کند و آنقدر ضایع کند که گنه‌کار شود، و غافل را سه علامت است: اشتباه و بازی و فراموشی حماد بن عیسی گوید امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: هر یک از این علامت‌ها را رشته‌های مختلفی است که دانستن همه آنها بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب است ای حماد شبانه روز بدنبال دانش باش و اگر خواستی که چشمت روشن باشد و بخیر دنیا و آخرت بررسی طمع خود را از آنچه بدست مردم است ببر و خود را در ردیف مردگان بگذار و هرگز بخوابت نگذرد که تو را بر یک نفر از مردم مزیتی است و زبان خویش در دهان نگهدار همان طور که مالت را نگه میداری.»

نشود که در کلاس‌های قرآن باشیم اما به خاطر نداشتن یکسری از خصوصیات نتوانیم از آن استفاده کنیم. مثل اینکه در جای خوش آب و هوایی برویم اما به خاطر عارضه‌هایی که وجود دارد نتوانیم از آن استفاده کنیم.

دستگاه‌هایی که روایات در آن مطرح می‌شود، متفاوت است. مثل ساختار وجودی‌ها است. لازم است که یک دور خود را با منطق اهل بیت (علیهم‌السلام) بررسی کنیم و ببینیم چه مشکلاتی داریم و بطور جدی در پی برطرف کردن آنها باشیم.

توضیحات آقای رجبعلی در مورد سوره مبارکه عادیات

سوره مبارکه عادیات (بیان تدبری ساده و مناسب برای تولید آثار هنری، ادبی، رسانه‌ای)

سیر مباحث سوره به صورت زیر می‌باشد که نتیجه چند جلسه ختم مفهومی سوره مبارکه عادیات در مدرسه حمد بوده است و در آن تلفیقی از روش‌های پنج جلد کتاب‌های تدبر و همچنین تدبر ادبی به کار برده شده است.

- متن سوره، بیان ثواب قرائت
- بررسی واژگان سوره (نقطه‌های مفهومی و نسبت آنها در یک قاب)
- بررسی کیفیت ترکیب و تألیف عبارات (بررسی خطوط مفهومی و زاویه دید در قاب)
- بررسی قالب ادبی سوره (کیفیت لحن و نسبت نقاط به دست آمده در مراحل قبل)
- بررسی سوره در کنار سوره‌ای دیگر

• غرض سوره

قبل از شروع کار سطح تماس با سوره را افزایش می دهیم، مثلا اینکه کدام واژه ها بدون ترجمه درک نمی شوند. بعد وارد سوره می شویم و واژگان را بررسی می کنیم.

سوره مبارکه عادیات واژگانی دارد که به مثابه نقاط روشنی تعیین کننده بستر مفاهیم موجود در این سوره هستند. بر اساس واژگانی از سوره، باید فرد بستر را بشناسد. واژگانی که ترکیبی از قیامت، جهاد و نقص انسانی است. این می شود اولین کار.

مفهوم واژگان:

✓ عدو: سرعت در سیر، متجاوز از حدود جریان عادی تا حدی که از حد ظرفیت عمومی بگذرد

✓ ضبح: تضییق فی الباطن و تحرج فی جریان فعّالیّه

✓ وری: هو ستر شیء الی أن یحصل الإخفاء. فان الإیراء یوجب حصول حراره و نور

✓ قدح: هو تأثیر فی شیء یوجب نقیصه

✓ غور: هو ورود شیء و خفض فی قعر شیء و منخفضه

✓ صبح: هو انکشاف فی ظلمه مادّیه أو معنویّه، و حصول تنور ظاهریّ أو باطنی

✓ اثر: ما یدلّ علی الشیء و ما یبقی من آثار وجوده

✓ نفع: هو تجمع أجزاء و استقرارها فی محل

✓ وسط: هو استقرار شیء فی ما بین شیئین أو اشیاء

✓ جمع: هو انضمام شیء الی آخر

✓ انس: هو القرب مع الظهور بعنوان الاستیناس، فی مقابل النفور و الوحشه و البعد

✓ کند: هو فقدان التوجّه و الشوق الی أمر و عدم الاعتناء و الاهتمام

- ✓ شهد: هو العلم بالحضور عند المعلوم و معاينته
- ✓ خير: هو انتخاب شيء و اصطفاؤه و تفضيله على غيره، ففيه قيادان الانتخاب و الاختيار، و التفضيل، و هذان القيدان ملحوظان في جميع صيغ اشتقاقها
- ✓ شد: هو ما يقابل الرخاوة، كما أن القوة ما يقابل الضعف، و الخشونة ما يقابل اللين
- ✓ علم: هو الحضور و الإحاطة على شيء
- ✓ بعث: قلبا شديدا، فزيادة حرف الراء في آخر الكلمة تدل على الشدة و المبالغة و امتداد حالة البعث و شدتها
- ✓ قبر: هو الموارد بحيث يغطي من جميع الجوانب
- ✓ حصل: هو ما يستنتج و يبقى من فعل و انفعال أو عمل أو فكر
- ✓ خبر: هو الاطلاع النافذ و العلم بالتحقيق و الاحاطة و الدقة

بعد به دنبال تراکم واژگان در سوره و تعیین نسبت‌های آنها با هم هستیم. واژگان موجود در سوره مبارکه عادیات واژگان مشخص و محدودی هستند و با نگاه اجمالی به آنها به این سؤال می‌توان پاسخ داد که این واژگان حکایت از چه بستر و فضایی می‌کنند و از ملاحظه آنها می‌توان فهمید که سراغ چه فضایی را می‌توان در سوره مبارکه عادیات گرفت. به بیان روشن‌تر نقاط مفهومی سوره مبارکه عادیات در یک قاب، چگونه فضایی را ترسیم می‌کنند. این کار بعدها تکمیل شد و تراکم آن بدست آمد.

دقت در واژگان فوق معلوم می‌کند که سوره مبارکه عادیات قابی است از سه بستر در کنار هم:

- بستر جهاد و کارزار
- بستر ساختار انسان
- بستر قیامت

دقت در واژگان فوق معلوم می‌کند که همه واژگان موجود در سوره مبارکه عادیات، نقاطی هستند که نقطه کانونی آنها واژگان مغیرات (کسانی که می‌تازند)، انسان، بعث می‌باشند. این واژگان به عنوان نقاط شاخص هستند که با وجود آنها بسترهای یاد شده از موارد مشابه متمایز می‌شوند:

- «مغیرات» است که مشخص می‌کند اسب‌ها برای چه منظوری به نفس نفس افتاده‌اند و غیره.
- «انسان» است که نسبت به ربش کنود است و این درحالی است که او بر این حقیقت شهید است و هم بر حب خیر شدید است.
- کلمه «بعثر» است که تغییر شرایط قبور و افشای آنچه در سینه‌هاست را به قیامت منتسب می‌کند.



بررسی خطوط مفهومی و زاویه دید در قاب

واژگان سوره مبارکه عادیات، به شکل‌های مختلفی با هم ترکیب شده‌اند؛ نحوه ترکیب آنها گویای نکات بسیار مهمی است. نکاتی که می‌توانند خطوط مفهومی موجود در قاب سوره را ترسیم کنند. ترکیبات یاد شده به شرح زیر هستند:

▪ عادیات ضحاً

- موریات قدحاً
- مغیرات صبحاً
- اثرن به نقعاً
- وسطن به جمعاً
- الانسان لربه لکنود
- و انه ... لشهید
- و انه ...
- لشدید
- علی ذلک
- لحب الخیر
- افلا یعلم اذا...
- بعثر ما فی القبور
- و حصل ما فی الصدور
- ربهم...
- لخبیر
- ان ربهم بهم یومئذ

دقت در ترکیب‌های فوق، معلوم می‌کند که عبارات در سوره مبارکه عادیات شامل اقسام روابط اسنادی (هم فعلیه و هم اسمیه)، اضافی، وصفی، حال، جار و مجروری و غیره است.

بررسی فاعل برای پیدا کردن مخفی‌ها و آشکارهای متن می‌تواند به کار برود. کلمات عادیات، موریات، مغیرات اسم فاعل‌هایی هستند که فاعل در آنها ظاهر نیست. استفاده از ترکیباتی که اثر فعل را در اسم فاعل نشان می‌دهد و خود فعل را نشان نمی‌دهد.

و اتصال (عطف) قسم‌ها به یکدیگر با «فاء» که به معنای پیوستگی این جریان و از شکلی به شکل دیگر درآمدن حالات در یک سیر خطی است.

حال در این سوره به دو شکل مفرد و نیز عبارت دیده می‌شود؛ همچنین وجود مفعول مطلق، ظرف، مفعول به، نایب فاعل ها و... همگی صحنه‌های بروز فاعل را در قیدها به خوبی نشان می‌دهند.

«جار و مجرورها» در این سوره از نوع دیگر اتصال و تألیف خبر می‌دهد، اتصالی که خطی را می‌سازد با جهت رو به عقب و تعلق.

«تأکید» و «استفهام» در این سوره ضرب آهنگی از «برجسته کردن توجه» و نیز «برانگیختن توجه» را ترسیم می‌کند.

نتایجی که بدست می‌آید:

✓ نفس نفس زدن اسب‌ها؛ نشان دهنده استمرار حرکت برای رساندن به منتهای ظرفیت؛ به دور و آستانه حرکت رساندن

✓ از اصابت سم اسب‌ها با سنگ و جرقه برخوردار؛ نشان دهنده مصمم بودن و از مسیر خارج نشدن علی‌رغم لطمه و هزینه و اقسام اصابت؛ به چالش و اصطکاک انداختن

✓ از حمله و تاخت صبح؛ نشان دهنده به چابکی و آماده باش واداشتن

✓ از گرد به پا شده؛ نشان دهنده نمایان شدن فتوحات؛ اهتمام به سرعت و شعاع و وسعت نمایان شدن و به نمایش درآمدن

✓ از نفوذ در قلب دشمن؛ نشان دهنده خطر و ریسک؛ پیوستگی و نفوذ؛ دست و پنجه نرم کردن با عرصه‌های بزرگ و به ظاهر دوردست

نقش «فاء» در تصاویر شکل گرفته فوق:

✓ چگونه به نهایت رساندن ظرفیت منجر به چالش‌های جدی می‌شود

✓ و چگونه جدیت منجر به چابکی و قدرت تحرک و مانور می‌شود

✓ و چگونه آمادگی منجر نمایش دامنه قدرت می‌شود

✓ و چگونه نمایش قدرت تبدیل به هم‌وردی با عرصه‌های بزرگ و ناممکن می‌شود (به میان‌داری ختم می‌شود)

بررسی قالب ادبی سوره (کیفیت لحن و نسبت نقاط به دست آمده در مراحل قبل)

وقتی به قالب کلی سوره مبارکه عادیات نگاه می‌کنیم آن را سوره‌ای می‌یابیم که در قالب ادبی «قَسَم» و «جواب قَسَم» و «استفهام» و نهایتاً «تأکید» جلوه می‌کند. این قالب کلی، نکات بدست آمده قبلی را به هم اتصال می‌دهد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا * فَوسَطْنَ بِهِ جَمْعًا *

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ * وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ *

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ *

▪ صححه جهاد نقش تاکید را ایفا می‌کند.

▪ شثونی از انسان در این سوره جواب قسم است.

▪ علاج انسان و رسیدنش به نقطه مطلوب علم به هنگام بعثر ... است.

▪ کنود بودن با حاضر دانستن آخرت برطرف می‌شود.

این سوره کنار سوره مبارکه «انفال» بررسی شد:

در سوره مبارکه انفال، آرایش قلب‌ها که در آن اذن رسول موضوعیت دارد در فضای جنگ بدر ایجاد آرامشی در افراد است تا فرد را میان‌دار کند.

خدا با نازل کردن سوره عادیات اراده کرده است انسان با حاضر دانستن آخرت، که جلوه‌گاه خبیر بودن خداوند است، از کندی و ناسپاسی دست بردارد و در راه توحید به مجاهدت بپردازد. این سوره همان سوره انفال است از آن جهت که مجاهدت را در پیوند قلوب مؤمنین با خدا و رسول (ایمان حقیقی) و با آسیب‌شناسی اقسام کنود در بسترهای جبهه جنگ، پشت جبهه و در خطوط دشمن، آرایشی از جامعه را ترسیم می‌کند که سبب جلب رحمت، نزول امدادهای غیبی و قدرتی شود که بتواند جهانی را مدیریت کند.

زاویه دید:

صحنه‌ای نیمه روشن و به شدت حساس به شکلی که از ظرفیت تاریکی و روشنی عناصری مانند نفس نفس زدن؛ جرقه و گرد و غبار نشان داده شود. از روی آثار پی به فاعل برده می‌شود. در زنجیره‌ای از پدیده و آثار که غافلگیری و استمرار ساخته می‌شود.

لحن:

بعث و اثر (غافلگیری و استمرار) یعنی احضار کردن و به حرکت در آوردن که حماسی است.

بستر:

جامعه‌ای که به دلیل بی‌اهمیتی به جهاد اولویت‌هایش گم شده؛ پس در خطر گیجی و خمودی است.

تفکر بلاغی:

«تفکر بلاغی»: یعنی تفکر در چگونگی به تفکر واداشتن

فعال‌سازی تفکر با «مَثَل» های سوره مبارکه عادیات

روش اول: ارتباط یافتن باور و رفتار با اسماء الهی؛

روش دوم: مشاهده خود در آینه آیات الهی؛

روش سوم: شکر نعمت قرار گرفتن در ولایت الهی.

فعال‌سازی تفکر به وسیله «قَصَص» در سوره مبارکه عادیات

روش اول، حکایت کردن با پشتوانه اسماء الهی

روش دوم پیامبران دیدن با حکایت آیات الهی

روش سوم دگرگون ساختن، با حکایت از ولایت الهی

فعال‌سازی تفکر به وسیله «زُّبْر» در سوره مبارکه عادیات

روش اول: بلاغت یافتن، در هم کلامی با اسماء‌الهی

روش دوم: ابلاغ کردن، با پس زمینه آیات الهی

روش سوم: تسلیم ساختن، با نشان دادن ولایت الهی

فعال‌سازی تفکر به وسیله «سوال» در سوره مبارکه عادیات

روش اول: جهت دادن، با مطالبه اسماء‌الهی

روش دوم: توجه دادن، با توصیف خواستن از آیات الهی

روش سوم: به جریان انداختن، با وجدان کردن ولایت الهی

فعال‌سازی تفکر به وسیله «بینه» در سوره مبارکه عادیات

روش اول: جهت دهی به سندی مبتنی بر اسماء‌الهی

روش دوم: درجه بندی اهمیت، با مقیاس آیات الهی

روش سوم: نشانه گذاری برای تعیین نسبت ارتباط با ولایت الهی

بحث دوم استخراج مباحث پژوهشی سوره

مباحث پژوهشی سوره یا محورها و موضوعات پژوهشی سوره:

- ۱- ویژگی‌های طبیعی انسان یا انسان در وضعیت پایه یا انسان در وضعیت غیر تربیت شده و از سویی بحث «کنود»، «شهادت» و «لحَبَّ الخیر الشدید» یک سه گانه وضع طبیعی ایجاد می‌کند و با «افلا یعلم» و «حَصَّلَ ما فی الصدور» و «خبیر بودن رب» یک سه گانه هوشیار درست می‌شود.
- ۲- فرایند «جهاد در راه خدا» یعنی ویژگی‌های مجاهد و جهاد در راه خدا. وقتی می‌گوییم فرآیند؛ «مقدمه»، «لازمه» و «نتایج و آثار» را شامل می‌شود. بر اساس این سوره می‌توان یک مدل «جهاد» استخراج کرد و شاخص گذاری می‌شود که آیا جهادها درست است یا خیر.
- ۳- تألیف‌های اجتماعی جهت‌دار و شکستن تألیف‌های اجتماعی به صورت جهت‌دار و نظام و درهم شکستن نظام (صف‌دار بودن یا شکستن صف). این بحث جزء مفاهیم لازمه سوره است. در این بحث، لازمه «والعادیات» داشتن

یک «تألیف» است و لازمه فوسطن به جمعا «شکستن یک تألیف» است. از یک تألیف شروع می‌شود و به تألیفی ختم می‌شود. «امت‌سازی» و مباحثی از این دست مربوط به این موضوعات می‌شود. امتی را تشکیل می‌دهد و از سویی امتی را می‌شکند. «تمدن‌سازی» مثل امت‌سازی است. «جمع» داریم و «وسط» که از این دو مفهوم امت و امام بدست می‌آید. در مفهوم امت، امام و جمع هست و در آن مفهوم «حب الخیر» هم وجود دارد چرا که جمع شدنشان بواسطه «نفع» بوده است. در مفهومش «شهید» هم هست. شهید هم مولفه دیگر امت است.

۴- دنیا و آخرت موضوع چهارمی است که می‌توان در سوره کار کرد. ویژگی‌های دنیا و آخرت و سیر رسیدن به آخرت و رخدادهای این حوزه و تعاریف دنیا و آخرت و رویکردهای جدید در حوزه دنیا و آخرت را می‌توان استخراج کرد. یک طرف این موضوع «بعث» است و یک سو بحث «کنود» بودن. دنیا و آخرت واقعی، دنیایی ظاهری، آخرتی ظاهری، دنیایی با رویکرد عمیق‌تر و آخرتی با رویکردی عمیق‌تر. در دنیای ظاهر به هر حال سوار اسب می‌شود؛ آخرتی ظاهر همان قبر و برانگیختگی؛ دنیا با رویکرد عمیق یعنی گرفتار کنود شدن؛ آخرت با رویکرد عمیق می‌شود فوسطن به جمعا. در دنیا ماندن می‌شود کنود بودن یا کوچ به آخرت با عادیات شدن محقق می‌شود.

(استاد اخوت: مطالب مطرح شده توسط آقای رجبعلی در مورد نحوه نگاه به سوره با دستگاه‌های فکری مختلف در مورد همه سوره‌ها کاربرد دارد و به فرد مشاهده خاص می‌دهد. این در مورد خود سوره نیست و در همه سوره‌ها کاربرد دارد.)

۵- موضوع تعادل به شکل عادیاتی، شکل خاصی از دین‌داری است. خدا در قرآن نظامی از تعادل را مطرح کرده است. تعادلی که ما مطرح می‌کنیم قرار گرفتن در وسط است اما وسط چه چیزی؟! مثلا در راه خدا فردی را می‌بینیم که اموالش را انفاق کرده و همه وقت‌هایش را در راه خدا صرف می‌کند. شما به او می‌گویید نباید همه وقت‌هایت را صرف راه خدا کنی باید تعادل داشته باشی در زندگی و بخشی را باید برای خودت بگذاری. این یک فهم عرفی از اعتدال است. اعتدال‌هایی که مطرح می‌کنند با انقلابی‌گری سازگاری ندارد. اصلا اعتدال را مطرح می‌کنند تا جلوی انقلابی‌گری یا به قول خودشان افراطی‌گری را بگیرند. در صورتی که طبق این میزان، حضرت امام (ره) اصلا اعتدال نداشته است چون او اعتقاد داشت نظام جمهوری اسلامی به کار همه عالم کار دارد و پرچم اسلام باید در جهان برافراشته شود. در صحیفه نور به طور مفصل در این زمینه صحبت شده است. پس این اعتدال که مقابل انقلابی‌گری قرار می‌گیرد، مورد نظر خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیست. چابکی در اقامه دین را اعتدال می‌داند و در غیر

این صورت فرد را کنود می‌شمارد. در تعادل‌های عرفی شجاعت وسط قرار می‌گیرد و بسیار شجاع بودن را تهور و کم شجاع بودن را ترس می‌گویند. در حالیکه در تعادل قرآنی شجاعت یک معنا دارد و یک نقطه بیشتر نیست. همراه با «علم» و «تدبیر» است و شاخص در آن قرآن می‌باشد نه نگاه و نظر مردم. هرکسی به امیرالمومنین (علیه‌السلام) نزدیک‌تر باشد به تعادل نزدیک‌تر می‌شود. انسان فطری در تعادل است. صادق است و منطبق با حق است. جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم، فتنه یعنی شرک، طاغوت، بد اخلاقی و شقاوت و ضلالت و غیره. این می‌شود تعادل سوره. تعادل را از «کنود» و «عادیات» می‌توان استخراج کرد.

۶- سوره‌های صفات، مرسلات، ذاریات، نازعات و عادیات با هم می‌تواند «نظام ولایت» را مطرح کنند و از «تدبیر تا تجمع» هستند. «ولایت» یعنی جریان ربوبیت و سرپرستی خدا در عالم. شاخصه‌های از «تدبیر تا تجمع» در این پنج سوره آمده است. «بلوغ بعثتی» به جریان انداختن ملائکه از عرش تا جامعه می‌باشد. آن کسی که مبعوث می‌شود از وظایفش ایجاد این جریان است و شب قدر ایجاد می‌کند.

۷- از بحث‌های جالب در سوره بحث علم در قرآن است. «علم»، «خبیر»، «شهید» در سوره وجود دارد. ارتباط این‌ها با هم و ایجاد شبکه مفهومی سه‌تایی می‌کند و این می‌شود مبنای اختیار در انسان و با «خبیر» و «اختیار» مرتبط می‌شود. خبیر را به خدا نسبت می‌دهد و شهید و علم را به انسان نسبت می‌دهد و ارتباط این سه با نظام عمل که چرخه این سه، نظام تندی و کندی در عمل را ایجاد می‌کند.

علم به اینکه کنود بودن، بد عاقبتی است و استفاده نکردن از شهید بودن بر کنود بودن خود، فراموشی خبیر بودن خدا است. به واسطه شناخت عمل به وجود می‌آید آن هم شناخت توحید. علم به این که کنود بودن بد عاقبتی است، تدبیر ایجاد می‌کند. استفاده کردن از شهید بودن بر کنود بودن، ارزیابی تولید می‌کند و خبیر بودن خداوند در انسان تدبیر ایجاد می‌کند. این سه، علم تدبیر آفرین هستند. در قرآن سی واژه در مورد علم داریم اما در اینجا فقط یک سی‌ام این واژگان آمده که امتزاج این سه و تعلق آن به انسان و خداوند ایجاد جریان جالبی می‌کند که باعث سرعت در عمل خیر می‌شود. کتاب مهارتی «علم» را باید با سوره عادیات نوشت.

۸- شیوه‌های تحصیل «صدور» و تمایز «صفات بروز یافته». این می‌شود مهارتی «فعل». در شاکله صفات، بروزات مهم است و شکل صفات اهمیت دارد. اما در تحصیل صفات به آنالیز و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته می‌شود. این می‌شود معکوس شاکله صفات. فهم تمایز صفات صدر.

۹- ارتباط وزن عمل و سرعت عمل را می‌توان در سوره بررسی کرد. همه آیات سوره از حیث حق و وزن عمل قابل بررسی است.

۱۰- خیر در این سوره فطری است. ایجاد جهت در خیر فطری مسیر فرد را تغییر می‌دهد. مفهوم جهت در سوره با علم معلوم می‌شود. تمایز شکل یافته منفی و تمایز شکل یافته مثبت در سوره به کنود و عدم کنود تبدیل می‌شود. عدم کنود می‌شود عادیات. شناساندن مفهوم آخرت مقدم بر مفهوم خداوند در هفت سال اول و دوم است، این شناخت ایجاد قوه «خیرشناسی» و «خیرگزینی» می‌کند. آخرت را در سوره «اذا بعثنا ما فی القبور» می‌گیریم و «قبور» را قبر می‌گیریم، یعنی نهفته هر استعدادی، قبر یک توان است. «آخرت» را بعث توان مخفی شده در انسان می‌گوییم.

۱۱- تقویت «علم شهودی» انسان. «شهادت» اولین چیزی است که حتی فرد کنود هم دارد. پس این علم عامل توبه می‌شود. علم شهودی انسان که بر همه اعمال و رفتارش شهید است و می‌تواند بر ایمانش نیز شهید باشد. این علم پایه است و بر اساس این می‌توان فهمید که خدا هست. تقویت علم شهودی فرد را به حبّ خیر حقیقی متمایل می‌کند. انسان می‌تواند خودش را در دو وضعیت کنود بودن یا غیر کنود بودن ببیند.

۱۲- انسان در هر حالتی طالب «نفع» است ولو به ضرر خود حکم دهد. هیچ‌گاه انسان از طلب نفع کوتاه نمی‌آید، حتی زمانی که برای خدا شرک می‌گیرد فکر می‌کند نفعی دارد. در اینجا انسان دچار «زینت» می‌شود و نفع واقعی خود را گم می‌کند و دچار ظلّ می‌شود و بعد دچار خطیئه می‌شود (زل) و در نهایت به هلاکت می‌رسد (ذل). شکل‌گیری «حبّ» در انسان از همین گزاره آغاز می‌شود. انسان فطرتاً تمایل به نفع و طلب منفعت دارد. تمایلی را که زمینه بروز عمل و تحرک در فرد می‌شود را «حبّ» می‌گویند. جنس حبّ تمایلی است که ایجاد بستر عمل می‌کند. تمایلی پایدار و بدون وقفه را «حبّ» می‌گویند.

۱۳- «فطرت» همان نقطه ادراکی انسان است که نفع خود را خدا می‌داند. این نقطه ادراکی را «شهید» بودن می‌گویند. مرتبه‌ای در انسان است که نفع خودش را فقط در خدا می‌داند. غیر از فهم خدا هیچ چیزی فطری نیست. وقتی انسان مومن می‌شود، تازه فطرتش شکوفا می‌شود. هرچه فرد خداپرست‌تر باشد، فطری‌تر می‌شود.

استاد اخوت: برای هفته آینده ان شاء الله حداقل بر روی «الانسان» سوره کار کنید؛ انسان تمایز نیافته.

برای سلامتی خودتان صلواتی عنایت بفرمایید.

برای استجاب دعاهایتان، صلوات دیگری بفرستید.

مختصری راجع به سوره مبارکه عادیات صحبت شد، اهمیت روایی و تفسیری آن را مطرح کردیم و در مورد تعدادی از موضوعات که به نظر می‌رسید می‌شود درباره آن بررسی کرد نیز، بحث کردیم. امروز راجع به «الانسان» سوره صحبت خواهیم کرد، که آقای چیت‌چیان می‌آیند و بحث‌شان را ارائه خواهند داد.

وقتی سوره‌ای را مطالعه می‌کنیم، فرقی هم ندارد که چه سوره‌ای باشد، هر سوره‌ای آیاتی دارد و هر آیه‌ای کلماتی. هم چنین قالب ادبی و بیانی در هر سوره‌ای وجود دارد. از کلمات و قالب بیانی بحثی به نام «منطوق» مطرح است، یعنی از ظاهر الفاظ به دست می‌آید. یک حالت دیگر دارد که آن هم از ظاهر الفاظ است اما با رویکرد به مفاهیم و مقداری از ظاهر عدول کرده و به مفاهیم رجوع می‌کند. آنچه که مربوط به منطوق بود، در جلسه گذشته، صحبت شد و الان می‌خواهیم کمی مفهومی‌تر بررسی کنیم.

اگر بخواهیم با رویکرد مفهومی سوره نگاه کنیم می‌توانیم جدولی رسم کنیم، در این جدول آیات را بیاوریم و بعد مفاهیم انتقال یافته از آیات را یادداشت کنیم و بعد بین مفاهیم ارتباط بدهیم و با استفاده از ارتباط مفاهیم، حقایق سوره را دنبال کنیم.

سوره عادیات را که می‌خوانیم، تقریباً ۳ بخش دارد:

(۱) قسم

(۲) جواب قسم

(۳) تنبّه

قسمت اول: قسم‌ها

مفاهیمی را که آیات قسم انتقال می‌دهد، برای به تصویر کشیدن یک سبک زندگی است. ما در دلالت‌های از ظاهر الفاظ نمی‌گوییم سبک زندگی. مثلاً می‌گوییم به تصویر کشیدن مجاهدان است اما وقتی در سطح مفهوم می‌آییم مشکلی ندارد که بگوییم سبک زندگی را بیان می‌کند. وقتی بگوییم سبک زندگی مجاهدانه است، دیگر زن و مردش فرق ندارد، در حالی که اگر بگوییم درباره مجاهدان است یعنی مرد است. اگر این زن، مرد بود، حتماً سوار اسب می‌شد و این کار را می‌کرد یعنی فعلیتی در او هست. مثل این که شما می‌گویید اگر امام حسن (علیه‌السلام)، جای امام حسین (علیه‌السلام) بودند حتماً کربلا را رقم می‌زدند، اگر امام زین العابدین (علیه‌السلام)، جای امام حسن (علیه‌السلام) بودند حتماً صلح را قبول می‌کردند. سبک زندگی اهل بیت (علیه‌السلام) به گونه‌ای است که روال زندگی‌شان متفاوت است و گرنه اصل سبک زندگی‌شان یکی است.

در واقع در این آیات روی مولفه‌هایی از این سبک زندگی تاکید می‌کند.

در رویکرد به مفاهیم دستمان باز است و مصادیق هم به تبع باز می‌شود، مثلاً دیگر سوره عادیات برای مردان مجاهد نیست. این سبک در حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم بوده است. وقتی جهاد می‌شود و خانم‌ها اعتراض می‌کنند که بهشت فقط برای مردهاست، حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گویند که جهاد برای زنان یعنی فلان چیز و مصادیقش را نیز می‌گویند.

برای اینکه ما بتوانیم مولفه‌های سبک زندگی مجاهدانه را بفهمیم، باید شروع به تحلیل قسم‌ها کنیم. تمام زندگی و سبک زندگی لازم است، خارج شود. اگر ۴ یا ۵ مولفه گفته شده است باید به گونه‌ای گفته شود که همه زندگی را شامل شود.

با تحلیل مولفه‌ها امکان تبیین سبک زندگی وجود دارد با اینکه ۴ مورد باشد اما می‌شود کل زندگی را گفت. این قدر می‌توان گفت که زنانه و مردانه‌اش را هم توضیح داد. چطور می‌شود؟ وقتی مردی سوار اسب می‌شود، وسط قرار می‌گیرد، زن آن مرد یعنی سبک زنانه آن مرد که توانسته آن مرد را به وسط برساند. این بحثی است که ان‌شاءالله در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

چگونه می‌شود مولفه‌ها را استخراج کرد؟ چگونه می‌توان تمام مولفه‌ها را تبیین و به همه زندگی تعمیم داد؟ این‌ها باید به صورت روشمند استخراج شوند تا بتوان با تمام مولفه‌ها سبک زندگی را ترسیم کرد و توضیح داد که زنانه و مردانه و بچگانه‌اش به چه نحوی است.

قسمت دوم: جواب قسم

این قسمت راجع به طبع انسان است، مثل همان هلوغ، ظلوم و جهول، که از منطوق سوره به دست می‌آید. اگر بخواهیم با رویکرد مفهومی وارد شویم و دلالت‌های مفهومی آن را بررسی کنیم، وقتی بالا سبک زندگی مجاهدانه مطرح می‌شود، در اینجا سبک زندگی غیر مجاهدانه‌ای است که فرد را به نوعی به سعی و کوشش در مسیر زندگی دنیایی می‌کشاند. یعنی این هم مجاهدانه است اما مجاهدانه در مسیر دنیاست. زیرا انسان «کنود» است و «لحِبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» می‌باشد یعنی آن هم تمایل به کار شدید دارد، یعنی برای مال و کسب روزی دنیایی تلاش دارد. سبک زندگی غیر مجاهدانه است اما سعی و کوشش در مسیر دنیا دارد و جهاد او را از مسیری به مسیر دیگر انتقال می‌دهد. اتفاقاً او در طلب دنیایش کند نیست بلکه در طلب دنیایش ممکن است جسورانه و بی‌باک حرکت کند، یعنی فکر نکنید که حالت سستی عمومی باشد و نسبت به دنیا هم بی‌تفاوت باشد و حالت رهبانیت داشته باشد، بلکه جهاد او برعکس فعال می‌شود. در این صورت دیگر به این سبک زندگی جهاد نمی‌گویند بلکه به آن «سعی» گفته می‌شود. مثلاً در سوره‌ای ممکن است این سبک زندگی به «فتنه» یا «طمع» و یا غیره تعبیر شود.

انسان حظّ و بهره‌ای از حیات دنیا دارد که اگر این بهره را در مسیر درست صرف نکند، در مسیر نادرست صرف خواهد شد. یعنی ۲۴ ساعت عمر یا در اطاعت از خداست یا اطاعت غیر خدا. یعنی ما خلاء نداریم. کسی که هیچ کاری نمی‌کند خودش یعنی اطاعت غیر خدا، که ممکن است رهبانیت از خدا ایجاد کند که کتمان و کفران نعمت است. به هر حال یک تقابلی در این مفاهیم انتقال یافته بین سبک زندگی مجاهدانه و غیرمجاهدانه، دیده می‌شود.

قسمت سوم: تنبّه

در ظاهر الفاظ بحث این است که خواسته شده انسان به بعث و خروج از قبرش توجه کند و آنچه که در فعلش بوده، اظهار می‌شود. یعنی هیچ چیزی در درونیاتش مخفی نمانده و همه ظاهر می‌شود، و از انسان خواسته که به اسم «خبیر» بودن خدا توجه کند.

ما چندان در مفهوم، به ظاهر الفاظ توجه نمی‌کنیم و به همان مقدار که منظور را می‌فهمیم، کفایت می‌کنیم. اگر بخواهیم مفهومی وارد شویم (البته الزامی نیست همه قسمت‌های سوره مفهومی شوند)، بحث ضرورت امری به نام «آخرت‌گرایی» و توجه به «افعال» است. یعنی دقت باید به سمت فعل برود و نه عمل. چون بحث صدر مطرح است. آخرت‌گرایی از بحث می‌آید. بحث صدور هم توجه به فعل و توجه لحظه به لحظه‌ها است.

می‌توان گفت توان انسان، در محور قرار دادن آخرت است. مثلاً می‌گوید: «وابنوا للخراب» یعنی برای خرابی بنا کنید. سبک زندگی که معنای آن، آخرت‌گرایی باشد. یعنی برای چه زندگی می‌کنی؟ برای آنکه بمیرم یعنی حیاتی دوباره پیدا کنم.

توان انسان در مقصد قرار دادن آخرت از یک طرف و اینکه برنامه‌ها براساس فعل چیده شود از طرف دیگر، یعنی دقت برنامه‌ها براساس فعل باشد یعنی علاوه بر عمل به فعل نیز توجه شود. فعل سطح بالاتر از عمل است. نوعاً در برنامه‌ریزی‌ها افراد براساس عمل برنامه‌ریزی می‌کنند و نه فعل، که بعداً توضیح خواهیم داد. در نتیجه برای هر لحظه‌ای در این سبک، برنامه‌ریزی وجود دارد.

وقتی بین این مفاهیم ارتباط برقرار می‌کنیم، می‌بینیم که یک سبک زندگی است. مناطش در قسمت آخر آمده، آسیب‌شناسی آن در قسمت دوم و در نهایت نمای بیرونی‌اش در قسمت اول است.

(۱) نمای بیرونی: سبک زندگی مجاهدانه

(۲) آسیب‌شناسی آن

(۳) مناظرها و مبانی و اصول این زندگی

مناظرها یعنی دلایل محکمی که امکان چنین زندگی‌ای را فراهم کرده است.

شما ۳ بخش دارید که می‌توانید از نظر مفهومی یا سراغ سبک زندگی بروید یا روی برنامه‌ریزی بیاورید: می‌توانید بگویید ما می‌توانیم برنامه‌ریزی را در زندگی، برنامه‌ریزی عادیاتی یا مجاهدانه داشته باشیم. این‌ها دو بحث‌اند که هرچند نزدیک به هم هستند اما گوناگون‌اند. یعنی به سمت برنامه‌ریزی که می‌روید، اختصاصی‌تر می‌شود اما وقتی سبک زندگی شود، کمی کلی‌تر می‌شود.

- آیا ما می توانیم از این سوره مفاهیم برنامه ریزی را استخراج کنیم؟ بله

- آیا می توانیم روش های زندگی را استخراج کنیم؟ بله، اما باید موارد جزئی در آوریم تا بتوانیم وارد آن شویم.

در بخشی از کارمان، بر روی فعل و بخشی در باب عمل در سوره مبارکه قارعه کار کردیم. در این قسمت راجع به چیش عمل کار می کنیم که نام آن برنامه ریزی است. یعنی چیدمان فعل و عمل را کار می کنیم. در سوره های قبلی این ها مجزا بود اما در اینجا توالی و ترتیب فعل و عمل مطرح می شود که نام آن برنامه ریزی است.

به هر حال این ها از ظاهراست: یعنی وقتی می خوانید «العادیات» یعنی یک مجاهد سوار به اسب است که نفس نفس می زند و در اثر تصادم با سنگ ها جرقه می زند و یک ابهت و شکوهی در صحرا نمایان است، در اثر حمله شان که غباری بر پا می شود، وسط میدان فاتحانه می ایستند.

وقتی به مفهوم توجه می کنید چنین است: این ها حمله می کنند، نمی ترسند، شجاع اند، انگیزه بالا دارند، چون اگر ترسو بودند و انگیزه نداشتند هیچ وقت سوار اسب نمی شدند.

آیا این ها فقط مربوط به یک مرد است؟ خیر، ممکن است این حالت در یک انسان «اعمی» باشد اما حس آن، چنین حسی است. منظور «فعل» این داستان است، چون این «عمل» یک بار انجام شد. بنابراین منظورش طیفی از آدم هایی است که این گونه فکر می کنند، انسان های پا به رکاب هستند.

در قسمت سوم است که این انسان علم به «حصل ما فی الصدور» و علم به «خیر» بودن خدا داشته است. این مناط درونی را می گوید.

منطوق قسمت سوم این است که «آیا نمی داند که فلان است و فلان؟» اما اینکه «این ها مناط یک زندگی مجاهدانه است» مفهوم می شود.

وقتی عادیات آمده بر عمل تاکید کرده و با توجه به صدر به فعل بیشتر توجه کرده و این گونه است که ارتباط عمل و فعل در برنامه ریزی بررسی می شود.

«فعل» شامل انگیزه ها، اراده ها و نیت هاست. «عمل» شامل رفتارها، کنش ها و واکنش هاست.

می‌گوییم فعل درونی تر است. برنامه‌ریزی‌های ما براساس فعل است یا عمل؟ اصلاً برنامه‌ریزی می‌کنید؟ مثلاً شما برنامه‌ریزی می‌کنید که انگیزه‌تان برای کاری بالا برود؟ می‌دانید چنین چیزی هست؟ کسانی که کار سازمانی می‌کنند می‌دانند که چنین چیزی وجود دارد مثلاً «حس رضایت را در یک محله افزایش می‌دهند». این فعل است اما در زندگی شخصی چنین چیزی زیاد دیده نمی‌شود مثلاً «بالا بردن حس رضایت زناشویی». کسی چنین کارهایی نمی‌کند.

«صدر» محل بروز است و بیشتر به فعل‌هایی که به سمت بیرون است، نزدیک می‌شود. نزدیک‌ترین واژه به فعل، صدر است، مثلاً قرآن شفاء صدور است، یعنی انگیزه‌ها، میل‌ها و طاعت‌ها را شفا می‌دهد. یعنی فعلیت انسان را فعال می‌کند و از نواقص آن جلوگیری می‌کند. صدر واسطه بین بیرون و قلب است. قلب روی ادراکات و دریافت‌هاست اما صدر می‌گوید که انگیزه‌ها، رغبت‌ها و زهدها اشتباه نباشد. هر چه که نزدیک به لایه بیرونی باشد، صدر است.

«حَصِّلْ ما فی الصدور» می‌شود تحصیل ما فی الصدور. مثل این است که در آن وجود داشته و حالا باید رو بیاید و ممثّل و ظاهر شود.

قسم‌های این سوره مانند سوره عصر به گونه‌ای حالت مقابل می‌شود، یعنی قسم و جواب قسم حالت مقابله با هم دارند.

ارائه آقای چیت چیان؛ «الانسان»

قرار بر آن شد که «الانسان»‌های قرآن مورد بررسی قرار گیرد.

بنظر رسید که «الانسان» واژه متشابهی است. هر «الانسان»‌ای، شبیه «الانسان» دیگری نیست، مثل واژه کتاب است. نشانی از این است که مراتب دارد.

ریشه انسان را برخی «انس» دانسته‌اند و برخی «نسی» و برخی تلفیقی از این دو است که چون با چیزی انس می‌گیرد خود را فراموش می‌کند. در قرآن به ۳ شکل آمده است:

(۱) فعل

(۲) اسم: انسان و انس

ما فعلا می‌خواهیم انسان را بررسی کنیم. واژه انسان را وقتی بررسی کنیم به این شکل است:

۱) «انّ الانسان...» یا «كان الانسان...» تقریبا منفی است. در نتیجه این آیات بیشتر با وجه منفی و بیان قابلیت‌ها است.

۲) یک سری آیات در ترکیب خلق انسان است: این‌ها ویژگی‌های ساختاری انسان است. مثلا «خُلِقَ الانسان ضعيفا» یعنی از اول تا آخر ضعیف است و هلوع است و از این حالت خلقی بیرون نمی‌آیند.

۳) یک قسمت زیادی از آیات، به خاطر قرار گرفتن در موقعیت‌هاست. مثلا به ضرر برسد یا غیره. این آیات بسیار زیاد است.

۴) آیاتی که نمی‌توان برایشان ساختار ادبی در نظر گرفت و بسیار متنوع‌اند: «علم الانسان ما لم يعلم» نوعا همه‌شان نیز از جنس علم و ذکر هستند، مثلا «وصینا الانسان...». یعنی این‌ها علم به علم‌اند.

انسان موجودی است که قابلیت بسیار بالایی برای واجد شدن و پذیرفتن حالتی دارد که این قابلیت‌ها در شرایط مختلف نمود پیدا می‌کنند. ضمنا انسان دارای واکنش بسیار محسوس در شرایط محیط است.

تعریف فوق تنها براساس قالب ادبی و تقسیم‌بندی ۴گانه است.

- ۱) هر کدام از واژگان کنود، خسر، ظلوم، جهول و... را به صورت قابلیت و آسیب بررسی شد.
- ۲) ویژگی‌هایی خلقی انسان که از انسان جدا نمی‌شود اما تحت ولایت‌های مختلف قرار می‌گیرند: ضعیف/عجله/هلوع (تمایل شدید نسبت به آنچه که در آن نفعی در نظر بگیرد.) / قرار گرفتن در کبد. یک سری آیات نیز هست که راجع به خلقت انسان است:

- خلق شدن از طین (خاک و آب (ایجاد حیات و آسمانی است)).
- حماء مسنون (گلی که آب و خاکش تنظیم است که در آن گیاه می‌تواند رشد کند و در آن قید «بوی متعفن» نیز باشد).
- صلصال: وقتی حرارت اضافه می‌شود: اینجا گیاه درخت می‌شد، یعنی بتواند ریشه کند.
- ماء دافق (حرکت داده شده که پرشتاب است)
- نطفه (خودش حرکت کرده، کمترین میزان جریان و سریان است)
- نطفه امشاج (اجزاء پیدا می‌کند)

- علقه(قابلیت تعلق و وابستگی دارد و معلق است و آماده برای آنکه هر حالتی شود).
- مضغه(اجزایی که بودند و حالا معلق بودند در هم می آمیزند به صورت یک شکل خاص) تا آنکه به خلق آخر برسد.

۳) در این صفات که مواجهه‌ای است، وقتی به نعمت و رحمت می‌رسد، احساس خوشحالی و استغناء می‌کند. در طلب آنچه که نفعش است، استمرار دارد. در حالی که در مورد چیزی که به نفعش نیست، استمرار ندارد. در ابتلا به نعمت تصور «کرامت» دارد و در تنگی رزق تصور «اهانت».

واقعا فرمول فوق العاده‌ای است. مثلا برای اینکه توقف کند، فلان مواجهه را برایش ایجاد کنید. جایی که فرحش زیاد می‌شود، مواجهه‌اش را تغییر بدهید. این قابلیت جالبی است که انسان در مواجهه‌ها این قدر تغییر می‌کند. یعنی با تغییر توجه می‌توان او را خیلی راحت تنظیم کرد.

ساعت دوم

نکته اول: بخشی از مباحث هر جلسه مربوط به روش شناسی می‌باشد و بنا داریم زمانی که وارد هر سوره می‌شویم، از بخش روش شناسی کلاس کاسته نشود.

آنچه آقای چیت‌چیان در ساعت قبل ارائه نمودند، استخراج مختصات انسان از سوره عادیات در آیات مربوط به انسان از کل قرآن بود. در واقع مختصات یابی این آیات در تمام قرآن است و دریچه ورود به کلمه انسان در کل قرآن از جهت آیات سوره عادیات می‌باشد. آنچه می‌توان از این مختصات یابی بدست آورد را چگونه می‌توان به سوره عادیات مرتبط کرد و جانمایی انجام داد؟ بخش تحلیلی آیات از مواردی است که باید برای هفته آینده بررسی شود. یکی از روش‌هایی که در خواندن سوره می‌توان به کار برد، مختصات یابی واژه در کل قرآن است. این روش کمک می‌کند تا از هر سوره دریچه‌ای به تمام قرآن باز شود.

نکته دوم: زمانی مفهوم آیات را بررسی می‌کنیم و از مفهوم آیات به نتایجی می‌رسیم یا مفهوم را می‌توان توسعه داد و از مفهوم، مفهوم دیگری گرفت و الی آخر. مفاهیم مراتب دارند و لایه لایه هستند. باید رسیدن به مفاهیم باعث تقویت فهم ظاهر شود و از ظاهر عبور نکند و مفهوم نباید جدا از ظاهر شود. مفهوم لایه دوم که بررسی شد باید مفهوم لایه اول را تقویت کند و نیز ظاهر را ملموس تر کند و این نشانه درستی روش است.

وقتی آیات سوره عادیات مطالعه می‌شوند، به ظاهر آیات توجه می‌کنیم. در مرحله اول سه بخش قسم، جواب قسم، تنبه (حالت انذار نسبت به جواب قسم) قابل ملاحظه است. از این نگاه به سوره، سبک زندگی مجاهدانه و برنامه‌ریزی مجاهدانه بدست می‌آید. آسیب‌های سبک زندگی یا برنامه‌ریزی مجاهدانه و مبانی و اصول برنامه‌ریزی زندگی مجاهدانه بدست می‌آید. مفاهیم و ارتباط بین مفاهیم، که ارتباط می‌شود معرفی سبک زندگی برنامه‌ریزی مجاهدانه از نظر آسیب‌شناسی و اصول، در این ارتباط سعی می‌کنیم مفاهیم بدست آمده در یک منظومه قرار گیرد. قصد نداریم که وارد روش‌ها شویم و در آن بمانیم بلکه هدف معرفی روش‌هاست و هرکسی می‌تواند با آن سوره را مطالعه کند.

در مرحله بعدی در مفاهیم یک مرحله پیش می‌رویم و تحلیل محتوا را بیشتر انجام می‌دهیم. از ابتدا تا انتهای قسم‌ها سیر عمل جمعی دیده می‌شود که به نتیجه رسیده است و دارای مراحل است و در بستر زمان و مکان جریان دارد. یک بازه زمانی داریم و طیف مختلفی از شب و روز و ساعات در آن دیده می‌شود. بررسی دقیق‌تر می‌شود. مکانش در جایی است که جرقه قابلیت تولید داشته باشد پس مکان نیز مهم می‌شود.

وقتی سوره تحلیل می‌شود، باید دقت کرد نظم رعایت شود. در هر لایه‌ای هستید در همان لایه صحبت کنید.

سوره عادیات سوره بسیار جالبی است، برای لایه لایه کار کردن بر روی سوره و وارد شدن مرتبه‌ای به سوره.

وقتی سوره را می‌خوانیم به تفسیر مراجعه می‌کنیم؛ اسبانی که با حرکت سریع به نفس نفس افتاده‌اند، این انسان در حال مجاهده و جنگ است. کسی که مقابل او قرار گرفته در جواب قسم توضیح داده می‌شود. این می‌شود در لایه ظاهر.

آیا سوره دلالت عام‌تری نیز دارد؟ در جامعه اسلامی انسان‌های زیرک و چابک و گوش به زنگی دارد که می‌توان کارهای مجاهدانه به آنها داد، چه زن باشد و چه مرد. کسانی هم که در مقابل آنها هستند، افرادی هستند که سبک زندگی‌شان متفاوت است و نمی‌گوییم فقط انسان کنود که در لایه ظاهر معرفی‌اش کردیم بلکه به گونه‌ای صحبت می‌کنیم که مرد و زن در این سوره قرار بگیرند.

در لایه سوم وارد ماهیت «حرکت» می‌شویم و سیر را بررسی می‌کنیم. آیات مربوط به حرکت جمعی است و نه فردی. دارای مقصد واحد هستند، مراحل طی می‌شود تا به نتیجه برسند. آسیب‌ها باید در همین لایه شکل بگیرد.

چرا یک حرکت جمعی نباید شکل بگیرد؟ چرا یکی تندتر و یکی کندتر می‌شود؟ چرا مقصد واحد ایجاد نمی‌شود؟ به دلیل نداشتن ابزارهای مناسب برای حرکت جمعی. در بحث آسیب‌شناسی بر روی موضوع حرکت کار می‌کنیم و «کنود» کسی است که نمی‌تواند در این حرکت جمعی همراه شود و مقصد را تشخیص نمی‌دهد. در این لایه فاصله افتادن‌های بین جمع و حرکت‌های جمعی، می‌شود اصل آسیب. علم به مقصد حقیقی و سعی و تلاش متناسب داشتن برای رسیدن به این مقصد. این حتماً باید تبدیل به یک جریان شود و فعال شدن همزمان «فعل» در عده‌ای اهمیت دارد. مهم نیست که یکی به نقطه‌ای برسد بلکه عده‌ای با هم به نقطه‌ای برسند، مهم می‌شود.

در لایه دوم «سبک زندگی مجاهدانه» بررسی می‌شود و لایه سوم «چگونگی تألیف بین مجاهدین» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این لایه چگونگی ایجاد هماهنگی عده‌ای جهت خلق صحنه‌هایی با هم مهم می‌شود. در این لایه کنود بودن مانع اتصال افراد با هم، جهت تشکیل حکومت واحده توحیدی است.

لایه اول: تصویر جنگ، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که در میدان حاضر است و کاری به همراهان نداریم. سوره امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است و باید هر چه در لایه‌های دیگر حرکت می‌کنیم به این موضوع به طور جزئی‌تر برسیم.

لایه دوم: در این لایه حضرت صدیقه (علیها السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شبکه‌ای از زندگی افراد را می‌بینیم. در این شهر سبک زندگی علی‌وار مشاهده می‌شود و غیر علی‌وار بودن صحنه جهاد در پس‌زمینه قرار می‌گیرد (سبک زندگی و مجاهد شدن). چگونگی شکل‌گیری جمعی که منجر به نتیجه می‌شود و بدست آوردن مختصات آن حرکت، مهم می‌شود (تشکیل امت واحده)

لایه سوم: تک تک افراد مجاهد بررسی می‌شود. قابلیت پیدا می‌کند که عملی را از جایی شروع و به جایی ختم نماید. هر عملی که خالص باشد، قدرت تألیف با اعمال خالص دیگر را می‌یابد. اثبات می‌شود که اگر عملی جمعی است در واقع عمل فردی بوده است که بخاطر هم‌سنخی با هم یکی شده‌اند. (اول عادیات را می‌بیند و در انتهای کار فردی را می‌بیند که در وسط ایستاده است). از این لایه، امت شدن یک فرد بدست می‌آید.

هرچه به سمت درون پیش می‌رویم، در واقع مفهومی از لایه قبلی در آن وجود دارد.

سبک زندگی

افرادی که زندگی عادیاتی دارند دارای چه ویژگی‌هایی هستند و کسانی که نیستند چه ویژگی‌هایی دارند؟

این سوال اصلی ما از این سوره در لایه دوم است و این سوال در واقع سیر تحلیل آیات را تعیین می‌کند.

زندگی عادیاتی در سوره یک زندگی مجاهدانه است که خود را در «جهاد» نمایان می‌کند. «جهاد» یعنی عرصه مقابله با دشمن. عامل نمایان شدن زندگی عادیاتی. کسانی که دارای چنین سبک زندگی هستند، همیشه آماده باش جهت مقابله با دشمن هستند و تنها به فتح می‌اندیشند. گروهی در جامعه وجود دارند که با بقیه متمایز هستند و می‌توان روی آن‌ها حساب کرد و خصوصیات آن‌ها در سوره بررسی می‌شود. این‌ها می‌شوند «عادیات» و بقیه می‌شوند «کنود». افراد کنود یا بین مجاهدین زندگی می‌کنند یا مقابل آنها.

آماده بودن افراد برای جهاد بواسطه باورها و اعتقاداتشان حاصل می‌شود. در واقع این آمادگی فیزیکی نیست بلکه اعتقادی است. هرچه در این اعتقاد افراد راسخ‌تر باشند، چابک‌تر هستند و سریع‌تر هم فعال می‌شوند. امر دین باید در اولویت اول باشد. مثل مدافعین حرم که اولویت اولشان امر دین است و نه خانواده و دیگر مسائل.

بر مبنای مشاهده عینی و بر مبنای آیات قرآن، بواسطه ملموس کردن سبک زندگی مجاهدانه و این که این زندگی با چه چیزهایی سنخیت دارد و با چه چیزهایی سنخیت ندارد. در گزاره نویسی به عرف قرآن در بحث جهاد توجه می‌شود. کسی که اعتماد به ولیّ الهی دارد، می‌تواند «مجاهد» شود. امورات فردی‌اش باید تابع برنامه‌ریزی دینی‌اش باشد. برنامه‌ریزی شخصی فرد تابع برنامه‌ریزی دینی اوست و تابع امر ولیّ است.

مبانی اعتقادی را از آیات انتهایی و آسیب‌ها را آیات میانی دریافت می‌کنیم.

«زندگی مجاهدانه» زندگی‌ای است که در آن دشمن‌ستیزی از اولویت‌های اولیه زندگی است، بنابراین فرد باید دشمن خود را بشناسد و خود را برای مقابله با آن تجهیز کند. (اسب داشته باشد یا توان این را داشته باشد که اسبی را کرایه کند یا فکری داشته باشد که اسبی را به نحوی مهیا کند و غیره)

در مقام مقابله با دشمن باید اسب سوار چابکی باشی، نباید در مقام مقابله با دشمن خودت را دست کم بگیری. تقریباً همه دانشگاه‌ها توسط دشمن فتح شده است. آیا این دشمن نیست؟ کجاست مجاهدی که شب و روز شناسد و خود را وسط میدان ببیند. خوابت باید پر باشد از دغدغه مبارزه با دشمن.

مشکل ما این است که یکی از اولویت‌های زندگی ما دین است به شرطی که با دنیایمان معارض نباشد!

عرصه جهاد عمدتاً در این زمانه وابسته به حرکت‌های زنان است. مبارزه با مصرف‌گرایی، بدحجابی و غیره با زنان است.

ما باید تبدیل به مجاهد شویم، بر اساس سوره یک نفر مجاهد قوی برابر چندین هزار نفر نیرو دارد. در کتاب «سبک زندگی کوثرانه» روایت‌های زیادی در این باب جمع‌آوری شده است.

سوره‌های قتال؛ محمد، انفال و عادیات جهت بررسی مبحث جهاد کافی است. «جهاد» در قرآن یعنی اعراض از هر آنچه بوی کفر می‌دهد. اگر ندانی اوقات زندگی‌ات چگونه می‌گذرد یعنی بدون مقصد هستی و این زندگی کفرگونه است.

«صدر» مجاهد باید جوری شود که نسبت به دشمن بی‌تفاوت نباشد. بدترین آفت برای یک جامعه بی‌تفاوتی آنها نسبت به دشمن است. نباید خود را معادل دین قرار بدهیم بلکه باید خود را مدافع دین بدانیم. اگر به بهانه ازدیاد نسل توحیدی از جهاد و رفتن به جنگ خودداری شود در واقع فرد خود را معادل دین می‌داند و نه مدافع دین. امام حسین (علیه‌السلام) آن همه جوان را با خود به میدان جنگ برد و نفرمود بخاطر نسل توحیدی جهاد ممنوع است!

«جهاد» یعنی در مقابل دشمن ایستادن با تمام وجود، حال چه زن باشد و چه مرد. کسی می‌تواند وارد عرصه جهاد شود که خودش در بهترین شرایط زندگی به لحاظ اخلاقی و خانوادگی باشد.

توضیح بیشتر لایه دوم سوره

ایجاد حرکت جمعی دارای مقصد الهی مشخص و دستیابی به آن مقصد. در اینجا حتماً باید «تألیف» صورت بگیرد و برای این کار نیاز به مؤلفه‌های مختلفی دارید:

✓ حداقل دو مجاهد!

✓ داشتن دشمن مشترک مشخص که خدا او را دشمن دانسته باشد.

✓ داشتن امکانات مشترک و هم‌گرا

✓ استفاده بهینه از امکانات

اسب‌ها توان‌های مختلف دارند، این دو مجاهد باید اسب‌هایشان نیز با هم هماهنگ باشند. سوار باید با اسبش متحد شود. اسب خاصیتش این است که در همراهی ذی‌شعور است. بحث اسب بسیار جالب و قابل مطالعه است.

اگر نتوانیم هر فرد را با امکانات ذاتی خودش و با تقوای فردی و اجتماعی، قوی تربیت کنیم، نمی‌توانیم جمع تشکیل بدهیم. فرد باید چابک شود و برای عملیات‌های مختلف افراد دسته دسته می‌شوند و برای هر دسته اهداف متفاوتی تعریف می‌شود. «جهاد» علیه دشمن، ساز و کار تکوینی دارد و به حرف تهییج دشمن برانداز نمی‌شود.

جنگ صفین جنگی بسیار فوق‌العاده به لحاظ تکنیکی بود تا پشت اردوگاه دشمن رفتند اما به فتح نرسیدند چرا که فقط یک مالک داشت نه مالک‌ها.

بزرگترین جمعی که در عالم تشکیل شد و همه شرایط را داشت، جمع کربلا بود. بزرگترین فتحی که در عالم اتفاق افتاد و هویت جمعی تشکیل شد که کاملاً هم‌گرا بودند. فتح اسلام در کربلا اتفاق افتاد چرا که توانست فرضیه زیر را اثبات کند که می‌شود جمعی را از افرادی که تک تک برانگیخته شده بودند، تشکیل داد! مثل درخت‌های نخل. درختان دو لپه‌ای مثل چنار و صنوبر هستند، همه شاخه می‌دهند و انشعاب دارند. اما تک لپه‌ها به ریشه وصل‌اند و تا بالا رشد می‌کنند و هر شاخه یک ساقه و ریشه مستقل دارند. ماهیت نخل شبیه «انسان» است، سرش را بزیند می‌میرد و این نظام شبیه امت واحده است.

داشتن بروز بیرونی در تشکیل جمع بسیار اهمیت دارد. نمی‌شود جمعی هماهنگ تشکیل شود اما نشانه بیرونی نداشته باشد.

بروزات:

- در رابطه با جمع و هویت جمع که حالت تخصصی دارد.
- روابط بین جمع که حتما الفت‌های خاص الهی دارند.
- در رابطه با مواجهه‌های جمع با دیگران که بستگی دارد دیگران که باشند و این نیاز به تدبیر و مصلحت دارد.

دشمن مشترک عامل این است که جمع تخصص داشته باشد. نمی‌شود جمعی همین طوری تشکیل شود. کنود بودن در این لایه هر چیزی است که جمع را بهم می‌زند یا کنود بودن این است که مجاهدین فرد مزاج هستند و نه جمع مزاج! یا مدیر مزاج هستند و دنبال باید و نباید گفتن هستند. اگر مجاهدی طبع‌اش به مدیریت و کار فردی بود، نمی‌تواند تشکیل جمع دهد. عادیات باید فرمانده داشته باشد اما دیده نشود. «فرد مزاجی» مانع کار با دیگران می‌شود، به طور ناخواسته به محض ورود به هر جمعی شروع به انواع نظردهی می‌کنند.

نداشتن دشمن مشترک می‌شود نوعی کنود در عدم تشخیص دشمن مشترک. این به دلیل عدم «بصیرت» است و نداشتن قدرت «تفصیل». دشمن را به حیثیت کلی دشمن می‌شناسد و نه به تفصیل! اگر بگویی دشمن در حال حاضر برای زمین زدن کودکان چه می‌کند، نمی‌تواند تشخیص بدهد در حالیکه حتی ممکن است متخصص در زمینه کودک باشد.

نداشتن امکانات مشترک، ممکن است جمعی ده یا بیست سال کار کنند تا به امکانات مشترک برسد. سبک مجاهدت‌های ما سبک دقیقی نیست. باید دقیق برنامه‌ریزی کرد. خدا مقرر کرده دشمن را درست تشخیص بدهی و دقیق نشانه‌گیری کنی.

کنود در بروز بیرونی می‌شود کار در کار تولید کردن، جمع را از تخصص خارج کردن و در مواجهه با دیگران تدبیر نداشتن، اینها همه کنود بودن است.

همانطور که کنود بودن را تفصیل دادیم، توجه به صدر و خبیر بودن خدا هم قابلیت تفصیل در این لایه را دارد. مهم است که تمامی گزاره‌ها را در یک لایه مفهومی بررسی کرد.

کار بعدی: نوشتن اصول و قواعد تشکیل یک جمع ربانی است. ان شاء الله.

جهت تعجيل در ظهور حضرت بقیه الله اعظم (عجل الله تعالی فی فرجه) و اینکه ان شاء الله ما جزء سربازانشان باشیم و هیچ گاه از محضرشان دور نباشیم، صلواتی عنایت بفرمایید.

ماه زیارتی حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) است که قصد زیارت ایشان را می کنیم. یکی از مباحث مهم در زیارت این است که اگر شما واسطه نباشید گناهی برای ما هست که هیچ کسی نمی تواند از پس آن گناهان بریاید و از شما می خواهیم که آن گناهان و موانع برطرف شود. پس قصد زیارت می کنیم و از آن ها می خواهیم که برایمان طلب آموزش کنند و موانع فهم و فیض را از ما بردارند به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

از خدا می خواهیم که به برکت حضور در این جلسه، توفیق کارهای خیر و باقیات الصالحات به ما داده شود و خداوند به هر کسی که ارائه کلمه توحید داشته، سلامتی عنایت کند، به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

جلسات پیش درباره سوره مبارکه عادیات بحث شد و مطالبی پیرامون آن گفته شد، خلاصه آن چنین است که سوره مبارکه عادیات تشکیل شده از:

- (۱) یک قسم، یک جریان جهادی، یک حرکت انقلابی است.
- (۲) یک جواب قسم که اسمش جریان نیست، بلکه موانع جریان جهادی است، یا تقابل با حرکت جهادی.
- (۳) یک بخش بیان تنبّه نسبت به حقایق و بیان دلایل موانع و تقابل که مربوط به فقدان علم نسبت به آخرت است.
- (۴) و بخش آخر که بیان جلوه ای از اسماء الهی است که «خبیر» است.

اگر دقت کنید در همین ساختار اولیه و ابتدایی اشاره به «عملی» دارد. جریان عمل اجتماعی است یا بگوییم جریان عمل جمعی و اجتماعی است. هم جمعی است و هم اجتماعی. استفاده از جریان یعنی این که جهت دارد. پس در

قسمت اول جریان عمل جمعی و اجتماعی است. جمعی بودن یعنی اتحاد در عمل در یک گروه. اجتماع یعنی در یک اجتماع رخ می‌دهد.

در قسمت بعدی گزارشی از طبع انسان و استعداد اوست. استعداد یعنی هنوز فعال نشده و می‌تواند فعال شود و نیز می‌تواند فعال نشود. قابلیت فعال شدن دارد، و البته فعال نشدن.

قسمت سوم بحث علم به علاوه توجه است. استفهام آن حالت توجهی است و علمش هم به «حصل ما فی الصدور» است. اسم آن می‌تواند چنین باشد «رجوع به علم تاثیر گذار و عمل ساز». اما حتما رجوع به علمی است که عمل ساز باشد.

جریان عمل جمعی و اجتماعی که با طبع ناسپاسانه تقابل دارد. طبع ناسپاسانه دلیلش عدم رجوع به علم خاص است و در واقع هم برای فرد در جریان و هم برای طبع ناسپاس جاری است. پس ما فقط یک تقابل می‌فهمیم. نمی‌توانیم بگوییم که عدم رجوع به علم خاص به خاطر طبع ناسپاس است و نمی‌توانیم بگوییم که عادیات طبع ناسپاس ندارد. چون وقتی قسم می‌آورد، روی یک افق بلند می‌آید مثل «والعصر».

بین قسم و جواب قسم الزاما ارتباطی نیست. به هر حال ارتباطی دارد اما نه اینکه صرفا به دنبال ارتباط باشیم و البته به نوع قسم هم برمی‌گردد. برای دریافت ارتباط باید دلیل بیاورید و دلیل هم باید مفهومی باشد. ما قسمت دوم را دو معنا گرفتیم؛ یکی موانع حرکت جهادی و یکی تقابل حرکت جهادی که هر دو می‌شود.

قسمت آخر سوره نیز علم و توجه است. توجه حالت ذکری دارد.

قسمت آخر هم استدلال و حجت است. استدلال یعنی تو را برمی‌انگیزد که به نکته‌ای بررسی و دلیل در تو فعال شود.

برای چه در قسمت آخر دلیل آورد؟ برای حجت. شما باید حجت و حجیتی داشته باشید یعنی این که شما وقتی رجوع به علم پیدا می‌کنید، در صورتی می‌تواند این رجوع شما را از این طبع خارج کند که چنین حجتی داشته باشید یعنی اگر خدایی به این صورت داشته باشید از این طبع خارج می‌کند. یعنی رجوع به علم تاثیر گذار و عمل ساز در صورتی اثر می‌گذارد که این حجت و حجیت را داشته باشید یعنی موتور تاثیر گذاری رجوع به علم وجود داشته باشد.

پس اگر بخواهیم سوره را دسته‌بندی کنیم، این گونه می‌شود یک قسمت «عمل»، یک قسمت «طبع انسان»، یک قسمت «علم» و یک قسمت «دلیل» دارد، که باعث می‌شود علم جهت‌دار شود. حالا انسان این سوره، هویت جمعی پیدا می‌کند که عمل او نیز جمعی می‌شود.

سوره ۴ بخش است؛ بخش اصلی سوره، حجیت آن است یعنی صفت «خبیر» خدا بالا می‌رود و به واسطه توجه به این صفت، انسان سوره به حرکت واداشته می‌شود. این نقش اسماء الحسنی در سوره است و این یعنی علم الاسماء و علم به اسم «خبیر» در این سوره خیلی مهیمن است. چرا بین اسماء، «خبیر» مهم می‌شود؟ چون امام اسماء در این سوره است.

اتفاقات خیلی مهمی در این سوره رخ داده است که با اینکه بحث سوره «ناس» است ولی از «انسان» شروع می‌کند و با اینکه بحث سوره «عمل» است ولی با «علم» بیان می‌کند یعنی از ریشه تا راس پیش می‌رود یعنی از سلول بنیادی انسان شروع می‌کند و به حرکت جهادی جهانی می‌رسد. خیلی از این جهت سوره امتداد دارد. از طبع انسان شروع می‌کند و به حرکت اجتماعی و جمعی می‌رسد که بگویید «خبیر» بودن خداوند در هر لحظه جریان دارد یعنی «خبیر» بودن را با «ذی الطول» می‌شود معنا کرد. علم الله به حیثیت «ذی الطول» می‌شود «خبیر». یعنی علم خدا در امتداد یک حادثه با «خبیر» قابل معنا می‌شود. علم خدا به سیر از زمین به عرش، «خبیر» است.

اسماء هر کدام به تناسب رخداد و شرایطی امامت دارند، همه اسماء در موقعیت‌های خاصی امام اند. مثلاً ۱۰۰ اسم است که برخی دوتایی می‌آیند (عزیز حکیم) و برخی تکی می‌آیند (خبیر) و یا برخی عبارات دلالت به یک اسم دارند. که در اثر آن اسم یک جریانی در جهان می‌افتد. «اسم» نزدیک‌ترین کلمه به «امام» است. زیرا جریان‌سازی می‌کند؛ اگر بخواهید امامت را در قرآن کار کنید، باید اسماء الحسنی و دعای جوشن را کار کنید. برای اثبات نظام امامت باید روی بحث اسماء الحسنی کار کنید. چون امام، اسم است، پس نظام امامت، اسماء الحسنی است. امام چون اسم است اسمش امام شد و اسم از جهت جلوداری امام شده است. که بعداً بحث مفصلی از «خبیر» بودن خواهیم داشت. ما جلسه پیش چند بحث انجام دادیم، یکی از مباحث این بود که «سوره را چطور بخوانیم؟» قسمت آخر بحث نیز ماند. یک بخش‌هایی هم قرار شد دوستان انجام دهند. آن‌هایی که گفتیم مطلعی از بحث و بیان سوره بود.

ادامه ارائه استاد چیت چیان:

در جلسه قبل دسته‌بندی‌ها انجام شد. قرار شد براساس سوره مبارکه عادیات مطالب نظام‌مند شوند. در ابتدا نگاه کلی به سوره انداخته شد که ۳ محور مطرح شد:

- (۱) کنود بودن براساس معنای اولیه میل و رغبتی به سستی است.
 - (۲) شهید بودن یعنی علم به علم دارد.
 - (۳) حبّ الخیر در حوزه توجه است که توجه او بسیار معطوف به خیر و شرّ است.
- پس یک انسان داریم که ارتباطی با ربّش دارد که کنود است. (ارتباط با ربّ)
 - ارتباطی با خودش دارد که شهید است. (ارتباط با خود)
 - ارتباطی با خیرات خارج از خودش دارد که حبّ است. اسم این خیرات خارجی مواجهات است. (ارتباط با دیگران)

خیلی وقت‌ها آن خیر، خودش شود. گاهی ممکن است انسان خدا را خیر مطلق ببیند. پس سه مورد شد. به نظر می‌رسد که این ۳ مورد، حصری دارد یعنی وقتی طبع انسان را بررسی می‌کنید مواجهاتش یا نسبتش با خودش یا با پروردگارش یا با دیگران است.

(۱) در آیات قرآن انواع مواجهات داریم: نعمت، ضرّ، نفع، رحمت

صفات مربوط به مواجهه شامل:

- عجول
 - هلوع
 - قطور
- (۲) در آیاتی که ارتباط با ربّ و ارتباط با کمال وجود دارد ولی حالت فقدانی دارد جزء موضوعات زیر است:
- جهل
 - ظلوم

تفاوت ظلم و جهل این است که؛ معنی واژه «ظلم»، تیرگی از ناحیه فضا و بستر است و معنی واژه «جهل» تیرگی از ناحیه خود فرد است. این در حالی است که هر دو خیلی به هم نزدیک هستند. «جهل» مقابل «عقل» است و «ظلم» مقابل «نور» است، و هر دو مقابل «علم» است. علم هم مربوط به عقل است و هم بارش نزول رحمت از جانب خداوند.

• استغناء

• طغیان نسبت به ربّ: طغیان هم به ربّ بر می‌گردد و هم به دیگران. یعنی حتماً مواجهه را در خود دارد.

استغناء یعنی امر ربّ را نمی‌شناسد و طغیان می‌کند.

علم در اینجا منظور علم شهودی است،

نکته: «کفور» در قسمت ارتباط با ربّ نیست؛ «کفر» به معنای پوشش حول توانمندی‌های فطری و عقلی است، که کفور حول ۳ ارتباط می‌چرخد. تفاوت «کنود» با کفور این است که کنود در قسمت ارتباط انسان با ربّ مطرح است ولی وقتی کفور است همه جنبه‌ها را می‌گوید. پس وقتی می‌گوید کفور همه را می‌گوید اما کنود فقط یک قسمت را می‌گوید.

«خسر» هم هر ۳ ارتباط خدا و خود و دیگران را در خود دارد.

«عجول بودن» یعنی به جای خیری که در طبعش است شرّ را طلب کردن. در واقع عجله مواجهه نادرست با خیر است.

وقتی می‌گویید انسان ما هو، می‌توانید بگویید انسان موجودی متحرک است، پس عجول و قطور و هلوع است.

انسان در طبعش چنین چیزی است یعنی حتماً حتماً نیازمند به مربی از غیب و کتاب آسمانی است و هیچ چیزی غیر رب و کتاب و امام نمی‌تواند او را هدایت کند پس (خلق الانسان ضعیفاً).

فی کبد بودن و فی احسن تقویم بودن هم مواجهه‌ای هستند.

ما یک مولفه پنهان حرکت داریم که اگر این حرکت را شما احراز کنید با اول سوره و قسم و جواب قسم آن ارتباط پیدا می‌کند. طبع حرکت، آشکارسازی است و این را از احسن تقویم در می‌آوریم. در تقویم، ظهور و بروز

است. یعنی بیشتر از آنکه قیام مطرح باشد حرکتی است که ظهور و بروز است. تقویم به محصول قیام که ظهور است، توجه می‌کند. در واقع خلق انسان در اثر تقویم است یعنی مسیرهایی برایش قرار داده شده که توان‌هایش ظهور می‌یابد چون وقتی جنین است حالاتی دارد، به دنیا که می‌آید به گونه‌ای دیگر است. در بین موجودات تقویم‌ها براساس سن آن‌ها است. مثلاً سال به سال، نو به نو، جریان به جریان و جشن تولد تا جشن تولدها متفاوت می‌شود. ممکن است یک موجود با بلوغش به الهام متصل شود، آن وقت تقویمش احسن است یعنی نو به نو شدنش در موقعیت‌ها برترین حالتی است که وجود دارد، آن وقت نوزادی و بلوغش شبیه موت و حیات است.

تقویم اگر باب تفعل «قوم» باشد، در باب تفعل نگاهتان به محصول قیام است و محصول قیام جزء ظهور در یک زمان نیست. احسن تقویم جنس آن را می‌گوید که موقعیت‌های مختلفی برایش بهترین خاصیت قرار داده شده است. بنابراین کسی که در نوزادی از دنیا برود در احسن تقویم خودش از دنیا رفته و جزء رجال اعراف می‌شود. اگر طفلی در دوره شیرخوارگی و تکلم و قبل بلوغ فوت کند احسن تقویم خاص خودش را دارد. ولی وقتی به بلوغ رسید، عقل تکلیف‌آور می‌شود؛ ان‌شاءالله روز قیامت ما را جزء بی‌عقل‌ها و جزء اصحاب اعراف حساب و کتاب کنند. اگر ما را جزء عاقلان حساب کنند، خیلی کارها باید می‌کردیم که نکردیم.

در این بین کسی که سواد خواندن و نوشتن دارد و در همان توان می‌ماند. دیگر پیش نمی‌رود و جدکش شکوفا می‌کند و می‌گوید که دیگر لازم نیست ما چیز دیگری یاد بگیریم. آدم‌های تحصیل کرده به جایی می‌رسند و می‌گویند که ما دیگر کتاب‌هایمان را خواندیم و می‌گویند «بس» است.

الان که حرکت از «خسر» و «انسان» در «احسن تقویم» است به دست آمد به حرکت رسیدیم که در سوره قافل بررسی می‌شد. یعنی سه ارتباط قبلی در سوره به دست آمده بود و مولفه «حرکت» از بین آن‌ها یافت شد.

سوره قیامت بحثی مبسوط راجع به انسان از منظر حرکت است و اسم قیامت را به این دلیل قیامت می‌کند که انسان را به آخرین بروزش می‌رساند. خیلی این دو به هم حرکت پیدا می‌کنند. سوره قیامت از این جهت باشکوه است، زیرا سیر حرکت انسان به سمت تقویم را مطرح می‌کند. مهم‌ترین نکته و دستاورد سوره قیامت این است که انسان در حوزه علم باید بداند که قیامتی با ویژگی‌های خاص وجود دارد. که در این قیامت ویژگی این است که همین انسان با جزئی‌ترین وضعیتش که نشانه‌های سرانگشتانش هم شبیه خودش است، بروز پیدا می‌کند. پس انسان باید

بداند که قیامت وجود دارد و خلقت بیهوده و رها شده نیست. حال اینکه می‌گوییم برای این است که (افلا يعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور) و این علم در عادیات در قیامت به این نحو می‌شود.

بنابراین سوره ۳ مولفه به ما داد و ما مولفه ۴ را خودمان به دست آوردیم.

مثلاً یک فرد واژه «کنود» را مثل علامه مصطفوی (ره) بررسی کند و بگوید که نه تنها ناسپاسی، بلکه کندی هم در آن هست. یعنی با کندی فارسی هم ارتباط دارد. پس از این به بعد می‌توانیم بگوییم «کنود» مربوط به «رب» و «حرکت» است و اینکه رب را سوق دهنده به کمال می‌گویند در آن حرکت دیده می‌شود. پس ایشان حرکت را از «کنود» به دست می‌آورند.

«کنود»: أن الأصل الواحد في المادة: هو فقدان التوجه و الشوق الى أمر و عدم الاعتناء و الاهتمام به.

و من آثاره: الكفران بالنعمة، و نسيانها، و اللوم.

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا.... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ - ۱۰۰/۶ أقسم الله عزّ و جلّ بالنفوس السالکين الى الله المجتهدين في الله بتمام جدّهم، ثمّ يقول و لكنّ الإنسان غير متوجّه لا يشتاق و لا يهتمّ الى لقاء ربّه.

فانّ الإنسان يعيش في هذه الدنيا الماديّة ببدنه و قواه الجسمانيّة، و الحياة الدنيا و زينتها و زخارفها و تمايلاتها محيطه بهم، و الظاهر الحاكم و المتجلّي القاهر فيهم هو الجريان المادّي. و أما المراحل الروحانيّة و السلوك الى الله المتعال و الاشتياق الى عوالم الآخرة: فهي باطن الدنيا و فيما وراء عالم المادّة و يرتبط بنفس الإنسان، و في الإنسان استعداد ذلك السلوك، و لكنّه يحتاج الى توجّه و اهتمام و شوق.

ایشان به جای کنود می‌گویند لا يشتاق، لا يهتمّ.

و روایتی که بعد از آن مطرح می‌کنند: قال علیّ (عليه السلام): إنّ أولياء الله هم الذين نظروا الى باطن الدنيا إذا نظر الناس الى ظاهرها، و اشتغلوا بأجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها.

و کندی در کتاب پرتویی از قرآن و تفسیر روشن حضرت علامه مصطفوی (ره) و البته در چند جای دیگر هم آمده است.

جمع‌بندی بررسی واژه «انسان» (کار پژوهشی استاد چیت چیان) تا بدین جای پژوهش در قرآن به شرح زیر است:

بررسی واژه انسان در قرآن

با توجه به اینکه در این تحقیق بررسی ویژگی‌های انسان مدنظر است، از این رو نخست واژه «انسان» مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بدین ترتیب بتوان تعاریف مستقیمی از این مفهوم و همچنین ویژگی‌های انسان ارائه داد. بررسی تمامی موارد استعمال این واژه در قرآن چهار صورت کلی را برای آن نشان می‌دهد.

۱-۳. قابلیت‌های انسان

این ویژگی‌ها در قالب عبارت «إِنَّ الْإِنْسَانَ...» و «كَانَ الْإِنْسَانُ...» بیان شده است. بنابراین می‌توان به نحوی تعریفی از خود انسان را در این آیات جستجو نمود. مولفه‌ها و صفات ذکر شده در این آیات، بیان‌کننده فقدان یک صفت کمالی است. بر این اساس می‌توان عدم بهره‌مندی از آن صفت کمالی و یا به تعبیر دیگر قابلیت برخوردار بودن از آن صفت را به عنوان ویژگی‌ها و قابلیت‌های انسان برشمرد.

۲-۳. ویژگی‌های خلقی انسان

بدیهی است انسانی که با قابلیت‌هایی تعریف می‌شود، از ویژگی‌های بالفعلی نیز از همان ابتدا برخوردار است که تحقق قابلیت‌های یاد شده، بواسطه بکارگیری و یا هدایت این مولفه‌های بالفعل ممکن خواهد بود. این مولفه‌ها در قالب عبارت «خلق الانسان...» و مانند آن بیان شده است.

۳-۳. ویژگی‌های انسان در مواجهه با موقعیت‌ها (خیر و شر)

موارد ذکر شده برای واژه انسان به صورت گسترده‌ای به بیان واکنش انسان در موقعیت‌های مختلف و خصوصاً موقعیت نفع و ضرر و یا خیر و شر اختصاص دارد. بنابراین تعریف انسان در نسبت با موقعیت‌ها نیز یکی دیگر از محورهای تعریف انسان است.

۴-۳. ویژگی‌های علمی و ذکری انسان

بخش قابل توجهی از آیات قرآن به بیان ویژگی‌هایی در خصوص انسان می‌پردازد که بواسطه بکارگیری آن، ویژگی‌های خلقی به درستی مدیریت شده و قابلیت‌های ذکر شده در بخش اول، شکوفا می‌شوند. با توجه به محورهای یاد شده می‌توان تعریفی از انسان را صرفاً با توجه به قالب‌های استفاده شده برای این واژه در قرآن بیان داشت.

انسان موجودی است که جمع میان آسیب‌ها و فقدان‌هایی است که به شدت قابلیت دارد تا واجد جنبه‌های کمالی این فقدان‌ها شود. او از ویژگی‌های خلقی برخوردار است که بواسطه بهره‌مندی از علم و ذکر می‌تواند

این ویژگی‌ها را در راستای شکوفا نمودن آن قابلیت‌ها به کار بگیرد. این ویژگی‌ها و قابلیت‌ها در مواجهه با موقعیت‌های مختلف ظهور و بروز پیدا می‌کنند، لذا می‌توان با مدیریت همین مواجهات، قابلیت‌های انسان و شکوفایی آنها را برنامه‌ریزی نمود.

اکنون لازم است که هر یک از ویژگی‌های انسان به تفکیک محورهای یاد شده مورد بررسی قرار گرفته و بدین ترتیب ویژگی‌های مختلف آن بیان شود.

۴. انسان از منظر قابلیت‌ها

۴-۱. ظلوم جهول

آسیب: عدم پذیرش ولایت بر پایه عدم فعال‌سازی عقل

قابلیت: پذیرش ولایت بر پایه فعال‌سازی عقل

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^{۲۴}

«ظلمت» به معنای عدم نور است، و «نور» اساس علم و حکم است. بر این اساس «ظلوم» بودن انسان به معنای عدم پذیرش حکم از سوی انسان است.

«جهول» نیز در مقابل عقل است و عقل مرکز مدیریت و ولایت انسان است.

بر این اساس «ظلوم جهول» به معنای عدم پذیرش ولایت و حکم ولی بر پایه عدم فعال‌سازی مدیریت درونی یا همان عقل است.

با این توضیح قابلیت پذیرش ولایت و حکم بر پایه فعال‌سازی مدیریت درونی یا همان عقل، از قابلیت‌های انسان به شمار می‌رود.

۴-۲. ظلوم کفار

آسیب: عدم پذیرش ولایت بواسطه عدم بکارگیری ظرفیت‌ها

قابلیت: پذیرش ولایت بواسطه بکارگیری ظرفیت‌ها

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^{۲۵}

انسان نسبت به پذیرش ولایت و حکم و لیس اعراض دارد و این معنای ظلوم بودن انسان است.

کفر در مقابل واژه شکر است و به معنای عدم بکارگیری ظرفیت‌های درونی انسان است.

^{۲۴} سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲

^{۲۵} سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۴

بر این اساس ظلوم کفار به معنای عدم پذیرش ولایت و حکم ولیّ بواسطه عدم بکارگیری ظرفیت‌های دورنی است. پس انسان این قابلیت را دارد که بر پایه بکارگیری ظرفیت‌های درونی، تحت پذیرش ولایت و حکم قرار بگیرد.

۳-۴. کفور

آسیب: مقابله با مسیری که برای آن تعیین شده است و عدم تسلیم در برابر آن

قابلیت: پذیرش و تسلیم در برابر برنامه تعیین شده

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكُفُورٌ»^{۲۶}

«کفر» در سوره مبارکه حج در مقابل حقیقت ایمان و تسلیم است. بنابراین «کفور» بودن انسان به معنای آن است که انسان زیربار برنامه و مقصد تعیین شده برای او نرفته و خودش را در موضع مقابله با آن قرار می‌دهد. بنابراین پذیرش برنامه و تسلیم شدن در برابر آن که موجب می‌شود انسان به مقصد تعیین شده برای او برسد، یکی از قابلیت‌های انسان به شمار می‌رود.

این آسیب و قابلیت در انسان دارای سطوح بالاتری نیز هست که قرآن از آن تعبیر مختلفی دارد.

تشبیه در کفور بودن

«كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا»^{۲۷}

کثرت در جدال (بروز کفر به صورت مرحله به مرحله)

«كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^{۲۸}

کفور مبین (آشکار شدن کفر)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكُفُورٌ مُّبِينٌ»^{۲۹}

۴-۴. طغیان

آسیب: انجام دادن کارهایی خارج از برنامه و محدوده تعیین شده بواسطه عدم نیازمندی

قابلیت: پرهیز از انجام کارهای خارج از برنامه و رعایت دقیق محدوده‌ها بواسطه احساس نیازمندی

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي»^{۳۰}

^{۲۶} سوره مبارکه حج، آیه ۶۶

^{۲۷} سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۷

^{۲۸} سوره مبارکه کهف، آیه ۵۴

^{۲۹} سوره مبارکه زخرف، آیه ۱۵

^{۳۰} سوره مبارکه علق، آیه ۶

انسان دچار طغیان می‌شود و این به معنای خارج شدن از محدوده است که می‌تواند محدوده عقل، فطرت و یا شرع باشد. سوره مبارکه علق ریشه این طغیان را در احساس استغناء معرفی می‌کند، بنابراین انسان بواسطه عدم احساس نیازمندی، دچار طغیان می‌شود.

بر این اساس انسان این قابلیت را دارد که بواسطه درک نیازمندی خود محدوده‌ها را رعایت کرده و از انجام اقدامات خارج از برنامه تعیین شده‌ها پرهیز نماید.

۴-۵. کنود

آسیب: میل به سکون و عدم تغییر

قابلیت: میل به حرکت و تغییر

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»^{۳۱}

یکی از آسیب‌های انسان این است که نسبت به کمال تعیین شده از جانب ربّ بی‌میلی و عدم رغبت دارد که موجب سکونش شده و او را از حرکت به سمت کمالش باز می‌دارد.

بنابراین انسان این قابلیت را دارد که بواسطه ایجاد رغبت از سکون خارج شده و نسبت به حرکت و تغییر به سمت کمال تمایل پیدا کند.

۴-۶. در خسر بودن

آسیب: انسان در معرض هلاکت و نابودی است.

قابلیت: انسان می‌تواند از هلاکت و نابودی رهایی یابد.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^{۳۲}

انسان با توجه به ویژگی‌هایی که دارد در معرض فساد و نابودی قرار دارد. بنابراین او بدون برخورداری از یک برنامه مشخص نمی‌تواند از این آسیب رهایی یابد. بدیهی است چنانکه او بتواند اقدام لازم را در این زمینه انجام دهد، برای همیشه از هلاکت و نابودی رها می‌شود.

۴-۷. عجول بودن

آسیب: پیش از رسیدن به بلوغ لازم اقدام بعدی را انجام می‌دهد.

قابلیت: موعدها را به دقت رعایت کرده و هر مرحله‌ای را پس از بلوغ مرحله قبل طی می‌کند.

«كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^{۳۳}

^{۳۱} سوره مبارکه عادیات، آیه ۶

^{۳۲} سوره مبارکه عصر، آیه ۲

انسان در بستر تدریج رشد می‌کند و به غایت خود می‌رسد، از این روی لازم است که هر اقدامی را متناسب با همان مرحله‌ای که در آن است انجام داده و بدین ترتیب پس از تکمیل کامل هر مرحله (بلوغ) اقدامات مربوط به مرحله بعدی را انجام دهد. بر این اساس یکی از آسیب‌های انسان که حتی می‌تواند زمینه‌ساز هلاکت او باشد، این است که اقدامات مربوط به مراحل بعدی را بدون کامل کردن مراحل قبلی انجام دهد که از آن به عجز بودن تعبیر می‌شود. بر این اساس این قابلیت در انسان وجود دارد این آسیب را در خود برطرف نموده و رعایت دقیقی نسبت به مراحل و بلوغ کامل هر یک برای طی مراحل بعدی داشته باشد.

۴-۸. قنور بودن

آسیب: تنگی شدید و ایجاد بخل

قابلیت: برخورداری از وسعت که موجب برطرف شدن بخل و ایجاد انفاق است.

«كَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا»^{۳۴}

ویژگی‌های یاد شده در انسان او را در معرض آسیب قنور بودن قرار می‌دهد و آن ایجاد تنگی و ضیق در انسان است که او را در رابطه با افراد دیگر به شدت دچار انزوا نموده و بدین ترتیب ارتباط و تعامل او با دیگران را به شدت کاهش می‌دهد. بدین ترتیب است که صفت بخل در او پدیدار می‌شود.

بر این اساس انسان این قابلیت را دارد که با مدیریت این آسیب از وسعت در ارتباط با دیگران برخوردار شده و تعاملات خود را به شدت افزایش دهد.

۵. ویژگی‌های خلقی انسان

ویژگی‌های خلقی انسان را می‌توان در دو محور کلی بررسی نمود. یکی ویژگی‌های خلق مادی و طبیعی انسان و دیگری ویژگی‌های خلق معنوی و غیرمادی انسان که همواره با او همراه است و لازم است که تحت مدیریت و ولایت فطرت و عقل قرار بگیرد.

۵-۱. ویژگی‌های خلق غیرمادی انسان

الف. ضعیف بودن

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^{۳۵}

^{۳۳} سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۱

^{۳۴} سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۰۰

^{۳۵} سوره مبارکه نساء، آیه ۲۸

انسان در تأمین نیازمندی‌های خود بسیار ضعیف است، به گونه‌ای که بدون یاری و نصرت هرگز امکان تأمین نیازمندی‌های خود را نداشته و نمی‌تواند به حیات خود ادامه بدهد.

ب. عجله داشتن

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»^{۳۶}

انسان موجودی است که سرعت به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی او به شمار می‌رود، اگرچه این سرعت به شدت نیازمند به مدیریت و کنترل است. لذا او جهت دستیابی به چیزی که آن را برای خود خیر و نافع تشخیص می‌دهد به شدت سرعت به خرج می‌دهد تا آنجا که حتی به عجله هم می‌افتد.

ج. هلع بودن

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^{۳۷}

تمایل یافتن نیز از دیگر ویژگی‌های اساسی انسان است، بدین ترتیب او نسبت به آنچه برای خود خیر و نافع تشخیص می‌دهد به شدت تمایل و گرایش پیدا می‌کند و این مسئله تا بدان حد است که حتی می‌تواند او را در این مسیر از حالت اعتدال نیز خارج کند.

د. قرار داشتن در کبد

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^{۳۸}

انسان در سختی قرار گرفته است و این بدان معنا است که انسان در طی مسیر حیات خود و خصوصاً در هنگام طی یک مرحله از زندگی به مرحله دیگر با انواع از سختی‌ها روبروست. این سختی‌ها هم می‌تواند مانع حرکت او شده و هم اینکه بر توان و قدرت او به شدت بیافزاید.

هـ. أحسن تقویم

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^{۳۹}

انسان در بهترین حالت قوام و قیام آفریده شده است و این به معنای آن است که انسان بهترین ساختار را برای برخاستن دارد. چنانکه ساختار خلق مادی او نیز بواسطه قرار داشتن بر روی دو پا در أحسن تقویم قرار دارد. ساختار غیرمادی انسان نیز بواسطه بهره‌مندی از عقل و فهم بهترین ساختار را برای برخاستن و رشد درونی دارد.

^{۳۶} سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۷

^{۳۷} سوره مبارکه معارج، آیه ۱۹

^{۳۸} سوره مبارکه بلد، آیه ۴

^{۳۹} سوره مبارکه تین، آیه ۴

۵-۲. ویژگی های خلق مادی انسان

استخراج آیاتی که منشأ خلقت انسان را بیان نموده‌اند و بررسی تقدم و تأخر رتبی میان آنها، می‌تواند بیانگر فرآیند خلقت انسان باشد.

الف. شیء مذکور نبودن

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»^{۴۰}

این اولین مرحله از خلقت انسان است که در آن هنوز خلقتش فعلیت پیدا نکرده است، بدین ترتیب انسان موجود است ولی هنوز فعلیت خلقی پیدا نکرده است.

ب. طین (خاک و آب)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ»^{۴۱}

«تراب» نماد نهایت افتادگی و همچنین خضوع است و به منشأی اشاره دارد که حالت پذیر است و پس از حالت پذیرفتن، سختی و استحکام بواسطه همان صورت می‌گیرد.

«ماء» صورت حرکت و جریان دارد و منشأ حیات است، با تراب ترکیب شده به آن حالت می‌دهد. وجه آسمانی است و نازل می‌شود.

ج. حمأ مسنون (ترکیب نظام یافته خاک و آب)

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ»^{۴۲}

«حمأ مسنون» خاک و آبی را گویند که همه چیز آن تنظیم شده است و بدین ترتیب گیاه امکان رشد و نمو در آن را دارد. به بیان دیگر ترکیب خاک و آب بواسطه تنظیم میان آنها و همچنین ترکیب صورت گرفته، صورت دیگری را پدید می‌آورد که از آن به بو تعبیر می‌کنند.

د. صلصال (استحکام پیدا کردن بواسطه اضافه شدن حرارت)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ»^{۴۳}

«صلصال» گل خشک شده است، همان ترکیب آب و خاک وقتی که حرارت به آن اضافه شده و صورت گل خشک شده پیدا می‌کند.

^{۴۰} سوره مبارکه انسان، آیه ۱

^{۴۱} سوره مبارکه سجده، آیه ۷

^{۴۲} سوره مبارکه حجر، آیه ۲۶

^{۴۳} سوره مبارکه الرحمن، آیه ۱۴

این مرحله موجب استحکام شده و آن را لازمه استقرار و بالا رفتن گیاه می‌دانند. عبارت «فَخَارَ» به همین ویژگی صلصال اشاره دارد.

هـ. ماء دافق (حرکت داده شدن)

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»^{۴۴}

«دافق» به معنای شدت حرکت و جهش است که به عنوان مرحله بعدی خلقت انسان شمرده می‌شود. بدین ترتیب ماء دافق یا همان آب جهنده، از میان صلب و ترائب (از میان یک سختی و استحکام یا نرمی و انعطاف) و بواسطه قرار گرفتن در میان این دو حرکت داده می‌شود.

و. نطفه (ایجاد حرکت و جریان)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»^{۴۵}

«نطفه» را به معنای جریان و حرکت بسیار ضعیف در نظر گرفته‌اند، بدین ترتیب انسان در مرحله نطفه بودن، خود از حرکتی بسیار ضعیف برخوردار می‌شود.

ز. نطفه امشاج (ایجاد اجزاء مختلف مخلوط شده)

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^{۴۶}

«امشاج» به معنای شیء حقیری است که با اشیاء دیگر مختلط شده باشد، لذا به مجموعه‌ای از اشیاء مخلوط شده اطلاق می‌شود. بدین ترتیب مرحله بعدی خلقت انسان، زمانی است که نطفه و آن حرکت ضعیف به صورت اشیاء در کنار هم قرار گرفته می‌شود.

از این مرحله است که انسان می‌تواند مورد ابتلاء قرار گرفته و بدین ترتیب برنامه‌های متفاوتی را در مورد آن اجرا نمود.

ح. علق (قابلیت تعلق و نهایت برنامه پذیری)

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»^{۴۷}

در این مرحله از خلقت انسان نوعی تعلق و وابستگی به چیز دیگر پیدا کرده و بدین ترتیب با این تعلق، زمینه استقرار و قوام یافتن خود را ایجاد می‌کند.

^{۴۴} سوره مبارکه طارق، آیات ۵ تا ۷

^{۴۵} سوره مبارکه نحل، آیه ۴

^{۴۶} سوره مبارکه انسان، آیه ۲

^{۴۷} سوره مبارکه علق، آیه ۲

به بیان دیگر مرحله معلق بودن انسان است که نطفه ایجاد شده، هنوز مراحل تکمیلی رشد و نمو خود را آغاز نکرده و انسان در میان دو مرحله بساطت و تمایز قرار دارد.

ط. فرآیند کامل خلقت از طین تا خلق دیگر

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ»^{۴۸}

«سلاله» به معنای سیر مرحله به مرحله ای است که از طین آغاز می شود و بدین ترتیب صورت نطفه می یابد تا امکان استقرار را پیدا کند. انسان پس از نطفه بودن علقه، پس از آن مضغه (به هم در آمیختن اجزاء که برخی صورت خلقی شان از همین مرحله آشکار و برخی دیگر آشکار نیست.)، سپس عظام (ایجاد استخوان ها که موجب استحکام و شکل گیری ساختار کلی بدن انسان است.)، و آنگاه لحم (ایجاد گوشت و مانند آن که امکان حرکت و انعطاف را ایجاد می کند.) و در نهایت خلقتی دیگر در انسان شکل می گیرد، خلقتی که بواسطه نفخه روح در انسان، او از حیات دیگری برخوردار می شود و به مخلوقی دیگر بدل می شود.

۶. ویژگی علم و ذکر انسان

۶-۱. تعلیم پذیری

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۴۹}

۶-۲. قدرت بیان

«الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^{۵۰}

۶-۳. وصیت پذیر بودن

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۵۱}

^{۴۸} سوره مبارکه مومنون، آیات ۱۲ تا ۱۶

^{۴۹} سوره مبارکه علق، آیه ۵

^{۵۰} سوره مبارکه الرحمن، آیات ۱ تا ۴

^{۵۱} سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۸

۴-۶. تذکر

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»^{۵۲}

۵-۶. نظر کردن

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^{۵۳}

۶-۶. بصیرت بر خود

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^{۵۴}

۷. ویژگی های انسان در نسبت با موقعیت ها (خیر و شر)

۷-۱. دعا در مواجهه با ضرر و ترک آن در صورت برطرف شدن ضرر

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۵۵}

۷-۲. تمرکز در محور طلب در هنگام مواجهه با ضرر و اعراض در هنگام نجات

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ إِلَٰهِهِ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»^{۵۶}

۷-۳. یأس (سکون و هلاکت) در هنگام نزع رحمت

«وَ لَئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورًا»^{۵۷}

۷-۴. اعراض در مواجهه با نعمت (رها کردن مسیر)

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسًا»^{۵۸}

۷-۵. انابه (تهیی و آمادگی) در هنگام مواجهه با ضرر و نسیان در هنگام فراهم بودن تمامی امکانات

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^{۵۹}

^{۵۲} سوره مبارکه نازعات، آیه ۳۵

^{۵۳} سوره مبارکه عبس، آیه ۲۴

^{۵۴} سوره مبارکه قیامت، آیه ۱۴

^{۵۵} سوره مبارکه یونس، آیه ۱۲

^{۵۶} سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۷

^{۵۷} سوره مبارکه هود، آیه ۹

^{۵۸} سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۳

^{۵۹} سوره مبارکه زمر، آیه ۸

۶-۷. اتکاء به علم خود و استغناء در صورت فراهم بودن تمامی امکانات

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^{۶۰}

۷-۷. فرح (سرمستی و انجام کارهای غیر قابل پیش بینی) در مواجهه با رحمت

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبَهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ»^{۶۱}

۸-۷. استمرار و استقامت در طلب خیر و توقف در مواجهه با شر

«لَا يَسْمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيَوسُ قَنُوطٌ* وَلَكِنِ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَكِنِ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ* وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بَجانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ»
(سوره مبارکه فصلت، آیات ۴۹ تا ۵۱)

۹-۷. تصور کرامت در ابتلاء به نعمت و تصور اهانت در ابتلاء به تنگی رزق

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْتُهُ رَبَّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنُ* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْتُهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»^{۶۲}

۸. سوره مبارکه قیامت؛ سوره انسان

سوره مبارکه قیامت را می توان به عنوان سوره انسان مورد بررسی و تدبر قرار داد، ویژگی های مختلف انسان در این سوره اشاره شده و در نسبت با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنِجْمَعُ عِظَامَهُ (۳) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يَنْبِئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالتَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ

^{۶۰} سوره مبارکه زمر، آیه ۴۹

^{۶۱} سوره مبارکه شوری، آیه ۴۸

^{۶۲} سوره مبارکه فجر، آیات ۱۵ و ۱۶

إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمَطُّ (۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُنْ نُطْقَةً مِّنْ مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۳۹) أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)»

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

آسیب زندگی انسان از «کنود» بودن و «حَب خیر» و «شهید» بودن او بر این دو ناشی می‌شود. چگونه این آسیب برطرف شود؟ برطرف شدن آسیب را به «علم» نسبت می‌دهیم. علمی که نسبت به «بعث» و خروج از قبر است و «تحصیل» آنچه در «صدر» هاست. اگر کسی بخواهد از این آسیب رها شود، درمانش رجوع به «علم» می‌شود. می‌توان آن را به امر آخرتی نسبت داد و گفت که انسان بعد از مرگش این اتفاق برایش می‌افتد و از سویی می‌توان نسبت دادن امر آخرتی به هم اکنون را در نظر گرفت. می‌تواند بگوید مربوط به آینده است که اینطور جنبه ذکر مرگ و اتفاقات بعد از مرگ می‌شود. اگر بخواهد هم اکنون را در نظر بگیرد، باید در گام اول مفهوم قبر را در هم اکنون به عنوان توان‌مندی‌هایی از انسان که احیانا دفن شده است، شناسایی کند و از قبر خارج کند و حالت بعث در فرد رخ دهد. منتظر بعثتی در آینده نباشد و خودش این کار را انجام بدهد.

گام دوم «ما فی الصدور» را یعنی آنچه در «صدر» است و به آن «فعل» می‌گوییم که شامل طلب، اشتیاق، انگیزه، اراده، قصد و نیت در این دنیا ارزیابی کند و از نهفته بودن خارج کند. بسیاری از وقت‌ها اینها مخفی هستند و چون مخفی هستند یا از آنها بی‌خبریم و یا پیشرفت نمی‌کنند. دو راه برای رجوع به علم داریم:

۱. مرتب یاد مرگ کنیم (در روایات توصیه زیادی در مورد یاد مرگ شده است). در سوره مبارکه «ص» می‌گوید ما انبیاء را فرستادیم برای افراد ذکردار. این خیلی عظمت دارد که روز قیامت را روز «لقاءالله» بدانیم. چون این روز در زندگی مان پررنگ نیست، کلام خدا هم برایمان پررنگ نیست.

۲. امر آخرتی را در زندگی امروز ببینیم و توانمندی‌های دفن شده خوبی را بررسی کنیم و ایجاد «بعث» و «تحصیل ما فی الصدور» می‌شود قیام. این خصوصیات قیام است که بعث و تحصیل دارد و به طور طبیعی این دو، فرد را به سمت عادیه شدن می‌کشاند.

توانمندی هر نوع استعدادی است که در او ایجاد برانگیختگی می‌کند. نوزاد نمی‌تواند راه برود. توان راه رفتن در او مخفی است. در فعلش قرار می‌گیرد و دلش می‌خواهد حرکت کند. تحصیل «ما فی الصدور» یعنی آنچه در دلش هست را ظاهر کند. این قدر بخواهد که شروع به حرکت کند و پای زمین خوردن خودش بایستد.

انسان برای حرکت به سمت خدا باید اکنون متوجه شود که کارهایی باید انجام دهد که نمی‌تواند و این نیاز به شکافتن قبر و بعث دارد. اتفاق دوم این است که متوجه شود که می‌خواهد و طلب دارد و فعلیت دارد اما کافی نیست، این احتیاج به تحصیل دارد. باید طلبش را زیاد کند. همه آدم‌ها در این دو بخش دچار مشکل می‌شوند و به آنچه هستند قناعت می‌کنند. می‌گویند ما خواستیم نشد و نمی‌رسیم و از این بحث‌ها!!

کسی در میدان مسابقه دنیا برنده است که از حالت بی‌انگیزه بودن خارج شود و بعث از قبر و تحصیل «ما فی الصدور» داشته باشد.

هر اسمی در هر سوره‌ای ظاهر شود، اخواتش را با خودش می‌آورد و به این ترتیب هر سوره‌ای کل قرآن را با خود دارد. اگر حس منفی پیدا کردی، کنار لانه مورچه بنشین و ببین که هیچ مورچه‌ای از بالا رفتن و افتادن ناامید نمی‌شود.

خواندن زیارت جامعه در اینجاها کاربرد دارد. خلق باید طیب باشد. شیعه بودن کار سختی است. اعتماد باید کرد به ولی الهی و خود را در اختیار او قرار داد. حتی اگر گنگ و ناپینا باشی، پذیر که فعلاً ولی این گونه خواسته است. اما شاخص امر و نهی الهی است. مومن رساله‌ای کم داریم. شرط ثبت نام در این مدرسه مومن رساله‌ای بودن است. تا مومن رساله‌ای نشوی، نمی‌توانی بگویی این توان که ظاهر نشده است، خواست و صلاح توست.

بعث و تحصیل کار انسان نیست. بعث کار ولی است و در اثر اعتماد توبه ولی ایجاد می‌شود.

سبک زندگی مجاهدانه

باید گزاره‌ها عقلی باشد مثل روایات. خطبه دیباج در تحف العقول آمده است. اصل ماجرای سوره عادیات و جریان زندگی در این خطبه آمده است.

باید ببینیم کدام سوره با کدام بیان اهل بیت (علیهم السلام) همسو است و بعد مستقیم می‌رویم به سراغ آن. در این خطبه نکاتی عجیب آمده است. (به جاری نکردن گزاره‌های بدیهی در زندگی و اعتنا نکردن به یقین، شک می‌گویند.)

این خطبه متن سوره عادیات است. خودتان را از صحنه‌های مختلف معاف نکنید. اینکه جهاد و امر به معروف و قتال و درس خواندن و استاد دانشگاه شدن مال شما نیست، را نگویید.

وقتی حق را فهمیدی سازش نکن، خدا هست.

«مجاهد» حتی صله رحمش هم برای اقامه دین است. نماز هم که می‌خواند، زکات را می‌دهد. بدانید که به موقع زکات بدهید.

بیان (و العادیات) که آمده طبق روایات دیباج، جهاد اعم است و شامل همه سبک زندگی می‌شود و این فلسفه در این خطبه بیان می‌شود.

از دنیا آنچه را کسب کنید که حرز شما باشد و از آتش حفظتان کند.

همین خطبه را اگر بخش بخش کرد با یک ترجمه خوب، می‌شود سبک زندگی مجاهدانه با یک بیان خوب. به صراحت هر آنچه برای عادیاتی شدن لازم است در این خطبه آمده است. قرآن خواندن بدون روایت، یک عیب است.

محورهای سبک زندگی مجاهدانه

«**عادیات ضبحا**»: حرکت سریع و بدون وقفه در اجرای امر الهی و خستگی ناپذیر (به طثر جدی تا سر حد مرگ) به گونه‌ای که ظهور داشته باشد. حرکت و جهاد ضبحا، استفاده از همه توان و ظرفیت است.

«**دشمن داری**»: دشمن مشخص خداوند و دین خدا را به دشمنی بشناسد و او را قابل حذف کردن، بداند.

«**موریات قدحا**»: تحلیل رفتن امکانات در حرکت و جهاد در ازای استمرار جهاد و با تغییر شرایط سخت. پذیرش هزینه‌دار بودن جهاد مهم است.

«**مغیرات صبحا**»: اصل غافلگیری و با تجهیزات لازم و کافی غلبه بر دشمن داشتن است و نیز هوشیاری صد در صدی و محاسبه دقیق از کار دشمن و عکس‌العمل او با بهره‌مندی از زمان مناسب برای عمل برای دشمن هوشیاری صبحگانه در برابر غفلت صبحگانه. «اغاره» عملی صبحگاهی است. هر حمله‌ای را اغاره نمی‌گویند. غافلگیری در آن موضوعیت دارد. اوقات شناسی بسیار مهم می‌شود که بفهمد محل وضوح هر امری کجاست. حکمت‌دان می‌خواهد که بفهمد محل «اغاره» هر مطلب کجاست.

غفلت‌ها هم صبحگاهی است چون در صبح غفلت می‌کند، دچار کم‌رزقی می‌شود.

«**اثرن به نقعا**»: «اثره»، گرد و خاک کردن و جنگیدن تن به تن است. مرحله زورآزمایی است. مرحله‌ای که جهاد به زورآزمایی و جلوه‌آرایی و قدرت‌نمایی و شناسایی نقاط حساس اصابت است. اثره‌های نشان‌دار در برابر دشمن احساس ضعف نمی‌کند. در عملیات جمعی خیلی هم‌پوشانی مهم است. نفع، محل فرود و اصابت است.

«**وسطن به جمعا**»: غلبه بر مرکز ثقل دشمن به گونه‌ای که هیچ‌گونه تحرکی برای او متصور نشود. همه حیثیت او را به انقیاد بکشاند. وعده خداوند این است که پیروزی عادیاتی قطعی است. نقشه عملیات قطعی خداوند در این سوره آمده است.

برای سلامتی خودتان و همه زائران خانه خدا صلواتی عنایت بفرمایید.

در سوره مبارکه عادیات سبک زندگی مجاهدانه مطرح شد. کاری که امروز انجام می‌دهیم این است که:

- ۱) نظام فکری حاکم بر زندگی مجاهدانه از قرآن استخراج شود. البته منظورمان این است که شیوه بررسی آن تبیین شود زیرا فرصت بررسی به طور کامل را نداریم.
- ۲) شیوه بررسی مراتب تفصیلی رفتارهایی که براساس عادیات است را بیان کنیم. زیرا عادیات یک سری رفتارهایی دارد که می‌خواهیم ببینیم که مراتب تفصیلی دستیابی به آن‌ها چگونه است.
- ۳) شیوه بررسی امت‌سازی براساس عادیات

شیوه بررسی نظام فکری حاکم بر زندگی مجاهدانه

برای اینکه ما بتوانیم نظام فکری در بیاوریم باید روی آیه آخر سوره برویم، در واقع سوره عادیات را که نگاه می‌کنیم روی این آیه توجه می‌کنیم که ۳ مولفه به ما می‌دهد:

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

برای استخراج نظام فکری از این آیه می‌توانیم استفاده کنیم:

- ۱) علم به بعث و نشر
- ۲) علم به تحصیل آنچه در صدور است
- ۳) توجه به خبیر بودن خداوند در روز جزاء

نظام فکری روی «ذکر» و «علم» می‌آید. پایه نظام فکری بر علم نسبت به توحید و معاد استوار است. البته توحید و معادش را تعیین می‌کند. در واقع این طور نیست که به صورت کلی مطرح کند.

۳ سوال مطرح می‌کنیم:

- ۱) علم به بعث و نشر یعنی چه؟
- ۲) علم به تحصیل ما فی الصدور یعنی چه؟
- ۳) اینکه توجه به خیر بودن خدا در روز قیامت داشته باشد یعنی چه؟

بررسی این ۳ سوال در قرآن به ما نظام فکری را می‌دهد. باز این‌ها نظام فکری نیست بلکه این‌ها جواب‌هایی برای این ۳ سوال است که بعداً باید ساماندهی و منظم شوند، اگر نتوانیم منظم‌شان کنیم، نمی‌توانیم نظام فکری در بیاوریم. در نظام فکری باید مطالب مربوط به ۳ مولفه را حول مسائل زندگی سامان پیدا کند.

ما باید مطالب را حول این ۳ ضلع سامان دهیم:

۱. یک ضلع حقایق
۲. یک ضلع مسائل
۳. یک ضلع هم ساختار وجودی انسان

به عنوان نمونه بخشی از حقایق، بخشی از مسائل و بخشی از ساختار وجودی انسان را استخراج می‌کنیم. در صورتی که در حد همین یکی دوساعتی که بتوانیم بررسی کنیم، مطالب به صورت کامل دستمان خواهد آمد که به چه صورتی است.

از آیه آخر شروع می‌کنیم، دلیلش این است که آیه آخر جمع‌بندی کل سوره است و از طرفی چون آیه توحیدی است دانستن آن بقیه آیات مربوط به معاد را باز می‌کند یعنی از نظر سطح حقیقتش بنیادی‌تر است.

آیه آخر به گونه‌ای تجلی توحید در قیامت است یعنی هم بحث معاد و هم بحث توحید درونش است. به نوعی به بحث قیامت هم اشاره می‌کند. به طور سریع آیاتی که دلالت به خیر بودن است را مرور می‌کنیم و اگر برای هر آیه نیم ساعت وقت بگذاریم و در آخر هم نیم ساعت جمع‌بندی کنیم در عرض دو ساعت نظام فکری استخراج شده است.

نظام فکری یعنی افراد دارای یک سری رفتارهایی هستند که این رفتارها براساس الگوهای درونی‌شان طراحی می‌شود، الگوها به هم بریزد، رفتارها نیز به هم می‌ریزد. بی‌جهت نیست که کسی زندگی‌اش مجاهدانه می‌شود، این تابع یک الگوی درونی است. بنابراین مفهوم نظام فکری یعنی دستیابی به پایه نظری یک نفر یا پایه بنیادی یک نفر در طی یک طریق. اخذ کارها و تصمیماتی که می‌گیرد براساس چه جهان‌بینی است.

بنابراین بحث را روی «خبیر» می‌بریم. این واژه در آیات مختلف به کار برده شده است. این صفت خاص خداوند ذکر شده است. تعبیری که راجع به خبیر بودن و خدا هست، نسبت به بقیه واژه‌های علم متمایزتر است. برخی عبارت‌ها هم فقط مخصوص کلمه «خبیر» است. همین‌طور کلی که نگاه می‌کنیم چنین است:

(۱) آیات سوره مبارکه بقره

بحث طلاق: «وَالَّذِينَ يَتُوقُونَ مِنْكُمْ وَ يَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^{۶۳}

بحث انفاق: «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^{۶۴}

یعنی خداوند نسبت به عمل خبیر است. یعنی خبیر نسبت به عمل.

(۲) سوره مبارکه آل عمران

در این حوزه به سمت جنگ و مسائل مرتبط با آن است. بحث بخل و انواع بخل‌های اجتماعی است که در صحنه‌های جهاد هم ممکن است برود.

(۳) سوره مبارکه نساء

بحث نشوز و اختلافات خانوادگی است.

^{۶۳} سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۴

^{۶۴} همان، آیه ۲۷۱

در سوره‌های مدنی «خیبربودن» به اجرای احکام برمی‌گردد و در اثر عمل به آن احکام افراد دچار خیر یا شر می‌شوند، اگر عمل کنند خیر می‌بینند و اگر عمل نکنند دچار شرّ و ضرر می‌شوند.

مثلا در این آیه وجه خیبر بودن است:

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»^{۶۵}

این که خدا «خیبر» است یعنی باید علم خدا را در سوره‌های مدنی به گونه اجرای احکام دید.

در سوره‌های مدنی اینطور است که نوعاً احکام شرعی مشخص است. هم برای نشوز زنانه خیبر آمده است و هم برای نشوز مردانه خیبر می‌آید و این یعنی خداوند خیبر است و آگاه می‌باشد.

«وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^{۶۶}

آیات بعدی هم به همین صورت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^{۶۷}

باید شما عدالت را رعایت کنید و نباید فرقی بین دیگران و والدین و ... بگذارید.

(۴) سوره مبارکه مائده: (تا حدی شبیه مضمون قبلی است)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^{۶۸}

^{۶۵} سوره مبارکه نساء، آیه ۳۵

^{۶۶} همان، آیه ۱۲۸

^{۶۷} همان، آیه ۱۳۵

^{۶۸} سوره مبارکه مائده، آیه ۸

فضای کلی «خبیر» در سور مدنی:

عمل به احکام الهی نوعاً اجتماعی‌اند. بیشتر به جهت آن است که ملت خیر ببیند و عدالت برقرار شود. جزئیاتی باید رعایت شود که کسی متضرر نشود یعنی به جزئیات اعمال افراد باید توجه شود.

فضا در سور مکی مقداری متفاوت است. سور مکی مثل سوره مبارکه انعام

(۵) سوره مبارکه انعام

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»^{۶۹}

«خبیر» بودن در سور مکی روی تبیین نظام توحیدی می‌رود و توجه دادن به صفاتی که منجر می‌شود خداوند فضل و انعامش در دنیا و آخرت وارد کند. خداوند در این سوره‌ها صاحب حکم است و «خبیر» بودن خدا بعد از حکم او تجلی می‌یابد. این طور نیست که حکم دهد و نداند که چه خواهد شد پس حکم که می‌دهد می‌داند که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی عمل نمی‌کند. مثل برخی‌ها نیست که بخواهد تجربه کند. «حکیم خبیر» یعنی حکم می‌دهد و با تمام جزئیات می‌داند که چه می‌شود.

«وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»^{۷۰}

این آیه از آیات غرر توحیدی است. در واقع این آیه «ان ربهم بهم يومئذ لخبير» شبیه همین آیه می‌شود. طیف خبیر را از خلق تا بعث می‌برد.

در سور مدنی «بما تعملون خبیر» داریم، ولی در اینجا که سور مکی است «حکیم خبیر» داریم. یعنی اسم «خبیر» روی حکیم می‌آید. در مدنی حکم جزئی و خبیر بودن است اما در مکی «حکیم» به عنوان اسم می‌آید.

^{۶۹} سوره مبارکه انعام، آیه ۱۸

^{۷۰} سوره مبارکه انعام، آیه ۷۳

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱۰۱)
ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^{۷۱}

در این آیات «لطیف» وسط می آید. لطیف به جهت آن است که چشمان قادر به درک او نیستند. «لطیف خبیر» بودن روی یک نحو تفوق و سیطره از بالا به پایین است. «لطیف» به معنای این است که چیزی هست اما تو فکر می کنی نیست. ملائکه و انبیاء (علیهم السلام)، روح مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همه هستند اما نمی توانیم آن ها را درک کنیم و نمی توانیم به آن ها اشاره کنیم. یعنی «هستی» که «هست بودنش» به بصر نمی آید. حالا لطیفی هم هست که خبیر است. یعنی هستی دارد که همه رخدادها و اتفاقات به جزء جزء در هر لایه ای که باشد، به آن علم دارد. لطیف خبیر بلا تشبیه مثل لیزری است که در همه جا عمق پیدا می کند. هر جایی که هر چیزی باشد، او وکیل آن است. در همین لایه که «کل شیء» است، «لطیف خبیر» است.

«خبیر» بودن در فضای سور مکی:

همه عالم خلق را شامل می شود و همه بروزاتی که در هر عالمی هست را در سیطره علم خدا قرار می دهد. بنابراین «خبیر» مربوط به تمامی بروزات جهان خلق است. (وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) یعنی هر خلقی برای مخلوق بودنش نیازمند اتکا به خدا است و این یعنی وکیل بودن خدا. خبیر بودن بعد از بروزات اتفاق می افتد.

«خبیر» بودن خدا و دیگران در این است که در خبیر بودن به طور واضح بروزات اشیاء مطرح است. بروز که اتفاق می افتد اثری دارد. قبلش علیم است و بعدش خبیر می شود. خبیر در قیامت تجلی می یابد. علم به بروز خبیر است که جهنمی یا بهشتی می شود.

کسی که خبر دارد یعنی می داند که بعد از این عمل چه عکس العملی خواهد بود. خبر علمی است که فرد از آثار هم خبر دارد. در سور مکی حیطة خبیر بودن کل شیء بود. باز آیاتی که نگاه می کنیم، جمع بندی کامل تر خواهد شد.

(۶) سوره مبارکه هود

«الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^{۷۲}

^{۷۱} همان، آیات ۱۰۱-۱۰۳

از جانب حکیم خبیر احکام داده شده و سپس تفصیل داده شده است. تا این که بگوید عبودیت و استغفار داشته باشید تا خدا متاع حسن به شما بدهد و هر ذی فضلی صاحب فضلش شود. اگر عبودیت خدا و استغفار و توبه کنید به خاطر حکیم خبیر چنان می شود. یک سری حکم می گوید و به اعتبار حکمها حکیم است و به اعتبار پیامدها خبیر است. یعنی به اعتبار تفصیل اش خبیر می شود.

احکام: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» (۲) وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ «

پیامد و نتیجه: «يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» (۳)»^{۷۳}

یعنی آنکه حکیم خبیر بودن ایجاب کرده است؛ احکام آیات و سپس تفصیل آن را.

ما هم باید حظی از علم، حظی از حکیم و حظی از خبیر بودن خدا داشته باشیم.

اگر بخواهیم طبق این نظام حکیم خبیر بشویم یعنی چه طور؟ طبق آیات سوره مبارکه هود اقتدا کردن به جلوه حکیم خبیر به چه نحوی است؟

حکیم خبیر بودن خدا «احکمت ثم فصلت» بود؛ یعنی دعوت به «عبودیت» و «استغفار» و «توبه» می کرد، اینها مراتب دارد: اوامر «عبودیتی»، اوامر «استغفاری» و اوامر «توبه‌ای». همه اینها یکی است یعنی نمی توانیم بگوییم که عبودیت غیر توبه و استغفار است اما تفصیل دارند. پس خداوند اوامر مختلفی را طرح کرد. در اثر این اوامر «بهره‌مندی از امکانات» مطرح شد. پس هر جایی که بحث بهره‌مندی از امکانات و توانمندی‌هاست این ۳ امر حاکم است. باید بین اینها رفت و برگشت کرد.

وجه عبودیت، وجه قرار گرفتن تحت حاکمیت یک سری قوانین است.

بحث استغفار، بحث حاکمیت برخورد و مواجهه با آثار است.

بحث توبه، بحث توجه تام و دریافت‌هاست.

^{۷۲} سوره مبارکه هود، آیه ۱

^{۷۳} همان، آیات ۲-۳

زندگی انسان از این ۳ محور خارج نیست، نیازمند به نظام باید و نبایدی است، بعد از آن آثاری برایش می آید که باید به آن بیندیشد مثل این که نان خواستید باید گندم بکارید و سیلو کنید و آرد کنید و بعد از آن باید دریافت داشته باشید.

«توبوا» یعنی ارتقا سیستم دادن. یعنی مدار را در یک مدار بالاتر قرار دادن. قرار گرفتن تحت سیستم، فکر کردن به آثار آن سیستم و ارتقا. اینها احکام و تفصیل است.

آثار یعنی علم، ثروت، زاد و ولد، تمدن و هر چه که در بیرون از عمل ظاهر می شود. نتیجه باید و نبایدها آثاری دارد. هر باید و نبایدی در حوزه مخلوق و نه صرف انسان، یک خروجی دارد که در اثر آن خروجی به ارتقا سیستم می رسد یا افت می کند. الان باکتریها و ویروسها شروع به فعالیت می کنند ولی چون نمی توانند داده هایشان را مدیریت کنند در داده های خودشان خفه می شوند.

انسان حکیم خبیر چگونه است؟

وقتی بخواهد کاری کند باید بداند که از ۱۰ بار آیا ۱۰ امر انجام شده است؟ یا مثلاً ۲ بار از ۱۰ بار بوده است؟ یعنی ۸ تا نشده؟ محصولات مثبت ۲ از ۱۰ و محصولات منفی ۸ از ۱۰ را باید نشان دهد. یعنی در یک فرمول باید تمام وجوه تفصیل را بیان کند. وقتی با لطیف می آید به گونه ای می شود که تو حس نمی کنی و فکر می کنی که کسی نیست که تو را ببیند. به رویت در نیامدن در نظام خداوند خیر است، چون نخواستی این مدار غیرطبیعی شود، و گرنه خدا می توانست کاری کند که خبیر بودنش لطیف نباشد.

باید بتواند تبعات مثبت و منفی عمل را به صورت جزئی بعد از عمل به امر و نهیها تشخیص دهد.

هیچ کسی غیر خدا حکیم نیست، رسولان هم وجه کاشفیت دارند. خداوند جعل کننده و وضع کننده است.

«علیم»، علم به طور مطلق است ولی «خبیر» علم به بروزات است. اسماء در تجلی مخلوقات بروز می کند. جنس «خبیر» بودن این است که وقتی مخلوق به ساحت کنش و واکنش می آید و آثار از او خلق می شود و در اثر آن آثار تبعاتی به نفع یا ضررش می شود است. علیم همه را می داند ولی «خبیر» یعنی علمی که این خصوصیت را دارد. «خبیر» به کارکرد سیستم یا موجود می گویند که به واسطه آن کارکرد سعادت و شقاوتش را رقم می زند و احاطه به تک تک لحظه ها و فرآیندها خبیر می گویند. در واقع ما با خبیر اسم خدا را نمی شناسیم بلکه ظرفیت مخلوق را

می فهمیم. ظرفیت مخلوقات چنین است و خدا برای مخلوقات چارچوبی از تبعات کنش و واکنش قرار داده است. «خبیر» علم جزئی است. «خبیر» بودن علم به پاداش ها و جزاهاست. علمی است که در چه صورتی این قدر پاداش و این قدر جزاست. یعنی در صحنه عملیات جنگ چنین است که اگر دشمن حمله کرد باید چه کند؟ اگر اسیر شد باید چه کند؟ این ها را از قبل می داند. شما با انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء به جنگ می روید مراقب باشید زیرا ممکن است کاری کنند که به احکام ظاهری شما نخورد مثلاً ممکن است اسیر را می گیرد که فوراً اعدام می کنند، می پرسید که روایت است که اسیر را نکشید، بعد ایشان می گویند که اسارت این فرد فریب و اغوا است. یعنی آنکه حکیم هستند، در عین خبیر بودن. پس شرط حکیم بودن، خبیر بودن است و شرط خبیر بودن، حکیم بودن است. یکی از علت های غیبت امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که ایشان «حکیم خبیر» شمرده نشود. یعنی این که او به عنوان حاکمی که حکم در دستش می باشد، تلقی نشود. پس وقتی حکیم تلقی نشود، ساختارش هم خبیر تلقی نمی شود. مثل این که شما نظامی درست می کنید و تشریفاتی مثلاً امام ولی عهد شود؛ این طور نمی شود که فرمانده کسی دیگر باشد و مشاور امام. چون امام باید حکم را جاری کند. حکیم بودنش در عین خبیر بودنش بروز می یابد. با اینکه امام حکیم خبیر است اما سیستم، حکیم خبیر نیست. انقلابی که ولی فقیه اش در مسندهای مختلف حکم او پذیرفته نیست، پس حکیم خبیر نیست. این سیستم منبع حکم و خبر نمی شود. شما نمی توانید با جزئیات بگویید که ۱۰ سال دیگر برای نظام جمهوری چه اتفاقی می افتد. مثل این است که در خانواده پدر باید حکیم خبیر باشد، شما حرف پدر و مادر را گوش بدهید و بعد می توان آثار و برکات هر رفتاری را خبر داد اما وقتی پدر و مادر سر جای شان نباشد، حکم جاری نمی شود.

آیاتی که در این قسمت است، جزء تعبیراتی است که خداوند برای اسماء خود به کار برده و این تعبیرهای اسمائی به طور خاص برای خبیر به کار برده شده و برای بقیه اسماء شهید و علیم و غیره به کار برده نشده است.

(۷) سوره مبارکه اسراء

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^{۷۴}

چه بسیار از جماعت های قبل نوح هلاکت کردیم و خداوند تو کافی است که به گناه بندگان خبیر بصیر است.

^{۷۴} سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۷

باء در «بربک» زائده است و حالت تاکید دارد و معنا نمی‌شود.

این آیات را باید با هم بخوانید و اگر فقط یک آیه بدون قبل و بعدشان بخوانید به آدم‌ها لطمه می‌زند.

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»^{۷۵} «هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته و هر کس به گمراهی شتافت آنهم به زیان و شقاوت خود شتافته و هیچ کسی بار عمل دیگری را به دوش نگیرد و ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد.»

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»^{۷۶}

اگر بخوایم آیه بالا را بد ترجمه کنیم، چنین می‌شود ما وقتی اراده می‌کنیم که قریه‌ای را هلاک کنیم، یک سری مترف درون آنجا می‌گذاریم که فاسق می‌شوند که قول بر آنها محقق می‌شوند.

ترجمه خوب چنین است: وقتی حکم جاری شد (جریان حکم تکوینی) که ما قریه‌ای را هلاک کنیم، به صورت تکوینی، مترف آن به یک سری کارهایی واداشته می‌شوند که آن کارها آنان را به فسق واداشته است. آنان در هر حالی تحت اراده خدا هستند و نمی‌توانند جدای از امر خدا باشند. خداوند حکیم خبیر است یعنی می‌داند که این قوم، مترف و فاسقش چگونه می‌شوند و غیره.

در این آیات بیان می‌کنند که «دلیل حکم در خود صفت بیان شده است». یعنی خروجی امر خدا به ظالم، علو است و علو این هلاکت است و چون مترف شدی حتماً از تو فسق بروز خواهد کرد و بعد از آن هلاکت است. این حکم است.

مترفین ناگهانی مترف نمی‌شوند، جریان حکمی که دارند، ثبت است. سلسله حسن و سوء همه اعمال ثبت است. و این یعنی «کَفَىٰ بربكُ بَدْنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا». این یعنی پاسخ قانع‌کننده‌ای که تو بدان که از دست خدا در نرفته است. تو فکر نکن که خدا نمی‌داند و خداوند محاسبه نکرده است.

^{۷۵} همان، آیه ۱۵

^{۷۶} همان، آیه ۱۶

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَتْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»^{۷۷}(۱۸)» سوره اسراء

دوباره اراده خدا را مطرح می کند.

(۸) سوره مبارکه فرقان

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا»^{۷۸}

این آیه در امتداد «جهاد کبیر» است و ادامه اوامر قبلی است. نزدیک ترین آیات به سوره عادیات، شاید این آیات باشد.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَاُ بَيْنَهُمْ لِيَذَكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»(۵۰)»

«وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا»(۵۱)»

«فَلَا تَطْعِ الْكُفْرِينَ وَجَهْدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»(۵۲)»

«وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا»(۵۳)»

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»(۵۴)»

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا»(۵۵)»

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»(۵۶)»

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا»(۵۷)»

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا»(۵۸)»^{۷۹}

^{۷۷} همان، آیه ۱۸

^{۷۸} سوره مبارکه فرقان، آیه ۵۸

^{۷۹} آیات سوره مبارکه فرقان

وقتی آیات بالا را بررسی می‌کنید، نوعی درگیری میان حق و باطل است و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وارد جنگ نابرابر سنگین شده است. آدم وقتی وارد جنگ می‌شود، می‌گوید که «خدا نمی‌توانست کاری کند که همه اهل مسجد و عبادت باشند؟» خدا حساب همه‌جا را کرده است. خدا حساب گناهان و جهنم را هم کرده است. حساب ارزیدن و نارزیدن آن را هم کرده است. لازم نیست که ما برای خدا نگران شویم که از حالت احسن بودنش خارج شود!

«الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَانُ فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا»^{۸۰}

این آیه دقیقاً در میدان جهاد اتفاق افتاده است. این گونه باید بخوانیم «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...)». اینجا باید بخوانی «هو الرحمن».

«فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا»: از او به خاطر آنکه خیر است سوال کن. «خیرا» حال است.

فهمیدن با «باء» باید باشد یعنی هیچ واسطه‌ای را برای سوالت غیر او انتخاب نکن. ولی در ترجمه «از» می‌گوییم.

«فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا» هم کنایه است. ما ندیدیم که برای اسماء غیر از خیر بودن کنایه‌ای بیاید. «پس اینکه فرمود: (فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا) کنایه است از اینکه اگر از او پرسشی او حقیقت امر را آن چنان برایت شرح می‌دهد که به هیچ وجه بطلان و ابطال در آن راه نداشته باشد، هم چنان که در عرف نیز گفته می‌شود: از من بپرس که مو به مو جوابت دهم. یا می‌گویند:

(علی الخیر سقطت) یعنی تو در این سؤال که از من کردی به اهلش برخوردی.»^{۸۱}

در سوره مکی «لطیف خیر» بودن بسیار قابل توجه است.

۹) سوره مبارکه فاطر

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ»^{۸۲}

^{۸۰} همان، آیه ۵۹

^{۸۱}. ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص: ۳۲۲

^{۸۲} سوره مبارکه فاطر، آیه ۱۴

برخی اسماء به صورت تعبیر و عبارتی می آیند. مثلاً (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ) تنها برای خداست.

«این آیه مطلب قبل را توضیح و شرح می دهد، و این معنا را که آلهه مشرکین حتی یک قطمیر را هم مالک نیستند، تصدیق می نماید، و می فرماید شاهدش این است که: اگر شما آنها را بخوانید دعای شما را نمی شنوند، برای اینکه خدایان شما مشتی سنگ و چوب و جمادند که نه شعوری دارند و نه حسی، و ارباب آنها هم مانند ملائکه و قدیسین از بشر، سرگرم کار خود هستند، و اطلاعی از خدایی خود ندارند، علاوه بر این از ناحیه خود مالک حس شنوایی نیستند، و اگر می شنوند این حس را خدا به آنان داده.»^{۸۳}

مواظب باشید که ما شیعیان هم گاهی با اهل بیت (علیهم السلام) چنین معامله ای می کنیم، این که مثلاً من رفتم حرم امام رضا (علیه السلام) او باید چنین کند، امام (علیه السلام) هم باید اذن بگیرد. یعنی دیدن امام (علیه السلام) به گونه ای که اذن می گیرد مهم است. باید بگویید که خدا نداد.

وقتی می گوید «وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» در حیطه شرک می آید. «و این نفی آن است که الهه هر چند که چون فراعنه و نمرودها گوش هم داشته باشند باز از خود نه گوش دارند و نه استقلال در شنوایی.

(وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ) - یعنی و اگر هم بشنوند خواسته شما را بر نمی آورند، چون قدرتی بر استجابت خواسته شما ندارند، نه قولاً و نه فعلاً.»

(وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ) - یعنی آنان روز قیامت عبادت شما را به خودتان بر می گردانند، و به جای اینکه شفاعتتان کنند، از شما بیزاری می جویند»

حضرت عیسی (علیه السلام) روز قیامت خواهند گفت من که خدا نبودم و چرا مرا خدا گرفتید!؟

«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» - یعنی تو را از حقیقت امر، هیچ کس مانند مخبر خبیر خبر نمی دهد. این جمله خطاب به خصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و در حقیقت از خطاب به مشرکین اعراض کرده، فهمانده که مشرکین فهم و لیاقت آن را ندارند که بیان حق به گوششان خوانده شود.»

^{۸۳}. ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۳۹

جمع بندی:

با توجه به بحث‌هایی که شد؛ «خبیر» وصفی است از خداوند در خصوص علم او که دارای ویژگی‌های زیر است:

- ۱) با اسماء حکیم، لطیف، علیم، بصیر و غیره همراه می‌شود؛ هر کدام هم معنایی پیدا می‌کند، مثلاً بصیر بعد از خبیر می‌آید و هر کدام تعبیری دارد.
- ۲) مربوط به انسان و همه مخلوقات است.
- ۳) در رابطه با کارکرد مخلوق و انسان است.
- ۴) علم پس از به کار افتادن مخلوق و انسان می‌باشد. در واقع علم به جزا و پاداش به معنای عام است، یعنی فقط مربوط به قیامت نیست. علم به تبعات و آثار بعد از فعل و عمل است.
- ۵) در سوره‌های مدنی به اجرای احکام می‌پردازد.
- ۶) در سوره‌های مکی منطبق با توحید است.
- ۷) در آن از نظامی که برای موجود به ویژه انسان قرار داده شده خبر می‌دهد. خبیر در نظام انسان یعنی وجود تبعات و ناهنجاری‌ها را خارج از علم خدا و مشیت او نمی‌داند. خبیر معنای شاء و مشیت را هم دارد.
- ۸) احاطه بسیار جزء به جزء، خوب و بد در این اسم مشهود است و همه حالات موجود در ساختار کارکردی انسان یعنی فردی اجتماعی موجود است.
- ۹) خداوند در روز قیامت با اسم «خبیر» خودش ظهور پیدا می‌کند. زیرا براساس چنین اسمی است که قیامت برپا می‌شود و حساب و جزاء اعطا می‌گردد. یعنی ولایت اسمی‌اش شبیه ولایت در قیامت است. مثل این که اسم حاکم بر قیامت است. چون خبیر است، قاهر است. علم خدا با قدرت است، وقتی کسی علم همراه با قدرت داشته باشد آن علم برایش موجه می‌شود که به اقامه حق و قسط پردازد. اقامه قسط در روز قیامت به واسطه این اسم است. یعنی علم به همه حساب و کتاب‌هاست.
- ۱۰) توجه به این اسم توجه به دقت در نظام «دین»، «عالم»، «ساختار انسان» و «حکیمانه» بودن آنهاست. یعنی توجه به فلسفه جزاء است و بحث مهم جهنم و عذاب. این که اگر خدا رحمان است چرا جهنم دارد؟ فلسفه جهنم به واسطه این اسم است و این که همگی براساس طراحی‌های است و از اراده خدا خارج نشده و از رحمانیت او به دور نیست. یعنی اگر ما جهنم را می‌گوییم وجهی از رحمانیت است.

۱۱) کسی که وجه خبیر بودن را بفهمد، اگر مقابل دشمن باشد، تنها به حکم توجه دارد و کاری به هیچ چیز دیگر ندارد.

۱۲) ظهور اسم خبیر در زندگی دنیا به واسطه حاکمیت دین و احکام الهی است. این را از سور مدنی و مکی می فهمیم. مورد ۱۱ وجه سور مکی است و مورد ۱۲ وجه سور مدنی را می گوید.

چه بسا انجام بسیاری از موارد به حساب انسان ضرر تلقی شود، مثلا جنگ و خونریزی و تلفات اتفاق بیفتد، اما در حساب خدا منفعت باشد. ما باید خودمان را در نقشه و طراحی ساختار الهی قرار دهیم و از خودمان اجتناب نکنیم. این نقص بخاطر توجه به غرب است، توجه به غرب می آید و در ساختار انسان نظام دیگری می چیند. ضررها را براساس یک روش دیگر بحث می کند، یعنی شما مختصات نفع و ضرر، سعادت و شقاوت، خوبی و بدی، اخلاق و بد اخلاقی، خیر و شر و همگی این ها را در نظام احسن دین که به وسیله انبیاء (صلی الله علیه و آله) و وحی رسیده (نظام احکام و تفصیل آیات تکوین و تشریح) معلوم می شود. در این نظام، خبیر هم با حکیم است و حکیم با خبیر است. اساسا مصلحت به معنای علم می شود. علم به معنای دانستن نیست بلکه به معنای «نور» می شود. بنابراین «خبیر» اسمی برای تبیین واژه علم به معنای وضوح و روشنایی وقتی که متعلق آن عاقبت ها باشد. پس بنابراین علم تدبری را «خبیر» می گویند. مثلا وقتی می گویند این طرف بروی دره است و آن طرف جاده است، وقتی بگویند این طرف دره است یعنی علم به عاقبت است به گونه ای که در آن حکمی است. وقتی علم به عاقبت چیزی پیدا کردی نباید می رفتی یا باید می رفتی. یعنی در ذات علم به عاقبت حکم نهفته است.

گفتیم که یک مثلث داریم که حقایق، وقایع و ساختار انسان اضلاع آن است. برخی از گزاره ها مربوط به حقایق، برخی در وقایع اند و برخی مشتمل نکات ساختار انسان اند.

خبیر در سوره های مدنی حالت اندازی دارد ولی در سور مکی چنین نیست.

نکته: نوعا انسان مصلحت اندیشی می کند و به حکم عمل نمی کند. این محل خطرناکی برای انسان است. مصلحت اندیشی های انسان وقتی با حکم خدا تعارض داشته باشد یا حکم احسن را نقض کند، نفی خبیر بودن خداوند است. یعنی آنچه که در اسم خبیر ممکن است با اسم خبیر هماهنگ نباشد مصلحت اندیشی هایی است که ما داریم. مثلا در بحث ارث یا قضاوت و مسائل حقوقی، یک سری احکام شفاف از جانب خدا آمده است مثلا تا

زمانی که دلیل محکمی نداشته باشید نمی‌تواند کسی را محاکمه کنید و اگر دادگاه رفتید به حکم اتهام شما را به زندان می‌اندازد. می‌گویید این چه دینی است! این یعنی مصلحت‌اندیشی خودتان را بر دین مقدم دانسته‌اید.

خانواده‌ها امروزه خیلی پیشرفت کردند، مثلا خواب دیده که همسرش رفته و زن دیگر گرفته است، براساس خوابش اقامه دعوی می‌کند و با شوهرش دعوا می‌کند، آبرویش را می‌برد و می‌گوید که خواب‌های من همه‌اش مو به مو اجرا می‌شود!

مصلحت‌اندیشی‌های شخصی در مدار حکم خدا قرار می‌گیرند، مثلا در رابطه با بانک و مسائل مرتبط با آن. قواعد بانک را طوری چیدند که به نظام بانکداری بخورد. یعنی اول مصلحت بانک را احراز کردند و بعد حکم خداوند جاری کردند. بعد از سال‌ها دیدند که تورم مشکل‌آفرین شد یعنی از نظر علمی قرار شد که سودها را کم کنند و نه اینکه شرعی جلو رفته باشند.

گرفتاری ما این است که خانم‌ها و آقایان دچار یک سبک زندگی شده‌اند که براساس مصلحت‌اندیشی سرخود است مثلا مگر می‌شود که فلان یخچال نباشد!

این مصلحت‌اندیشی‌های سرخود، نقض «خبیر بودن» است یعنی خروج از هیمنه خبیر بودن خداوند. بسیاری از عدم ازدواج‌ها به خاطر مصلحت‌اندیشی دختر خانم‌هاست. یعنی اگر دکتری داشته باشد با دیپلم نمی‌شود ازدواج کند. از پایین شهر به شرق نمی‌شود دختر معرفی کرد! مصلحت‌اندیشی‌هایی که انسان در دایره زندگی خودش کرده است و اسم خبیر در حاله‌ای از محجوریت می‌رود.

نهایت صحبتی که داشتیم این است که انسانی که براساس خبیر بودن خدا کار می‌کند هیچ مصلحتی به جز قرآن و خدا و وحی نمی‌شناسد. آدم توجیه‌ناپذیری هم خواهد بود.

انشاءالله خداوند چنین روحیه‌ای به ما بدهد زیرا مقابل جامعه ایستادن روحیه جهادی می‌خواهد.

این یعنی انسان دایره رحمت خدا را برای خود محدود می‌کند. این گونه است که به رحمت خدا قید می‌زند. مثلا این که حتما فلان خیابان زندگی کنیم!

سوره عادیات سوره مهمی است، سخن از جنگی است که همه گفتند ما از پس آن بر نمی آیم، ولی یک نفر رفت و آن فرد می دانست که اگر به من گفتند برو، «لابد می شود رفت». پس اگر گفتند قرض الحسنه، مضاعف می شود یعنی مضاعف می شود. اما طبق نظرات اقتصاد دانان ورشکستگی تام است، کسی که قرض الحسنه می دهد، ورشکست می شود.

در جنگ خیلی این مساله را می دیدیم که بسیاری از کارها را می گفتند امکان ندارد که بشود. این که خرمشهر را خدا آزاد کرد به خاطر این است که خیلی ها می گفتند گرفتن خرمشهر امکان پذیر نیست، بسیجی ها می شنیدند و می گفتند اگر امام می گوید حصر آبادان باید شکسته شود یعنی می شود حصر آبادان را شکست!

صحنه های جنگ بسیار فوق العاده بود، یک طرف ۱۰-۲۰ بسیجی (فاو) آن طرف هم به ازای هر بسیجی ۲ الی ۳ تا تانک. این بسیجی می ایستد و خط را نگه می دارد و چه می شود که خداوند رعب را در دل دشمن می اندازد (در سوره مبارکه انفال برخی از مکانیسم های خدا آورده شده است).

حضرت آقا می فرمایند که مهریه خانم ها ۱۴ سکه بیشتر نباشد، من وقتی می خواهم برای دختر و پسر مهریه ببندم می گویم که حضرت آقا در بین مردم نیست که چنین گفته اند! چند نفر جرات دارند که وارد مغازه شوند و بگویند که چون جنس تُرک است نمی خرم!

خیلی خوب است که در سبک زندگی کسی بیاید و نظرات ولی را لیست کند، بگوید که ولی امر شما نظرش راجع به سبک زندگی این است و مصلحت اندیشی نکند. آدم اگر به سمت مصلحت های ولی امر برود ولو به ظاهر مصلحت ها غلط هم باشند، بعدا برایشان با خیر و رحمت می شود.

برای مهریه، خانواده داماد هرچقدر هدیه بدهد که بهتر است ولی از جانب خانواده عروس چنین نیست!

ساعت دوم

ما خیلی سعی می‌کنیم که مباحثمان به سمت سخنرانی نرود اما مثل اینکه موفق نمی‌شویم. دعا کنید که خداوند ما را در مسیر مستقیم، هدایت کند به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

بحث امروز ما به سمت این رفت که اگر بخواهیم نظام فکری در قرآن استخراج کنیم باید چه کنیم؟ گفتیم نظام فکری براساس آیاتی که دلالت به علم یا ذکر دارد، بررسی می‌شود. باید تعریفی از نظام فکری داشته باشیم، تعریفمان این است که وقتی انسان با حقایق و وقایع مواجه می‌شود، براساس یک الگوی درونی فعلیات را از خود بروز می‌دهد و عمل می‌کند یا آن ساختار درونی‌اش. که به آن نظام فکری می‌گوییم. می‌توانیم هم به جای نظام فکری بگوییم ایدئولوژی و جهان‌بینی.

چطور می‌توان نظام فکری را استخراج کرد؟ در هر سوره سیر حقایق داریم، یک سری رخداد در زندگی داریم و انسانی که با این دو ارتباط دارد. انسان‌هایی که این حقایق را می‌بینند نظام فکری آنان توحیدی می‌شود. حال ما می‌خواهیم ساختار انسان مجاهد را بررسی کنیم. یعنی انسان مجاهد با انسان مومن متفاوت می‌شود زیرا حقایق و رخدادهای متفاوت معنا می‌شوند.

می‌توانیم نظام فکری کل مومنین قرآن را بررسی کنیم و یا این که به طور خاص نظام فکری انسان مجاهد را در بیاوریم. چطور این کار را انجام دهیم؟ از خبیر بودن خدا جلو رفتیم و ۱۴ نکته را بیان کردیم که اگر کسی جلو برود حدود ۵۰ تا نکته می‌تواند در بیاورد. ما در این جا قرار نیست به نتیجه خاصی برسیم بلکه منظورمان تبیین روش است. که این گزاره‌ها در ۳ گروه سامان پیدا می‌کنند: حقایق، رخدادهای و ساختار وجودی انسان.

ممکن است کسی بگوید از کجا بدانیم که گزاره‌ها صحیح است؟ می‌گوییم از آیات گرفتیم. برای آنکه خیالمان آسوده باشد و در مقامی تبیینی دیگر بررسی شود به روایات رجوع می‌کنیم. وقتی به تدریج بررسی کردیم روابط متفاوتی کشف شد مثلاً ارتباطات حکم، مصلحت‌اندیشی و خبیر بودن را متوجه شدیم.

«خبیر» را در روایات بزیم و ببینیم که این نکاتی که به دست آوردیم صحیح است یا خیر.

«صفة الضال»

«وَهُوَ فِي مَهَلِّهِ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ وَيَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ»

آن کسی که خدا به او مهلت دارد و او غفلت دارد، این فرد با غافلین روی هواس است و با مذنبین دچار روزمرگی است؛ نه راهی دارد که قصدش کند و نه امامی دارد که جلو دارش باشد.»

«صفات الغافلین»

«حَتَّى إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبَلًا»

تا آنکه از پرده غفلت بیرون می‌روند و پشت می‌کنند بدانچه به او روی آورده بودند. یعنی تا یک زمانی از یک چیزی فرار می‌کردید و مدام دارید به آن نزدیک می‌شوید.

«فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أُدْرِكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ»

«پس از آنچه در طلبش بودند نفع نبردند.»

در سوره‌های حاقه و معارج این‌ها را توضیح داده است.

«إِنِّي أُحْذِرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ»

«من خودم و شما را از این حالت برحذر می‌دارم.»

«فَلْيَنْتَفِعْ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدًّا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَالضَّلَالِ فِي الْمَعَاوِي»

داستان ما این است که مواظب باشیم: شخص باید از کار خویش بهره گیرد و حواسش به خودش باشد، بصیر کسی است که گوش می‌دهد و به واسطه گوش دادن تفکرش فعال می‌شود، به واسطه نگاه کردن چشمش باز می‌شود. پس نفع می‌برد و از آنچه که عبرت‌گرفتنی و عبورکردنی است بهره می‌برد. سپس راه روشنی را بیمود و از پرت شدن در پرتگاه و گم شدن در کوره راه‌ها دوری کرد.

«وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بَتَعَسُفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ»

این بنده خدایی که لغزید به خاطر آن بود که نتوانست حرف حق را بشنود.

۳ عامل ممکن است انسان را از مسیر حق برگرداند:

(۱) ترس

(۲) طمع

(۳) بی‌عرضگی یا ترس از نوعی بخل

«فَاقِقْ أَيْهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ»

ای شنونده از مستی به هوش بیا

«وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ»

از غفلت بیدار شو

«وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ»

از شتاب خود کم کن

«وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صِ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ»

در آنچه که از زبان رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به تو رسیده اندیشه کن که ناچار به انجام آن می‌باشی.

«وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ وَخَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ وَدَعَاهُ وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَضَعُ فُخْرِكَ وَ أَحْطَطُ كِبْرِكَ وَ اذْكَرُ قَبْرِكَ»

کبرت را خرد کن

«فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ»

خودت را یاد کن

«وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ»

همانطور که برایت برنامه آمده است از تو حساب می‌کشند.

«وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ»

هر چه کشت کنی برداشت می کنی.

«وَمَا قَدِمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا»

هر چه بفرستی برای تو می آید

«فَامْهَدُ»

پس خودت را آماده کن

«لِقَدَمِكَ وَ قَدِمَ لِيَوْمِكَ فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ
أَخْلَصَ فِعْلَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَأَقِيًّا رَبُّهُ بِخَصَلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِ مِنْهَا»

خلاصه این طور است که می فرمایند، از واجبات این است و راه فرار هم ندارد، خداوند از این راضی می شود، اگر کسی صفت ناپسند داشته باشند اگر بدون توبه خدا را ملاقات کند و از آن ۳ خصلت بالا که گفتیم (از کار سختی که حق است به خاطر سخت بودنش سرباز بزند، به خاطر منفعتش حکمی را بچرخاند یا از راست گفتن و اجرای حق بترسد) را داشته باشد فایده ای نخواهد داشت و در ادامه می گوید که از دنیا هم نصیبی نمی برد هر چند که خیلی تلاش کند.

این ها به گونه ای با «تحصیل صدر» هم ارتباط دارد. خوف و تخوف، تعسف (سخت گیری) و تحریف از ویژگی های صدر است.

«أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ أَوْ يَعْرِ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ اعْتَلَّ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شَبْهِهِ إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ»

در این قسمت دارد عطف بیان می‌کند. آن صفات ناپسند یعنی:

- (۱) شریک برای خدا در عبادات بگیرد؛
- (۲) یا خشم خویش را با هلاکت کسی بنشانند؛
- (۳) یا بر بی‌گناهی به خاطر کاری که دیگری انجام داده عیب‌جویی کند؛
- (۴) یا به خاطر حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد؛
- (۵) یا با مردم به دو چهره ملاقات کند؛
- (۶) و یا در میان آنان با دو زبان سخن بگوید.

در آنچه گفتم نیک بیندیش که هر مثال را همانند فراوان است.

(مثل این است که تو داری شبیه دیگران می‌شوی، یعنی اگر تو مثل منحرف و کافران عمل کردی و اگر زندگی‌ات مثل کافر شد یعنی شبه کافر شدی یعنی خود کافر شدی. زیرا که مثل دلیلی بر شبه است.)

بعد مثل‌های مختلف در مراتب مختلف را بیان می‌کنند:

«همانا تمام حیوانات در تلاش پر کردن شکمند، و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران، و زنان بی‌ایمان تمام هم‌میشان آرایش زندگی و فسادانگیزی در آن است، اما مؤمنان فروتنند، همانا مؤمنان مهربانند، همانا مؤمنان از آینده ترسانند.»^{۸۴}

اگر هم کسی شکمش شود، چنان است. نساء در این قسمت جنس زنان نیست.

بعد صفات مومنین است که در حوزه صدر می‌آید: مُسْتَكِينُونَ، مُشْفِقُونَ، خَائِفُونَ

اگر کسی بخواهد روی این روایت کار کند مطالب در مراتب مختلف کامل روی هم می‌آیند.

^{۸۴}. نهج البلاغه / ترجمه دشتی، ص: ۲۸۵

از خدا می ترسد به خاطر این راستگو است. اهل تحریف هم نیست و پند می دهد یعنی حرف حق را با مردم در میان می گذارد بدون آنکه بخواهد مصحلت اندیشی های کذا و کذا داشته باشد. بخواهد به خاطر مصحلت اندیشی برخی مسائل حق را نگوید. مثلاً جایی رفتیم و می گوییم که شما اگر یک خرده موهایتان هم بیرون بود اشکالی ندارد! دین دست من نیست که بگویم اشکالی ندارد! این که بخواهی مردم را با تحریف جذب کنی نمی شود. نباید دو زبان داشته باشیم، این خیلی سخت است. این که کسی بخواهد کسی روی مدار حق برود بایستی حتماً نظام ارزیابی قوی داشته باشد.

مومنین گردن کش نیستند، فروتن اند، مستکین یعنی رام است. سختی و راحتی در امر دین برایش موضوعیت ندارد. اینطور نیست که اگر سخت بود نکند و کار راحت بود انجام دهد. مستکین یعنی سبک و سنگین نمی کند و این را از ۳ ترجمه ای که دیدیم و مباحث بالا فهمیدیم.

این روایت بیشتر تبیین کننده سور مدنی بود.

حواستان باشد که هر روایتی را هم بررسی نکنید. برخی روایات مشخص است که از معصومین (علیهم السلام) نیست. توجه به کتب روایی مهم است.

یک روایت خوب دیگری دیده می شود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) يَرَاكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي مَعَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَهَ إِلَّا غَايَةُ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۸۵}

«ای اباذر عبادت کن خدا را همانطور که او را می بینی. پس اگر تو او را نمی توانی ببینی، او تو را می بیند. هر کاری که می کنی فکر کن که خدا تو را می بیند، این خبیر بودن خداست، می گویی که من که او را نمی بینم، پس او که تو را می بیند، این لطیف است. می خواهد بگوید توجه به خبیر بودن خدا این گونه است که تو هر کاری می کنی او دارد می بیند ولو اینکه نتوانی بفهمی.»

^{۸۵}. الأُمَالِي (للطوسِي)، النص، ص: ۵۲۶

برای ادامه بحث سوره دو بخش داریم، دوستانی که می‌خواهند کار کنند، مقدمات کار کردن برایشان فراهم است، همین که ما موضوعی را به این صورت کار می‌کنیم اگر خودشان می‌خواستند کار کنند حدود ۳۰۰ ساعت وقت لازم بود. این موقعیت مغتنمی است که مطالب را به صورت پژوهشی برای خودتان ثبت کنید و یک نظام فکری دریاورید. ببینید آیا می‌توانید یک نظام فکری برای خودتان دریاورید. مثلاً ما در آینده می‌خواهیم نظام فکری‌های تخصصی مثلاً نظام فکری والدین را دریاوریم. اگر توانستید این‌ها را ثبت کرده و در اختیار دیگران بگذارید.

نکته مهم راجع به عید قربان:

ما خیلی وقت‌ها بیشتر از آنچه که خواسته‌ایم خیرات کنیم، به دیگران شرّ رسانده‌ایم که لازم است توجه داشته باشیم و به اسم «خبیر» خدا متصل شویم. به نظرم رسیده است قربانی نکنیم مگر آنکه کل شهر را که ۲۰۰۰ خانوار دارد قربانی دهیم. باید حساب کنیم که چند گوسفند باشد که به همه برسد. باید کم‌کم همت‌هایمان را بلند کنیم.

جهت قبولی طاعات و عبادات و مبارکی اعیاد به خصوص عید مباحله، صلواتی عنایت بفرمایید.

برای این که ان شاء الله خدا توفیق بدهد که از مواهب و هدایت های الهی که در حج قرار داده شده، در باقی مانده این ماه استفاده کنیم، صلواتی عنایت بفرمایید.

تا به حال بحث سوره مبارکه عادیات را از منظرهای مختلف پژوهشی مطرح کردیم و به طور عمیق تنها پیرامون مبحث «انسان»، آقای چیت چیان پژوهش کردند. بنظر می رسد که سوره عادیات مانند خودش «والعادیات ضححا» است، پژوهشگران کلاس را به نفس نفس انداخته و رمقی برایشان باقی نمانده است! ان شاء الله دو مبحث را از سوره پیگیری می کنیم. منتها قبل از این که شروع کنیم لازم به ذکر است که وقتی که می خواهیم سوره ای را کار کنیم از روش های مختلفی استفاده می کنیم مثلا کلمه ای، تفکر، سوره ای و قرآن به قرآن، اما در این قسمت ما از تمام روش ها استفاده می کنیم. البته برای شما مهم است که ما از چه منظری وارد سوره شده و کار می کنیم زیرا اغلب شما کتب را خوانده اید و باید کاربرد آن را یاد بگیرید مثلا ثمره پژوهشی تفکر در کجا ظاهر شده است و اگر کتاب را نمی دانستید کدام توان ها از شما سلب می شد. برخی ها می گویند که چون شما این کار را انجام می دهید، می شود اما ما نمی توانیم! این در حالی است که هر کسی باید بتواند دقیقا این پژوهش ها را انجام دهد. روش ها هم قابل تحصیل و هم قابل دفاع است.

مرور سوره

سوره چنین است؛ سوگند می خورد به اسبان دونده برای جهاد که از شدت سرعت به نفس نفس افتادند. همان اسبانی که در اثر تلاقی سم شان با سنگ ها، آتش برخاسته می شود و آن رزمندگان که هنگام صبح حمله می کنند و در اثر حمله این ها، گرد و غباری برانگیخته می شود و به وسیله آن حمله و این فرآیند در جمعی از دشمنان قرار می گیرند که به معنای فاتح بودن است. اولش با «واو قسم» است و بعد با «فاء» ادامه پیدا می کند. جواب قسم آن

است که انسان نسبت به پروردگارش کنود است و خودش نسبت به آن گواه است و شهود دارد که می تواند ببیند و می تواند بر علیه خودش گواهی بدهد. علت این کنود بودن «حب خیر شدید» است که مصداق‌های خیر را اشتباه تشخیص می دهد.

آیه ۱۰ به بعد می گوید که اگر انسان به این نکات توجه می کرد، کنود نمی شد. مرتب باید رجوع کند و علمش را تجدید کند (افلا يعلم...) یعنی پیوسته باید بداند. باید بداند که آنچه در صدور است جدا می شود و قابل اندازه گیری و قابل جزادهی می شود. آنچه که در «فعل» افراد است، قابل جزا دادن می شود و وضعیت افراد را مشخص می کند. در این آیه ۱۰، جزا را همانند سوره انفطار به فعل نسبت می دهد و نه به عمل. در واقع این سوره از این جهت شبیه سوره انفطار می شود.

«إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)» استشهاد انتهایی آیه که هم بر انسان کنود تفوق دارد و هم دلیلی بر جزا و عقاب دارد. «عادیات» و «کنود» هیچ گاه با هم جمع نمی شوند و خدا از آن‌ها خبر دارد و خداوند از جزئیات به صورت تفصیلی اطلاع دارد.

این ترجمه ابتدایی سوره است و همین ترجمه برای تذکر کافی است که اگر در خانه کس است، همین نکات بس است!

نکته: عمل انعکاس صدر است.

خیلی ساده، سوره انسان‌ها را به دو دسته «عادیاتی» و «کنودی» تقسیم می کند مثل قدیم که می گفتند قوم آریایی. خصوصیات قوم کنودی ۳ خصوصیت کلی است و برای قوم عادیاتی هم ۵ خصوصیت آورده است.

حال می خواهیم کمی بحث واژه‌ای داشته باشیم. به هر حال ما وظیفه‌مان این است که در مورد این پژوهش‌هایی که ممکن است به وسیله این کار در بین پژوهشگران رواج پیدا کند، حداقل طرح موضوع کنیم تا بدانند که این سوره پتانسیل‌های این مباحث را دارد. اگر بخواهیم روی کلمات سوره دست بگذاریم؛

۱) یک مدل این گونه است که مثل سوره‌های قبلی، یکی یکی واژه‌ها را از اول معنا کنیم و جلو بیایم.

۲) همان گونه که واژه‌ها را می نویسیم، سطح بندی کنیم و نظام واژگان استخراج کنیم.

شما در واژگان این سوره، سطوح مختلفی از کلمات دارید:

(۱) کلمات اسم فاعل داریم، مثل «عادیات»، «موریات»، «مغیرات»

«اثرن» و «وسطن» اثرات ندارد و با اینکه اسم فاعل نیست اما حالت اسم فاعلی است.

- **عادیات:** سرعت
- **موریات:** ایجاد آتش، خارج شدن آتش از سایش دو سنگ چخماغ. باب افعال است و حالت متعدی پیدا می‌کند.
- **اغاره:** حمله و شیخون
- **اثاره:** برانگیختن
- **وسطن:** در وسط قرار گرفتن

ضبح، صبح، قدح، نقع، جمع: این‌ها هم حالت مصدری دارد. این‌جا نظام پیدا می‌کند.

در همه این‌ها حرکت یا فرآیندی وجود دارد. روح معنای مشابهی در این واژگان قرار دارد.

- **ضبح:** نفس نفس زدن
- **صبح:** زمان صبح
- **قدح:** گرد و غبار
- **جمع:** فرد نبودن (بیش از یک نفر بودن)

باز این واژگان می‌تواند دقیق‌تر شود.

(۲) «انسان» را مطرح می‌کند و واژگان در حوزه انسان است. بیشتر حالت صفت و وصف دارد. جالبی این

وصف‌ها این است که ارتباطی با یکدیگر دارند، **کنود، شهید، شدید و حب الخیر** است.

- کنود به رب
- شهید به ذالک
- شدید به حب الخیر

این‌ها حالت وصف دارد.

- **کنود:** ناسپاس، شبیه کفور معنا کردند.
 - **شهید:** گواه
 - **شدید:** در فارسی هم هست که معنای شدت دارد و حالت تزیید.
- (۳) حالت‌های فعلیت را مطرح می‌کند: **بعثر و حصل**

قبر و صدر را باید با **بعثر** و **حصل** معنا کرد. حالت فعل دارد و فعل خاصیتش این است که با فاعلش معنا می‌شود.

- **بعثر:** برانگیختن
- **قبر:** نهفته شدن
- **حصل:** به نتیجه رساندن
- **صدر:** خارج کردن

بین صدر و قبر، درونشان ارتباطی وجود دارد. این نظام واژه‌ای در ارتباط با هم‌اند.

(۴) صفت‌های مشابه که برای خداست: **شهید، خبیر**

خبیر: ثبوت صفت خبرویت، یعنی اینکه تفصیل دانی و تفصیل داری و ایجاد تفصیل.

به واسطه این صفت است که تفصیل ایجاد می‌شود و نسبت به آن اموری که تفصیل دارد، احاطه دارد. علاوه بر این «جزاء» هم به آن اضافه می‌شود یعنی پاداش و جزاء براساس این تفصیل دانی است.

اگر نیم‌نگاهی به واژگان داشته باشید، درونشان ارتباطاتی هم وجود دارد زیرا ما به کتاب التحقیق هم مراجعه خاصی نکردیم و تنها به ترجمه نگاه کردیم. ما در این‌جا به دقت واژه کاری نداریم و فقط سطوح کلمات تعیین می‌شود.

اسم این **سبک کار:** واژه در بستر سوره و طبقه‌بندی آن.

ما طبقه‌بندی یک سوره را حذف نمی‌کنیم، حدّ و فصل‌های کلام را لحاظ می‌کنیم و این منجر می‌شود که روح معنای حاکم بر واژگان را کشف کنیم. حتی برای جمع واژه‌ها، فکری می‌کنیم.

«بررسی واژگان به سبک جمع‌های متشابه» می‌تواند نام این سبک باشد. اگر دقت کنیم می‌بینیم که این‌ها باید ارتباطی با هم داشته باشند، (حَصَلَّ ما فی الصدور) و خبر و تفصیل، یعنی یکی از مصادیق تفصیل در سوره برمی‌گردد به واژگان عادیات تا «وسطن»، «کنود» تا «شدید» و «بعثر» تا «حَصَلَّ». مثل این است که بگوییم می‌خواهیم «خبر» را در سوره عادیات بررسی کنیم، می‌شود: تفصیل حال مجاهدان / تفصیل حال غیرمجاهدان / تفصیل فاعلیت یافتن مجاهدان / تفصیل در حالتی قرار گرفتن مجاهدان (حالت های صبح، در گرد و غبار بودن، نفس زدن و غیره) / فاعلیت همه انسان‌ها (مجاهد و غیر مجاهد)

دسته چهارم نتیجه و برآیند دسته‌های قبل است و این به این درد می‌خورد که من همه اتفاقات قبل را (بعثر ما فی القبور و حَصَلَّ ما فی الصدور) بدانم. (بعثر ما فی القبور) برای آن است که (حَصَلَّ ما فی الصدور) بشود که یا «کنودی» و یا «عادیاتی» است.

وضعیّت «صدر» دو گونه می‌شود: عادیات و کنودی

در این قسمت پژوهش لازم است که به کتب لغت مراجعه کرده و واژگان را دقیق‌تر بررسی کنیم.

با مراجعه به کتب لغت، به تفصیل و تبیین خواهید رسید.

مثلا در معنای واژگان «ضبح» در تحقیق چنین آمده است:

«ضبح»:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ تَضْيِيقٌ فِي الْبَاطِنِ وَ تَحْرِجٌ فِي جَرِيَانِ فَعَالِيَّةٍ، سِوَاءَ كَانِ ذَلِكَ التَّحْرِجُ فِي إِنْسَانٍ أَوْ حَيَوَانٍ أَوْ فِي نَبَاتٍ أَوْ فِي جَمَادٍ، كُلٌّ بِحَسَبِ تَحْرِكِ فِي بَاطِنِهِ.

ما فقط ظاهر را کار کردیم اما وقتی می‌گوییم نفس نفس زدن، کار ترجمه مصداق است و کار معنی کلمه این است که مفهوم را بیان می‌کند.

در معنای واژه آمده: تنگی در باطن و طبق نظر ایشان در حیوان و جماد نیز هست.

و يدلّ علی هذا المعنی: کلمات الضبث (القبض) و الضبر (الجمع) و الضبط (و هو نوع من الجمع): ففی کلّ منها معنی التضييق فی قبال التوسّع.

این معنا با قید «جمع» است.

هر جایی که شما یک حالت داشته باشید که بتواند تنگ شود، این واژه معنا می‌شود. مثلاً در حرم اهل بیت (علیهم السلام) می‌روید؛ می‌گویید فشار نده! این عادیات ضبحا است. این تضییق است یعنی در اثر ورود به جایی فشار بیشتر می‌شود.

حالا اگر ما واقعا بخواهیم جای «صبح» نفس نفس را بگذاریم، عجیب می‌شود.

«قدح»:

همه جا می‌گویند ضربه زدن به صورتی که آتش خارج شود اما اینجا می‌گوید:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ تَأْثِيرٌ فِي شَيْءٍ يُوجِبُ نَقِيصَةً. وَ مِنْ مَصَادِقِهِ: الْقَدْحُ فِي النَّسَبِ وَ التَّعْيِيبِ، وَ قَدْحُ الدُّودِ فِي الْأَسْنَانِ وَ فِي الشَّجَرِ. وَ قَدْحُ النَّارِ.

دو سنگ چخماغ وقتی آتش می‌شود، از ثمره وجودی‌اش کاسته می‌شود. حتی سمّ اسب هم که به سنگ می‌خورد دچار نقص می‌شود و باید تعویض شود. در قدح سایش و فرسایش داریم.

موریات قدحا، یعنی این ایراء در اثر کاسته شدن اتفاق می‌افتد. مومن هر روز از عمرش دارد کم می‌شود اما نورانی تر خواهد شد. موریات این مومن قدحا است. حتماً با کاسته شدن همراه است و روز به روزش کم می‌شود، «و من نعمه ننگسه فی الخلق...».

«صبح»:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ انْكَشَافٌ فِي ظِلْمَةٍ مَادِّيَّةٍ أَوْ مَعْنَوِيَّةٍ، وَ حَصُولُ تَنْوُرٍ ظَاهِرِيٍّ أَوْ بَاطِنِيٍّ.

وضوح و کشفی که در ظلمت پدید می‌آید، مادی یا معنوی.

«نقع»:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ تَجْمَعُ أَجْزَاءَ وَاسْتَقْرَارَهَا فِي مَحَلٍّ. وَ مِنْ مَصَادِقِهِ: انْتِقَاعُ الْمَاءِ فِي مَحَلٍّ مِنْ دَوَاءٍ أَوْ تَمْرٍ أَوْ زَبِيبٍ أَوْ نَبِيدٍ. وَ تَجْمَعُ مَاءً فِي حَوْضٍ أَوْ بَيْتْرٍ وَاسْتَقْرَارَهُ. وَاسْتَقْرَارُ سَمٍّ وَ تَجْمَعُهُ فِي نَابِ الْحَيَّةِ. وَ تَجْمَعُ مَا دَقَّ مِنَ التَّرَابِ فِي مَحَلٍّ وَ يُسَمَّى غَبَارًا.

حوض انتقاع الماء است، جمع کردن آب در یک جا.

مصدق «نقع» غبار است. که نشان دهنده تجمع اجزاء خاک است. «ما دق من التراب» به معنای ریز گرد است.

معنای کلمه به توسعه بیشتری هدایت می کند.

«جمع»:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ انْضِمَامُ شَيْءٍ إِلَى آخَرَ، وَ يُعْبَرُ عَنْهُ بِالِاجْتِمَاعِ، وَ مَصَادِقُ هَذَا الْمَفْهُومِ مُخْتَلِفَةٌ كَمَا رَأَيْتَ.

ضمیمه کردن دو چیزه به هم جمع می شود.

سایر کلمات هم در سیستم واژه‌ای بسیار جالب می شوند.

اگر بخواهیم با همین تحلیل در ابتدا وارد سوره شویم، چنین می شود.

کلمه های اسم فاعل + ملحقات	مصدر	صفت و وصف	فعل	صفت مشابه
عادیات: سرعت موریات: خارج کردن آتش مغیرات: حمله و شیخون اثرن: برانگیختن وسطن: در وسط قرار گرفتن	ضبح: نفس نفس زدن قدح: ضربه زدن صبح: زمان طلوع نقع: گرد و غبار جمع: فرد نبودن	کنود لرب: ناسپاس شهدید لذاک: گواه شدید لحب الخیر: با شدت	بعثر: بعث و برانگیختن قبر: نهفته شدن حصل: به نتیجه رساندن صدر: از درون خارج کردن	ثبوت صفت خبرویت: تفصیل دانی و تفصیل داری و ایجاد تفصیل
تفصیل فاعلیت یافتن مجاهدان	تفصیل مجاهدان	فاعلیت و حال غیر مجاهدان	فاعلیت همه ی انسان ها، مجاهد و غیر مجاهد	جزاء + پاداش براساس تفصیل

استفاده از جدول بالا بسیار مهم تر از رسیدن به آن است.

در این قسمت باید شروع به جمع بندی و نتیجه گیری کنیم. باید براساس ارتباط بین واژه ها گزاره نویسی کنیم. ما خیلی اصراری نداریم که واژه هایی که کار می کنید الزاما از التحقیق باشد، می شود از مفردات، قاموس و غیره استفاده کنید. این اصلا مهم نیست چون در سوره هر واژه ای با نظام آن سوره ترجمه شده است، برخی کارها راحت است و برخی سخت. در کارهای علامه مصطفوی (ره) به گزاره های زیادی می رسید اما کارها واگرا است. مثلا «عادیات» سالک الی الله می شود و واژه دیگر به گونه ای دیگر می شود اما در نهایت هم سوره مصداقی می شود. یعنی همان ایرادی که به ترجمه وارد می شود، به این هم وارد است. مفهوم را فقط بالاتر برده است اما باز هم از مفهوم به عنوان مصداق استفاده کرده است. مثلا گاهی فقط به چایی می گوید چایی اما گاهی به همه دمنوش ها چایی می گوید. پس این فرقی نکرده است.

گزاره های جدول:

✓ کلمات سوره مبارکه عادیات نشان دهنده وضعیت «فعل» در دو طیف از انسان‌هاست، یکی سعادت‌مند و یکی غیر سعادت‌مند. حالا ممکن است کسی بگوید: حالا این چه استفاده‌ای دارد؟ این در نظام «فعل» است. تفاوت فعل و عمل در چه بود؟ فعل صفت نفس است و چسبیده به نفس است اما عمل از نفس خارج می‌شود. عادیات و موریات و ... صفت فعل است و نه صفت عمل. زمانی در صحنه مبارزه است و می‌گوید همه دارند به جبهه می‌روند، این عمل آدم‌هاست و کاری به نیت‌هایشان نداریم (زور، پول، خدا و ...). ممکن است کشته شوند که از بین کشته‌شدگان برخی شهیدند. مثل همان بنده خدایی که شهید راه حمار شد، ظاهراً جنگ تمام شد و رفت یک‌الاغ را به غنیمت برد که تیر خورد و شهید شد.

عمل جنگ کردن، با نیت ممکن است مطابق نباشد. انگیزه عمل، فعل است. در قیامت (حاصل ما فی الصدور) است، یعنی مجاهد‌ها می‌توانند بلند شوند.

عادیات نهایت عمل است اما می‌گوییم فعل است! وقتی می‌گویید فعل است یعنی این که فعل است که می‌تواند عادیات درست کند.

«فعل» را در این سوره از «خبیر» گرفتیم و بعد با «صدر» بررسی کردیم.

✓ کلمات سوره افراد سعادت‌مند (مثبت) و غیرسعادت‌مند را در وضعیت فعل و حالتشان با هم مقایسه می‌کند. این را به صورت صفت یا وصف بیان می‌کند: بر وزن فعول و فعیل. یعنی فعل و حالت را به صفت تبدیل می‌کند. در حالی که افراد سعادت‌مند را به شکل فاعل مطرح می‌کند. خصوصیتش این است که فاعل، زمان ندارد اما فاعلیت دارد. زمان را که بگیریم، فقط یک‌بار نیست. وقتی زمان را از فعل برمی‌داریم یعنی امروز و فردا و پس‌فردا چنین است و طرف این کاره است. اسم فاعلی شبیه صفت است اما صفتش حالت فعال دارد. اگر جایی اسم فاعل بود و نه صفت مشبه یعنی به فعالیت و تثبیت او بیش از صفتش توجه شده است. در اسم فاعل انگیزه و قصد مهم است اما در صفت مشبه مهم نیست انگیزه‌اش چطور است بلکه خروجی دیده می‌شود.

این‌ها را از کتاب بلاغت گفتیم. به طور ملموس‌تر در متن خودتان وقتی صفت مشبه استفاده می‌کنید یا وقتی اسم فاعل به کار می‌برید، متفاوت می‌شود.

نکته: بعداً در نظام برنامه‌ریزی سرّ عادیات شدن به «نیت» و «انگیزه» و «رغبت درونی» برمی‌گردد.

بحث ادبیات عرب بسیار مهم است، اگر کسی در حوزه «تدبر»، ادبیات نداند، ستون خیمه تدبر را ندارد! نسبت ادبیات به تدبر، نسبت نماز است به دین. باید ادبیاتش هم ادبیات قرآنی باشد یعنی «تاسیسی» است و مستقل است.

مثلاً اگر کسی خواست تربیت کودک بداند، باید ادبیات کودک را بداند، ادبیات کودک ادبیات فطری است و ادبیات فطری از قرآن قابل استخراج است.

✓ از صدر انسان، کندی و ناسپاسی و سرعت در راه خدا و اثر بخشی صادر می‌شود. منشاء سرعت انسان از صدر اوست.

نکته: مهم‌تر از عمل، فعل است. تقریباً همه آیات «خیر» در آیات احکام است و نوعاً آیاتی که حالت پیچاندن دارد و فرد احساس می‌کند که می‌تواند با دستکاری به کسی ظلم کند.

✓ انسان سعادت‌مند (مجاهد) به آیه «یعلم اذا بعث» عمل کرده است و بنابراین آیه عادیات شده است. بنابراین آیات دارای فاعلیت مثبت در او جاری شده و توانسته اثره کند. به طور حتم به آیه «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)» عمل کرده که توانسته عادیات شود و محصول او به اثره و به وسط بودن جمعی دست یابد. این یعنی محصول توجه به این آیه انقلابی (اثره) در درون (حتماً در درون باید باشد) و در بیرون (وسطن به جمعا) است. این نکته خیلی مهم است. محصول توجه به این آیه دو انقلاب شد، درونی و بیرونی.

این آیه در حوزه برنامه‌ریزی بسیار مهم است. اگر کسی گفت که من در راه دین ناتوانم و حوصله ندارم، چرای آن را خدا گفته که تو به علمی که درونت هست باور نداری، علم درون انسان است ولی به آن توجه ندارد. در نتیجه آیه «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)» کلیدی است که نقش محوری آن می‌تواند زندگی فردی و اجتماعی انسان را دگرگون کند.

اثاره و بعثر به هم نزدیک است و به معنای برانگیختن است. اثره برای انسان به کار می‌رود و بعثر برای خدا به کار می‌رود.

کم کم داریم در این سوره به حوزه برنامه‌ریزی وارد می‌شویم.

«بعثر»:

کلمه عجیبی است که ریشه‌اش بعث است ولی «راء» به آن اضافه می‌شود.

آنه لیس ببعید آن يأخذ الواضع حین وضعه أمثال هذه اللغات من کلمتین، و أن یکونا منظورین لفظا و معنی، کالبعثره من البعث و کلمه آخر کالعثر أو البشر أو الثری. و البعثره من البحث و لفظ آخر. و دعثر و دعکر و دعسر من الدعر و آخر. و هکذا.

یک سری کلمات بین دو کلمه عربی بوده‌اند و از آن‌ها زایش پیدا کرده‌اند. اگر بعث باشد، برانگیختن معنا می‌دهد. شدت در برانگیختن که در آن نوعی اختیار و عمل به وظیفه قرار داده شده است. یعنی با شدت در مواجهه قرار دادن به نحوی که برانگیختگی صورت بگیرد.

دلیل موفقیت در برنامه‌های افراد، داشتن (بعثر ما فی القبور) است که اگر این‌گونه باشد (حصل ما فی الصدور) می‌شود، یعنی توان این را داشته باشد که با سرعت انگیزه‌هایش را به عمل تبدیل کند.

برخی چیزها در آیات قرآن خیلی راحت است و علت اینکه برای ما سخت می‌شود برای این است که ما از عمل به آن دور هستیم. قسمت‌هایی از «صحیفه فاطمیه» است که در فرازهایی از دعا به بعث در قیامت اشاره می‌کند مثلا می‌گوید که «خدایا روز قیامت که مرا برمی‌انگیزی مرا چنین و چنان نما» یعنی انسان چنان قدرتی دارد که می‌تواند قیامت خود را شهود کند. مثلا خانم‌هایی که زایمان می‌کنند در این حین یک‌بار به سمت خدا می‌روند و برمی‌گردند. انسان باید شهود کند که کجای قیامت است و با کدام رسولان هم‌نشین است و غیره. همین که انسان برود پیش خدا و برگردد، و پشیمان باشد «آه آه من قله الزاد و بعد السفر»، این‌ها «دعای کمیل» می‌شود.

در اثر فعال کردن همین شهود انسان به دعا می‌رسد. انسان شهید هم هست. انسان فکر می‌کند که الان بعث است و می‌بیند که کنود بود چون لخب الخیر لشدید است و می‌شود «دعای ابو حمزه».

این انسانی که خودش را احضار می‌کند و نمی‌گوید که من آدم خوبی هستم، نمی‌گوید که من گناه نکردم بلکه می‌گوید که تو ستار بودی، خودش را کم می‌گیرد و این سرعت به خاطر همان کم دیدن در برابر خداست. احساس دین داشتن سرعت می‌آورد، مثل سوره انسان، یتیم آمد، (مثل چنین روزی که حوالی مباحله است) مسکین و اسیر. نمی‌تواند دیگر کنود باشد.

صحنه‌های دنیا برای ما صحنه‌های خیالی است چون که مرگ است و همه صحنه‌ها را باطل می‌کند. پس هیچ چیزی غیر خدا و امر خدا، باقی و ساری نیست. آینده محتوم هر انسانی وقتی مرگ شد، اگر فتح هم داشته باشد، باز هم می‌میرد. مرگ وقتی می‌آید هیچ فتحی فتح واقعی نیست. یک بنده خدایی فقیر است، دیگری غنی است. عمر کردند و بعد از ۸۰ سال مردند، حالا این‌ها فقیرند یا غنی؟

هر کسی فکر می‌کند که در خانه‌اش سحر و کید و جن است به مرگ فکر کند، قوی‌ترین باطل کننده سحر «یاد مرگ» است.

ساعت دوم

کاری که انجام می‌دهیم تلفیقی از روش‌های سوره و کلمه می‌باشد. در کاری که انجام می‌دهیم سوره و آیه را در نظر می‌گیریم و بین واژه‌ها ارتباط می‌دهیم.

این طور به نتیجه رسیدیم که برای اینکه در زندگی به گونه‌ای فعال باشد که خدا راضی باشد باید به برخی از علم‌ها رجوع کند. یعنی برخی از علم‌ها برای انسان مهم باشد. در این سوره علم به بعث مهم شد یعنی این که رفتارهای انسان از علم او ناشی می‌شود. در نظام‌های تربیتی دو مدل نظام داریم، یک مدل اینکه تربیت را از عمل شروع می‌کنند و مدل دوم اینکه تربیت را از علم شروع می‌کنند. در این سوره می‌گوید ابتدا باید «علم» را اصلاح کنی تا «عمل» اصلاح شود. نوع علم را نیز مشخص می‌کند. این می‌شود که اگر مجموعه عادیات را به منزله برنامه‌ریزی در زندگی یا سبک زندگی در نظر بگیریم یا هر چه از این دست اسامی، مشخص می‌شود که اگر این علم درست شود، آن هم اصلاح می‌شود. نقص در رجوع به علم منجر به نقص در برنامه‌ریزی و سبک زندگی می‌شود و عکس این

گزاره هم درست است. یعنی اگر کسی عادیات نیست حتما بخاطر نقص داشتن در این علم است. در زندگی انسان قالبی دارد که حالات او در این قالب‌ها قرار می‌گیرد و یک محتوای درونی دارد که مربوط به علم اوست.

برای اصلاح الگوی زندگی و برنامه‌ریزی باید رجوع به علم درست شود. اگر به محتوا توجه نشود مثل این است که فرد بگوید من برنامه‌ریزی می‌کنم تا به نفس نفس زدن بیافتم. نفس نفس زدن قالب است و قابل برنامه‌ریزی نیست. نمی‌شود برای گریه کردن در نماز برنامه‌ریزی کرد، گریه محصول یک تفکر است و در مورد آن فکر باید برنامه‌ریزی کرد. نوعا در زندگی برنامه‌ریزی‌ها روی قالب‌هاست. برای قالب نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد. برنامه‌ریزی از ساعت چند تا چند فلان کار را انجام دادن، نیست.

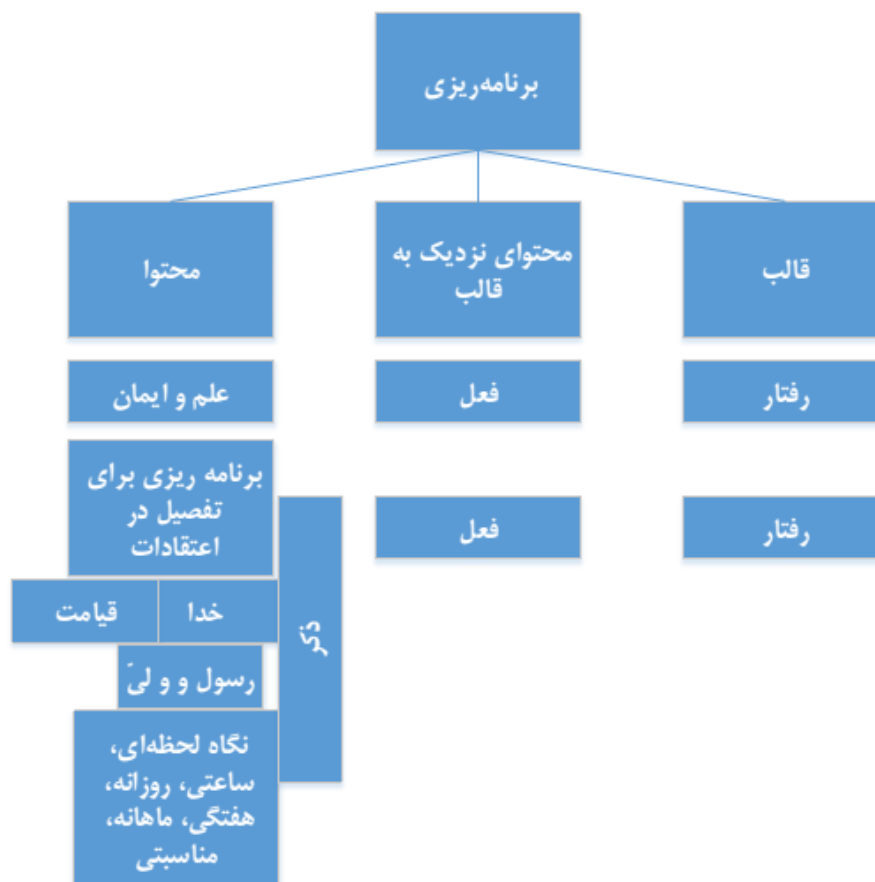
برای عادیات شدن باید فکری در فرد جاری شود و انگیزه‌ای برانگیخته شود که نتواند لحظه‌ای را هدر دهد و شتاب کند به سمت حرکت‌های الهی و بر اساس این فکر، خود به خود این اتفاق بیافتد.

آیا توجه شما به (افلا یعلم اذا بعث...) بیشتر شده یا نه؟ برنامه‌ریزی باید کمی باشد و نه کیفی. به عنوان مثال برنامه‌ریزی‌هایی که برای خواندن قرآن داریم و بر اساس نظام ترمی می‌خواهیم یکی پس از دیگری کتاب‌ها را بخوانیم و چهار سال این فرایند طول بکشد. در حالی که واقعا اگر قرار باشد کتاب‌ها خوانده شود، فرد بدون قالب شروع به خواندن کتاب‌ها یکی پس از دیگری می‌کند. چقدر عمر تلف می‌کنیم! از خودمان شروع کنیم. باید قرآن یاد بگیریم پس بسم الله و شروع کنیم!

ما محاسبه‌ای انجام دادیم و متوجه شدیم که اگر کسی دانشجوی لیسانس رشته‌های علوم انسانی باشد در دوره تحصیلش می‌تواند سه تا چهار لیسانس را بگیرد! بنای نظامات بر فریب است! شکستن این قالب‌ها کار حضرت ابراهیم (علیه السلام) است.

یکی از دلایل عدم موفقیت ما در زندگی همین نوع برنامه‌ریزی است. برنامه‌ریزی یا سبک زندگی. در این جا بحث را با برنامه‌ریزی ادامه می‌دهیم. در هر برنامه‌ریزی قالب و محتوای نزدیک به قالب و محتوا نیاز داریم. فرقی نمی‌کند فرد مجاهد باشد یا غیرمجاهد، خدا برای هر دو خبیر است. این مجاهد است که اسب می‌خواهد یا نمی‌خواهد. «علم» و «فعل» و «رفتار»ها از این‌ها ساخته می‌شوند. این‌ها سه جزء اصلی برنامه‌ریزی است.

اگر کسی در نظام برنامه‌ریزی‌اش از محتوا به قالب حرکت نکند در معرکه‌های سرنوشت‌ساز اسبش در گل می‌ماند. انسان در سنین کودکی باید مسیر قالب به محتوا را طی کند (دوره اول و دوم و بخشی از دوره سوم). فرد در دوره بلوغ اجتماعی از بلوغ عقلی به بلوغ عاطفی و در دوره مسئولیتی خودش باید مسیر را تغییر دهد، در غیر این صورت شکست می‌خورد.



توصیه می‌کنم کتاب صحیفه فاطمیه را در دست بگیرید و تعقیبات نماز را محتوای برنامه‌ریزی‌هایتان قرار دهید. تفصیلی‌تر از این محتوا پیدا نخواهید کرد! محتوای ظهرانه و عصرانه و غیره دارد. هیچ‌کس در عالم نتوانسته چنین کند که محتوایی را که تعیین‌بردار نیست، تعیین بدهد. اعتقاد به قیامت به این شکل در ظهر، اعتقاد به خدا به این شکل در ظهر و... . تفصیل در محتوا برای ما ناممکن است.

گفته می‌شود می‌خواهیم توجه به قیامت و تحصیل صدر داشته باشیم، چه کنیم؟ دعا تفصیل در اعتقادات را شعبه‌بندی کرده است. ممکن است این کار برای ما در ابتدا سخت باشد، ما نوعاً ذکر اعتقادات نداریم. نمی‌دانیم یاد خدا کردن یعنی چه، اما این دعاها به ما می‌گویند در زمان صبح یاد خدا را تنزیهی کن، یاد خدا را به این شیوه

تکبیری کن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این گونه ببین که یک بار از زاویه امتداد او تا حضرت آدم (علیه السلام) و یک بار امتدادش تا جبرئیل و یک بار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در ذرات عالم ببین.

برنامه‌ریزی‌هایتان را این بار با صحیفه فاطمیه تنظیم کنید. برنامه این است که در نظام محتوایی اعتقادات تفصیلی می‌شود. خدای صبح و ظهر و عصر و ... و قیامت من برنامه‌ریزی می‌شود. این که چه مدت طول می‌کشد، مهم نیست. اینکه خدای تو این خدا بشود و قیامات این قیامت، مهم است. برنامه‌ریزی زندگی من این است که محتوا و معتقدات زندگی من باید شبیه به اعتقادات حضرت فاطمه (سلام الله علیها) شود.

این نکته کشف بزرگی است. زمانی که کتابی در مورد تربیت هفت سال اول نوشته می‌شد، دیدیم متن روایی که بتوان در این دوره به آن‌ها اتکا کرد نداریم، تا اینکه متوجه شدیم که حضرت صدیقه (سلام الله علیها) در عمر هجده ساله‌شان چهار فرزند را تربیت کرده‌اند! و صحیفه ایشان یا در دوره شیردهی و یا بارداری ایشان بوده است و این خیلی برایمان مهم شد. حالا این ادعیه در اختیار ما قرار گرفته است. باید مادران این را به عنوان متن و منشور زندگی‌شان قرار بدهند.

اگر قیامت و خدای تو شبیه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بشود، دیگر کندی معنا ندارد و اصلاً خیلی کارها را نمی‌توانی انجام بدهی. چهره زندگی متفاوت می‌شود چون از بالا با حقیقتی نسبت پیدا کرده است.

برنامه‌ریزی در تفصیل اعتقادات، اساس برنامه‌ریزی شیعی و فاطمی است. نباید انتظار داشت که اگر امام زمان (عج) الله تعالی فی فرجه) را دیدیم به ما بگویند فلان کار را بکن یا نکن. آدم‌ها باید از اعتقادات با امام شبیه شوند و این گونه کم‌کم انسان می‌فهمد که چه کاری را باید انجام دهد. الان نظام القایی است. اگر در جایی القا نباشد، آن صحنه جهاد کم‌رنگ می‌شود و این خیلی بد است چرا که همیشه منتظر است نظامی القایی او را به سوی سوق دهد. این جا نه استعدادی شکوفا می‌شود و نه توانی ظهور می‌یابد.

برنامه ریزی برای تفصیل در اعتقادات یعنی این که خدای تو چگونه است؟ قیامت و رسول و ولی الهی تو چگونه است؟ سه اصل «توحید»، «معاد» و «نبوت» را تفصیل دهید. برنامه ریزی داشتن یعنی نگاه لحظه‌ای، ساعتی، روزانه و هفتگی و ماهانه و مناسبتی داشتن. خدا را در شب عرفه چگونه می بینی؟ در روز جمعه، چگونه می بینی؟ قیامت را چگونه می بینی؟

باید نظام برنامه ریزی روی این موضوع قرار بگیرد و نتیجه این برنامه ریزی «ذکر» است. ذکر که فعال شد، می گوید که چه بکنی و چه رفتاری داشته باشی. در این صورت فردی غیرقابل پیش بینی خواهی شد.

برنامه‌های ما بر اساس نظام ذکر نیست و نوعا مواجهه‌ای می باشد. انفعالی است و فعال نیست. اگر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نبودند و این اگر تبدیل به سند و متن درسی نمی شد، برای نوع بشر چنین برنامه ریزی ناممکن بود. این متن، متن دکترای مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است که در قالب نیست، بلکه در محتواست.

برای این کار فرد باید ابتدا شب و روزدار شود و یکی از دعا‌های مغرب و صبح یا ظهر را بلد باشد. بعد از اینکه این مطلب شکل گرفت، «اوقات یومیه» درست می شود و بعد باید شنبه‌دار و یکشنبه‌دار و ... شود. بعد برود سراغ ماه‌های قمری و بعد هم برود سراغ لحظات و ساعات. این کار مثل دیپلم و لیسانس گرفتن است. برنامه‌ها آن وقت بر این است که خدا چه تدبیر کند و این را «تفویض» می گویند. «توکل»، «تسلیم»، «رضا» و «تفویض». در این نظام نقش «برادری» معنا پیدا می کند. اگر قیامت داشته باشم و ندانم که آیا فردا در این دنیا هستم یا نه، احساس نیاز به برادری را خواهم داشت که در صورت نبودن من، کارهایم را پیش ببرد.

انشاءالله روزی در عتبات عالیات و مشهد مقدس این دعاها را بخوانید و بدانید در هر کدام چه مطالبی است. چون سیستم انسان «شهود» است و به سرعت می تواند مطالب را حاضر کند. شهود نیاز به زمان ندارد.

این که خدا چگونه است برای من اهمیت پیدا می کند. در مواجهه با کنش‌های زندگی انسان بصیرت و نوری پیدا می کند، این نور را باید از جایی بدست آورد و این باید از ناحیه اعتقادات انسان باشد. هرچقدر این اعتقادات تفصیلی تر باشد، افق و بُرد آن بیشتر است. اگر کسی خواست برنامه ریزی کند، برنامه ریزی اش را در این موضوع قرار بدهد. باقی مطالب با ذکر معلوم می شود.

زمان مقهور «ذکر» است. در تدبیر و برنامه‌ریزی، «زمان» عنصر کلیدی است. این که چه کاری چه زمانی انجام شود، بسیار مهم می‌شود. برنامه‌ریزی‌های ما عجیب است و خنده‌دار! وقتی از طرف قالب برنامه‌ریزی شود، کارها متغیر است. ممکن است کاری را بی‌جهت طولانی کرد چون پیش‌بینی دو ساعت کار را داشته است.

نشانه داشتن سیستم برنامه‌ریزی بر اساس محتوا این است که به فرد می‌گویند کار را چه زمانی باید شروع کرد و در چه زمانی تمام می‌شود. در برنامه‌ریزی بر اساس «قالب» فرد پیش‌بینی زمان می‌کند اما در «قالب» زمان پیش‌بینی کرده قرار نمی‌گیرد، یا جلوتر می‌شود یا عقب می‌افتد.

عادیاتی شدن با این کار خیلی ساده می‌شود. اگر این کار نبود، عادیاتی شدن غیر ممکن بود. در مورد سوره عادیات چند تا کار انجام شده است؛ یکی عادیه کردن موریات، اقارعه در صبح و اثرن به نقعا (جنگ نمایان) فوسطن به جمعا هم انجام داده‌اند. این حکم قطعی دارد و اگر یکی از این زنجیره‌ها بشکند، دیگر تمام است.

انسان اراده‌ای دارد که همه کارهایش را با آن انجام می‌دهد اما ظاهراً خداوند چندان با اراده انسان کاری ندارد! در بحث‌های روان‌شناسی بسیاری از کارهایی که فرد نمی‌تواند انجام دهد را به ضعف اراده نسبت می‌دهند. اراده در قرآن با دو حالت مطرح می‌شود، «یرید الاخره» و «یرید الاعاجله». مثل صراط می‌آید و این خیلی جالب و عجیب است. به عنصر «سمع» و «بصر» و «قلب» خیلی توجه شده است. فعال شدن عنصر سمع و بصر و فؤاد، معادل با تقویت اراده است. اگر انسان گوشش خوب بشنود و چشمش خوب ببیند و قلبش خوب کار کند، کارهایش درست می‌شود. خدا بر روی خروجی دست نمی‌گذارد بلکه به ورودی‌ها می‌پردازد. این سه اگر درست شود، فرد وصل به الهام می‌شود و چون متصل شده است به او می‌گویند که چه بکند و چه نکند. هر انسانی بر اساس آیات اول سوره انسان، کافی است در برنامه‌ریزی به سمع و بصر و دریافت‌های قلبی‌اش توجه کند. اگر در برنامه‌ریزی به سراغ رغبت و انگیزه و عمل خاصی دقت کند، آنطوری که بناست نمی‌شود و کارها کامل نمی‌شود.

هیچ‌کسی نمی‌تواند بگوید چه استعدادی دارد. صفات در انسان در مراحل سن شکوفا می‌شود و این یکی از مشکلات انسان است. این اتصال می‌خواهد.

بحثی مفصل آماده شده است و در مورد جمع می‌خواهم بطور مفصل صحبت کنم. سوره عادیات بحث فرد را سامان می‌دهد و مهم‌تر از آن با افراد سامان یافته مشابه‌اش، تبدیل به جمع می‌شود و اگر سامان نیافت با افراد سامان نیافته مشابه‌اش، سامان می‌یابد و اگر انحراف و اغوا پیدا کرد با اراده مشابه انحراف یافته.

خداوند یک هویت فردی برای انسان در نظر گرفته است و یک هویت جمعی. در هویت جمعی، انسان‌ها شباهت در فعل و اعتقادات و قالب پیدا می‌کنند. از اعتقاد به یکدیگر متصل می‌شوند و صف ایجاد می‌شود. صف در فعل‌ها ایجاد می‌شود. اعتقادات است که صف ایجاد می‌شود. فاطمیون از جایی شکل می‌گیرد. ما خیلی نیاز داریم بینیم که امیرالمومنین (علیه‌السلام) خدا را چگونه می‌دیده‌اند، در غیر این صورت از همان ابتدا جدا می‌شویم و مشکل این جداسازی این است که این جداسازی معادل همسان‌سازی با غیر است و این بسیار بد است.

روش اهل بیت (علیهم‌السلام) برای دعا این بوده است که به هر کسی دعایی را می‌داده‌اند اما ما مفاتیح را باز می‌کنیم و می‌خواهیم همه آن‌ها را بخوانیم! این کتاب دایره المعارف است. کتاب صحیفه فاطمیه، نظام واحد دارد و خواندنش اولویت دارد بر دعاهای مفاتیح.

آنچه باید در ما اتفاق بیافتد این است که حتما در اعتقادات شبیه به حضرت (سلام الله علیها) شویم و این بنا به ظرفیت هر کسی زمان متفاوتی دارد. نیاز ما به اعتقادات، سطحی دارد و باید بتوانیم آن را ترمیم کنیم. دعاهای مادر را پایه بگذاریم چون فطری‌تر است. آن وقت برای هر لحظه‌اش به امام سجاد (علیه‌السلام) باید مراجعه کرد و برای روزهای ماه‌اش به امیرالمومنین (علیه‌السلام). سپس تازه می‌توان دوازده امامی (علیهم‌السلام) شد.

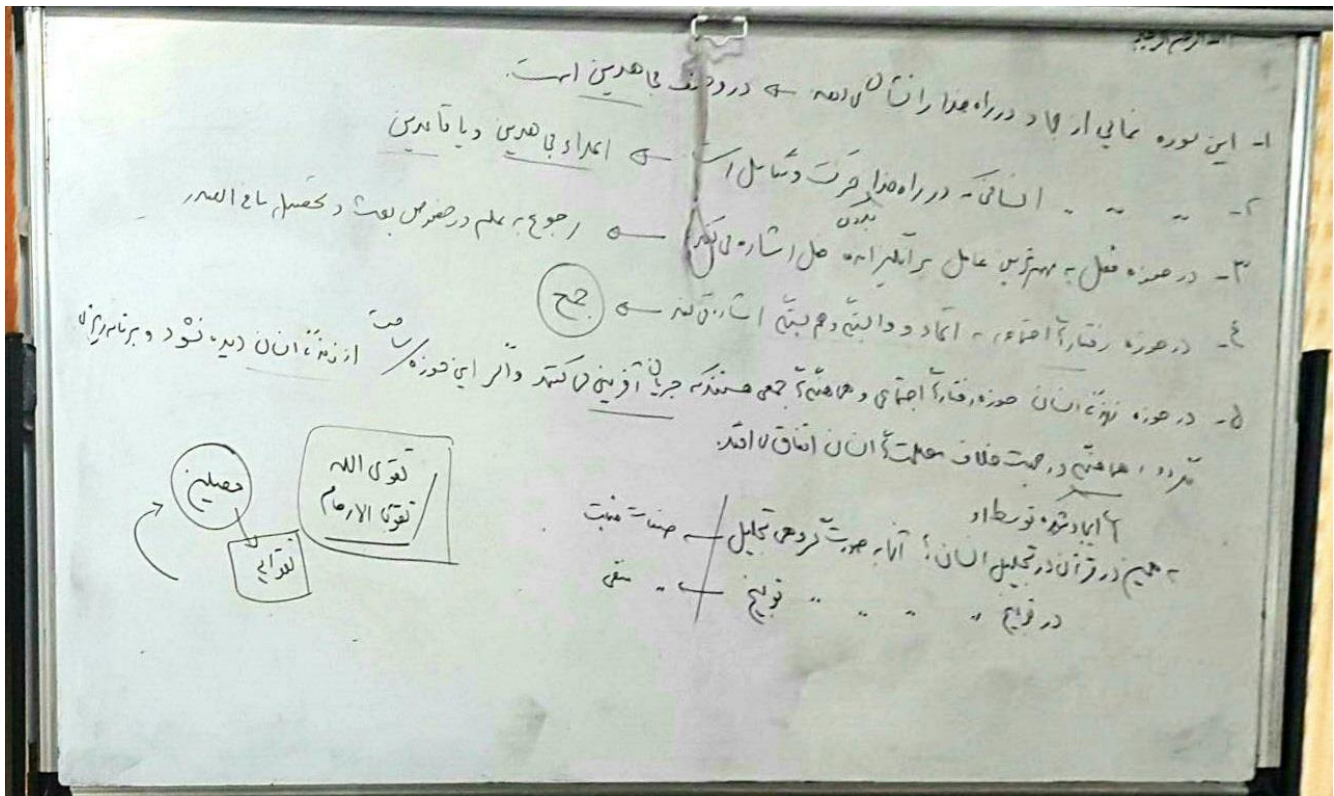
باید وجوه افتراق و تمایز تک تک امامان (علیهم‌السلام) را در زندگی لمس کنیم. باید ابتدا از مادر (سلام الله علیها) متولد شوم و بعد به سراغ امیرالمومنین (علیه‌السلام) بروم و سپس رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و حسنین (علیهما‌السلام) که در دعاهایشان وحدت دارند. بعد از آن طرف به سراغ صحیفه سجادیه می‌آیم و کم کم دوازده امامی (علیهم‌السلام) می‌شوم.

برای سلامتی خودتان صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله توفیق داشته باشیم در استفاده بهتر از ایام عمرمان، صلواتی ختم بفرمایید.

مباحث مطرح شده تا به اینجای سوره مبارکه عادیات در مورد مباحث فردی بود و جهت خروج از کنودیت.

در جمع بندی مطالب مطرح شد می توان به نکات زیر اشاره کرد:



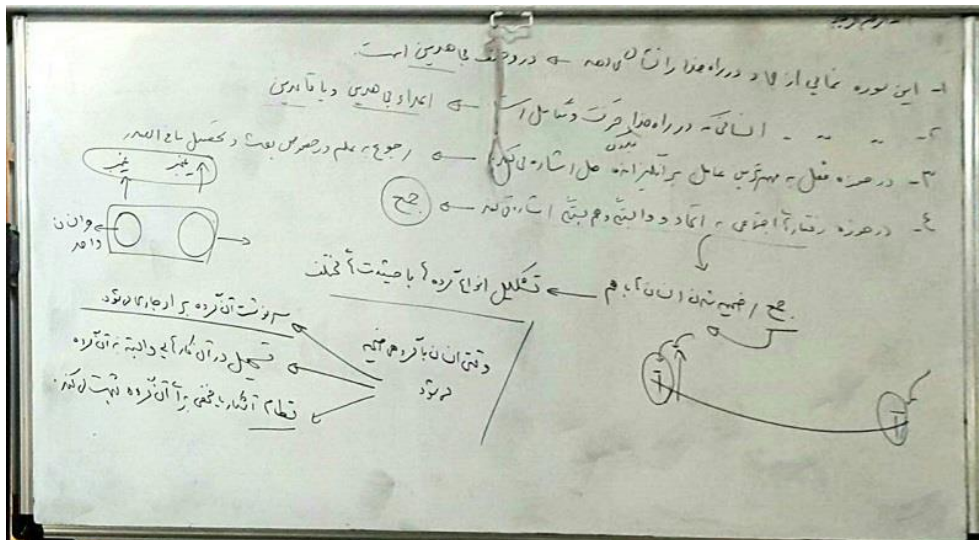
- سوره نمایی از جهاد در راه خدا نشان می دهد و در وصف مجاهدین است.

- سوره نمایی از انسانی است که در راه خدا بدون حرکت است و تکامل ندارد. در وصف اعداء مجاهدین و یا

قاعدین است. (بنابراین سوره سه طیف را نمایش می دهد: ۱- مجاهدین ۲- اعداء مجاهدین ۳- قاعدین . قاعدین

کسانی هستند که می توانند به جهاد بروند اما نمی روند)

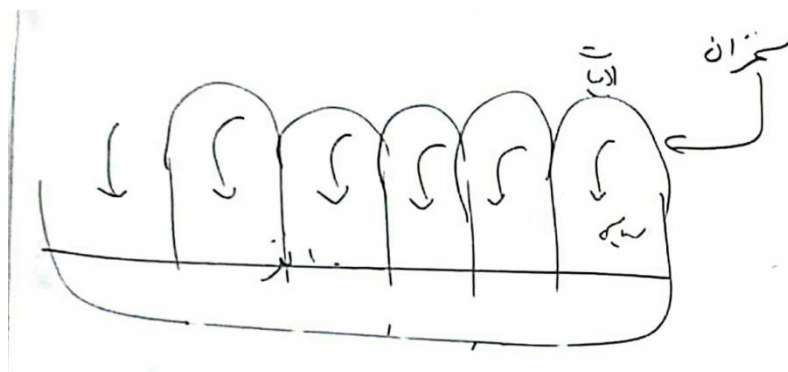
- در حوزه فعل به مهمترین عامل برانگیزاننده اشاره می کند. مهم ترین عامل رجوع به علم است در خصوص بعث و تحصیل ما فی الصدر.
- در حوزه رفتارهای اجتماعی به اتحاد و وابستگی و همبستگی اشاره می کند که در سه گروه بررسی می شود و تبدیل به رفتارهای اجتماعی و تبدیل به جمع می شود. پیوستن انسان ها بهم از هر سه طیف و ایجاد اتحاد هر کدام با یکدیگر و خروج از فردیت. یک نفره نمی توان عادیات شد. همانطور که اعداء مجاهدین هم باید به صورت جمعی باشند. نوعا انسان به بحث جمع چندان توجه ندارد. هرکسی یک سبک زندگی را انتخاب می کند و فکر می کند خودش دارد زندگی می کند اما بعدها با ورق زدن تاریخ می بیند که تک نیست و همه افراد به گروه هایی پیوسته اند و در حالت غیب باهم بده بستان داشته اند. تشکیل انواع گروه ها از حیثیت های مختلف، مواردی است که باید در مورد آن صحبت کنیم و قواعدها را بیابیم.
- ضرورت این بحث در این است که وقتی انسان با گروهی ضمیمه می شود اولین اتفاق برایش این است که سرنوشت آن گروه برایش جاری می شود. اگر اهل هدایت باشد آن گروه او هم هدایت می شود و اگر اهل شقاوت باشد بدبختی های آنها هم برای ماست. این خصوصیت ضمیمه شدن با گروه است که سرنوشت آن گروه بر فرد جاری می شود و دومین خصوصیت این است که ایجاد تسهیل می شود در اموری که وابسته به آن گروه می شود. مثل آنچه که بیمه انجام می دهد و انواع تسهیل گری ها را برای افراد عضو آن بیمه فراهم می کند و در واقع عضو هر گروهی بودن طارقیتی ایجاد می کند برای فرد.
- هر گروهی، نظام آشکار یا مخفی برای آن گروه ثبت می کند. چون در عالم وجود دارد و کاری می کند بقیه به آن جلب شوند. نظام که پیدا می کند ساختار تربیتی و آموزشی دارد. نظام ولایی دارد. خداوند به انسان علاوه بر اینکه به انسان جسم و روح داد، خاصیت جمع شدن و اتصال به دیگران را به او داد. این خاصیت جمع شدن هم- گروهی او با افراد مختلف را به همراه دارد، چه بخواهد و چه نخواهد، حتی اگر در غاری باشد با غارنشینان عالم هم گروه شده است. برای هر گروهی رهاوردهای مختلفی قرار داده شده است. وقتی کسی تصمیم می گیرد برود به سوی انزوا نشینی قانون های منزوی بودن بر او جاری می شود و این تبدیل به جریان می شود. انسان در عین حال که فرد است دارای وحدت جمعی است مثل سلول. در عین حال که هر سلولی فرد است اما خودش بافت تشکیل می- دهد و یکی قلب یکی کلیه و ... را تشکیل می دهند و هر کدام شأنی دارند و این شئون با هم در ارتباط هستند.



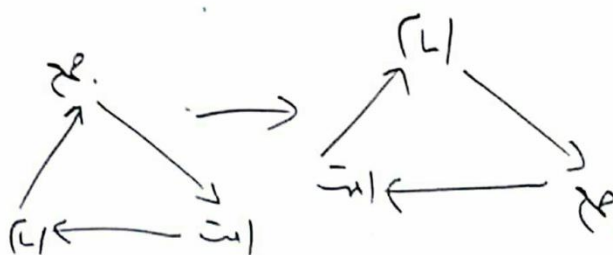
- هر انسانی یک واحد است که با غیب خود در ارتباط است. این واحدها با هم از طریق غیب هایشان مرتبط هستند.
- هر کاری می کنند از طریق غیب باهم متصل می شوند و مجرای ارتباط را ایجاد می کنند. کسانی که علوم خوانده اند می دانند این موضوع را که از دعوای بحث علوم اختراعات است. گاهی اختراعات را به چند نفر منصوب می کنند. هر کدام در یک گوشه دنیا کار کرده اند ولی گویی از هم کپی کرده اند. عالم در لایه های پنهانی با هم مرتبط است.
- به عنوان یک فرض این موضوع را در نظر بگیرید و ببینید چه چیزی قرار است بر آن سوار شود. این فرض را می - خواهیم وارد سوره کنیم. در حوزه زندگی انسان حوزه رفتارهای اجتماعی و هماهنگی های جمعی هستند که جریان آفرینی می کنند و اگر این حوزه یا ساحت از زندگی انسان دیده نشود و برنامه ریزی نگردد، هماهنگی در جهت خلاف مصلحت های انسان اتفاق می افتد. اگر این ساحت دیده نشود و هر انسانی فکر کند فرد است و هماهنگی جمعی ندارد یا این مطلب را قبول داشته باشد اما برای آن برنامه نداشته باشد در این صورت، کار او در خلاف جهت مصلحت انسان قرار می گیرد. به همین دلیل در قرآن در تجلیل انسان ها آنها را به صورت گروهی تجلیل و در توبیخ انسان ها آنها را به صورت گروهی توبیخ می کند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) را «من الصالحین» می خواند. در صفات مثبت و منفی وضعیت همین است. از ابتدای این سوره که از دهه کرامت آغاز شد، می - خواستم این موضوع را مطرح کنم. ظاهر این موضوع چنین است که همه می دانند اما در باطن نمی دانند. اگر این بحث شکل بگیرد و فهم شود تقوای جمعی ایجاد می شود و همان طور که خداوند همه جا حاضر و ناظر است و انسان این را می داند، قوانین جمعی هم حاضر و ناظر است. اگر انسان وارد گروه مصلین شد تقوایی پیدا می کند که

آنچه نصیبت می‌شود در واقع نتیجه بودن در میان مصلیین است. اگر انسان این را بداند برای پیوستن به جمع‌های خوب شتاب می‌کند.

مثلا انسان‌ها در جمع قرار دارند جمعی هزار نفره، این جمع گروه‌های مختلفی می‌شوند و سخنران برای این‌ها صحبت می‌کند، هر کدام از این‌ها جور خاصی این حرف‌ها را می‌شنوند. افراد سیاسی سخنران را سیاسی یا افراد عارف بطور عرفانی و.... بدون این که بخواهد نوع شنیدنش متفاوت می‌شود. هر کسی حرف را جوری که می‌خواهد می‌شنود و مصادره به مطلوب می‌کند.



مفهوم «امت» و «امام» را می‌خواهیم از سوره عادیات به واسطه جمعش استخراج کنیم.

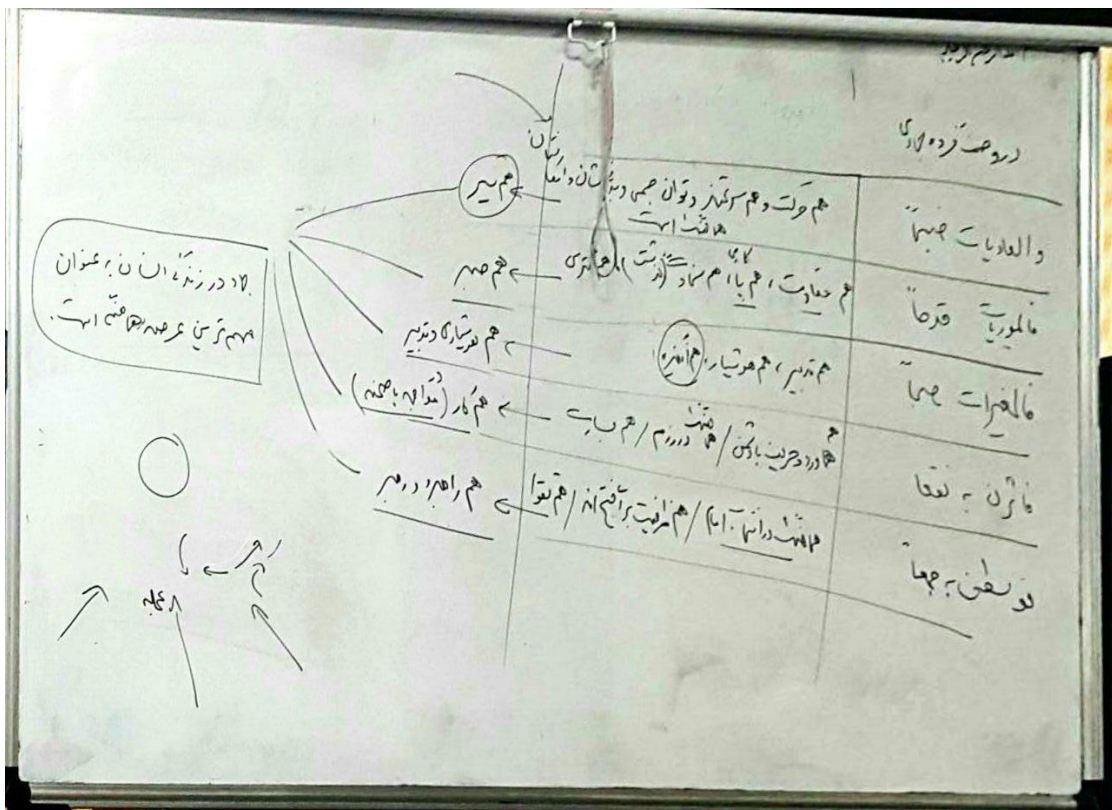


«امت» تاسیس می‌کنید و به تبع آن «امام» دار خواهید شد. اگر «امت» تاسیس نشود مفهوم «امام» هم ایجاد نخواهد شد. امام مثل کعبه است و بر اساس نیاز امت امام جلودار می‌شود. باید گروهی باشند که جلودار بخواهند. امام یعنی جلو، یعنی باید عقبی باشد. تعدادی در عقب باشند که امام بخواهند. حیثیت امام حیثیت جلودار بودن اوست.

هویت فردی و هویت جمعی انسان

انسان فقط هویت فردی خودش را می‌بیند، فقط سعادت خود را می‌بیند در حالیکه باید خود را با هر انتخاب فردی در گروه دیگری هم ببیند. دانشجو هستی، خانه‌داری و... اگر دانشجو هستی پس در گروه دانشجویان عالم قرار گرفته‌ای، رفتارهای مشترک، برنامه‌ریزی‌های مشابه و... خواهی داشت. اگر کسی گفت من دانشجو ام یعنی برای خودت قواعدی را پذیرفته‌ای. سبک زندگی متفاوت می‌شود. دانشجوهای علوم پزشکی، علوم انسانی و علوم پایه رفتارهای متفاوتی خواهند داشت و این رفتارها نتیجه ورود به این ساختارهاست. دانشجویان پزشکی نوعا دچار کبر و غرور می‌شوند مگر اینکه برای این ساختار برنامه‌ریزی داشته باشد. این‌ها می‌شوند مشکلات صنفی که از طرف ساختارها ایجاد می‌شود.

ابتدا باید هویت جمعی را شناخت و پذیرفت و بعد برای آن برنامه‌ریزی داشت. بعد از این صحبت‌ها ببینید در چه گروهی هستید؟ قوم متفکرین قوم صالحین و... یا قوم مجرمین و... جای خودتان را پیدا کنید. بالاخره باید در این قرآن جایی برای شما مشخص شده باشد. به عنوان یک سوال: آیا ما فرد هستیم یا جمع؟ اگر جمع هستیم جزء کدام جمع‌ها هستیم...



آیات اولیه سوره مبارکه عادیات در وصف گروه جهادی آمده است.



سوال ما این است که یک گروه جهادی چه خصوصیات دارند؟

آیه ۱: هم حرکت و هم سرعت هستند و توان جسمی و بدنی آنان و امکاناتشان هماهنگ است.

آیه ۲: هم مقاومت، هم پا (همکاری)، هم سخاوت (گذشت) هستند. هم نترس هستند. با هم نمی ترسند.

آیه ۳: هم تدبیر، هم هوشیار، هم انگیزه (در اغاره‌ها انگیزه‌ها مشخص می شوند)

آیه ۴: هم آورد و هم حریف با دشمن هستند. موقعیت زد و خورد است اینجا، هماهنگ در رزم هستند.

آیه ۵: اینجا همه نمی توانند بروند علم بلند کنند، همه هماهنگ هستند در انتخاب امام و هم ظرفیت برای فتح هستند

(بعد از پیروزی هم ظرفیت برای پیروزی هستند اهل فرح نیستند و دشمن را بیش از حد طعنه نمی زند)

از برآیندگیری بین این‌ها خصوصیات‌های مختلف گروه‌ها بدست می آید.

بر اساس آیه ۱ هم سیر می شوند. بر اساس آیه ۲ هم صبر می شوند و بر اساس آیه ۳ هم هوشیاری و تدبیر و بر اساس

آیه ۴ همکار هستند در مواجهه با چیزی و بر اساس آیه ۵ هم راهبرد و رهبر.

حالا یک گروه منحرف را در نظر بگیرید مثلاً گروهی که مبتلا به انواع جرم هستند: این‌ها باهم، هم سیر هستند و به

نسبت جرمشان گروه‌بندی دارند، در کارشان استمرار دارند اگر حتی چندین بار زندانی شوند باز هم با بقیه بده بستان

دارند و اطلاعات را به اشتراک می‌گذارند، در صحنه‌های مشابه کارهای مشابه انجام می‌دهند و به نوعی از کارهای هم مطلع هستند. برای خودشان نظام راهبری مشخص دارند که قابل تبیین است و بر اساس آن ویژگی‌های آن نظام را ترسیم می‌کنند.

برای اینکه بتوان این بحث را آغاز کرد باید به این سوال جواب داد. این سوره در وصف امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است و بلاشک امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جزء عادیات بوده است. این جنگ بین سال ۶ تا ۸ بوده است. سی سال بعد از این جنگ، جنگ صفین اتفاق می‌افتد و در آن جنگ زمین گیر می‌شود. دنبال این بودم که چه می‌شود که کسی در زمانی عادیاتی می‌شود ولی در زمانی عادیاتی بودنش «فوسطن به جمعا» نمی‌شود؟ در تاریخ تحلیل‌های زیادی وجود دارد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از ابتدای مواجهه با معاویه می‌دانست که مردم کوفه چنین نیستند و دو گزینه داشت، یکی این که شهید شود و دیگر این که وارد جنگی شود و با این جنگ فرهنگی را ابداع کنند. طبق تحلیل ما صفین مقدمه کربلاست. داستان کربلا از صفین شروع می‌شود. این همه سال از محرم و عاشورا می‌گذرد ولی تحلیل جامعی از صفین نشده است. اساسا برای این که کربلا به وجود نیاید امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) وارد جنگ صفین می‌شوند. شرایط یکسان است. بین کربلا و صفین فاصله حدود بیست و اندی سال است. کادرسازی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای کربلا از جنگ صفین آغاز می‌شود. کتاب‌هایی که راجع به صفین نوشته شده خیلی در هم برهم است و این کتاب‌ها خیلی یادداشت‌وار هستند. هجده ماه این جنگ بطول می‌انجامد. جنگی که عرصه نبردش صد روز است و در این صد روز ۲۴ ساعت جنگ تن به تن بوده و در آن چندین هزار انسان از دو طرف کشته شوند. آقایی که این جا خودش عادیات است در این جنگ زمین گیر می‌شود. هم‌جهادی، هم‌مسلمی در حوزه ایمان دارای قواعدی است که اگر شناخته نشوند از آن عادیات بدست نمی‌آید.

جهاد در زندگی انسان به عنوان مهمترین عرصه هماهنگی است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در این صحنه جنگ می‌بینیم، که به آنها که آمده‌اند می‌گویند صبر کنید و فعلا جنگ نمی‌کنیم تا وقتی جنگ نمی‌کنیم که شاید کسی هدایت شود. در روایتی دو تاصحنه مشابه‌سازی می‌شود و تبدیل به سوال می‌شود: دو نفر در حال مخاصمه هستند یکی دیگری را ممکن است بکشد و در صحنه دیگر دو نفر در حال بحث هستند و ممکن است یکی از آنها منحرف شوند. به سراغ کدام بروم و کدام اولویت دارد؟ حضرت (علیه‌السلام) می‌فرمایند به سراغ دومی برو که انحراف مهم‌تر است.

اهل بیت (علیهم السلام) زندگی را همش جهاد دانسته‌اند. جهاد را از صحنه‌های جهاد در بیاوریم و احصا کنیم و بدانیم نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد سختی‌های زندگی چیست.

ساعت دوم

از مهم‌ترین آرزوهای ما این است که جزء یاران اباعبدالله (علیه السلام) باشیم و راه دستیابی به آن را بدانیم. ان شاء الله امسال آخرین محرم جاماندگی ما از اصحاب ایشان باشد، صلوات بفرستید.

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که باید در زندگی مان بدانیم این است که، هدایت قواعد دارد و جزء مردان الهی شدن قابل دسترسی است. قواعد آن به ما گفته شده است لازم است به آنها دسترسی پیدا کنیم و مهم‌تر از آن بتوانیم آن قواعد را اجرا کنیم. برای این که ان شاء الله این اتفاق بیافتد، صلوات بفرستید.

برای این که بحث به خوبی پیش برود و از کنودی خارج شود لازم است در ابتدا چند نکته را در نظر داشته باشیم:

- ۱- ارزش هویت جمعی و ضرورت شناخت آن و استفاده از آن؛
- ۲- چگونگی الحاق به رزمندگان اسلام به عنوان فعال‌ترین گروه در عرصه‌های اجتماعی، و جهاد به معنای اعم نه فقط قتال؛
- ۳- شناخت عناصر مقابله‌کننده یا مخل مبارزه و جهاد؛
- ۴- شناخت دشمن و انواع کیدها و مکرهای او؛
- ۵- انواع دشمن را شناختن؛ چرا که وجود دشمن است که عرصه مجاهده را تعیین می‌کند و ضرورت مقابله با آن؛
- ۶- تدبیر رزم داشتن که دشمن تعیین می‌کند و آن مقابله، تدبیر را متفاوت می‌کند. رزم فرهنگی تدبیر مخصوص دارد. عامل شکست در جنگ صفین فرهنگی بوده است. از زمان شروع جنگ معلوم است توزیع قرآن بوده است که در نهایت بر نیزه‌ها بالا می‌رود. خطابه‌های معاویه را باید خواند که چقدر از حرف‌های توحیدی استفاده می‌کرده است.

این سوالات در حال باید پاسخ داده شود تا قابلیت ارزیابی برای این که بدانیم در گروه عاشوراییان هستیم یا خیر.

برای شناخت هویت جمعی چند راه وجود دارد:

کتاب خواندن و مطالعه کردن، اما چه کتابی بخوانیم؟ هر کتاب خواندنی فایده ندارد. تبلیغاتی علیه هویت جمعی ما شده است که شاید گاهی مطالعه هم فایده نداشته باشد. بعد از جنگ صفین، یک انزوایی آغاز شد. حکومت‌داری‌ها پادشاهی شد و انسان‌های مومن کاری به دیگران نداشتند. از کجا می‌توان این هویت جمعی را احیاء کرد.

به نظر می‌رسد برای این کار بایستی به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اقتدا کرد و در کارها و آثار ایشان جستجو کرد.

حضرت (علیه‌السلام) وقتی ولایت را قبول می‌کند، کوفه را به عنوان محل حکمرانی انتخاب می‌کند و در حوزه‌های مختلف مردم را در حوزه‌های مختلف دعوت کرد.

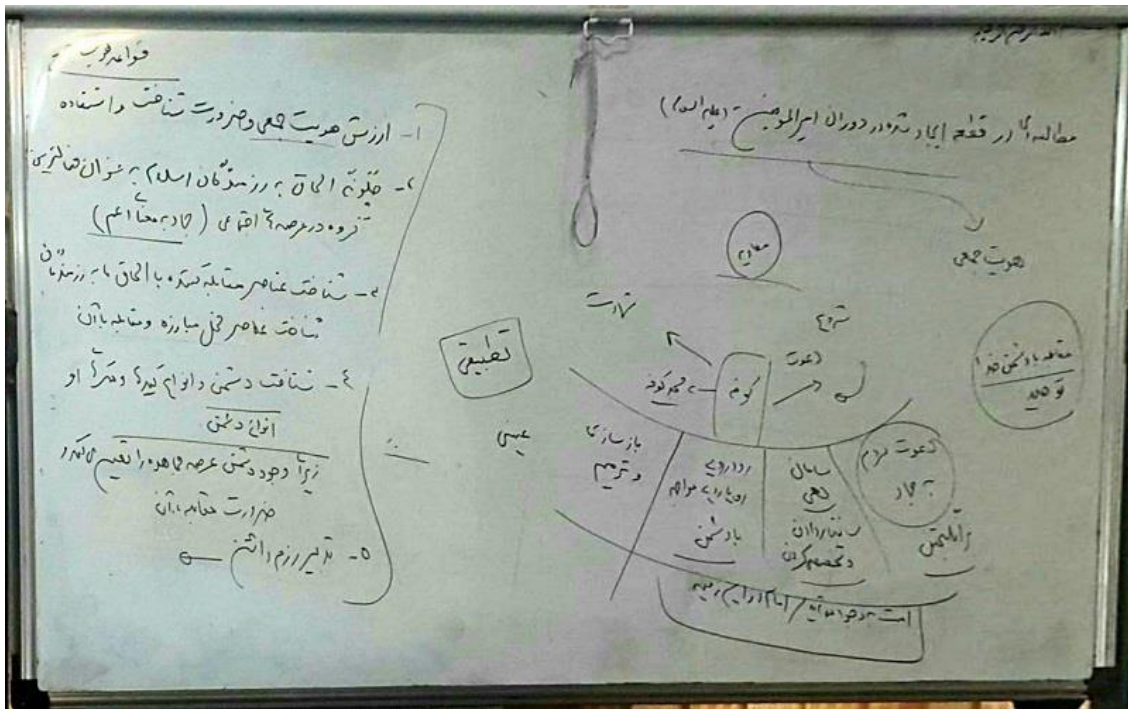
اولین مرحله: کار حضرت (علیه‌السلام) در دوره حکومتشان وره برانگیختگی مردم برای جهاد است.

دومین مرحله: سامان‌دهی و گروه‌بندی و تخصصی کردن مردم است.

سومین مرحله: دوره رویارویی و مواجهه با دشمن است. جمل، صفین و نهروان. در این جا صفین را بررسی می‌کنیم.

چهارمین مرحله: دوره بازسازی است.

این که در این سیستم چگونه امت ایجاد می‌شود و نقش امام در این زمینه چیست بسیار راهگشاست. این مطالعه تطبیقی است. این خودش نوعی پژوهش است و شما شاهد مثال داری و اتفاقی افتاده است آن را بررسی می‌کنی و از آن قواعد را بدست می‌آوری.



بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۲؛ ص ۳۹۹

«وَرَوَى نَصْرٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ قَالَ: خَرَجَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَعَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ يُظْهِرَانِ الْبَرَاءَةَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَأَرْسَلَ عَلِيُّ عَ إِلَيْهِمَا أَنْ كُفَّا عَمَّا يَبْلُغُنِي عَنْكُمَا فَاتِيَاهُ فَقَالَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَسْنَا مُحِقِّينَ قَالَ بَلَى قَالَا فَلِمَ مَنَعْتَنَا مِنْ شَتْمِهِمْ قَالَ كَرِهْتُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا لِعَانِينَ شَتَامِينَ تَشْتُمُونَ وَتَبْرءُونَ وَ لَكِنَّ لَوْ وَصَفْتُمْ مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ فَقُلْتُمْ مِنْ سِيرَتِهِمْ كَذَا وَ كَذَا وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ كَذَا وَ كَذَا كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ وَ لَوْ قُلْتُمْ مَكَانَ لَعْنِكُمْ إِيَّاهُمْ وَ بَرَاءَتِكُمْ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ أَحِقِّنْ دِمَاءَهُمْ وَ دِمَاءَنَا وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِهِمْ وَ بَيْنَنَا وَ أَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْهُمْ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ الْعِيِّ وَ الْعُدْوَانِ مِنْهُمْ مَنْ لَجَّ بِهِ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ وَ خَيْرًا لَكُمْ فَقَالَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَقْبَلُ عِظَتَكَ وَ نَتَادَبُ بِأَدْبِكَ»

حجر بن عدی را صدا می‌زنند و می‌گویند طعنه به دشمن زن. می‌گویند مگر نه این است که این‌ها دشمن ما هستند؟ حضرت (علیه السلام) پاسخ عجیبی می‌دهند، این در قسمت سامان‌دهی است. حجر به عنوان فرمانده در حال انجام کار فرهنگی است. حضرت (علیه السلام) پیغام می‌دهند که این کار را نکنید. حجر می‌پرسد آیا ما محق نیستیم؟ چرا ما را از شتم این‌ها منع می‌کنی؟ حضرت (علیه السلام) پاسخ می‌دهد که من دلم نمی‌خواهد شما جزء لعنت‌کنندگان و... باشید. بدی‌هایشان را وصف کنید و بگویید مثلاً این‌ها مشروب می‌خورند، از اعمالشان بگویید.

دعا کنید و بگویید خدایا خونی ریخته نشود. گفتند ما به ادب تو ادب می شویم و به سیره تو عمل می کنیم.

دعوت مردم به جهاد:

در مطالعات تطبیقی می فهمیم که مسائل اعتقادی که ما نوعاً قبول داریم روی هواست و عینی نیست.

حضرت (علیه السلام) دشمن زیاد دارد، حضرت (علیه السلام) اولویت بندی کرده و دشمن برایش ملموس است. هر کسی از نظر فکری به معاویه گرایش دارد می شود دشمن. پس دعوت به توحید عینی دارد و مقابله با دشمن خدا را شعار توحیدش قرار می دهد. هر کسی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) است یعنی سوره توحید و سوره کافرون را دوتا نمی بیند و توحیدش کاربردی است. تمام کارهای حضرت (علیه السلام) عینی است نه ذهنی. خطابه می گوید تا برانگیخته شوند. اعتقادات ما به سبک مجازی است. زندگی مجازی داشتن که در آن هیچ چیزی اتفاق نمی افتد.

این مطالعه، مطالعه تطبیقی است. شخصیتی را مطالعه می کنیم که در زمانی عادیات ایجاد کرد و در زمانی دیگر شکست خورد. زمانی که عادیات ایجاد کرد به فرمان رسول (صلی الله علیه و آله) بود. عادیات شدن دو بخش دارد یکی خود فرد یکی شرایط فرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایی عادیات انجام داد و در جایی نشد. در فردیت او عادیات است اما در جایی تبدیل به نظام امت نشد. چگونگی به وجود آمدن عادیات در فرد انسانها گفته می شود.

عادیات نصابی دارد و انقلاب جهانی اتفاق نمی افتد تا وقتی که آدم های خوب با هم یکی نشوند. چیزی از ما خواسته شده است که فرد آن قدر از نظر ولایت به هم نزدیک شوند که همه با هم هماهنگ شوند. این کمال با مومن شدن خیلی فرق دارد. باید مومن شوم و باید هم راستا شوم با مومنین دیگر در راه جهاد. انسانها توسط ایمانشان ذائقه پیدا می کنند و وقتی به سطحی می رسد آدم های مشابه را پیدا می کند. اگر به فرد اهل دنیا بگویی کلاس قرآن می روم و پول نمی گیرم به تو می گوید یا دیوانه ای یا دروغ می گویی! تنها کسی می تواند حرف شما را باور کند که خودش اهل چنین کاری باشد.

جنگ صفین خیلی درس دارد. کسی را آورده ای به صحنه جنگ، جنگ شده و جراحت برداشته اند و آثار خستگی فراوان هم روی چهره اینهاست اما قرآن ها که بالای نیزه می رود، ایمانشان می شکند و چنان مخالف می شوند که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکمیت را قبول نمی کرد، توسط همین ها کشته می شد.

اعتقاد داریم که در مسیر دین همه چیز معجزه‌وار اتفاق می‌افتد. هیچ وقت به فکر این نبوده‌ایم که برویم و خصوصیات این ۳۱۳ نفر را پیدا کنیم و در صدد این باشیم که این ۳۱۳ نفر را مهیا کنیم. این ۳۱۳ نفر شدن به عهده انسان‌هاست. ظهور به دست انسان اتفاق می‌افتد و راه آن از عادیات شدن است و از مسیر تقویت ایمان و تثبیت ایمانش می‌گذرد. ما در مورد ظهور می‌گوییم هر جور که خداوند بخواهد اما اهل بیت (علیهم‌السلام) این گونه نبوده‌اند.

بهترین کتاب در این زمینه روایات بحارالانوار است. روایات را ببینید. علت این که نمی‌توانیم نهج البلاغه را تحلیل کنیم، عدم اطلاع از ترتیب زمانی خطبه‌هاست. تا زمانی که پس‌زمینه‌ها وارد نشود نمی‌توانیم متوجه شویم که چرا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این قدر با مردم کار داشته است. گویی در جایگاه نذیر است. در خطبه‌ها در حال برانگیختن مردم است. اگر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نتواند به طور خود جوش مردم را به قیام برساند، آنها را مجبور به جهاد نمی‌کند.

بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۲؛ ص ۳۹۸

«ثُمَّ رَوَى نَصْرٌ عَنْ مَعْبَدٍ قَالَ: قَامَ عَلِيٌّ عَ عَلَى مَنبَرِهِ خَطِيبًا فَكُنْتُ تَحْتَ الْمِنْبَرِ أَسْمَعُ تَحْرِيزَهُ النَّاسَ وَ أَمْرَهُ لَهُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَى صِفِّينَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ سِيرُوا إِلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ سِيرُوا إِلَى أَعْدَاءِ الْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ سِيرُوا إِلَى بَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ وَ قَتَلَهُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَعَارِضَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَ وَطَّاهُ النَّاسُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ ضَرَبُوهُ بِنَعَالِهِمْ حَتَّى مَاتَ فَوَدَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَامَ الْأَشْتَرُ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَهْدِنَكَ مَا رَأَيْتَ وَ لَا يُؤْيِسُنَكَ مِنْ نَصْرِنَا مَا سَمِعْتَ مِنْ مَقَالِهِ هَذَا الشَّقِيُّ الْخَائِنُ إِلَى آخِرِ مَا قَالَ رَفَعَ اللَّهُ مَقَامَهُ وَ بَالِغٌ فِي إِظْهَارِهِ الثَّبَاتِ عَلَى الْحَقِّ وَ بَذَلَ النُّصْرَةَ فَقَالَ عَ الطَّرِيقُ مُشْتَرَكٌ وَ النَّاسُ فِي الْحَقِّ سَوَاءٌ وَ مَنْ اجْتَهَدَ رَأَيْهُ فِي نَصِيحَةِ الْعَامَّةِ فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ ثُمَّ نَزَلَ عَ عَنِ الْمِنْبَرِ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُعْتَمِ الْعَبْسِيُّ وَ حَنْظَلَةُ بْنُ الرَّبِيعِ التَّمِيمِيُّ وَ اتَّمَسَا مِنْهُ عَ أَنْ يَسْتَأْنِيَ بِالْأَمْرِ وَ يُكَاتِبَ مُعَاوِيَةَ وَ لَا يَعْجَلُ فِي الْقِتَالِ فَتَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ قَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ وَارِثُ الْعِبَادِ وَ الْبَلَادِ وَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * يُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ وَ يَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ يَشَاءُ وَ يَعِزُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يُدَلُّ مَنْ يَشَاءُ أَمَّا الدَّبْرَةُ فَإِنَّهَا عَلَى الضَّالِّينَ الْعَاصِينَ ظَفَرُوا أَوْ ظَفَرَ بِهِمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَسْمَعُ كَلَامَ قَوْمٍ مَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا وَ لَا يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا فَقَالَ الْحَاضِرُونَ هُمَا مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ وَ يُكَاتِبَانِهِ وَ كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي ذَلِكَ»

در روایتی دیگر راوی می گوید، داشتم می شنیدم که مردم را برانگیخته می کرد برای جنگ صفین. هنوز گرد و غبار جنگ حمل نخوایده که به سراغ مردم رفته است. ببینید با چه مردمی سر و کار داشته اند که هنوز از جنگ قبلی برنگشته شروع به خطبه خوانی می کند. می فرمایند: یک نفر به حضرت (علیه السلام) حمله کرد، که چرا هنوز از جنگ نیامده دوباره دعوت به جنگ می کنی، او را کشتند و حضرت (علیه السلام) دیه او را داد. شخصی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلداری داد و گفت ما هستیم... (یک فرد به خودش جرات دهد و به امامش دلداری دهد، برای ما امام همیشه بی نیاز بوده است).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این صحنه آرایبی در همه جا ردپایی از توحید و دعا و اتکا به خدا برجا می گذارد. دعا را در صحنه عملیات مطرح می کند و زمانی که این حرکت را گام به گام می بینیم می توانیم منطق و انگیزه قیام عاشورا را بفهمیم. بنیانهای قیام کربلا را امیرالمؤمنین (علیه السلام) ساخت. در کوفه عین همین ماجرا پیاده سازی می شود. جنگ که می شود امیرالمؤمنین (علیه السلام) میمنه می سازند و آن را به مالک می سپارند و به او می فرمایند اجازه نده اینها فرار کنند و آنها را بترسان از فرار. مالک همه را صف می کند، خطبه ای می خواند که در آن همه چیز هست الا فرار. آن را شنیده است و جوری به مردم منتقل می کند. مالک جزء کسانی است که اقامه حجت کرده است. یعنی آنچه را امام خواسته است را اقامه می کند.

در روایتی دیگر گروهی از بزرگان حرفهایی زده اند و به گوش حضرت (علیه السلام) رسیده است و حضرت (علیه السلام) سخنانی می فرمایند. کسی که این متن را می خواند باید تا آخر بخواند و ببیند چه کسانی می مانند و چرا مانده اند. گاهی فقط بخاطر سر نگه دار نبودن کسی حذف می شود و از هدایت بی بهره می شود. راست قامت بودن و هدایت شدن حرف شنوی خاصی می خواهد که فرد بایستی داشته باشد. همین.

بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۲؛ ص ۴۰۳

«قَالَ نَصْرُ رَوَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِي رَوْقٍ قَالَ: قَالَ زِيَادُ بْنُ النَّضْرِ الْحَارِثِيُّ لِعَبْدِ اللَّهِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ إِنَّ يَوْمَنَا وَ يَوْمَهُمْ لَيَوْمٌ عَصِيبٌ مَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ قَوِيٍّ الْقَلْبِ صَادِقِ النَّيَّةِ رَابِطِ الْجَاشِ وَ أَيْمِ اللَّهِ مَا أَظُنُّ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَبْقَى مِنَّا وَ مِنْهُمْ إِلَّا رُدًّا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُدَيْلٍ وَ أَنَا وَ اللَّهُ أَظُنُّ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ ع لِيَكُنْ هَذَا الْكَلَامُ مَخْرُوجًا فِي صُدُورِكُمْ لَا تُظْهِرَاهُ وَ لَا يَسْمَعُهُ مِنْكُمْ سَامِعٌ» (۱) «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْقَتْلَ عَلَى قَوْمٍ وَ الْمَوْتَ عَلَى آخِرِينَ وَ كُلُّ آتِيَةٍ مَنِيَّتُهُ كَمَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ فَطُوبَى لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُقْتُولِينَ فِي طَاعَتِهِ فَلَمَّا سَمِعَ هَاشِمُ بْنُ عْتَبَةَ مَقَالَتَهُمْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ سِرِّبْنَا

إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمُ الَّذِينَ نَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَعَمَلُوا فِي عِبَادِ اللَّهِ بِغَيْرِ رِضَا اللَّهِ فَاحْلُوا حَرَامَهُ
وَحَرِّمُوا حَلَالَهُ وَاسْتَهْوَاهُمُ الشَّيْطَانُ ﴿٢﴾ وَعَدَّهُمُ الْبَاطِلُ وَمَنَاهُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى أَرَاغَهُمْ عَنِ الْهُدَى وَقَصَدَ بِهِمْ قَصْدَ
الرَّدَى وَحَبَّبَ إِلَيْهِمُ الدُّنْيَا فَهُمْ يُقَاتِلُونَ عَلَى دُنْيَاهُمْ رَغْبَةً فِيهَا كَرَعْنَا فِي الْآخِرَةِ إِنِّجَارُنَا مَوْعُودُ رَبِّنَا وَأَنْتَ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ رَحِمًا وَأَفْضَلُ النَّاسِ سَابِقَةً وَقَدَمًا وَهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْلَمُونَ مِنْكَ مِثْلَ
الَّذِي عَلِمْنَا وَلَكِنْ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الشَّقَاءُ وَمَالَتْ بِهِمُ الْأَهْوَاءُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ فَأَيَّدِينَا مَبْسُوطَةً لَكَ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَقُلُوبِنَا
مُشْرِحَةً لَكَ بِبَدْلِ النَّصِيحَةِ وَأَنْفُسَنَا بِنُورِكَ جَدَلَهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ وَتَوَلَّى الْأَمْرَ دُونَكَ وَاللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ لِي مَا عَلَى
الْأَرْضِ مِمَّا أَقَلْتُ وَمَا تَحْتَ السَّمَاءِ مِمَّا أَظَلْتُ وَأَنْىِ وَالَيْتُ عَدُوًّا لَكَ أَوْ عَادَيْتُ وَلِيًّا لَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ
الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ وَالْمُرَافَقَةَ لِنَبِيِّكَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ النَّاسَ وَدَعَاهُمْ إِلَى الْجِهَادِ فَبَدَأَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالشَّانِ
عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَخَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ فَانصِبُوا أَنْفُسَكُمْ فِي آدَانِهَا وَتَنْجِزُوا مَوْعُودَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً وَعَرَاهُ وَثِقَةً ثُمَّ جَعَلَ الطَّاعَةَ حِطًّا لِلنَّفْسِ وَرِضَا الرَّبِّ وَغَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعِجْزَةِ وَ
قَدْ حَمَلَتْ أَمْرَ أُسُودِهَا وَأَحْمَرَهَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَنَحْنُ سَائِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَى مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَتَنَاوَلَ مَا لَيْسَ لَهُ وَمَا
لَا يُدْرِكُهُ مُعَاوِيَةُ وَجُنْدُهُ الْفِتْنَةُ الطَّاعِيَةُ الْبَاغِيَةُ يَقُودُهُمْ إِبْلِيسُ وَيُرِّقُ لَهُمْ بَيَارِقَ تَسْوِيفِهِ وَيُدْلِيهِمْ بِغُرُورِهِ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ
النَّاسِ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَاسْتَعْنُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ وَاحذَرُوا مَا حَذَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَارْغَبُوا فِيمَا هِيَ لَكُمْ عِنْدَهُ مِنَ الْأَجْرِ
وَ الْكِرَامَةِ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَسْلُوبَ مِنْ سُلْبِ دِينِهِ وَأَمَانَتِهِ وَالْمَغْرُورَ مِنْ آثَرِ الضَّلَالَةِ عَلَى الْهُدَى فَلَا أَعْرِفَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ
تَقَاعَسَ عَنِّي وَقَالَ فِي غَيْرِي كِفَايَةٌ فَإِنَّ الدَّوْدَ إِلَى الدَّوْدِ إِبِلٌ مَنْ لَا يَدُّدُ عَنْ حَوْضِهِ يُهْدَمُ»

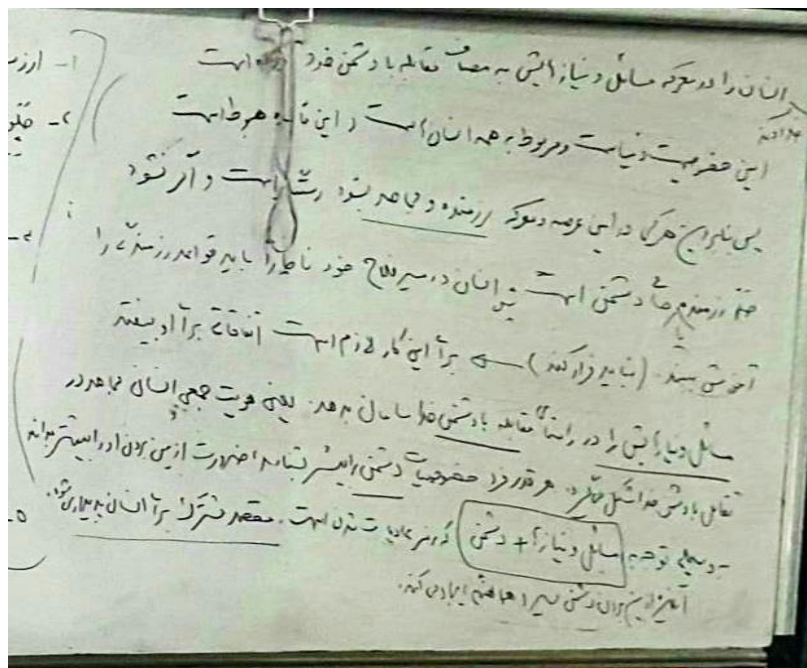
امير المؤمنين (عليه السلام) وارد جنگ می شود...

بحار الأنوار (ط - بيروت)؛ ج ٣٢؛ ص ٥٦٢

«كأ، الكافي في حديث مالك بن أعين قال: حرَّضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع النَّاسَ بِصَفِينٍ فَقَالَ إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ دَلَّكُمْ عَلَى
تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ وَتُشْفِي بِكُمْ عَلَى الْخَيْرِ وَالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجَعَلَ ثَوَابَهُ مَغْفِرَةً لِلذَّنْبِ
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَاتِ عَدْنٍ وَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بِنْيَانُ مَرْصُوصٍ
الصَّفِّ فَسُورُوا صُفُوفَكُمْ كَالْبَنِيَانِ الْمَرْصُوصِ فَقَدَّمُوا الدَّارِعَ وَآخَرُوا الْحَاسِرَ وَغَضُّوا عَلَى النَّوَاجِدِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ
عَنِ الْهَامِ وَالتَّوَأَى عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلنَّاسِ وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ وَأَمِتُوا
الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفُشْلِ وَأَوْلَى بِالْوَقَارِ وَلَا تَمِيلُوا بِرَأْيَاتِكُمْ وَلَا تَزِيلُوهَا وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا مَعَ شُجْعَانِكُمْ فَإِنَّ الْمَنَاعَ

لِلذَّمَّارِ وَالصَّابِرِ عِنْدَ نَزْوِلِ الْحَقَائِقِ هُمْ أَهْلُ الْحِفَاطِ وَكَأْتُمَثَلُوا بِقَتِيلٍ وَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتَكُوا سِتْرًا وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا وَلَا تَأْخُذُوا شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلَا تَهَيِّجُوا امْرَأَةً بَأَذَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَّيْنَ امْرَأَتَكُمْ وَصَلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضِعَافُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ وَقَدْ كُنَّا نُؤَمِّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتٌ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فَيُعَيِّرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَ الْحِفَاطِ هُمْ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَأْيَاتِكُمْ وَ يَكْتَفُونَهَا وَ يَصْبِرُونَ حَقَائِقَهَا وَ وِرَاءَهَا وَ أَمَامَهَا وَ لَا يُضَيِّعُونَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيَسْلِمُوهَا وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيَفِرُّدُوهَا رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً وَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَ قِرْنُ أَخِيهِ فَيَكْتَسِبَ بِذَلِكَ اللَّائِمَةَ وَ يَأْتِي بِدَنَاءَةٍ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ هُوَ يُقَاتِلُ الْإِثْنَيْنِ وَ هَذَا مُمَسِّكٌ يَدَهُ قَدْ خَلَّى قِرْنَهُ عَلَى أَخِيهِ هَارِبًا يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ هَذَا فَمَنْ يَفْعَلُهُ يَمُقْتُهُ اللَّهُ فَلَا تَعْرَضُوا لِمَقْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّمَا مَمْرُكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ إِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَ أَيْمُ اللَّهُ لَنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْوْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُونَ مِنْ سَيْوْفِ الْآجِلَةِ فَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّدْقِ فَإِنَّمَا يَنْزِلُ النَّصْرُ بَعْدَ الصَّبْرِ فَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

موارد آماده باش است. تشویق می کند تا افراد وارد صحنه جنگ شوند. عامل حرکت در برنامه های ما ایمان به خداست و انجام نشدن یک امری را به ضعف در ایمان به خدا نسبت می دهیم. ایمان در میدان عمل به سبک های مختلفی ظهور می یابد. وقتی در سیستم هویت های جمعی وارد می شویم، رزق دائمی و متنوع نیازمندیم تا بتواند حالات مختلف ما را در مسیر ایمان تقویت کند.



انسان را در معرکه مسائل و نیازهایش به مصاف مقابله با دشمن خود آورده است. این خصوصیت مربوط به دنیاست و مربوط به همه می شود و این قاعده هبوط است بنابراین هر کسی در این عرصه و معرکه رزمنده شود رستگار است و اگر نشود، حتما رزمنده و حامی دشمن است.

انسان به گونه ای در مسیر فلاح خودش به ناچار باید قواعد رزمندگی را آموزش ببیند و نباید از آن فرار کند. چراکه فرار او را در حمایت دشمن می گذارد.

برای این کار لازم است اتفاقاتی برای او بیافتد. بایستی مسائل و نیازهایش را در راستای مقابله با دشمن خدا سامان دهد. هویت جمعی انسان در تقابل با دشمن خدا شکل می گیرد. هر قدر فرد خصوصیات دشمن را بیشتر بشناسد و ضرورت از بین بردن او را بیشتر بداند، هویت جمعی اش بهتر شکل می گیرد.

بوسیله توجه به مسائل و نیازها و دشمن که رمز عادیات شدن است، مقصد مشترک برای انسان پدیدار می شود. انگیزه از بین بردن دشمن سیر و هماهنگی ایجاد می کند.

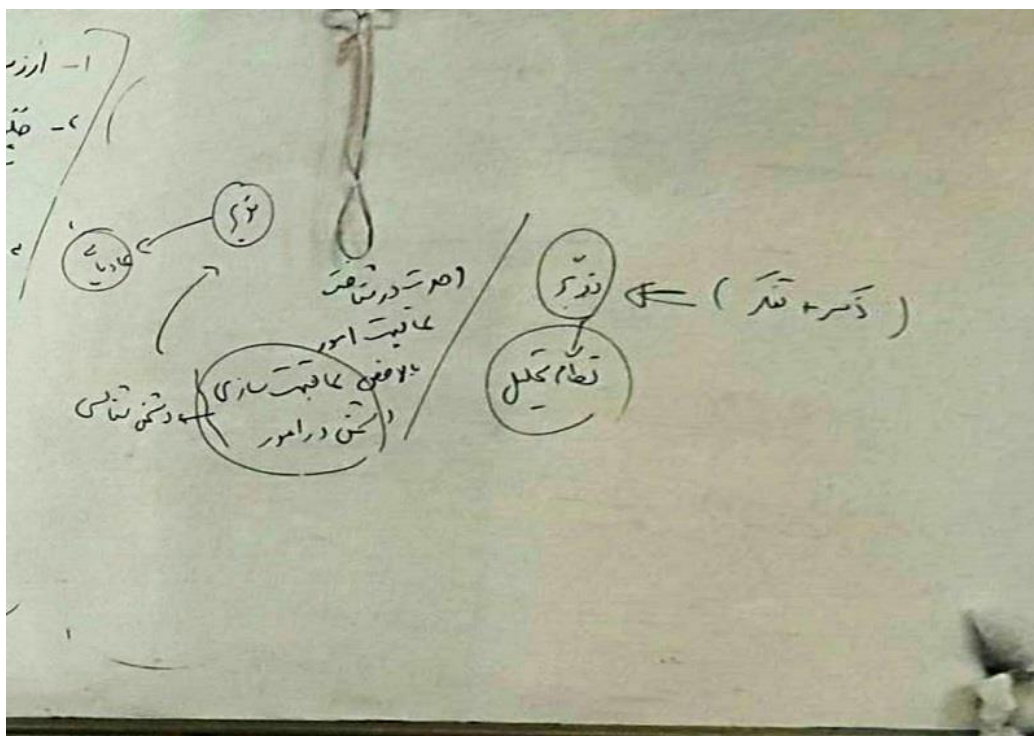
مثالش این است که هر کدام از ما که در جلسه قرآن هستیم و قرآنی هستیم، اگر از ما پرسند کارهای شما که دشمن ستیزانه است در هفته چند ساعت است جواب های متفاوتی خواهیم داشت. این خوب نیست. حالا پرسند دشمن کیست؟ هر کسی یک چیزی را می نویسد. اگر بگویند دقیقا بگو تو چه نیازی داری و دشمن آن نیاز چیست؟ چه مسئله ای چه دشمنی داری؟ دشمن فرضی مبهم و غیر مشخص داریم هر چه دشمن ذهنی تر باشد ولو بزرگتر کار فرد کمتر و انگیزه فرد کمتر می شود و هر چه دشمن واضح تر شود، انگیزه قوی تر و کار بیشتر می شود.

دشمن دست گذاشته رو بحث عفاف، مثل معاویه عمل می کند و می خواهد عده ای را مذهبی و عده ای را بی مذهب جلوه دهد. این دشمن خیلی چالاک آمده است. به مسلمان و غیرمسلمان رحم نمی کند. با قصدهای پنهانی دشمن بایستی آشنا شویم تا بدانیم چه تدبیری باید داشته باشیم.

نباید به سراغ دشمن فرضی و نامشخص رفت و نباید امکان هماهنگی را از دست داد. این بد است که میزان مبارزه کمتر از ۲۴ ساعت در روز برای دشمن مشخص باشد.

راه تبدیل به عادیات شدن از دشمن شناسی است. سپاه اسلام بایستی دشمن را کامل بشناسد. الان انهدام خانواده را هدف گرفته است و حجاب یکی از سناریوهای آن است. مبارزه ما با این دشمن چیست؟ بسیج مردم برای نجات از این حربه دشمن و ایجاد آگاهی برای مردم.

ذهن ما هر کدام در فضایی است و این به دلیل ضعف در تدبیر ماست. تدبیر باید در افراد فعال شود و آنچه را می بیند بتواند با دیدن عاقبتش بررسی کند. این تدبیر آموزش دادنی و آموزش دیدنی است. تنها تاکتیک برای عادیات شدن نیز، تدبری است. این ها می توانند در یک فرایند عادیات شوند. ضعف در تدبیر است که دشمن را مبهم می کند. باید برای تدبیر داشتن آموزش دید و نیاز به ابزار دارد. فرایند تحولی ذکر و تفکر ایجاد تدبیر و نظام تحلیلی می کند. وحدت در شناخت عاقبت امور بلاخص عاقبت سازی دشمن در امور ایجاد سیر و حرکت می کند.



- ✓ خواندن نهج البلاغه و تشخیص این که در کدام لایه چهارگانه قرار گرفته است. رزق معنوی باید متفاوت باشد.
- ✓ منطقه برانگیختگی مغرب است. عشاء منطقه سامان دهی است. ظهر می شود منطقه مواجهه. عصر منطقه ترمیم است و صبح بین این دو است از ورود به سامان تا مواجهه است که این مهم ترین بخش است. این رزق های متفاوت داشتن بسیار مهم می شود.

- ✓ فرض این است که تدبرهای افراد فعال نباشد، جامعه ولی دارد اگر نمی توانی تعقل باشی سمع فعال داشته باشد و برو مطالب رهبر را بخوان.
- ✓ اگر کسی این دو را طی کند و خالص باشد به او «الهام» می شود که چه کند. «فخر» و «هوا» و «تکبر» نداشته باشید و این بعد از دشمن شناسی منشاء هماهنگی برای رفتارها می شود. فخر نشانه دارد تخیل و توهم نشانه فخر است.
- ✓ بحث امروز از نظر اهمیت در رتبه اول مباحث دنیا قرار دارد چرا که مستقیم به امر ظهور مرتبط است.
- ✓ در عزاداری هایتان به این فکر کنید که چگونه دشمن در عرصه های مختلف ظهور پیدا می کند و چگونه باید بصورت جزیی با دشمن مقابله کرد. دشمن را وصف کنند و با ادله راه مبارزه با دشمن را تفصیلی بیان کنند تا یکی از این راه ها که مورد وفاق قرار گرفت، عادیات ایجاد کند.
- ✓ در این عاشورا قدمی برداریم برای تدبر تفصیلی جزیی در شناخت ساحت دشمن و بررسی های راه های مقابله با دشمن.
- ✓ دشمن امروز عین معاویه است. اگر ویژگی های معاویه را در بیاورید ویژگی های دشمن را در آورده اید. ظهور به وسیله امیرالمؤمنین (علیه السلام) اتفاق می افتد و مدل کادرسازی حضرت (عجل الله تعالی فرجه) مدل کادرسازی حضرت امیر (علیه السلام) است.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله ایام و لیالی ما تبدیل به ایام و لیالی قدر شود و هر روز و هر شبمان «خیر من الف شهر» شود، صلواتی بفرستید.

برای اینکه از انوار قدسی ربوبی بهره مند شویم و مطالبی که بر قلب و جانمان نازل می شود، مطالبی باشد که سرنوشتمان را به سمت هدایت سوق دهد و سیره و سنت زندگی مان را به سیره و سنت اهل بیت (ع) تبدیل کند، صلواتی عنایت بفرمایید.

برای اینکه هر کسی که در این جمع آمده یا می آید به انواع و اقسام حوائجشان -بالاخص حوائج معنوی- رسیده و از هر گونه نقصی که موجب تضعیف ایمانمان می شود دور شویم، صلواتی عنایت بفرمایید.

بنا شد که روند جلسه را به سمت سوره بعدی یعنی سوره زلزال ببریم اما مقداری از مباحث سوره عادیات مانده است و چون اعضای مدرسه حمد (هنر، ادبیات و رسانه) تصمیم دارند این سوره را تبدیل به همایش کنند، برای آنکه با آنها هماهنگ شده و مطالبشان را غنی تر کنیم، این سوره را ادامه می دهیم و اگر شد در این جلسه جمع بندی می کنیم.

بحثی که بنده درباره سوره مبارکه عادیات به ذهنم رسید تا مطرح کنم، از نظر روشی این است که چگونه در سوره ای، مفهومی را پیدا کنیم که آن مفهوم در کل قرآن به شکل یک واژه مطرح می شود؟

بنابراین بحث روشی ما چنین است: سوره یک مفهوم را بیان می کند، ما این مفهوم را وقتی در قرآن بررسی می کنیم به یک سری واژه و کلمه می رسیم و یا تبدیل به یک موضوع در کل قرآن می شود. خیلی وقت ها می شود این کار را انجام داد، بالاخص در سوره های جزء ۳۰. مثلاً در سوره کوثر مفهوم «خیر کثیر» را می توانیم در کل قرآن بررسی

کنیم، یا مفهوم ثبات و استحکام از سوره عصر را می‌توان در کل قرآن بررسی کرد که مثلاً واژه آن «قدم صدق» می‌شود.

بهتر است که همه مفهومی که در سوره است، معادل یک موضوع (ترکیب دو-سه تا کلمه با هم) یا کلمه (تک کلمه) باشد. پس بهتر است که کاملاً بر هم منطبق باشند. یعنی انگار در یک سوره معنای یک کلمه آمده اما خود کلمه نیامده است. مثلاً در سوره طارق مفهوم امام آمده اما کلمه آن نیامده و در عوض با کلمات طارق، نجم ثاقب و... بیان شده است.

بنده از همان ابتدا در ذهنم همین روش بود اما حس کردم که دیگران ممکن است فکر کنند که می‌خواهیم طول بدهیم و یا از صنعت ریسندگی و بافندگی استفاده کنیم! گفتم که اگر بحث راه باز کرد، جلو می‌رویم که الحمدلله همینطور شد و مطالب جالبی استخراج شد که عنوان آن را «جمع امام و امت» گذاشتیم. برای ما دیرباورانه است که خداوند انقدر روی حرکت‌های جمعی تاکید کرده و طوری در قرآن بیان کرده که انگار عمل فردی وجود ندارد!

پس روش‌شناسی سوره بدین صورت شد که:

(۱) بررسی و استخراج مفهوم سوره،

(۲) مطالبی که در سوره آمده گاهی در مقام نظر بررسی می‌شوند و گاهی در مقام عینیت و تحقق.

در حوزه نظر، نظر خدا را در رابطه با این موضوع بررسی می‌کنیم که عمدتاً کارهای ما در حوزه توحید و اسماء، تقوا و... از این روش استخراج شده‌اند که دیدگاه قرآن و روایات راجع به موضوعی بررسی می‌شود. و گاهی هم در مقام تحقق و عین بررسی می‌کنیم که این اتفاق در عینیت چگونه افتاد؟ پس در قسمت نظر، هست‌ها و در قسمت عینیت، شدن‌ها موضوع بحث‌اند.

بنابر این دسته‌بندی، پژوهش‌ها دو دسته می‌شوند که مثلاً نوعاً پژوهش‌های روان‌شناسی در حوزه «شدن‌ها» است. کلاً پژوهش‌های میدانی با شدن‌ها کار دارند و در مقابله پژوهش‌های کتابخانه‌ای‌اند که در نوع اول می‌گنجند.

ما می‌خواهیم ان‌شاءالله در این جریان باشیم، و البته این اولین پژوهشی به حساب می‌آید که هم در مقام نظر و هم در مقام عین و تحقق، داریم کار می‌کنیم. وقتی این دو نوع پژوهش با هم انجام شوند، نتایج سندیت بالایی دارد.

پس دومین کاری که می‌کنیم این است که سوره را در دو مقام نظر و عینیت بررسی کنیم.

چند نکته مقدماتی:

۱) انسان دارای هویتی فردی و جمعی است که خداوند خیرات خودش را از ناحیه این دو هویت به او عنایت می‌کند (و این را قبلاً مکرراً گفتیم).

۲) آنچه به صورت هویت جمعی به انسان عنایت می‌شود به مراتب از آنچه به صورت هویت فردی عنایت شده و می‌شود، بیشتر و باشکوه‌تر است.

۳) دین و شریعت عهده‌دار ساماندهی هر دو هویت (فردی و جمعی) است.

۴) قرآن همه حقایق خود را در قالب هویت جمعی مطرح کرده است. ممکن است بپرسند که از کجا این حرف را می‌زنید؟ می‌گوییم که قرآن به چه کسی نازل شد؟ جواب آن رسول است. هویت رسول، هویتی جمعی است و به معنای فرستاده‌شده به سوی جمع می‌باشد. بنابراین از همان ابتدا، ضرورت جمع بودن مشخص می‌شود. در قرآن حتی عناصر فردی مثل تفکر را در جمع بررسی می‌کند چون به قوم یتفکرون، قوم یجحدون و... نسبت‌هایی را می‌دهد.

۵) به وسیله این هویت جمعی یک خلق ثانی در نظام انسانی به وجود می‌آید. خلق ثانی یعنی اینکه انسان خودش مخلوق می‌شود و به واسطه جمع خلق دومی برایش رقم می‌خورد که ممکن است به خاطر یک انسان، ده‌ها جمع تشکیل شود. گویی خداوند به وسیله امکان هویت جمعی «خلاق» بودن خودش (یعنی خلق کردن دیگران) را در انسان تجلی می‌دهد تا انسان هم بتواند به خلق پردازد. پس انسان می‌تواند به اذن الهی خلق هویت‌های جدیدی برای خودش در جمع داشته باشد.

سوال اینکه چرا واژه خلق را مطرح می‌کنیم؟ چون خلق به معنای آغاز، استمرار و حرکت به سمت رشد یا غی است که یا هلاک می‌شود یا از بین می‌رود یعنی به بقاء می‌رسد. یعنی مثل یک انسان می‌توان با جمع هم برخورد کرد که دوره‌های رشد دارد و از طرفی نیازمند به رزق است. این مباحث در کتاب شاگله جمع مطرح شده است. این موارد را به عنوان فرض‌های بحث الان می‌گوییم. پس جمع، خلق ثانی در انسان‌ها پدید می‌آورد. شما می‌توانید جمع‌های مختلفی را به دنیا بیاورید، مثل فرزندان، و این‌ها حرکت‌های باشکوهی است. مثلاً می‌گویند فلانی ده تا جمع ایجاد کرد و این جمع‌ها با هم ازدواج می‌کنند، چون قواعد تناکح و زوجیت بین آن جاری است و ذکر و انثی دارند. یعنی

همان قواعدی که انسان در فردیت خود می‌بیند، می‌تواند در هویت جمعی خودش ببیند. که ما راجع به این مفصل صحبت کرده‌ایم که مثلاً هنگامی که جمعی، جمع می‌شوند یک روح تشکیل می‌شود و این روح متعلق به تک تک افراد نیست. مثل اینکه شما دست، پا و چشم دارید اما همه دارای یک روح حساب می‌شوند، چون نمی‌گویند که فلانی پایش یا دستش آمد بلکه می‌گویند خودش آمد.

مقدمه روش پژوهش و مقدمه مفروضات پژوهش را در نظر داشته باشید تا وارد بحث اصلی شویم.

مطالعه سوره مبارکه عادیات:

سوره مبارکه عادیات راجع به این موارد صحبت می‌کند:

- (۱) یک مقصد جمعی که قطعی است،
- (۲) یک حرکت جمعی،
- (۳) یک استمرار جمعی،
- (۴) مقابله جمع با جمع مقابل،
- (۵) و در آخر هم غلبه جمع: در این غلبه یک حاکمیت اتفاق می‌افتد. و اینجا تازه نقطه شروع می‌شود. اول بسم الله اینجاست. وقتی که دشمن منهدم می‌شود باید بعدش اتفاقی بیفتد. این نقطه شروع در واقع منطقه گسترش است. پس از یک جایی شروع می‌شود که ممکن است شروع کننده حتی یک نفر باشد. این تحقیق اگر قرار باشد عینی بررسی شود چنین است که پیامبر، رسول می‌شود. رسول باید بیاید و وحی را انتقال دهد و بعد جمع درست کند، پس تبدیل به یک جمع می‌شود. بنابراین مقصد جمعی تعریف می‌شود و آن مقصد، تحقق وحی است، یعنی تحقق بایدها و نبایدهای الهی. این بایستی گسترش یابد که حرکت ایجاد می‌شود و این حرکت جمعی برای تحقق وحی است. حرکت نیازمند استمرار است تا مقصد تحقق یابد. در این بین، عده‌ای مقابله می‌کنند و بعد غلبه اتفاق می‌افتد. یعنی فرهنگ دینی، غلبه فرهنگ دین در جامعه است.

ما وقتی سوره مبارکه عادیات را می‌خوانیم، خواهیم فهمید که قطعاً راجع به مقصد جمعی، حرکت جمعی، استمرار، تقابل و غلبه است ولی ممکن است که با کلمات دیگری بیان کنیم. طبق سوره عادیات باید گفت که

یک مقصد جمعی مدنظر است. حال می‌توان هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن را ذیل این پنج ستون اصلی تبیین کرد. مثلاً سوره ی زلزال را با این مفهوم بخوانیم:

- (۱) مقصد: یک محتوای وحی هست، مثلاً فهم متقال ذره شرّه یره و متقال ذره خیرا یره.
- (۲) تقابل: آیا همه قبول می‌کنند؟ خیر. پس عده‌ای موضع‌گیری می‌کنند و انجام‌دهندگان شرّ مقابل انجام‌دهندگان خیر قرار می‌گیرند. این تقابل، تقابل بین خیر و شرّ است.
- (۳) استمرار: این حقیقت که قیامت هست یا نه، استمراری دارد که همان انسانی است که «ما لها» را می‌پرسد.
- (۴) غلبه: وقتی همه انسان‌ها با زبان خوش بفهمند که قیامت چنین است، غلبه اتفاق افتاده است. در غلبه، فرهنگ‌سازی داریم که به معنای ایجاد فضایی برای فهم و عمل به سوره است.

این سه عنصر در همه سوره‌ها وجود دارد: تبیین گرها، استمراردهندگان و تقابل‌کنندگان. البته ممکن است که در ظاهر سوره نباشند اما در پس‌زمینه‌ها قطعاً می‌توان این‌گونه دید. در تدبیر، مقصد ما این است که سوره به گونه‌ای باید باز شود که از طریق آن بتوان همه سوره‌های قرآن را بررسی کرد. مثلاً اگر کسی بخواهد سوره بقره را عادیاتی بخواند، بسیار باشکوه خواهد بود. باید قسمت‌هایی از سوره دوم که مربوط به الگوهای نظری سوره است را بررسی کند (مانند حج، اقتصاد و...) که مثلاً ۲۰ محور می‌شود. بعد این‌ها را باز کرده و سعی می‌کند در جامعه ترویج دهد (مثلاً گروه صدقه سوره بقره، گروه حج سوره بقره و...). انسان‌های مختلف را برای هر محور جفت‌وجور می‌کند، این افراد وقتی وارد جامعه می‌شوند با مخالفانی برخورد خواهند کرد که باید با آن‌ها مقابله و غلبه کنند. باید سوره بقره را به دو صورت خواند: خواندن قرآنی و دیدن شهری که شبیه سوره بقره است. مثلاً می‌گویند اگر خواستی صدقه سوره بقره را بخوانی فلان شهر را ببین، آنجا همه می‌دانند که صدقه ۷۰۰ برابر می‌شود و در خاطراتشان هم آورده‌اند! این مدل خوانش قرآن، یعنی می‌شود قرآن را در جامعه پیاده کرد و با دیدن یک شهر و تک تک مولفه‌های آن، سوره را می‌شود فهمید. اهل بیت (ع) راجع به این موضوع بسیار مصرّ بودند. در واقع می‌خواستند قرآن را «قصّ» کنند. یعنی کاری کنند که ردپا بگذارند که ما فلان کار را طبق فلان سوره چنان کردیم. تقریباً یک دور کل قرآن توسط اهل بیت (ع) اجرا شده است. اگر کسی سیره اهل بیت (ع) را تدبیری بخواند گویی قرآن را یک دور خوانده است. مثلاً حضرت زهرا (ع) صدقه داده‌اند و صدقه‌شان گویی تدبیر سوره بقره است. یعنی صدقه‌شان چندین گره را باز کرده و باز کرده و نهایتاً به خودشان برگشته است. مشکل ما این است که از زندگی

ائمه(ع) به صورت تحلیلی و تدبری و حتی صوری هم خبر نداریم. برخی از اعمال انسان همان موقع فرد لطمه‌اش را می‌بیند و برخی اعمال، پس از مدتی در لوح اعمال ثبت می‌شود. مثلاً قتل، سریع‌الاثراست اما ضرب و شتم ممکن است بعداً از دل فرد درآورد.

یک بار دیگر سوره را مطرح می‌کنیم چون ما در حال طواف و دور زدن دور سوره هستیم، مثل کسی که پنبه‌ها را حلاجی می‌کند، پس باید مراحل رسیدن به مفهوم بیان شود (تفاوت طواف با سعی در این است که سعی حالت رفت و برگشت دارد و ممکن است انقطاع داشته باشد ولی طواف به دور یک نقطه است و مداوم). می‌خواهم نحوه ورود به بحث برای شما جا بیفتد و مثلاً یاد بگیرید که ستون و مولفه‌بندی چگونه استخراج می‌شود. تا وقتی یک جمله می‌نویسید بتوانید زنجیر و یا اتصال کنید.

سوره عادیات بسیار سوره عجیبی است. سه عنصر زیر در یک دسته‌اند و جنبه شروع، آمادگی و استقرار دارند:

(۱) عادیات

(۲) موریات

(۳) مغیرات

دو عنصر زیر هم در یک دسته‌اند و جنبه اثرگذاری و تقابل را دارند:

(۱) اثرن

(۲) وسطن

گویی دسته اول با اختیار انجام گرفته و دسته دوم تکوینی می‌شود. همه کارها اینطور است که بخشی را خود انسان باید انجام دهد و بخشی خودش انجام می‌شود. تفکیک امور به آنچه که ما باید انجام دهیم و آنچه که خود انجام می‌شود، موضوعیت پیدا می‌کند. در همه اعمال - حتی فردی - هم همینطور است. مثلاً در عمل فردی وقتی گرسنه می‌شوید؛ اینکه به سمت غذا رفته و تناول کنید، با شماست ولی ادامه کار با شما نیست! در واقع آنچه باید انجام داد و آنچه می‌شود مهم است.

نوعاً اینطور است که انسان‌ها جای خودشان را با خدا عوض می‌کنند! می‌گویند که خدایا تو چنان کن، تا آنچه که باید بشود، بشود! یعنی خدای خدا می‌شوند. خدایا تو بیا جای ما کار کن! خدایا تو بیا جای ما فعالیت کن تا آن چیز

خوبی که من انتظار دارم اتفاق بیفتد! در حالی که امام حسین(ع) با این همه تقریبش موظف بود که تمامی تدابیر جنگی و ادوات نظامی را بررسی و آماده کند و غلبه او بر دشمن، با شهادت شد. لذا آن کسانی که می گویند که امام حسین(ع) مشق رزم نمی دانست و نباید با خانواده در جنگ شرکت می کرد و... و از این دست حرف های سخیف می زنند؛ آن ها این منطق را درک نکرده اند و می خواهند که انسان ربوبیت کند!

مثلا در زندگی تمام مقدمات بچه دار شدن را فراهم می کنیم اما بقیه اش به ما ربطی ندارد. ممکن است که فردی جمع های زیادی تشکیل دهد و بچه های زیادی داشته باشد. مثلا دکتری باشد که می تواند موانع زایمان ها را برطرف کند، هرچند خودش بچه ندارد اما در باطن، او صاحب بچه های بسیاری است. دعا یعنی آنکه وقتی من تشنه شدم به سمت آب حرکت می کنم. اگر کسی تشنه اش شد و گفت خدایا به من آب بده، او دروغ گفته است!

دعا مفهومی لفظ نیست. کار حضرت هاجر(سلام الله علیها) این بود که در طلب آب جستجو کند. سعی صفا و مروه کرد ولی آن آب از راه دیگری به اسماعیل داده شد و این آب تا روز قیامت تشنگان را سیراب خواهد کرد. کار هاجر(سلام الله علیها)، عادیات و موریات و مغیرات بود ولی اثرن و وسطن با او نیست و چه اثرن و وسطن ای اتفاق افتاد که کل عالم را سیراب می کند. ما هنوز فلسفه آب زمزم را نمی دانیم که چه رسالتی دارد.

مجد و شکوهی که در کارهای جمعی وجود دارد اصلا قابل مثال زدن نیست. ما الان داریم فردی زندگی می کنیم هرچند ظاهرمان اجتماعی است.

داشتم خیال می کردم که اگر در دانشگاه هویت جمعی بود، چنین و چنان می شد. مثلا درختان آن چنان می شد، در زمین دانشگاه ممکن بود بز بیاوریم! مثلا یک اتاق سه در چهار ایجاد کنیم که برای صد تا بز، تأمین علف کند. خدمه ای گذاشته می شد که شیر بزها را بدوشد و هرکسی که وارد دانشگاه می شد به او شیر بدهند و این ثمره پژوهش ها بود! فرد که به دانشگاه می آید، یک سری موقعیت های طبیعی ببیند. درخت که می کارد، ببیند که ثمره اش به فلانی ها رسید تا همه دنبال آن چیزی بروند که منفعتی به دیگران می رساند، یعنی اتفاقاتی رقم بزنند که خیرش به بقیه برسد. آنقدر منفعت زیاد است که شیرهای اضافی را به دانشگاه دیگری ببرند!

بنده به قطع می‌گویم که اگر کشور ایران، شیعه می‌شد، فقر را یک تنه از تمام دنیا ریشه کن می‌کرد. این بحث فرهنگ است. تمام قرآن در دوره اهل بیت (علیهم السلام) عمل شده است اما عمومی نشده است. امت واحده تشکیل شده اما طولی بوده و در مسیر انبیاء بوده و عمومی نشده است.

حال واژگان نسبت داده شده به فاعل‌ها در قسم‌های سوره را بررسی می‌کنیم:

- ۱) ضیح: عادیات در حال ضیح است، پس یعنی مربوط به مرکب است. ضیح از خود مجاهد نیست بلکه اسب نفس نفس می‌زند که متناظر با مفاهیم «امکانات، نعمت‌ها و وسایل» است.
- ۲) قدح: مربوط به اصطکاک با مرکب است و اصل آن ضربه است و بحث دیگر استهلاک (از بین رفتن) به خاطر ضربه است که متناظر با مفاهیم «درگیری امکانات، نعمت‌ها و وسایل با شرایط» می‌باشد
- ۳) صبح: مربوط به زمان است و متناظر با مفاهیم «بستر زمان و موقعیت» است.
- ۴) نفع (گرد و غبار): مربوط به مفهوم «زیر و رو شدن‌ها» است.
- ۵) جمع: مربوطه به مفهوم «یک دست شدن» است.

در این قسمت فقط معانی واژگان را نوشتیم. در واقع اینطور است که در عادیات ضیحا، حرکتی صورت می‌گیرد و در موریات قدحا به یک چالش می‌رسد و پیش می‌رود تا آنکه تثبیت گردد. بعد طول پیدا می‌کند چون وقتی شروع می‌کنید، استمرار می‌دهید و تمام می‌شود، گاهی نتایجش برای بعد است. ادعیه تعقیبات نماز حضرت زهرا (سلام الله علیها) به خوبی می‌تواند شبیه سیر مغرب، عشاء، صبح، ظهر تا عصر شود. پس سه زمان اصلی برای هر امری وجود دارد: شروع، امتداد و اتمام. پس امری که بر مدار ایمان است بدون تکاپو و جهاد اتفاق نمی‌افتد. هیچ استقرار جمعی که بر مدار ایمان است بدون تکاپو اتفاق نمی‌افتد. استقرار جمع، تازه ابتدای مسیر است. خداوند وضع انسان را اینگونه قرار داده است که زندگی‌اش، ساختار و هویتش اجتماعی باشد اما برای آنکه این اتفاق رقم بخورد نیاز به یک حرکت جمعی است. برای ایجاد یک حرکت جمعی، نیازمند یک جمع هماهنگ هستیم. یعنی الان چون استقرار جمع را داریم نیازمند شرایط هستیم. هر جمعی نمی‌تواند «وسطن به جمعا» باشد. پس سوره عادیات ضمنا و تلویحا شرایط ایجاد جمع و استقرار جمع را بیان می‌کند که قرآن آن را «امت» و «امت‌سازی» می‌نامد. در قرآن جمع هم قصد، امت نام دارد. علتش آنکه از کلمه «ام» گرفته شده است و کلمه «ام» یا به معنای ریشه و اصل و یا به معنای قصد کردن است. پس وقتی امت تشکیل می‌شود یعنی یک جمعی که هم قصد هستند، ایجاد شده است.

به وسیله نتیجه‌گیری تاکنون به مفهوم اُمّت‌سازی رسیدیم، پس با اینکه در سوره عادیات کلمه اُمّت‌سازی و اُمّت نیامده، اما هم مفهوم اُمّت و هم اُمّت‌سازی - چون وسطن به جمعا شده‌اند - آمده است. پس خیلی مهم است که یک سوره بخواهد هم اُمّت و هم اُمّت‌سازی را بگوید. معلوم است که توان این سوره بسیار بالاست. سبب‌های اُمّت‌سازی با توجه به سیر قسم‌ها بدین شرح می‌باشد:

- (۱) هم‌نعمتی
- (۲) هم‌امکاناتی
- (۳) هم‌وسایلی
- (۴) درگیری در هم‌راهی‌های فوق
- (۵) و هم‌زمانی و هم‌شرایطی

مفاهیم امام و اُمّت، حرکت جمعی می‌طلبد. امام جماعت، هم‌حرکتی را به انسان یاد می‌دهد، اینکه با هم شروع کنید، با هم جلو بروید و... این کارها با ماست اما بقیه‌اش دیگر با ما نیست! منسک حجّ آمادگی برای اُمّت‌سازی است.

اینجا تازه شروع بحث است که چرا در زمان نزول این سوره یک عده عادیات نشدند یا برگشتند (طبق شأن نزول سوره) و گفتند که غلبه بر دشمن ناممکن است، ولی بعد از آن یک‌مرتبه یک جمع دیگر تشکیل شد که از پس جنگ برآمدند و آن‌ها عادیاتی بودند.

پس سه شأن از اُمّت را می‌خواهیم بررسی کنیم:

- (۱) شأن تاسیس
- (۲) شأن تحقق
- (۳) شأن گسترش

ساعت دوم:

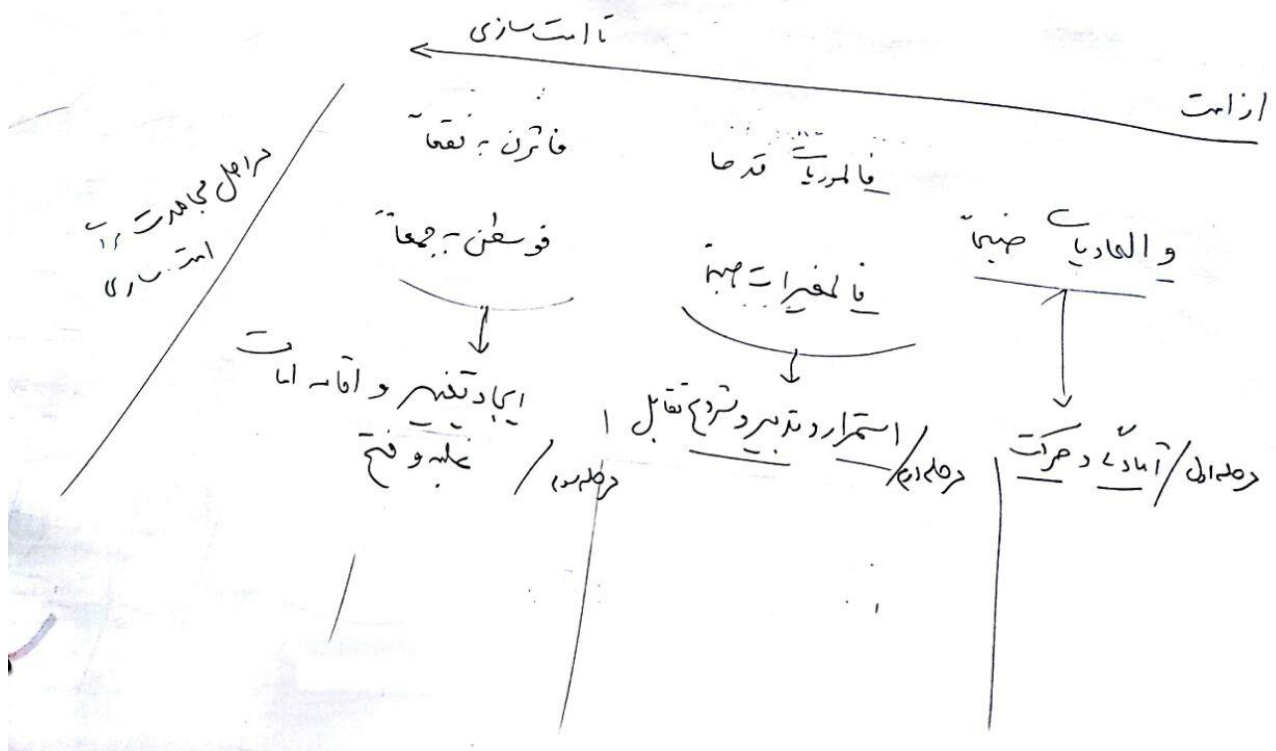
در سوره هایی مانند سوره عادیات که با «واو قسم» شروع شده‌اند، مثل ذاریات، مرسلات و نازعات اولین «واو»، واو قسم می‌باشد و بعد از آن یا واو عطف یا فای عطف آمده است. ترتیب‌ها در این سوره‌ها متفاوت است. در سوره نازعات اول «واو» آمده است بعد «فاء» و این مورد در سوره‌های دیگر قابل بررسی است و آن‌ها را جور دیگری می‌توان خواند.

در آیه والعدایات چون «واو قسم» و شروع است، می‌توان بقیه را یکی پس دیگری خواند. یا می‌توان چنین کرد که بخاطر اسم فاعل بودن‌شان بدین صورت نوشت:

والعدایات ضبحا	فالموریات قدحا	فاثرن به نقعا
	فالمغیرات صبحا	فوسطن به جمع

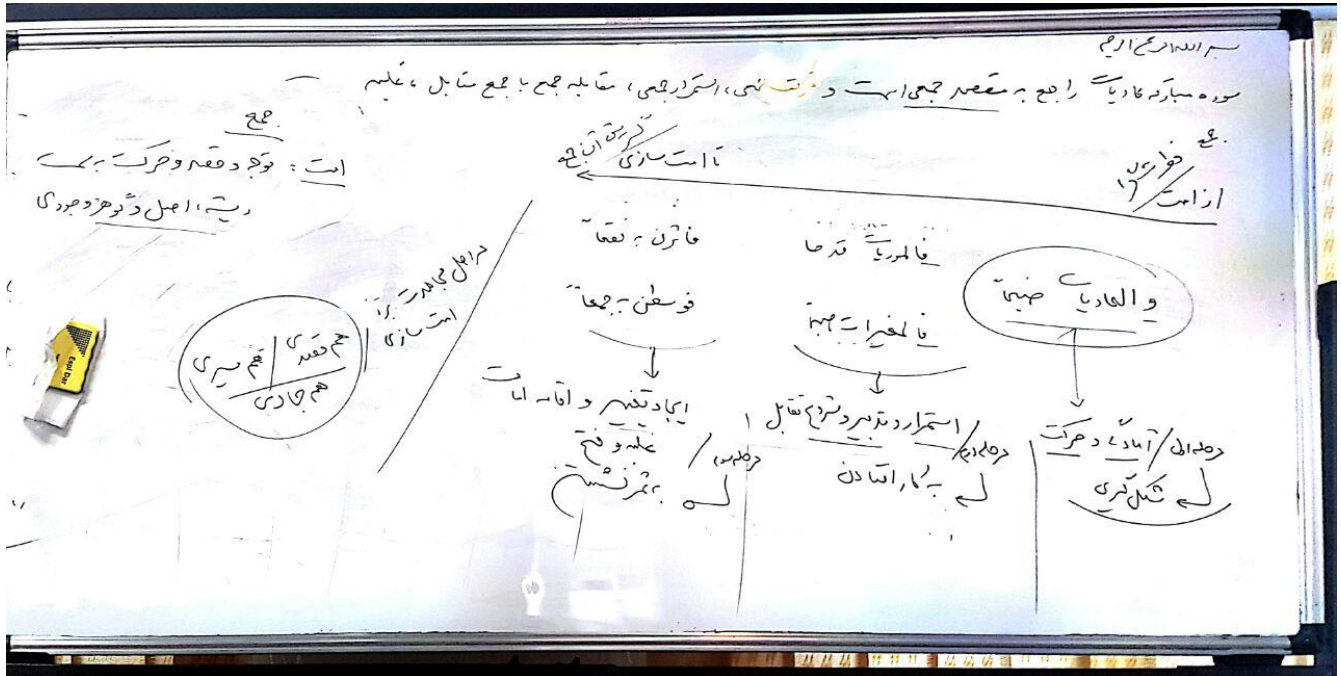
یعنی بر اساس ساختار اسم و فعل بودن‌شان می‌توان جدا نوشت و به خاطر فاء ای که آمده می‌توان سه قسمت‌شان کرد. مرحله اول آمادگی و حرکت است. مرحله دوم استمرار، تدبیر و شروع تقابل و مرحله سوم ایجاد تغییر و اقامه امامت یا غلبه و فتح است. سیر جهاد به این ترتیب دارای سه مرحله می‌شوند و هر مرحله دارای دو گام است. این‌ها مراحل اَمّت‌سازی‌اند. مراحل از اَمّت تا اَمّت‌سازی در اینجا دیده می‌شود. حتی ممکن است بتوان این مراحل را در طول تاریخ دید. احتمالا از نظر تاریخی در مرحله سوم و در حال تغییر وضعیت دنیا و بهم ریختن معادلات هستیم. ممکن است این مراحل را بتوان در خرده اَمّت‌ها دید.

سوره مبارکه ناز، راجع به مقصد جمعی است و آیت بی، استمراری، مقابله جمع با جمع سابق، علیه



قوم یک گروه است اما امت یک جمع هم قصد برای رسیدن به مقصد واحد است. هم قصدی، هم مسیری، هم جهادی در امت مهم می شوند. حضرت امام خمینی (ره) در مورد آیت الله شهید بهشتی فرمودند که ایشان خود یک امت هستند، چرا که او همه کار را به تنهایی انجام داد و جلوی خیلی از انحرافات ایستاد. البته این به این دلیل است که هر امامی قطعاً خودش یک امت است و توان یک تنه پیشروی کردن را دارد. این موضوع از مفاهیم لغت ها بدست می آید. هویت امت، حتماً هویت جمعی است. امام مثل أم است. مادر مفهوم ریشه دار و عظیمی است. امت مفهومی و ام دار أم است. أم هم وام دار «أم الكتاب» است که ریشه همه حقایق هستی است. مفهوم أم از پایه ای ترین مفاهیم در نظام های اجتماعی است که هر کسی باید آن را بشناسد و از رسالت های مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) باز کردن مفهوم أم و مهارتی کردن این مفهوم در زندگی است. امت کسی است که به یک مقصد امی توجه کند. امت، توجه، قصد و حرکت به سمت ریشه، اصل و گوهر وجودی است که در معنای آن، جمع حتماً موضوعیت دارد. حداقل جمعی که تشکیل می شود این است که، هر کسی امت می شود با أمش جمع تشکیل می دهد چون به سمت أمش

قصه می کند. حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) ام همه انبیاست. این یک شعار نبوده است. به همین دلیل می گویند حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها)، حجت الله الاکبر هستند.



این بحث اهمیت سوره عادیات را خیلی بیشتر می کند. امت از مفاهیمی است که خیلی مغفول مانده است و این بحث مانند ولایت فقیه که توانست انقلابی به پا کند، حائز اهمیت است. قبل از اینکه بحث ولایت فقیه رخ دهد، باید اثبات امت صورت بگیرد. اثبات امت که انجام شود گویی اثبات ولایت فقیه شده است. ام جمع کننده بین امام و امت است. در اصل شما با این جمع کردن، جامعه را امی می کنید. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^{۸۶}. مادر، ذات، ریشه، انسانیت و فطرت برای چنین جمعی مهم که به این حالت، امی بودن می گویند. چون ذات انسان، خیر مطلق است. نسبت امام با ام در این است که امام جلودار امت است و از امت آنکه جلودار است، امام نامیده می شود. امام، علم امت است. وقتی گفته می شود امت، خواه ناخواه امام هم بیان شده است. هر انسانی از امی بودن فاصله بگیرد، دچار شیطان می شود. شیطان امام متعصبین و مستکبرین است. کارش جدایی انداختن بین انسان و ذات اوست. این مطلب در سوره اعراف بیان شده است. آیه ای مهم در این سوره آمده که امی بودن را اینگونه ذکر می کند:

^{۸۶} سوره مبارکه جمعه، آیه ۲

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

معروف گرایی، دوری از منکر و زشتی‌ها، طیب‌گرایی، حرام‌شدن خبائث و افکار باطلی که در انسان خمودی و سکون می‌آورد، بر پایه فطرت و در تضاد با فرهنگ‌های باطل‌اند. که کسانی که از رسول امی تبعیت می‌کنند نسبت به این موارد تبعیت دارند. در آیه ۱۵۸ رسول، خطاب را به همه انسان‌ها برمی‌گرداند.

پس گفتیم سه مرحله برای تشکیل یک امت داریم:

۱- تاسیس امت (زمانی که امت شکل می‌گیرد)،

۲- تحقق امت (وقتی که شکل گرفت و به کار می‌افتد)،

۳- گسترش امت (وقتی به کارایی افتاد و به ثمر می‌نشیند).

بنابراین ابتدا باید امت شکل بگیرد. برای شکل‌گیری امت، باید واحد بودن مقصد برای افراد و مهم‌بودن و در اولویت‌بودن آن مقصد و منحصر‌بودنش و علم تفصیلی نسبت به مقصد وجود داشته باشد. گاهی این مقصد مشترک، مبارزه با دشمن است و افراد با حس و انگیزه مشترک برای تقابل با دشمن مشترک، امت می‌شوند. بنابراین مقصد یا ایجابی است یا تقابلی.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت را پذیرفت، اولین اتفاقی که افتاد این بود که هم‌مقصدهای خودشان را جمع کردند و به همین دلیل بود که جنگ جمل راه افتاد.

هرجا و هرزمانی که می‌خواهد باشد! زیرا آن فرد یگانه، وتر و خوش فکر را تشخیص نداده است و به سراغ کسانی می‌رود که حتی در دشمنی‌شان با آن فرد وتر و یگانه، تشنت دارند!

اگر در جامعه بنا شد جمعی تشکیل شود باید فرد جلودار بر اساس ملاک‌هایی امام قرار گیرد، بعد از آن دیگر به سن و مدرک و... کاری نداشته باشند. چنین فردی به کتاب خدا نزدیک است و شبیه مدلی که انبیاء(علیهم السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) گفته‌اند، زندگی می‌کند پس او را امام باید قرار داد. شاقول کتاب و اهل بیت(علهم السلام) هستند. یافتن کسی که سیره زندگی‌اش نزدیک‌تر به ملاک‌هاست، مهم می‌شود. اگر کسی تدبر در کتاب نداشته باشد، نمی‌تواند تشخیص دهد که آیا آن فرد به ملاک‌ها نزدیک‌تر است یا خیر.

سرّ تشکیل امتّ، تدبر در کتاب است. چون باید افراد و مقاصد را مقایسه کند. هر کسی به هر دلیلی با تدبر در کتاب انحراف دارد هرگز به مقصد نمی‌رسد چون معیاری برای عرضه افکار و یکسان‌سازی آن‌ها ندارد. تدبر در کتاب جزو مراحل مقدماتی و آماده‌سازی است. بعد از آمادگی افراد با این ذخیره، باید شروع به شناخت دشمن کنند و در معرکه‌های خطر قرار بگیرند. بخش بعدی هم مسیری است که در قرآن به آن سبیل گفته می‌شود. واژه قصد و مقصد در قرآن به صورت امّ و امتّ آمده است. کلمه قصد در قرآن کم تکرار شده است ولی سبیل پرتکرار است. «سبیل» به چند چیز نیاز دارد:

- هم‌فکری: یعنی افراد در یک موضوع فکرشان هم‌راستا باشد.
- هم‌توانی: حول و قوه یکسان داشتن.
- هم‌امکاناتی بودن: مثل رزم می‌ماند که فرضاً عده‌ای می‌خواهند جنگ بروند. پس باید همه غواص باشند یا کوه‌نورد. اگر کسی چنین توان‌هایی را نداشت، نمی‌تواند به آن رزم برود. ممکن است کسی توان داشته باشد ولی امکانات ندارد. مثلاً اسب سواری بلد است ولی اسب ندارد که باز هم نمی‌تواند.

آیا مقصد ما افرادی که در این کلاس، با هم نشسته‌ایم یکی است؟ اگر یکی نباشد پس این جمع، امتّ‌ساز نمی‌شود. یک کلاس هم می‌تواند امتّ باشد. اول باید هم‌مقصودی اتفاق بیفتد. یعنی باید گفت در یک بازه زمانی باید خار چشم دشمن و تیر در قلب آن‌ها شویم. اما کدام دشمن؟ دشمن خدا و رسول در اقتصاد، دشمن خدا و رسول در رسانه یا...؟ پس ابتدا باید مقصد مشخص باشد. مقصد ما در این کلاس توان‌مندسازی افراد در حوزه قرآن و دادن زمینه‌های لازم برای پژوهش در قرآن برای رسیدن به توان لازم جهت ارائه پژوهش‌ها در جامعه است.

بعد از تعیین مقصد باید هم‌فکری کرد، یعنی ببینیم دیدگاه هر فرد نسبت به مقصد چیست و هر کسی از چه زاویه‌ای به مقصد نگاه کرده است؟

اما ما که نمی‌توانیم همه کارها را با هم انجام دهیم. باید با گروهی همراه شویم تا کارها از پراکندگی خارج شود و ایجاد جریان کند. به جلساتی می‌اندیشم که موضوعی از عادیات مطرح می‌کنم و مخاطب‌های مختلف را در نظر می‌گیریم و بعد از چند جلسه که سوره گفته شد، از افراد می‌خواهیم در یک جلسه بنشینند و با توجه به تخصص‌شان خروجی‌هایی تولید کنند. سرعت تولیدات ما باید بیشتر از سرعت تولیدات دشمن شود. در غیر اینصورت دیگر حرکت، عادیاتی، موریاتی و اغاره‌ای نیست. اعتقاد ما این است که بدون روش و آموزش نمی‌شود با دشمن مقابله کرد. در سیستم فرهنگی باید به روش‌هایی مجهز بود که بتوان افراد را هم‌امکانات کرد. برای همین روش‌های تدبیر می‌خوانیم تا الهام جاری شود. چون تا وقتی افراد در کتاب و منبع یکی نباشند - یعنی امی نباشند چون امّ به معنای ریشه و منبع است و اگر امّ افراد، کتاب نباشد - حرکت‌هایشان واگرا می‌شود و نمی‌توانند هم‌مقصد شوند. باید یک عده از افراد با یک کتاب مشخص و به شکل یک نظام با هم کار کنند. اینها امی می‌شوند و می‌توانند امّت تشکیل دهند. امی امام‌دار، امّت‌دار می‌شود. حال اگر فردی امی نشد و جدای از کتاب بود و یا کتاب داشت اما امام نداشت، نمی‌تواند امّت تشکیل دهد. در مرحله شکل‌گیری امی بودن و امام‌دار شدن، فعال‌شدن قصد و نگاه به مقصد و تمام آن چیزهایی که ذکر شد برای هم‌مسیری احتیاج‌اند.

این فعالیت‌ها زمان می‌برد اما چاره‌ای نیست. چون انسانی که از سر خیرخواهی اما بدون علم، به سمت درمان بیماری‌ها برود، ایجاد مشکل خواهد کرد. امروزه بسیاری از مشکلاتی که وجود دارد به علت نداشتن علم کافی است. برای حل مشکلات نیاز است دانشگاه‌ها از قبل متخصصان را پرورش بدهند. وقتی یک‌مرتبه مشکل ریزگردها پیش می‌آید، نمی‌شود از خُم رنگرزی متخصص ریزگرد بیرون آورد! انسان باید در هر مرحله‌ای که وارد می‌شود آن را درست بفهمد. ما در یادگیری و هم‌در انتقال آموزش، باید موفق باشیم.

یکی از بهترین راه‌های انتقال این است که به خود مخاطب بگوییم که من این را می‌خواهم به تو انتقال بدهم، حال خودت بگو چطور انتقال دهم؟ آدم‌ها، بسیاری از چیزها را می‌دانند اما می‌خواهند از ناحیه فرد دیگری به آنها منتقل شود! گویی احتیاج به ذکر دارند و احتیاج به علم ندارند. لذا کافیسست به او بگویید که آنچه که می‌دانی در چه سطحی است و من چگونه می‌توانم تو را برانگیخته کنم؟

مخاطب رسانه برای سوره عادیات، سن کودک نیست. سن مخاطب سوره عادیات بالای سی سال است و مربوط به دوره بلوغ عاطفی است.

بنده یک دور امت را در روایات اهل تسنن و یک دور هم در روایات شیعه دیده و بین این دو مقایسه کردم. نوع نظام فکری ای که اهل تشیع و اهل تسنن در حوزه امت دارند، در حال بررسی است. ریشه سنی و شیعه بودن در نگاه به امت، امّ و امّ الائمه (سلام الله علیها) است. یعنی اگر نگاه به امت و امّ درست شود، همه شیعه می شوند. علت انحراف اهل تسنن انحرافشان از بحث امّ و امت است.

همه ادعا می کنند که ریشه اختلاف این دو فرقه، در امام است اما بنده می گویم که در مفهوم امت است چرا که اهل تسنن امت را طوری تعریف کرده است که حتی معاویه هم می تواند امامش شود! و این انحراف از زمان رسول خدا (ص) آغاز شد.

صحیفه فاطمیه، اساسنامه امت واحده است که قابلیت چاپ دارد. صحیفه، آیین نامه اجرایی قرآن و تدبر است. انواع مهارت ها به واسطه آن به وجود می آید و زایش پیدا می کند. دعا روی این مفهوم می نشیند و امت را دارای موقعیت های مغرب، عشاء و... می کند. بعضی کارها مغربی، عشایی و... شده و آدم ها هم به همین شکل طبقه بندی می شوند.

اعتقاد بنده بر این است که ممکن است یک فکر در عمل به نتیجه نرسد اما اگر فکر درست باشد عده ای بعدا آن را اجرایی می کنند. هماهنگی انسان ها از طریق فهم مشترک کتاب الله نکته ای است که در نظام تدبر وجود دارد و اگر این حاصل نشود هیچ جمعی شکل نمی گیرد، مگر آنکه بر اساس تمنیات یا آرزوهای بشر باشد. شاید ما الان نتوانیم اجرایی کنیم اما بعد از ما می آیند و از این مباحث و ارث آن استفاده می کنند.

برای سلامتی خودتان و اهل بیتان و هر کسی که اهل است برای آن بیت، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث ما راجع به سوره مبارکه عادیات بود، به بهانه سوره عادیات وارد بحث امت شدیم و یکی از مباحث خیلی مهمی که در روایات به آن اشاره شده و دلالت‌های زیادی دارد، بحث امت است. دلایل ورود را هم جلسه پیش کامل مطرح کردیم.

امروز می‌خواهیم مقداری بحث را باز کنیم اما همه مباحثی که مطرح می‌کنیم در حد تیترو و طرح بحث است و علتش این است که بحث خیلی گسترده است و امیدوارم طرح بحث برایتان خسته‌کننده نباشد؛ چون وقتی موضوع به سمت طرح درس می‌رود گفته می‌شود که این موضوعات قابل بحث است و اگر کسی خواست کار پژوهشی داشته باشد می‌تواند در این زمینه توجه ویژه داشته باشد.

بحث اول: شکل‌گیری امت

شکل‌گیری امت از مراحل قبل، آماده‌سازی و انگیزه‌دهی است تا آن که یک امت شکل بگیرد.

بحث دوم: استقرار امت (وقتی امت شکل گرفته و استقرار پیدا می‌کند)

بحث سوم: سیر و بلوغ امت (ثمردهی: بروز خواص امت)

این مباحث؛ ۳ کتاب مادر و ۶ کتاب فرزند خواهند شد. این‌ها را از جهت وصیت گفته می‌شود که اگر نشد، بنویسیم، بدانید که یک چنین چیزی هست.

در کتاب اول که سرفصل‌ها را خواهیم گفت؛

اصل ضرورت تشکیل امت و چرایی و چگونگی‌اش بحث می‌شود. همان‌گونه که در جلسه قبل گفتند برخی بسیار عینی بوده و در مباحث تاریخی قید شده است. خیلی جالب است که با دیدگاه تشکیل امت این تاریخ بررسی شود. کتاب انسان ۲۵۰ ساله حضرت آقا (حفظه الله) هم در همین محتواست اما به وضوح توضیح داده نشده است.

در استقرار امت فرض بر آن است که تمام مراحل که تا الان اتفاق افتاده تا ظهور حضرت حجت تازه به شکل گیری می‌رسد. بحث رجعت بحث بسیار مهمی است که همه خوبانی که می‌توانستند امامتی داشته باشند، برمی‌گردند و دنیا پذیرای آن‌ها می‌شود. طبق روایات آن‌ها برمی‌گردند. می‌گویند که امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) و همه بزرگان برمی‌گردند و هر کدام شأنی برای امت برقرار می‌کنند که سعی ما این است که شئونی که مربوط به امت است را از روایات احصا کنیم، که در حدّ تیتیر مطرح می‌کنیم که این‌ها مباحث بسیار مهمی است که ما فعلا قصد داریم سطحی و ظاهری از کنار آن‌ها عبور کنیم.

این ۳ مقطع شکل‌گیری، استقرار و بلوغ از مباحث کلیدی است و برای اینکه وارد بحث شویم یک دور تیتیرهای کتاب را مرور می‌کنیم.

اینکه ما مفهوم «امّ» را ریشه امام و امت بدانیم. که اگر روزی به ما گفتند «ام‌اینها» و «ام‌الائمه» یعنی بدانید که هم امام و هم امت باید به آن رجوع کنند و وجه اشتراک در مسیرشان بیابند و حقایق زیادی از مادری را برایمان اثبات می‌کند. این دیگر مقامی تشریفاتی نیست، مقامی تکوینی است و هر چه که از شکل‌گیری تا استقرار و شکوفایی امت مطالعه می‌کنید این امّ است که خیمه را نگه داشته است، عمود خیمه امام و امت، «امّ» است که همان حقایق فطری و درونی در انسان است که به آن‌ها انتقال می‌یابد، همان مفهوم «الست» است.

کلمه «امّ» و مشتقات آن را استخراج کرده‌ایم و کاربرد این مشتقات در کتب لغت درآمده است و در واقع واژه‌هایی که در حوزه امّ هست برخی به سمت غفلت و جهل رفته و برخی به سمت ندانم‌کاری است اما برخی به سمت دانایی است. وقتی می‌گوییم که کسی «امّی» است برخی مواقع به معنای لوس و بچه‌ننه و بی‌سواد است که برای اهل کتاب به کار برده می‌شود اما وقتی برای پیامبر به کار برده می‌شود به معنای دانای به علم لدنی است که خیلی فاخر است و این تفاوت معنا به خاطر خود واژه امّ است که واژه‌ای متشابه است و این خاصیتش را تا آخر دارد که یا امتی جاهل است که امامش امام نار است و یا امتی در هدایت است که امامش بهشت است که منفی بی‌نهایت تا مثبت بی‌نهایت می‌رود که در این واژه خیلی جالب است و به نظرم این تنها واژه‌ای است که این خاصیت را دارد. زیرا همه واژگان بار می‌گیرند اما در این واژه باید به مصداق نگاه کنید. اگر گفتند نبی، امّی است باید معنای مثبت کنید و اگر یهود، امّی باشد، باید منفی معنا کنید. حتما باید مصداق تعیین کنید. در حوزه امامت و امت هم، این چنین است. خیلی واژه

برخی از کتب اُم را از اساس، به معنای «مادر»، اصل و پایه هر چیزی که چیزهای دیگر به آن منظم شود گرفته‌اند و نیز آن را معظم چیزها دانسته‌اند مانند وقتی که گفته می‌شود، اُم النجوم به معنای کهکشان.^{۸۹} شاید بتوان رابطه بین قصد و اصل را در این دانست که قصد ریشه و مادر همه حرکت‌های انسان است و اصل و پایه هر چیزی نیز سببی برای قصددار کردن انسان است. در واقع سزاوار است قصد انسان بر اساس ریشه‌ها و اصول فعال شود.

اُم دارای مشتقات وسیعی مانند مشتقات زیر است:

۱. امهات: جمع اُم به معنای مادر، اصل و پایه است.
۲. امت بر وزن فُعله به معنای آن چیزی است که به صورت محدود و مشخص به آن مورد توجه و قصد قرار می‌گیرد.
۳. امام بر وزن فِعال مصدر و به معنای آن چیزی است که مورد قصد و توجه قرار می‌گیرد.
۴. امام بر وزن فِعال ظرف است و به معنای آن چیزی است که فرد با آن روبرو می‌شود.
۵. اُمّی بر نسبت دادن بر توان طبیعی که با مادر آورده می‌شود دلالت دارد.
۶. اما حرف تفصیل و تفسیر است و در ضمن آن مفهوم شرط نیز وجود دارد و علاوه بر داشتن معنای قصد و توجه به تعیین و تحدید هم می‌پردازد.

بر اساس آنچه از آیات قرآن می‌توان به دست آورد می‌توان جایگاه مشتقات اُم در قرآن را به شکل زیر بیان کرد:

۱. اُم کلمه‌ای است که برای مادر به کار رفته است و در واقع معنای قصد، ریشه، اصل و نیز مرجع دارد و به همین دلیل نیز در قرآن دارای جایگاهی بس رفیع است.
۲. کلمه اُمّی به معنای منسوب به مادر بسته به مکان استفاده ممکن است ممدوح یا مذموم باشد. در صورتی که خالصانه بودن را در نظر داشته باشد ممدوح و در صورتی که وابسته بودن را برساند مذموم است.
۳. با توجه به کلمه آمین مفهوم قصد و حرکت در کلمه اُم مفهومی مهم و کلیدی به نظر می‌رسد.
۴. با توجه به کلمه امام مفهوم رویارویی و توجه از مفاهیم مهم این واژه به شمار می‌رود.
۵. کلمه امت هم در خصوص امت کفر و هم ایمان آمده است و منظور مجتمعی است که دارای امام نار یا نور هستند.

^{۸۹} قاموس قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۴

۶. امام کسی است که مجتمعی را به سمت نور یا نار دعوت می‌کند. امام را آن مجتمع پذیرفته‌اند و از وی تبعیت می‌کنند به همین دلیل جنبه هدایت‌کنندگی دارد
- در مفهوم امام هم‌گرایی به سمت یک نفر وجود دارد که اگر چنین نباشد تحقق پیدا نمی‌کند و امام کسی است که تعدادی از افراد او را به معنای پیشرو قبول کنند.
۷. خداوند به هر امتی از انسان‌ها زمانی برای زندگی داده است. در این مدت در اثر اطاعت از امام الهی نجات یا در اثر تمرد از احکام الهی محکوم به هلاکت‌اند.
۸. اصلاح و عدم فساد در زمین که ملازم با عبودیت حق و سرکشی نکردن از عبودیت خداست و به طور حتم در گرو همبستگی و عزم جمعی انسان‌ها و به تعبیری امت‌شدن محقق می‌شود؛ این خیلی مهم است.
۹. همبستگی و امت‌شدن مردم با هم زمینه‌هایی پیش‌برندگی هدایت یا ممانعت از آن به وجود می‌آورند. در اثر این همبستگی گشایش نعمت‌ها یا نزول عذاب‌ها بر جمع‌ها و جماعت‌های انسانی اتفاق می‌افتد.
۱۰. خداوند با ارسال انبیاء الهی امکان تحقق امت واحد کفر را از بین برده است و با ارسال انبیاء امکان تشکیل امت واحد توحید را فراهم ساخته است.
۱۱. به واسطه تشکیل امت واحد توحیدی فراگیر، رحمت الهی و مغفرت او شامل حال همه انسان‌ها می‌شود و این افزونی مغفرت و رحمت جز در حالت امت واحد توحیدی در حالت گسترده به دست نمی‌آید.^{۹۰}
- هیچ انسانی در هیچ حالی از امت جدا نیست ولو این که خودش خبر نداشته باشد. هر امتی هم سیر رشدی دارد و ممکن است که فردی، مدتی در یک امت زندگی می‌کرده اند حتی اگر ندانسته باشد ولی در قیامت نام آن امت را می‌گویند و از جایش بلند می‌شود؛ بنابراین هر انسانی یک جزای فردی و یک جزای وابسته به امت دارد که آیاتش ذکر شده است.
- نکته: یکی از مصادیق امام، کتاب است.
- خیلی متأسف شدم که چرا مفهوم امت را این قدر دیر شروع به پژوهش کردیم، به همین دلیل است که فعالیت‌های اجتماعی ما کم است زیرا شأن ما فردی است و به روایات که برسیم این نکات دردآور را خواهیم خواند.

^{۹۰} به کتاب شاگله جمع از همین مجموعه رجوع شود.

ما یک امت واحدہ داریم و یک امت واحدہ فراگیر. امت واحدہ توحیدی همان است که در سوره انبیاء آمده است. امت واحدہ فراگیر، توسط حضرت بقیہ اللہ (عج اللہ تعالیٰ فی فرجہ) تشکیل می شود. یعنی الان ہم امت واحدہ توحیدی داریم اما فراگیر نیست. ان شاء اللہ بتوانیم بحث امت و امام و امّ را جدی بگیریم، به نظرم منافع بسیاری برای ما دارد. ارتباط مشتقات امّ را می توان به وسیلہ کلمہ امّ برقرار کرد. این کلمہ ہم به معنای قصد و ہم ریشہ و اصل گرفته شدہ است. بر این اساس می توان گفت:

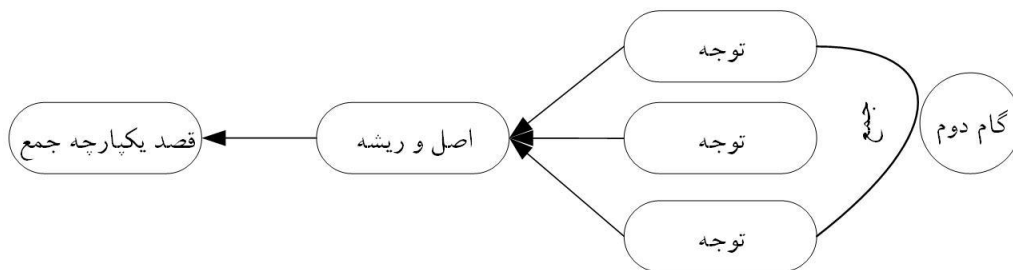
سرنوشت انسان بر پایہ ریشہ و اصل او رقم می خورد.

گام اول این است کہ توجہ بہ سمت ریشہ و اصل برود و تبدیل بہ قصد بشود، بنابراین امّ توجہ بہ ریشہ است کہ قصد آور است. پس گام اول این است کہ واژه هایی کہ هست را بررسی کنید و مشتقات آن را بدانید.

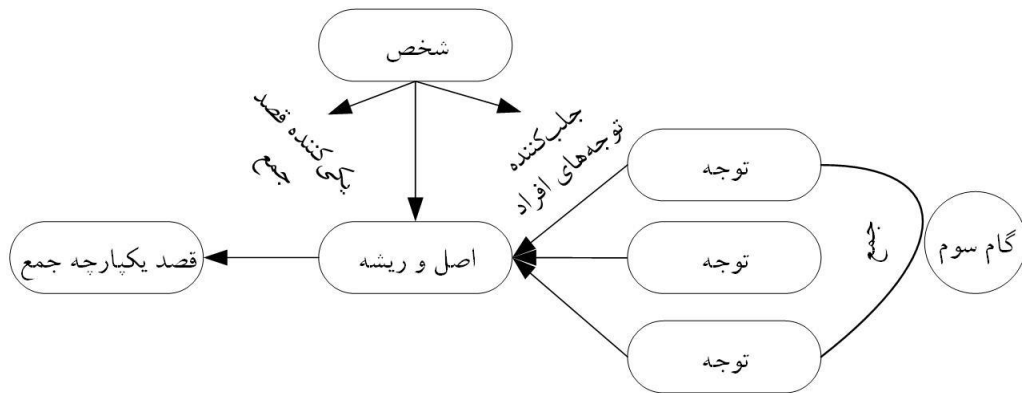


پس اگر کسی گفت امّ بہ معنای قصد است اشکالی ندارد زیرا امّ بہ معنای توجہ بہ اصل و ریشہ است کہ همان قصد است.

گام دوم این است کہ توجہ افراد بہ قصد و ریشہ جمعی شود (قصد یکپارچہ جمع).



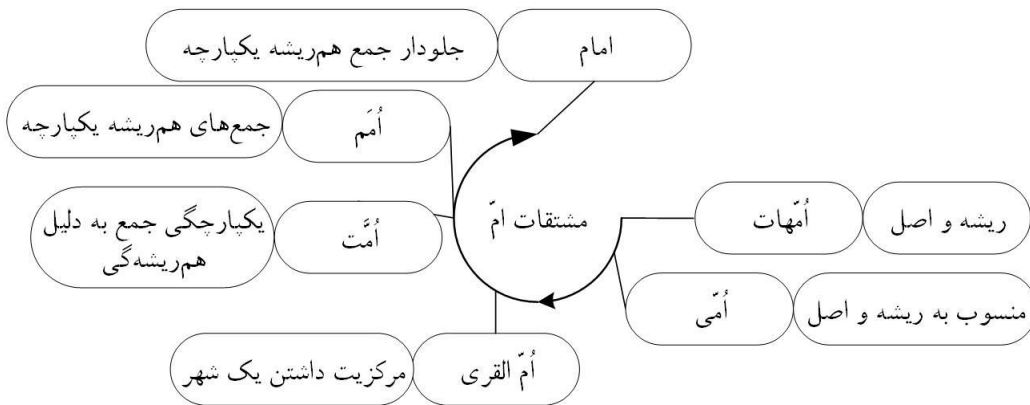
گام سوم: بہ طور طبیعی وقتی جمعی بہ ریشہ و اصل خود توجہ و آن را قصد می کند بہ شخصی کہ آن جمع را بہ طور مرتب بہ آن ریشہ و اصل متوجہ سازد نیازمند است. بہ آن شخصی کہ فعل، قول و رفتارهایش دلیلی برای ہم راستا شدن دیگران با اصل و ریشہ خود باشد امام گفته می شود.



وقتی یک توجه شد، یک قصد است وقتی چند توجه شد می شود یک قصد یک پارچه.

امّ اصل است و بعد از آن می شود امّی و بعد امّ القری است. ام القری به دلیل اشتراک در یک مقصد است.

۱. امام نماد هر امتی و دلیل توجه آنها به ریشه و اصلشان می باشد.

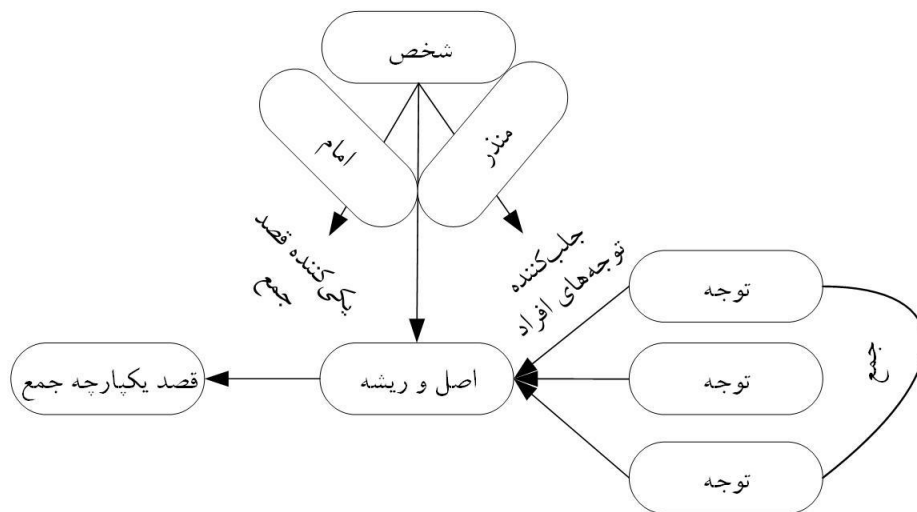


نمودار یک. مراحل سیر تبدیل امّ به امام

۲. با توجه به آنچه در کتاب تفکر اجتماعی و نیز شاکله جمع بیان شد خداوند در اثر ارتباط انسان ها با هم و ایجاد یکپارچگی در مقاصد و توجهاتشان توان و ظرفیت فوق العاده ای به آنها عطا کرده است به واسطه آن می توانند دارای انواعی از نظام و نیز ساختار باشند و بتوانند انواعی از نیازهای خود را برطرف نمایند و به مراتب بسیار بالاتری از هدایت و رحمت نسبت به توان فردی دست یابند. توان های حاصل از قابلیت های ایجاد شده از هم قصدی و امام داری را می توان با کلمه «فضل» پیگیری کرد.

۳. تا مادامی که افراد جامعه به ریشه و اصل خود که قیام بر اساس دین فطری و توحیدی است معطوف نشوند به امت توحیدی دست نمی یابند و تا چنین امری تحقق نیابد افراد از فضل و رحمت های خاص الهی بی بهره

خواهند بود. برای ترغیب افراد به چنین عطف و پیوندی مردان الهی در اندازهایی زمینه لازم را برای چنین تألیفی فراهم می‌سازند. پس از این تألیف آن جمع برای هدایت خود نیازمند به امام می‌یابند. ۴. نوعاً امام در ابتدا در شکل «منذر» و پس از تشکیل امت در شکل «امام» در جامعه ظاهر می‌شود.



در واقع از آرمان‌های همه انبیاء تشکیل امت واحده توحیدی بوده و هست.

یک وجه امام منذر است و یک وجه دیگرش هدایت است. وقتی توجه‌ها جمع شده باشد امام است ولی وقتی توجه‌ها در حال جمع شدن است نام منذر می‌آید.

این مواردی که گفته می‌شود به این دلیل است که از اولین واژه‌هایی که در اسلام تحریف شد، امت و امام و امّ بود و اساس این که غدیر به سمت فراموشی رفت این تحریف‌ها بود و وقتی ریشه‌یابی کنید می‌بیند که زمینه‌هایی از این انحرافات در ما هم وجود دارد. برخی از این انحرافات در روایات است که خواهیم گفت.

چنان که در آیات مشاهده شد در بین مشتقات امّ کلمه امت و امام یا امم و ائمه از درخش خاصی برخوردار است. این دو کلمه یادآور این است که انسان قدرت یافته است که به صورت مجتمع هم‌قصد زندگی کند این مجتمع می‌تواند:

۱. در راه خدا باشد و هدایت یافته یا بر خلاف خدا باشد و گمراه شده.^{۹۱}

۲. ممکن است کوچک یا بزرگ باشد.

۳. ممکن است در اثر ویژگی‌های عمومی انسانی تشکیل شده باشد یا در اثر ویژگی‌های اختصاصی او تشکیل شده باشد.

۴. می‌تواند در بسترهای مختلف زندگی اجتماعی انسان صورت بگیرد.

همچنین می‌توان به خوبی دریافت که در طبع هر امتی نیاز به امام وجود دارد زیرا امام به عنوان استمراربخش قصد امت و نیز جهت‌دهنده امت است. خداوند این وضعیت را برای انسان قرار داده است تا به او منافع بی‌شماری را عنایت کند.

این واژه بسیار واژه سیالی است، باید بعد از مطالعه بدانید که در کدام امت هستید و بعد قوانین را در خود جاری کنید.

با توجه به تأکیدی که خداوند در آیات قرآن از کلمه امت دارد می‌توان چنین گفت:

^{۹۱} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص: ۳۵۳. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (سوره نحل ۳۶)

و البته ما در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت (شیطانی و انسانی) دوری جوید، پس خداوند برخی از آنها را (که اصول دعوت را پذیرفتند به مراحل کمال) هدایت کرد و بر برخی از آنها (که دعوت را رد کردند) ضلالت و گمراهی حتمی شد. پس در روی زمین بگردید و بنگرید که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!

اینکه فرمود "فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ" معنایش این است که تمامی امتهای، مانند این امت، منقسم به دو طایفه بودند، یک طایفه، آنهایی که خدا هدایتشان کرده، و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شدند.

توضیح اینکه: هدایت تنها و تنها از ناحیه خدای تعالی است و احدی با او شریک نیست و جز او به هیچ کس دیگری منتسب نمی‌شود مگر به تبع او هم چنان که خود او در قرآن مجیدش خطاب به پیغمبر گرامیش فرموده: "إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ". این مطلب مستلزم جبر و اضطراب نیست، که بنده هیچ دخالتی در آن نداشته باشد بلکه مقدمات آن به اختیار خود عبد است، هم چنان که آیه "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ" به آن اشاره نموده و افاده می‌کند که هدایت الهی طریقی است در دسترس خود انسان، و آن طریق عبارت است از احسان در عمل که اگر احسان کند خدا با او است، و نمی‌گذارد گمراه شود. طایفه دوم از امتهای، آنهایی هستند که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده و این آن ضلالتی است که خود انسان به سوء اختیارش درست می‌کند، نه آن ضلالتی که خدا بعنوان مجازات، آدمی را بدان مبتلا می‌سازد، بدلیل اینکه در باره آن، تعبیر به اثبات و لزوم کرده و در آیه بعدی آن را بخود نسبت داده و فرموده است: "فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ" پس معلوم می‌شود قبلاً ضلالتی بوده که خدا آن را اثبات و لازم کرده و به خود نسبت داده، و این همان ضلالت مجازاتی است (دقت بفرمائید).

۱. انسان‌ها لازم است در قالب امت خداوند را بخوانند زیرا در امت بودن هویتی جدید یافته و هر عمل خیری در بستری متکامل‌تر به خدا عرضه می‌شود. به عبارت دیگر اگر امتی یکپارچه برای خواندن مخلصانه خداوند تشکیل نشود هویت انسان به کمال خود نمی‌رسد.

۲. نیاز به امام، فرع نیاز به امت است. لذا اگر انسان نیاز به امت نداشته باشد نیاز به امام نیز نخواهد داشت و اگر نیاز به امام داشته باشد حتماً نیاز به امت نیز داشته است.

۳. قوام هر امتی به امام آن است. لذا اگر امتی امام نداشته باشد اساساً تشکیل نمی‌شود یا به زودی منحل می‌گردد. به عبارت دیگر امام نور سبب تشکیل امت واحده توحیدی است و او واسطه‌ای برای جریان رحمت، فضل و شرافت به آن امت است.

این خیلی مهم است، نیاز به امام فرع نیاز به امت است و به خاطر همین است که امیرالمومنین (علیه‌السلام) به صورت تلویحی وجود خلفاء را می‌پذیرد که روایاتش جمع‌آوری شده است و لذا اگر انسان نیاز به امت نداشته باشد نیاز به امام هم نخواهد داشت و بدون فهم نیاز به امت، نیاز به امام کاذب است.

در جلد سوم می‌گوییم که هر امامی چه خاصیتی دارد و چه امتی باید تشکیل شود که به خاطر آن ویژگی‌ها می‌تواند امام خاص خود را بفهمد یعنی باید فهمید که امت امام حسن (علیه‌السلام) باید چگونه باشد، امت امام حسین (علیه‌السلام) چگونه باشد که امام حسین (علیه‌السلام) را بفهمد.

یعنی اولین انحراف در جامعه اسلامی، عدم نیاز به امت بوده است و به همین دلیل نمی‌تواند امام را بپذیرد و خلیفه را می‌پذیرد، در واقع اگر شما انحراف را در صدر اسلام می‌بینید به خاطر یک گروه ۷-۱۰ نفره نبوده است بلکه بحث کلی جامعه است. هر چند که رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه (علیهم‌السلام) برای شکوفایی این نیاز برنامه داشتند، به همین دلیل امامت را با فرجه‌ای وسیع از خدا طلب کردند و خدا هم قبول کرد و این پروسه جزء رشد تکاملی بوده است.

یکی از کارهای امیرالمومنین (علیه‌السلام) این بود که مفهوم امت و امام و تنوع امام را به خوبی تبیین کردند. به هر حال هر چیزی که در نظام خلقت برای مؤمن (اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و انبیاء (علیهم‌السلام)) اتفاقی بیافتد آن مؤمن برداشت خیری از آن می‌کند لذا هیچ دشمنی - که دشمنی می‌کند - حیث نمی‌شود. اصلاً کسی نمی‌تواند به این معنا

دشمنی بکند و امام همان شرایط را به خوبی به خورد مردم می‌دهند. همه این ظلمات این غیبت را به نور تبدیل می‌کند و امام از همین ظلمات هم استفاده نوری می‌کند. می‌خواهم بگویم که بهجتی در این است.

۴. به واسطه تشکیل امت هدایت سریع‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

۵. به واسطه تشکیل امت یکپارچه توحیدی، دعوت به خیر و برپایی معروف در سطح وسیع و گسترده

امکان‌پذیر شده و شرایط برای هدایت نوع انسان به خوبی و به سهولت مهیا می‌شود.

وقتی شما امت تشکیل می‌دهید یکی پزشک و یکی کشاورز است و غیره. که همه‌اش در یک نفر جمع است و این خاصیت انسان است که می‌تواند امت شود و می‌توانیم دعا کنیم که شبیه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) شویم. امت یعنی در محله‌ای می‌تواند سخنران باشد، عالم باشد، مجری باشد، اطلاعیه بچسباند، حل اختلاف انجام بدهد. یعنی ظاهری دارد که هم می‌تواند نقش پادشاه بازی کند و هم نقش آدم.

وضع مسجد کوفه وضع امت است. الله اکبر از امیرالمومنین (علیه‌السلام).

(۱) مسجدی است که کل مردم کوفه در آن جای می‌شوند.

(۲) قسمت به قسمت را محل کاری قرار داده‌اند، یک‌جا دکتر است و یک‌جا قاضی.

(۳) خود مسجد نیز، همه چیز است. (مسجد خودش ام شده است)

امیرالمومنین (علیه‌السلام) به حق ثمره تمام انبیاء به خصوص حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. اگر کسی این‌ها را نداند، نمی‌تواند نهج‌البلاغه را بفهمد.

در جنگ هم‌اورد ندارد، در قضاوت قاضی‌ای بالاتر از او نیست حتی در زمان خلفا هم حکم خلفا را باطل می‌کند! بالاتر از او هم عالمی نیست، اگر جواب کسی را هیچ‌کسی نمی‌دانست ایشان بودند و این‌ها همه یعنی امت.

ممکن است کسی در خانواده‌ای شبیه امت شود. بچه شیعه مثل بچه شیر می‌ماند، منتها آن شیر است و این بچه‌اش است. به هر حال جوهره شیعه در شیعه هست، شیعه مستجاب‌الدعوه است، بچه شیعه هم مستجاب‌الدعوه است. بچه شیعه با خودش هر جا می‌رود نور می‌برد دیگر چه برسد به شیعه. این‌ها قوانین امت است، پدر وصل به غیب است و بچه دارد بازی می‌کند در حالی که نمی‌داند ولی دارد نور را دریافت می‌کند. پدر میقات رفته، کوه رفته و مجاهدت کرده و رزق درآورده و بچه فقط استفاده می‌کند.

امت با مفهوم پدر ارتباط بسیاری دارد یعنی هم با مفهوم پدر و هم با مادر ارتباط دارد. منظور این که وقتی می‌گوییم امّ مادر به معنای ریشه و ذات است.

واژه «امی» دو طیف دارد و به هر یک از افراد امت توحیدی می‌توانید بگویید امّی. اگر به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گویید امّی یعنی این پیامبر فطری است و از خودشان است.

۶. یکی از ویژگی‌های اصلی امت توحیدی توجه عمومی و همه‌جانبه گروهی از انسان‌ها یا اغلب آنها به اصل و ریشه گوهر وجودی انسانی است. به همین اعتبار می‌توان از افراد امت توحیدی با تعبیر امّی یاد کرد. این افراد وابسته به فطرت الهی‌اند و در امور و نیازهای خود به آن بازگشت می‌کنند.

خداوند برای امت عبادات مخصوصی به نام منسک قرار داده است که می‌توانند به صورت جمعی و گسترده عبودیت خدا را جشن گرفته و در اثر شکوه و عظمتی که می‌یابد علم، معنویت و اجر فراوانی را دریافت کنند. ما در جلد دوم مناسک این‌ها را بیان می‌کنیم، میقات دارند. میقات برای امت است و منسک برای رسیدن به میقات است. یعنی محلی عمومی برای رسیدن به خدا مد نظر است.

۷. انسان در صورت برخورداری از عنایت و فضل الهی به تنهایی می‌تواند خصوصیات یک امت را داشته باشد.

۸. یکی از رسالت‌های ویژه انبیاء و اولیای الهی امت‌سازی توحیدی برای تسهیل و گسترش هدایت مردم و تعمیق باورها و معنویت‌هاست. برای این منظور از هیچ زحمتی فروگذار نبوده و جان خود و اهل خود را در این راه نثار کرده‌اند.

۹. در تشکیل امت واحده توحید خواست مردم و فعال‌شدن تک‌تک آنها با اهمیت است زیرا امت‌سازی توحیدی از مسیر اکراه و اجبار و بدون تفکر و تعقل به دست نمی‌آید. به خلاف امت‌سازی‌های غیر توحیدی که بر اساس خدعه و نیرنگ یا جهل و از سر استکبار و اعمال زور به وجود می‌آید.

بدین ترتیب هر قانونی که برای انسان وجود دارد برای امت هم وجود دارد.

هر انسانی ناچار است در امتی قرار گیرد هر چند نداند. خیلی از علومی که ما داریم ناخواسته به ما رسیده است. ما فقط می‌دانیم که خوبیم ولی نمی‌دانیم از کجا به ما رسیده است.

در اصل «لعن» برای امت است.

سیر تولد تا مرگ امت

با توجه به آیات و روایات ذکر شده، امت در اثر فعالیت و عمل انسان یا انسان‌هایی متولد می‌شود و در اثر فعالیت‌های سازنده امت تشکیل شده به بلوغ رسیده و پس از رسیدن اجل و دوره عمرش مرگ آن فرا می‌رسد. همچنین هر امتی می‌تواند:

- سبب تأسیس امت دیگری شود،
- در سیر رشد خود به بلوغ‌های گوناگونی برسد،
- دارای دارایی‌ها و توانایی‌های متعدد و متنوعی باشد،
- از مسیر هدایت خود خارج شود،
- در خوشی و رفاه یا سختی و تنگنا باشد،
- گاهی در مسیر هدایت و گاه در مسیر گمراهی قرار گیرد و یا بالعکس،

بدین ترتیب هر قانونی که برای انسان وجود دارد برای امت نیز وجود دارد.

اهمیت توجه به جایگاه امت و سیر رشد و تحول یا انحطاط آن از این بابت است که:

۱. هر انسانی ناچار در امتی قرار می‌گیرد هر چند خود نداند.
۲. به واسطه قرار گرفتن در هر امتی هدایت یا گمراهی نصیب او می‌شود. لذا با استقرار در امت هدایت‌شده به نور، رحمت و فضل فراوانی دست می‌یابد و نیز در صورت قرار گرفتن در امت منحرف دچار لعن و ضلالت می‌شود.

۳. سبک زندگی هر انسانی وابستگی بسیار زیادی به قرار گرفتن در امت دارد، لذا در صورت اشتباه در این

زمینه فرد دچار اشکالات اساسی در سبک زندگی می‌شود.

ناخواسته سبک زندگی به گونه‌ای است که باید سگ داشته باشد. سگ صدا بکند هیچ اشکالی ندارد اما اگر خروس یا مرغ صدا کند، اشکال دارد. ذائقه‌ها تغییر کرده که نشان می‌دهد این‌ها از یک امت غرب وحشی است. بالعکس کسی که موحد است، دل‌اش پیش موحدین است. هرکسی دنبال اصل و مادرش است و این‌ها سبک زندگی و پوشش را تعیین می‌کند.

خداوند در قرآن و به تبع آن پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نسبت به اهتمام به امر امت و شناخت امام حق و نور و تبعیت از وی هشدارهای فراوانی داده‌اند. عناوین این هشدارها در فصل بعد آمده است.

مراحلی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) برای شکل‌گیری امتی سرشار از ایمان و عمل صالح طی کرده‌اند را می‌توان در سه مرحله زیر بیان کرد:

مرحله اول: هشیارسازی نسبت به اهمیت نقش امت و امام در هدایت افراد

مرحله دوم: آماده‌سازی نسبت به شکل‌گیری امت هدایت‌یافته

مرحله سوم: شکل‌دهی امت هدایت‌یافته

می‌خواهم فقط دلالتی بدهم که هر موقع قرآن می‌خوانید این‌ها را دقت کنید.

مثل این است که ما داریم ثمرات امیرالمومنین (علیه السلام) را گزارش می‌دهیم. یک موقعی مثلا می‌گویید حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و... گاهی می‌گویید دستاوردهای حرکت‌های این‌ها چه شد؟ در واقع ثمره مجاهدت‌های ایشان است. چطور می‌شود بیان کرد. مسلما اگر قلم‌ها خرج شود و کاغذها نوشته شود باز هم حقایقی از آن‌ها باید جاری شود. مثل این است که شما دارید سند چرایی کربلا را ثبت می‌کنید و موفقیت‌هایی که امام حسین (علیه السلام) کسب کردند و این به شدت برای ما چاره‌ساز است که چه کنیم.

بنی آدم، امت واحده توحیدی

هر جایی بنی آدم را دیدید امت واحده توحیدی اولیه است.

(السلام علی اینا آدم و امنا حوا). ریشه آدم‌ها زوجیت آدم و حوا است، نه که صرف آدم یا حوا جداگانه باشد.

در سوره مبارکه اعراف به شأنی از انسان به عنوان بنی آدم اشاره دارد که در آن به حقایق پایه و فطری و باید و نبایدهای اساسی در زندگی همه بشر دلالت دارد. این دلالت‌ها نشان می‌دهد که ریشه همه انسان‌ها حضرت آدم (علیه السلام) و زوج او حضرت حوا (علیها السلام) بازگشت کرده و به ساختار و نظامی توحیدی برمی‌گردد. در این سوره است که عهد الست را به بنی آدم نسبت می‌دهد و نیز نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) را امی

می خواند.^{۹۲} در سوره مبارکه یس و اسراء نیز به تعبیر بنی آدم اشاره شده است که از مجموع آیات بنی آدم می توان عهدها و میثاق های عمومی همه انسان ها را به دست آورد. مهم ترین میثاق ها را می توان در موارد زیر معرفی کرد»

۱. میثاق و عهد بر عبودیت خداوند یکتا

۲. میثاق و عهد بر عدم عبودیت شیطان

۳. میثاق و عهد بر پوشش تقوا و خویشترداری

۴. میثاق و عهد در به دست آوردن طیبات و مراعات خوردن و آشامیدن و عدم اسراف در این دو

۵. میثاق و عهد در تبعیت از رسولان و اصلاح وضعیت موجود

این ها همه مواردی است که ما با غرب مشکل داریم، مسکرات و غذاهای حرام و غیره که امت را از حالت امت واحده خارج می کند.

بنی اسرائیل، امت تفضیل یافته

خداوند آیات متعددی از قرآن را به بررسی وضعیت بنی اسرائیل اختصاص داده است. سوره اعراف و مائده و بقره است که ساختار وجودی امت از آن ها قابل استخراج است، اما مهم ترین شاخص در سوره ی بقره است.

حقایق و اوامری که خداوند به این قوم ارائه کرده است بسیار مفصل تر از بنی آدم است و نشان دهنده تمایز آنها نسبت به دیگران است.

حواریین، امتی متمایز

چون این افراد، حالت شأن امتی دارند.

«یا ایها الذین امنوا»، امت تکامل یافته

ثبت امت از انبیاء بود و تثبیت از ائمه بود. مثلا امام سجاد(علیه السلام) شبیه امام الحواریین می شود که مائده آور از آسمان است، یعنی توانی به امت می دهد که می توانند سفره هایشان را از آسمان پر کنند و ۱۲ امامی که ما داریم همه

^{۹۲} به کتاب فرایندشناسی حکمت از همین مجموعه رجوع شود.

ثبت شده‌های قبل را تثبیت می‌کنند اما به شرطی که حواری وجود داشته باشد که امام، امامش باشد. یعنی زمان باید بگذرد که امام به امتش برسد. مثل این که امام خلق شده و منتظر امت است. الان امام زمان (عج الله تعالی فرجه) ما فقط در غیبت نیست، بلکه همه ائمه و به خصوص ام‌الائمه هم در غیبت‌اند. به تبع حضرت زهرا (علیها السلام) هم در غیبت‌اند. حضرت زهرا (علیها السلام) اولین است که غایب شدند و اولین کس هم هستند که باید ظهور یابند و آخرین کسی هم هستند که قدرشان فهمیده می‌شود. تا زمانی که حضرت زهرا (علیها السلام) ظهور نکنند و شأنشان حفظ نشوند شأن امام‌داری حفظ نمی‌شود.

این بار کاری که کردیم این بود که کتب اهل تسنن را و نظراتشان راجع به «امام» را بررسی کردیم. این روایت خیلی جالب است. نوع نگاه اهل سنت به امت و امام و نوع نگاه شیعه به امت و امام ۱۸۰ درجه تفاوت و تمایز دارند و سعی کردیم اغلب روایات را استخراج کنیم و اگر نگاهی به آن کنید برایتان مشخص است.

در روایات اهل تسنن ابا دارند که از واژه «امام» استفاده کنند. این‌ها خیلی اهل دستکاری در روایات‌اند، حتی در جزئیات، اما خاصیتی که دارند این است که پس زمینه‌ها را حذف نمی‌کنند و این در حالی است که در روایات شیعه پس زمینه‌ها نوعاً حذف می‌شوند اما متن سالم است. نمی‌دانیم چرا این اتفاق می‌افتد... این یک عیب در سیستم روایی است. مثلاً در این محل‌ها، ده‌ها روایت مثل این روایت است.

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى ص فَقَالَ: "يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ"، وَهَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى ص بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: الْكَلِمَةُ الَّتِي هَمَسَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى ص فَقَالَ: "كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ" ۹۳

مثلاً می‌گویند که دوازده‌تایی باید بیایند. ولی واضح نمی‌گویند که امام. عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى ص فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: "لَا يَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ظَاهِرًا حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ"، وَقَالَ كَلِمَةً خَفِيَتْ عَلَيَّ، وَكَانَ أَبِي أَدْنَى إِلَيْهِ مَجْلِسًا مِنِّي، فَقُلْتُ: مَا قَالَ؟ قَالَ: "كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ" ۹۴

۹۳ المعجم الأوسط للطبرانی، ص ۸۲۹

۹۴ المعجم الكبير للطبرانی، ص ۵۱۲

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَهُوَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ: " يَا فَاطِمَةُ، أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟ " ٩٥

حضرت زهرا(علیها السلام) به نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) در خانه عایشه می آیند که حضرت(علیها السلام) بیمار بودند و حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) چیزی در گوش حضرت زهرا(علیها السلام) می گویند و ایشان خوشحال می شوند، و عایشه می پرسد که چرا خوشحال شده ای؟ ولی حضرت(علیها السلام) چیزی نگفتند تا آنکه بعد از وفات حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)، حضرت زهرا(علیها السلام) می فرمایند که حضرت(صلی الله علیه و آله) فرمودند که: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟

این روایت سنگین است چون این حس القا می شود که حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) می رود و حضرت زهرا(علیها السلام) سمتی ندارد و این یک جو رسانه ای می شود که این خانم دغدغه خودش را دارد و این گونه انحرافی در جامعه ایجاد می کند. این ها خیلی دردناک است.

عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): " لَا يَجْمَعُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى الضَّلَالَةِ أَبَدًا، وَيَدُّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَمَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّارِ " ٩٦

این کاملاً مشخص است که یک قسمت اضافه شده است و ناهماهنگ است.

در روایات نقل شده در کتب شیعه، همانند روایات اهل سنت به اهمیت و نقش بی بدیل امت و امام اشاره شده است با این تفاوت که در این روایات تفصیلی تر و دقیق تر و گسترده تر تنبه و آگاهی داده است. به برخی از این روایات در عناوین زیر اشاره شده است.

نسبت دین و امت

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ ٩٧ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَالسَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ. ٩٨

٩٥ المستدرک علی الصحیحین، ص ١٧٧٣

٩٦ المستدرک علی الصحیحین، ص ١٥٣

٩٧ (٣) «دینکم» نصب علی الاعراء ای الزموا و احفظوه و أو اأكملوه.

٩٨ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ٢، ص: ٤٦٣

راجع به این روایت قبلا همین طور که ترجمه می شد خوانده می شد، از امت من ۹ خصلت عقاب می شود ولی باید این گونه خوانده شود که اگر شما می خواهید از امت رسول (صلی الله علیه و آله) باشید باید این ۹ خصلت را نداشته باشید. نگفته است که تبعات این ۹ تا برداشته شده بلکه باید برداشته شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَالنُّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ^{۹۹} وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهَرَ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ.^{۱۰۰}

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان توانائی ندارند، آنچه بناخواه (و زور) بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (و رشک بردن) در صورتی که به زبان یا دست آشکار نشود.

۱. خطا ندارند
۲. فراموش کار نیستند. حواسش جمع است.
۳. می رود علمش را به دست می آورد.
۴. کاری که طاقتش را ندارد نمی پذیرد یا طاقتش را به دست می آورد.
۵. به اضطرار نمی افتد.
۶. به سمت کارهای کراهت دار نمی رود.
۷. دنبال طیره نمی رود.
۸. راجع به بقیه بد فکر نمی کند.
۹. حسد ندارد.

^{۹۹} (۳) ظاهره معذوریة الجاهل مطلقا و يدلّ عليه فحوى كثير من الآيات و الاخبار و لكن الاصحاب اقتصروا فى العمل به على مواضع مخصوصة ذكرها فى كتب الفروع كالصلاة مع نجاسة الثوب و البدن او موضع السجود أو فى الثوب و المكان المغصوبين أو ترك الجهر و الاخفات و أمثالها) (آت) فالمسألة معنونة فى كتب أصول الفقه باب البراءة مشروحة.

^{۱۰۰} الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۶۴

رویکرد اختصاصی ویژگی‌های امت را می‌گوید و این‌ها بسیار جالب است. اگر شما مسئولیتی به کسی بدهید مثلاً بگویید که تو مسئول سطل‌های زباله‌های شهرداری هستی، خطا ندارد، یادش نمی‌رود، نق نمی‌زند، و... و حسد هم ندارد.

خیلی از تویخ‌های امیرالمومنین (علیه‌السلام) به خاطر این خطاهاست. چرا برای بقیه نایستادی؟ و چراهای دیگر.

روایات سنی زده چیست؟ روایاتی که فاخرانه و شیک است که خالی از معناست. اصلاً مثل اینکه یک بت از امت درست کرده که بدون معناست.

امت و دین، غفرانی برایش حاصل می‌شود که خارج از آن برایشان اتفاق نمی‌افتد.

روایاتی که از شیعه است امام گراست.

نسبت امت و امام

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيهِ غَيْرَ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحِيرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ^{۱۱} وَ مِثْلُهُ كَمِثْلِ شَاهٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ^{۱۲} ذَاهِبَةٌ وَ جَائِيَةٌ يَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ^{۱۳} إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رِبْضَتِهَا^{۱۴} فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ انْكَرَتْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا فَهَجَمَتْ مُتَحِيرَةً تَطْلُبُ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَإِنَّكَ تَائِهَةٌ مُتَحِيرَةٌ عَنْ رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَهَجَمَتْ دَعْرَةً مُتَحِيرَةً نَادَةً^{۱۵} لَا رَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرَعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا فَيِّنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَمَّ الذَّنْبُ ضِيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتَّبَاعَهُمْ لَمَعْرُوْلُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا

^{۱۱} (۱) أى مَبْغُضٍ لِأَفْعَالِهِ.

^{۱۲} (۲) دَخَلَتْ بِلَا رُويَةٍ

^{۱۳} (۳) أى اشْتَاقَتْ.

^{۱۴} (۴) أى مَاوَاهَا.

^{۱۵} (۵) دَعْرَةٌ وَجِلَةٌ. نَدَّ الْبَعِيرُ نَدًا وَ نَدِيدًا وَ نَدَادًا شَرْدًا وَ نَفَرًا.

فَاعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ.

محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) میفرمود: هر که دینداری خدا کند با عبادتی که خود را در آن به زحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او پرده افکند، گله‌ئی را که از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد.

هنگامی که چوپان گله خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله را ناشناس ببیند، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید، گوسفندانی را با چوپانش به ببیند، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو از چوپان و گله خود گمگشته و سرگردانی، آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سو زند و چوپانی هم ندارد که بچراگاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند. در همین هنگام گرگ گمشدن او را معتمن شمارد و او را بخورد، چنین است بخدا ای محمد! حال کسی که از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار (یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده) و عادل از طرف خدای جل و عز نباشد، او گمگشته و گمراهست و اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.

بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده‌اند، اعمالی که بجا می‌آورند، مانند خاکستری باشد که تند بادی در روز طوفانی بدو زند چیزی از آنچه کسب کرده‌اند بدستشان نیاید، اینست همان گمراهی دور.»

هر چه روایات سمت تسنن می‌رود پادشاه گرا و خلیفه گراست.

یک روایت است که خیلی جالب است:

«فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) ببعضی از اصحاب قیس ماصر میفرمود: همانا خدای عز و جل پیغمبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: «تو بر خلق عظیمی استواری (۴ سوره ۶۸)» سپس امر دین و امت را باو واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را بعهدہ گیرد، سپس فرمود: «آنچه را رسول برای شما آورده بگیریید و از آنچه شما را نهی کرده باز ایستید (۷ سوره ۵۹)» همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استوار و موفق و مؤید بروح القدس بود، نسبت بسیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و

خطائی نداشت، بآداب خدا تربیت شد. خدای عز و جل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو رکعت واجب ساخت تا ده رکعت شد. سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بدو رکعت (ظهر و عصر و عشا) دو رکعت و بمغرب یک رکعت افزود، و این اضافات با واجب خدای تعالی همدوش گشت، به طوری که ترک آنها جز در سفر جایز نیست و چون در نماز مغرب یک رکعت افزود، آن را در سفر و حضر بر جا گذاشت. خدای عز و جل تمام این اضافات پیغمبر را اجازه کرد و نمازهای یومیه واجب هفده رکعت گشت.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نمازهای نافله را که سی و چهار رکعت دو برابر نمازهای واجب است مستحب قرار داد. خدای عز و جل هم آن را اجازه کرد، و نمازهای واجب و مستحب پنجاه و یک رکعت گشت دو رکعت نماز نشسته بعد از عشا بجای نماز وتر است و یک رکعت بحساب می آید.

و خدا در میان سال، تنها روزه ماه رمضان را واجب ساخت و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را سنت کرد تا دو برابر مقدار واجب شد (زیرا چون در ده ماه غیر از رمضان و شعبان ماهی سه روز روزه بدارد، سی روز می شود و باضافه ماه شعبان، دو برابر سی روز رمضان میگردد) خدای عز و جل این را هم برای او اجازه کرد.

و باز خدای عز و جل خصوص شراب انگور را حرام ساخت و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هر نوشابه مست کننده ای را حرام کرد، خدا هم برای او اجازه کرد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از چیزهایی خودداری کرد و آنها را بد دانست ولی بطور حرمت از آنها نهی نکرد، و تنها نهی خودداری و کراهت نمود و در ارتکاب آنها رخصت داد، اخذ برخصت او هم بر بندگان واجب گشت، مانند واجب بودن اخذ بنهی و غدقن های او، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نسبت بآنچه نهی حرام نمود و امر واجب فرمود، بمردم رخصت تخلف نداد، از این جهت بیشتر نوشابه های مست کننده را که از آن نهی حرام فرمود، رخصت ارتکاب آن نداد و نیز نسبت بدو رکعت نمازی که بواجب خدای عز و جل اضافه فرموده بود، بهیچ کس رخصت تقصیر نداد، بلکه آن را بطور واجب بر ایشان ملزم ساخت، برای هیچ کس جز مسافر رخصت تقصیر نداد، و هیچ کس را نرسد که نسبت بآنچه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رخصت نداد رخصت دهد، پس امر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با امر خدای عز و جل و نهی او با نهیش موافق و برابر است، بر بندگان لازمست تسلیم او باشند همچنان که تسلیم خدای تبارک و تعالی هستند.»

بنابراین امت و امام به خلق عظیم پیامبر(صلی الله علیه و آله) در این روایت ارتباط پیدا کرد.

در بحث نسبت اُمّت و امام، روایات خیلی زیاد است. در مورد ویژگی های امام، فراوان در روایات وجود دارد که شاید در حد متواتر است این حرف که؛ «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ».

- ✓ نقش هدایتی امام
- ✓ ساختار اُمّت هدایت یافته
- ✓ ویژگی های امام حق
- ✓ هشدارهایی برای آسیب های وارده به اُمّت
- ✓ آسیب های وارده به اُمّت
- ✓ عوامل اختلاف اُمّت
- ✓ امامت ابلیس برای متکبرین و متعصبین (ابلیس امام المتکبرین و سلف المستکبرین)

فصل دوم در مورد آمادگی برای شکل گیری اُمّت است. این فصل بحث بسیار مفصلی دارد و بر اساس نهج البلاغه است. نهج البلاغه در ساحت آماده سازی برای شکل گیری اُمّت است. بنا داشتیم که از چهار کتاب «الغارات»، «جنگ صفین» و «نهج البلاغه» و «بحار الانوار» استفاده کنیم. بحار از همه این کتاب ها منظم تر است. بنا به دلایلی فقط به سراغ کتاب نهج البلاغه رفتیم و برای فصول بعدی از سایر کتاب ها استفاده شد. دلیل آن هم این بود که به قطعه های برش خورده ای از زندگی حضرت امیر(علیه السلام) که توسط سید رضی در نهج البلاغه صورت گرفته بود نیاز داشتیم در این فصل. حدود چهارده تا تیتیر برای آماده سازی زده شد و در ذیل هر تیتیر خطبه ای قرار گرفت. تیتیرها به لحاظ تغییر رویکرد حائز اهمیت هستند. این تیتیرها کارهایی است که امام برای شکل دهی اُمّت انجام می دهد.

۱. توجه دادن به سیر شکل گیری اُمّت (منبر و خطابه و مسجد درست می کند و با مردم گفتمان ایجاد می کند)؛
۲. مقابله با موانع شکل گیری؛
۳. برای یکپارچه کردن اُمّت هزینه می کند؛
۴. مردم را به ضرورت وجود امام در عمل واقف می کند؛
۵. توجه به امام حق می دهد (هوشیاری در عرصه عین است)؛
۶. انحرافات نظام امامت را بیان می کند؛

۷. بیان راه‌های دوری از آسیب رسیدن به اُمت؛

۸. کتاب واحد را مبنای اتحاد قرار می‌دهد؛

۹. توسعه اُمت را به عنوان اصل بدیهی و ضروری می‌داند؛

۱۰. شرایط شکل‌گیری را فراهم می‌کند؛

۱۱. اعلام می‌کند برای شکل‌گیری به سعی و تدبیر نیاز است؛

۱۲. شکل‌گیری را در راستای بعثت قرار می‌دهد. (چیزی خارج از بعثت نیست)؛

۱۳. اعلام می‌کند که امام به بازوی اجرایی نیاز دارد؛

۱۴. پیش‌بینی وقوع خطرات فراوان (ریسک پذیر کردن افراد اُمت بدون ترس)؛

۱۵. اصل این فصل این است که می‌خواهد ان‌الانسان لربه لکنود را بردارد.

در این سیستم نهج البلاغه را بخوانید. (در قضایای بعد از رحلت پیامبر (صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلافت خلفاء و خلیفه آخر که به طور طبیعی حکومتش در حال اضمحلال بوده است).

«پس اکنون سبب کشته شدن او را بیان می‌کنم: عثمان خلافت را برای خود قلمداد کرد و در آن استبداد کرد و شما هم در این بی‌تابی بد کردید.»

کسی که در کشتن او بی‌تابی کرده است.

این بخش، «ضرورت صبر و تدبیر در پذیرش اُمت» نام نهاده شد. یک‌بار گفته می‌شود حاکم ظلم می‌کند. اگر واقعا این حاکم ظلم، کند خود به خود سرنگون می‌شود البته این منافاتی با روشنگری ندارد. حفظ کلیت نظام دینی از چند بخشی شدنش به مراتب بهتر است. به طور طبیعی حاکم ظالم به شکست منتهی می‌شود و آنهایی که در این مورد جزع کردند چون امر دنیا برایشان مطرح بود و همچنین کسانی که دفاع کردند نیز امر دنیا برایشان اهمیت داشت نه امر آخرتی، با هم جنگ کردند.

خطبه شقشقيه را بايد خواند:

«أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِ السَّيْلِ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِئْتُ أُرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحْيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ .

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدَلِّي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ - ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشَى : شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا * وَ يَوْمَ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا . فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدًّا مَا تَشَطَّرَا ضَرَعِيهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشَنُ مَسْهَاهَا وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتَادَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَآكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشَقَّ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمُ فَمَنْى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطِ وَشِمَاسٍ وَ تَلُونِ وَ اعْتَرَاضِ فَصَبَّرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَضِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لِصَهْرِهِ مَعَ هِنٍ وَ هِنٍ إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حَضِيئِهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مَعْتَلَفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْأَبْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكثَ عَلَيْهِ فَتَلَّهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ .

فَمَا رَاعَنِى إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبِيعِ إِلَى يَنْتَالُونَ عَلَىَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شَقَّ عِطْفَاى مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيبِضَةِ الْعَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَّثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ كَانَهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تَلَكَّ الدَّارُ الْآخِرَةَ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا أَمَا وَ الَّذِي فَتَّقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوهَا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَ لَأَلْقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنِّي .

قَالُوا وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ حُطْبَتِهِ فَنَآوَلَهُ كِتَابًا قِيلَ إِنَّ فِيهِ مَسَائِلَ كَانَ يُرِيدُ الْجِابَةَ عَنْهَا فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ [فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ] قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ اطَّرَدَتْ حُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ .

فَقَالَ : هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَّتْ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَاللَّهِ مَا أَسْفَتْ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَلَّا يَكُونَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بَلَّغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ.

آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند.

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. سپس امام مثلی را با شعری از اعشی عنوان کرد: مرا با برادر جابر، «حیان» چه شباهتی است (من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود). شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد. هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.

سرانجام اولی حکومت را به راهی درآورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی از قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم پناه بر خدا از این شورا در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها با

کینه‌ای که از من داشت روی بر تافت، و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان.

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه به پاختند و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که بجان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اُعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهما السلام) لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند. اما آنگاه که به پاختم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سرباز زده و از دین خارج شدند، و برخی از اطاعات حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می‌فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است» آری به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم‌هایشان را خیره کرد.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجّت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اوّل آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.

گفتند: در اینجا مردی از اهلای عراق بلند شد و نامه‌ای به دست امام (علیه السلام) داد و امام (علیه السلام) آن را مطالعه می‌فرمود، گفته شد، مسائلی در آن بود که می‌بایست جواب می‌داد. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه خوب بود سخن را از همان جا که قطع شد آغاز می‌کردید امام (علیه السلام) فرمود: هرگز ای پسر عباس، شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست، ابن عباس می‌گوید، به خدا سوگند بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام (علیه السلام) این گونه اندوهناک نشدم، که امام (علیه السلام) نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد.

می‌گوییم: (معنای سخن امام(علیه‌السلام) که فرمود، کراکب الصَّعبه، این است که اگر سوار کار مهار شتر سرکش را سخت بکشد، و مرکب چموشی نافرمانی کند، بینی او پاره می‌شود، و اگر مهارش را رها کند، چموشی کرده در پرتگاه سقوط قرار می‌گیرد و صاحبش قدرت کنترل او را ندارد. می‌گویند «اشنق الناقه» یعنی بوسیله مهار، سر شتر را بالا بکشد و «شنقها» نیز می‌گویند که ابن سگیت در کتاب اصلاح المنطق گفته است.»

امام(علیه‌السلام) را باز هم بر مدار دنیا انتخاب کرده‌اند نه بر مدار آخرت‌گرایی. حتی مواردی که در زمان عثمان و عمر بود را هم رعایت نکردند. «از سوگند به خدایی که دانه را شکافت» مهم می‌شود.

این خطبه بعد از جنگ نهروان گفته شده است. چی شده که برخی از سخنان امیر(علیه‌السلام) حالت نفرین پیدا کرده است؟

در جنگ صفین که لشکر امام(علیه‌السلام) شکست خورد قرآن‌ها بر سر نیزه شد و فرمودند:

«و من خطبه له (علیه‌السلام) فی ذم أهل العراق و فیها یوبخهم علی ترک القتال و النصر یکاد یتم ثم تکذیبهم له: أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرَأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قِيَمُهَا وَ طَالَ تَأْيِمُهَا وَ وَرَثَتُهَا أَبْعَدُهَا. أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَتَيْتُكُمْ اخْتِيَاراً وَ لَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ عَلَيٌّ يَكْذِبُ قَاتِلَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذَبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ فَإِنَّا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ، أَمْ عَلَيٌّ نَبِيٌّ؟ فَإِنَّا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ. كَلَّا وَ اللَّهُ لَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غَبْتُمْ عَنْهَا وَ لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا وَيَلُ أُمِّهِ كَيْلًا بَغَيْرِ ثَمَنِ لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ».

اما بعد، ای مردم عراق، شما همانند زنی آبتن هستید که چون مدت حملش به سر آید، بچه خود مرده بیفکند و سرپرستش بمیرد و بیوگیش مدت گیرد و، آنکه به او از همه دورتر است، میراثش بخورد. (این تعبیرات عجیب است که نه فرزندی نه میراثی نه همسری)

به خدا سوگند، که من به اختیار خود به نزد شما نیامدم (وقتی می‌خواهید امت تشکیل دهید خیلی از مسائل در اختیار شما نیست، می‌دانید این شهر کوفه است و آسیب می‌زند اما مصلحت‌هایی وجود دارد. عده‌ای می‌گفتند امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) عثمان را کشته و عده‌ای می‌گفتند او با عثمان همراه بوده است و حضرت(علیه‌السلام) بین دو طیف از افراد مخالف قرار گرفتند.) بلکه دست حوادث بود که مرا بدین سوی سوق داد (به ناچار به کوفه آمدند چون اگر کوفه نمی‌آمدند شام را نمی‌توانستند کنترل کنند). به من خبر رسیده که گفته‌اید: علی دروغ می‌بندد. خدایتان بکشد به چه کسی دروغ می‌بندم آیا به خدا دروغ می‌بندم (بعد از آمدن به کوفه، جو رسانه‌ای خیلی بدی

علیه ایشان به راه می‌افتد)، در حالی که، من نخستین کسی هستم که به او ایمان آورده‌ام یا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) او دروغ می‌بندم، در حالی که، من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده‌ام. به خدا سوگند، که نه چنین است بلکه آنچه می‌گفتم معنی آن در نمی‌یافتید زیرا شایسته دریافت آن نبودید.

ای شگفتا، شگفتا، دانش و حکمت را برایگان پیمان‌ه می‌کنم، اگر آن را ظرفی باشد. شما پس از اندک زمانی از خبر آن آگاه خواهید شد.»

هدف از این بحث این است که پیش‌گویی خطرات فراوان در سیر تاسیس امت نمایان شود. با وجود وضوح مشکلات و پیمان‌شکنی‌ها برای تاسیس امت بایستی سعی کرد.

در این وضعیت این اتفاق می‌افتد، اگر خود را در شرایط آن زمان کوفه قرار دهید می‌بینید که مردم از امام ناراضی هستند و امام هم از مردم:

«من خطبه له (علیه السلام) خطبها عند علمه بغزوة النعمان بن بشیر صاحب معاویة لعین التمر، و فیها بیدی عذره، و یستنهض الناس لنصرته:

مَنِتُّ بَمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَا لَكُمْ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ. أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخًا وَ أُنَادِيكُمْ مُتَعَوِّثًا فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى [تَكْشِفَ] تَكْشِفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ تَارًا وَلَا يُبَلِّغُ بِكُمْ مَرَامًا. دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرَّجَرْتُمْ جَرَجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِّ وَ تَنَاقَلْتُمْ تَنَاقُلَ النَّضْوِ الْأَدْبَرِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَدَائِبٌ ضَعِيفٌ، كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ.

به مردمی گرفتار آمده‌ام، که چون فرمان می‌دهم اطاعت نمی‌کنند و چون فرا می‌خوانم پاسخ نمی‌گویند.

-ای بی‌ریشه‌ها- چرا در یاری پروردگارتان درنگ می‌کنید؟ آیا دینی نیست که شما را با یکدیگر متحد سازد؟ آیا غیرت و حمیت نیست که شما را به خشم آورد؟

در میان شما ایستاده، بانگ برداشته، یاری می‌طلبم، ندایتان می‌دهم، مگر به فریاد رسید. دریغا، که هیچ سخنی از من نمی‌شنوید و هیچ فرمانی را به کار نمی‌بندید.

سرانجام، پایان ناگوار کارها پدیدار خواهد شد. نپندارم که به پایمردی شما از کس انتقامی توان گرفت یا به مقصودی توان رسید. شما را به یاری برادرانتان فراخواندم، نالیدید، همانند اشتری که از درد ناف بنالد و گرانی و سستی ورزیدید، همانند اشتری پشت ریش که بار بر او نهاده باشند. سپس، خردک سپاهی مضطرب و ناتوان به نزد من روانه داشته‌اید، چنان با بی میلی قدم برمی‌دارند که گویی به دیار مرگشان می‌برند. «

حضرت (علیه السلام) دیدند که اختلافی در حکم دادن اجتماعی ایجاد شده است:

«و من کلام له (علیه السلام) فی ذم اختلاف العلماء فی الفتیاء و فیه یذم أهل الرأی و یکل أمر الحکم فی أمور الدین للقرآن:

ذم أهل الرأی:

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَعَيْنَهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا وَإِلَهُمْ وَاحِدٌ وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَكُتَابُهُمْ وَاحِدٌ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ [تَعَالَى] سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَاطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ.

الحکم للقرآن:

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَانِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَاتِهِ.

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) در نکوهش اختلاف علما در فتوا:

در حکمی از احکام، به نزد یکی از ایشان مسئله‌ای می‌آید، به رأی خود حکمی می‌دهد. سپس، آن مسئله را عیناً نزد دیگری می‌برند، به خلاف رأی پیشین رأیی می‌دهد. سپس قاضیان آن مسئله را به نزد امامی که آنها را به شغل قضا برگماشته می‌برند و او آراء همه ایشان را صواب می‌شمارد. خدایشان یکی است و پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی.

آیا خدای سبحان آنان را به اختلاف فرمان داده و اکنون از او فرمان می‌برند یا آنان را از اختلاف نهی کرده و اکنون عصیان می‌ورزند؟ آیا خداوند دینی ناقص فرستاده و از آنها برای کامل کردنش یاری خواسته یا در آوردن دین، با

خدا شریک بوده‌اند و اکنون بر آنهاست که رأی دهند و بر خداست که به رأیشان راضی شود؟ یا خدای سبحان، دینی کامل فرستاده ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ابلاغ آن قصور ورزیده؟»

در سال چهل هجری که سال‌های قبل از شهادت حضرت است، و همه این گرد و خاک‌ها نشسته است:

گزارش‌های پی‌پی از شکست مسلمین می‌رسید و بحث توسعه امت مطرح می‌شود گویی بگوئیم زشت باد ایرانی که توسعه نیابد...

و در خطبه ۲۵ با تأسف فراوان خطاب به کوفیان، علل شکست کوفیان و عوامل پیروزی شامیان را به گونه‌ای روشن بیان فرمود:

«أُنْبِتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظُنُّ أَنَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدَاوَنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنِّ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبَادَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ. فَلَوْ أَتَمَمْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَيَّ قَعْبٌ لَحَشِيْتُ أَنْ يَذْهَبَ بَعْلَاقَتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتَهُمْ وَمَلُونِي، وَسَمَّيْتَهُمْ وَسَمُّونِي، فَابْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي .
اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ .

أَمَا وَاللَّهِ لَوُدِدْتُ أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ عَنَمٍ .

هَذَاكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ

فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

به من خبر رسیده که (بُسر بن اراطه) بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد.

زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.

خدایا، من این مردم را با پند و تذکرهاى مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا، دلهاى آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن.

به خدا سوگند، دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غمّ می‌داشتم که: اگر آنان را می‌خواندی، سوارانى از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی.

طاغوت تا خود حکومت وارد می‌شود. باطل به انحراف همه حریص است و خاصیت امت این است که باید به هدایت همه حریص باشد.»

در بحث امت‌سازی چند نکته مهم است از جمله اینکه، ذائقه انسان‌ها در امت ایجاد اتحادهاى مختلفی می‌کند. ظاهر امتی می‌تواند در حاکمیت کسی باشد ولی دلشان در گرو کسی دیگر.

شکل‌گیری امت چگونه صورت می‌گیرد؟

«و من خطبة له (عليه السلام) و فيها يصف زمانه بالجور، و يقسم الناس فيه خمسة أصناف، ثم يزهّد في الدنيا:

معنى جور الزمان:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ [شَدِيدٍ] كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزِدُّهُ الظَّالِمُ فِيهِ عِتْوًا. لَا نَتَنَفَّعُ بِمَا عَلَّمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.

أصناف المّسيئين:

وَ النَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الفَسَادُ فِي الأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ وَ كَلَالَةً حَدِّهِ وَ نَضِيضٌ وَفَرِهِ. وَ مِنْهُمْ الْمُصَلِّتُ [بِسَيْفِهِ] لِسَيْفِهِ وَ الْمُعَلِنُ بِشَرِّهِ وَ الْمُجَلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَ أَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ أَوْ مَنبَرٍ يَفْرَعُهُ وَ لِبَشْسِ المْتَجِرِ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللّهِ عَوَضًا. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الآخِرَةِ وَ لَا يَطْلُبُ الآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَ قَارَبَ مِنْ حُطُوهِ وَ شَمَرَ مِنْ تَوْبِهِ وَ زَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلآمَانَةِ وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللّهِ ذَرِيعَةً إِلَى المَعْصِيَةِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنِ طَلَبِ المَلِكِ ضُؤْلُهُ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعُ سَبِيهِ فَقَصَرَتْهُ الحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ القَنَاعَةِ وَ تَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَ لَا مَغْدَى.

ای مردم، ما، در روزگاری کنیه توز و در زمانه ای ناسپاس به سر می بریم. نیکوکار، بدکار شمرده می شود و ستمکار هر دم بر ستمش می افزاید. از آنچه آموخته ایم، بهره نمی گیریم و از آنچه نمی دانیم نمی پرسیم. از حوادث باک نداریم تا آن گاه که ما را در خود فرو گیرد.

پس مردم چهار گروه اند:

کسی است که اگر در زمین فساد نمی کند، سببش بیچارگی اوست و کندی شمشیرش و اندک بودن مال و خواسته اش. و کسی است، که شمشیر از نیام برکشیده و شرّ خویش آشکار کرده و سواران و پیادگان خود برانگیخته و خود را مهیای فتنه گری و فساد ساخته، و تا به اندک متاع دنیا رسد، دینش را تباه کرده، سواری چند خواهد که سرداریشان را بر عهده گیرد و منبری خواهد که از آن فرا رود. چه بد معامله ای است که خود را به دنیا بفروشی و این سرای ناپایدار را به عوض آن نعمتها، که خدا در آن جهان مهیا کرده است بستانی.

و کسی است، که دنیا را طلب می کند، با اعمالی که از آن آخرت است ولی آخرت را نمی طلبد با اعمالی که از آن دنیا است. چنین کسی خود را چون فرودستان جلوه می دهد، به هنگام راه رفتن گام های خرد برمی دارد، و دامن جامه کوتاه می کند و خویشتن به زیور صلاح و امانت می آراید و پرده پوشی خدا را وسیله معصیت ها قرار می دهد.

و کسی است که حقارت نفس و فقدان وسیله موجب آن شده که به طلب فرمانروایی برنخیزد، بلکه به همان حال که بوده است بماند. چنین کسی خود را به حلیه قناعت می آراید و جامه اهل زهد و پرهیز می پوشد و حال آنکه، نه روزی را در زهد به شب آورده و نه شبی را با پرهیزگاری به روز رسانیده است.»

طبق این ساختار هر کسی باید جانش را کف دستش بگذارد و برای تاسیس امتی که امامش حق باشد خود را نذر امام کند. دنیا طلبی های ما در نهج البلاغه هیچ جایگاهی ندارد. جان بر کف می خواهد.

سه مرحله:

۱- هوشیاری سازی نسبت به امت و امام

۲- آماده سازی برای شکل گیری امت

۳- شکل گیری

از مجموع اینها:

۱- افراد در هر جایی که هستند ملزم هستند طبق کتابی واحد امامی برای خود قرار دهند. انسان‌ها از طریق امامت می‌شوند. امام واحد و کتاب واحد، ایجاد امت واحد می‌کند و مرزهای جغرافیایی را حذف می‌کند. اگر کسی چنین نکند لاجرم از طریق ائمه کفر به وحدت دیگری دست پیدا می‌کند و با امام به امت واحد کفر ملحق می‌شود با وجود تشکیک. در امت کفر مهم اعراض از کتاب و امام واحد است و در این حالت همگی موفق می‌شوند و این پذیرش امامت ابلیس است. (خطبه قاصعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد است)

۱- افراد در هر جایی که هستند ملزم هستند طبق کتاب واحد امامی برای خود قرار دهند. انسان‌ها از طریق امامت می‌شوند. امام واحد و کتاب واحد، ایجاد امت واحد می‌کند و مرزهای جغرافیایی را حذف می‌کند. اگر کسی چنین نکند لاجرم از طریق ائمه کفر به وحدت دیگری دست پیدا می‌کند و با امام به امت واحد کفر ملحق می‌شود با وجود تشکیک. در امت کفر مهم اعراض از کتاب و امام واحد است و در این حالت همگی موفق می‌شوند و این پذیرش امامت ابلیس است. (خطبه قاصعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد است)

ی نیت از امت است دلائل
برای شکل گیری است

قاصعه
(پذیرش امامت ابلیس)

د با اسم به امت واحد کفر ملحق می‌شود (در وجود تشکیک)
در امت کفر مهم اعراض است کتاب واحد امام واحد در این فصل هم عرض
می‌شود

۲- قرار گرفتن در امت نیازمند هزینه است، هزینه آن جان و مال و خانواده فرد است. یعنی وقتی امت گرامی - شوید حتما باید چنین اعتقادی داشته باشید چرا که به واسطه ظهور امت خیرات فراوانی به افراد می‌رسد و هدایت انتقال می‌یابد که فدا شدن افراد حتی امام و خانواده امام ارزش آن را دارد. هدایت در نظر گرفته شده برای امت به قدری گران‌سنگ است که ثمن آن جان امام و خانواده ایشان است و دیگران دیگر هیچ.

۲- قرار گرفتن در امت نیازمند هزینه است. هزینه آن جان و مال و خانواده فرد است. یعنی وقتی امت گرامی - شوید حتما باید چنین اعتقادی داشته باشید چرا که به واسطه ظهور امت خیرات فراوانی به افراد می‌رسد و هدایت انتقال می‌یابد که فدا شدن افراد حتی امام و خانواده امام ارزش آن را دارد. هدایت در نظر گرفته شده برای امت به قدری گران‌سنگ است که ثمن آن جان امام و خانواده ایشان است و دیگران دیگر هیچ.

هدایت در نظر گرفته شده برای امت
به قدری گران‌سنگ است
ثمن آن جان امام و خانواده ایشان است

۳- مهم‌ترین و اصلی‌ترین آفت و آسیب هم‌گرایی انسان‌ها برای تشکیل اُمّت توحیدی دنیاگرایی با اقسام مختلف آن است که برخی از آنها به شکل‌های معنوی و زاهدانه القاء می‌شود. غیرسیاسی شدن، غیراجتماعی شدن، غیرفعال شدن و در لاک خود فرورفتن بالاترین آسیب‌های تشکیل اُمّت است. همین امر در مقاطع مختلف زندگی بشر توسط ابلیس تبلیغ شده و عده‌ای از افراد پاک سیرت را به دام انداخته است. سیاسی یعنی حضور در صحنه داشتن.

۴- بی‌توجهی به تشکیل اُمّت و ارزش آن به طور طبیعی انسان‌ها را به ورطه دنیاطلبی می‌کشاند. زیرا فرار از اُمّت دارای منیتی است که خود آن منیت دنیاست. افراد را به سمت دنیاطلبی‌های پیچیده و خطرناک سوق می‌دهد.

۳- مهم‌ترین و اصلی‌ترین آفت و آسیب هم‌گرایی انسان‌ها برای تشکیل اُمّت توحیدی دنیاگرایی با اقسام مختلف آن است که برخی از آنها به شکل‌های معنوی و زاهدانه القاء می‌شود. غیرسیاسی شدن، غیراجتماعی شدن، غیرفعال شدن و در لاک خود فرورفتن بالاترین آسیب‌های تشکیل اُمّت است. همین امر در مقاطع مختلف زندگی بشر توسط ابلیس تبلیغ شده و عده‌ای از افراد پاک سیرت را به دام انداخته است. سیاسی یعنی حضور در صحنه داشتن.

۴- بی‌توجهی به تشکیل اُمّت و ارزش آن به طور طبیعی انسان‌ها را به ورطه دنیاطلبی می‌کشاند. زیرا فرار از اُمّت دارای منیتی است که خود آن منیت دنیاست. افراد را به سمت دنیاطلبی‌های پیچیده و خطرناک سوق می‌دهد.

هر کسی هر حاجتی دارد، نیت کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

سوره مبارکه عادیات را بهانه کردیم که مباحث «امت» را مطرح کنیم، تعدادی از روایات در جلسه قبل مطرح شد. سوره مبارکه عادیات به طور واضح راجع به جهاد در راه خداست. همین که می‌گوییم جهاد در راه خدا یعنی حاکمیت دین در جامعه؛ وقتی می‌گوییم حاکمیت دین در جامعه یعنی هدایت از طریق ساختارها و نظام‌ها به افراد انتقال پیدا کند، مثلاً شما آموزش و پرورش دینی داشته باشید. بحث این می‌شود که شما هدایت را از طریق ساختارها انتقال دهید. اگر این کار را نکنید، چون زندگی انسان اجتماعی است، حاکمیت غیر خدا، ضلالت را انتقال می‌دهد و این یعنی معکوس می‌شود، همان‌طور که در طول تاریخ چنین شد. حاکمیت الهی سبب می‌شود که تسبیح و ذکر عمومی می‌شود (کی نُسَبِّحُكَ کَثِیراً وَ نَذْکُرُکَ کَثِیراً). این سیستم «امت‌سازی» نام دارد.

امت‌سازی توحیدی یعنی جامعه‌ای که تحت حاکمیت توحید است و در راس آن امام حق می‌باشد.

۳ مرحله برایش ذکر کردیم:

(۱) شکل‌گیری: مطالبی که حرکت‌ها و جهادهای تاسیسی را در بردارد، یعنی شروع می‌کند تا ساختار امت شکل بگیرد، البته ممکن است در این حرکت شکل‌گیری مدام اتفاق بیفتد و این‌طور نیست که مربوط به دوره خاصی باشد یعنی تلاش‌های مربوط به شکل‌گیری، مدام انجام می‌گیرد. به این صورت که بگوییم پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اسلام را در یک برهه احیا کرد (بعد از یک دوره فترت) یعنی قبلاً بوده (اسلام) و دوباره سرکار آمده است.

عملیات تاسیسی: ممکن است نهادی خراب شده باشد و بخواهد مجدداً شکل گرفته شود، یعنی حرکت‌های ترمیمی هم در این قسمت می‌آید. بنابراین شکل‌گیری مربوط به زمان خاصی نیست، حتی ممکن است راجع به یک موضوع خاصی یک امت نیاز به جریان‌سازی داشته باشد.

(۲) تحقق: حرکت‌ها و جهادها، کارآمدتر کردن ساختارها و نظام‌هاست (بهینه‌سازی). مثلاً مسجدی برپا شده است و حالا نیاز است که مثلاً نماز باشکوه‌تر برپا شود و تقویت گردد. خیلی از عملیات‌ها مربوط به این مرحله است حتی مثلاً خیلی از عملیات‌های حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در ابتدای رسالت در این

۳) حیطه باشد. همان موقع که حضرت خدیجه(علیهاالسلام) و حضرت امیرالمومنین(علیهالسلام) یک امت تشکیل داده بودند.

۴) **استقرار و تثبیت:** عمده ترین حرکت ها و جهادهای متنوع ساختن، ایجاد خلق های ثانویه و به سمت بقا بردن را شامل می شود. یعنی آن جریان با تمام تمایزاتش ماندگار شود.

امروز می خواهیم راجع به شکل گیری امت صحبت کنیم و اگر توفیق داشتیم مراحل دوم و سوم را بیان خواهیم کرد. به هر حال چیزی که خیلی مهم است این است که شما بحثی را گوش می دهید که در متن آن حضور دارید یعنی شما در متن «امت» هستید و از مواهب آن بهره مند می شود یا دارید آسیب می بینید. باید هم مثبت ها را ببینیم و هم منفی ها را، و گرنه نفرات بعدی باید بیایند از نو همه کارها را انجام دهند و هزینه اش گمراهی های زیادی است مثل الان که آموزش و پرورش دچار انحراف، دلسردی و بی رغبتی شده است. اگر عده ای امر به معروف و نهی از منکر نکنند، در یک دوره ای میلیون ها انسان هدر می روند و به استضعاف می روند تا آنکه عده ای بیایند و اصلاحات انجام دهند و این که چه زمانی این اتفاق بیفتد، الله اعلم.

نکته ای که ما از جلسات پیش متوجه شدیم این بود که بحث امت آن قدر مهم است که لازم است انسان از هر جهتی هزینه کند:

نکته: یکی از مقاصد امت سازی، فضل سازی است یعنی تلاش برای آنکه استعدادها شکوفا شود. فرعون های زمان به نام آزادی همه را در خفقان قرار می دهند، به نام سازمان ملل در عدم یکپارچگی عمل می کنند. زن را به سمت لابلالی گری می برند به نام کرامت! مسکرات و غنا و موسیقی را به نام خوش بودن رواج می دهند! انسان ها را بی اراده می کنند، و برای آن نظام درست می کنند! نظام آموزش و پرورش که الان هست نظامی است که دانش آموز را در درون خودش بی اراده می کند و اگر افراد نداند مبتلا به سرطان های روحی و معنوی می شوند. ما با نظام هایی کار داریم، این ها، نظام ها را مختل می کنند.

نظام هایی که براساس غیر خدا عمل می کنند در تاریخ نشان داده اند که در برهه هایی خوب جلو می آیند و پس از زمانی می شکنند و نمی توانند محاسبه شوند و الگو باشند. اما از آن جایی که (الحکمه ضالّه المومن) ولو نزد منافق و کافر باشد، برای کسانی که روی سازمان ها کار می کنند بهتر است مطالعات تجربی روی نظام ها داشته باشند و به دید حکمت نگاه کنند ولی این که الگوی تام و تمام باشند، درست نیست، شیطان کارش این است که ابلیسی را به

صورت الگویی نشان می‌دهد که نهایتش به جریان انحرافی می‌کشد. ما غیر از نظام‌های توحیدی نمی‌توانیم نظام دیگری را الگو قرار دهیم مثلاً اگر حضرت سلیمان (علیه‌السلام) یا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) الگو باشند این‌ها عباد مخلص خدا هستند و با این‌که عینی نیستند اما باید عینی شوند.

تاریخچه کوفه اگر بررسی شود، مدل‌های جامع و کاملی دارد که نیازی به الگوهای غربی دیگر نیست، اقتصاد و فرهنگشان متفاوت است مثلاً از هزار مولفه یک مولفه دارد که آن هم با نفوذ شیطان است. لذا اگر کشوری به سمت استکبارستیزی می‌رود، مبنایش مهم است. مثل حزب توده و رژیم شاه که حضرت امام (ره) حتی حاضر نشدند کمترین میزان اشتراکی با آن‌ها پیدا شود. زیرا براندازی شاه برای ما و حزب توده با اینکه ظاهرش یکی بود اما مقاصد کاملاً متفاوت بود.

با اینکه ما راجع به این مباحث، تئوری صحبت می‌کنیم اما به صورت عملیاتی هم نظراتی داریم که البته این‌جا مجال طرح نیست.

هشیارسازی (در جلسه پیش توضیح داده شد)

آماده سازی

- ۱) قرار گرفتن امام در سیر شکل‌گیری امت: هر امتی امام می‌خواهد و امام باید خودش را در معرض امت قرار دهد.
- ۲) جهت‌دهی: این‌که مردم امکان رجوع به امام داشته باشند، اگر فکر می‌کنید امکان رجوع به امام ندارید اشتباه می‌کنید، امام شما حی است، می‌توانید سوالاتتان را پرسید و جواب بگیرید.
- ۳) مقابله با موانع شکل‌گیری امت: شکل‌گیری امت توحیدی به طور طبیعی با دنیاطلبی سازگار نیست زیرا لازم است افراد برای ایجاد یکپارچگی از خود و خواسته‌هایشان بگذرند.
- ۴) توجه دادن امت به ضرورت امام: خیلی مواقع توسط خود امام اتفاق می‌افتد.
- ۵) هزینه کردن برای یکپارچگی امت: یکپارچه نگه داشتن امت ولو امتی که به ظاهر تشکیل شده است دارای اهمیت خاصی است که در مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به شکل‌های مختلفی صورت پذیرفته است.

۶) هشدارهایی برای پیشگیری از آسیب‌های وارده به امت: عده‌ای هستند که جزء خواص هستند و آسیب می‌رسانند. به طور واضح باید بدانیم که این صفات مخل است نه این که بگوییم که مثلا فلان فرد مخل است، بلکه می‌گوییم این نظام تفکری مخل است. ما بحثمان سر تفکر است.

۷) سعی در قدرتمند شدن روزافزون امت: این مهم است.

۸) پیش‌بینی وقوع خطرات فراوان در سیر تشکیل امت

این‌ها مواردی بود که ما به عنوان نمونه برای هر کدام خطبه‌هایی از نهج‌البلاغه آوردیم و اگر کسی این‌ها را مبنا قرار دهد می‌تواند کل نهج‌البلاغه را بررسی کند. مثلا اگر یک خطبه راجع به ابلیس است، بر روی موانع می‌رود.

شکل دهی

در واقع کاری که می‌کند، از سوره عادیات گرفتیم:

۱) عادیات

۲) موریات

۳) مغیرات

۴) اثاره

۵) وسط قرار گرفتن

این‌ها را قبلا گفتیم:

- هم مقصدی
- هم مسیری
- هم توانی متناسب با مقصد
- هماهنگی در حرکت

این ۴ تا ارکان اولی است.

- فهم جایگاه امام در امت: مهم است.

توجه به ریشه مشترک امام و امت (هم‌گرایی با توجه به مشترکات اتفاق می‌افتد): که ما این را با «امّ» مطرح کردیم، بنابراین باید با هم متصل باشند. ذائقه امت اگر به دنیاطلبی بگراید نمی‌تواند امام آخرت‌گرا را بپذیرد و این هم‌گرایی از دست می‌رود و گره‌شان باز می‌شود. ذائقه امت اگر به آخرت مایل نباشد، امام در غیبت خواهد رفت. مثلاً سوره قارعه است که اگر همت افراد به دنیا برود؛ خفت موزاینه. و به غیر از قرار گرفتند در هاویه چاره‌ای ندارد و هاویه پست‌کننده است.

خداوند امام را راهی برای برطرف شدن نیازهای امت قرار داده و برای آن ساختاری وضع نموده است. بهره‌مند شدن از شأن هدایتی این ساختار نهایت ضلالت است.

نکته: امام عنایتش را از طریق امت به افراد ساطع می‌کند. یعنی ممکن است مثلاً یک بیماری شایع شود و امام مستجاب‌الدعوه است و می‌تواند دعا کند که بیماری نباشد اما آن امت نیاز دارد به خاطر آن بیماری به یک علم یا کشف یا پیشرفتی دست یابد، چه بسا خیلی از این افراد بمیرند ولی چون شأن امت باید حفظ شود نیازهای تک‌تک افراد در راستای امت موضوعیت پیدا می‌کند و نه در راستای خودشان.

شأن امت همیشه جلوتر از شأن افراد است. یعنی من نمی‌توانم بگویم که چرا بچه‌ام شفا نگرفت! چون بین بچه شما و یک امت ممکن است مصلحت‌ها تغایر داشته باشد، در این حالت مصلحت امت ترجیح داده می‌شود. این تفکر که؛ همه چیز را برای خودم می‌خواهم، باید از بین برود.

مثلاً بچه شما در تهران از هوای تهران استنشاق می‌کند، خوب است یا بد؟ ان‌شاءالله که خوب است. از ترافیک تهران هم استفاده می‌کند، ان‌شاءالله خوب است. از سختی‌های اقلیمی هم استفاده می‌کند (یعنی می‌شود که نباشد). چه بسا همین هوا طول عمر هر تهرانی را ۱۵-۱۰ سال کوتاه‌تر می‌کند، یعنی مقوله‌ای به نام هوا، به تنهایی طول عمر این ۱۴ میلیون تهرانی را کاهش می‌دهد. اگر امت این مشکلشان را حل نکنند (بچه من که نمی‌تواند این مشکل خودش را حل کند!) آتارش در نظام اجتماعی نمودار می‌شود و این‌ها از امت است. حالا این را ضرب در دنیا کنید، مثلاً یک ملتی بگوید که ما آماده‌ایم که پتروشیمی بیاید سمت ما و ما آماده‌ایم که آلوده شویم، بقیه فکر کردند که وقتی پتروشیمی آن‌جا باشد، سمت ما نیست! بعد مشخص شد که لایه ازن سوراخ شد، فصول جابه‌جا شد و انواع و اقسام بدبختی‌ها پدید آمد! یعنی اگر دود مضر وارد محیط زیست بشود، هضم نمی‌شود و بردنش به شهر دیگر

مشکل را حل نمی‌کند! خدا می‌داند بعدا بیایند تحقیق کنند و می‌بینند که صنایع پتروشیمی چه ضررهای هنگفتی وارد کرده است.

این موارد از این جهت گفته شد که بدانید بحث امت خیلی مهم است. شما دغدغه یک بچه دارید اما امت می‌گوید که عمر ۱۴ میلیون کم می‌شود! بنابراین جریان امت خیلی مهم می‌شود. خودمان را داریم آماده می‌کنیم برای مجاهدت‌های کلان.

بعضی مواقع ناراحت می‌شوم که مثلا یک نفر تصمیم می‌گیرد که علمی را ابداع کند، زندگی خانوادگی هم دارد، بعد همسرش می‌گوید که تو زندگی شخصی‌ات را هم باید داشته باشی و ما را پارک هم ببری! این یعنی چه؟! امت در ذهن شما نیست...، مثلا همسر شما یک هفته ماموریت رفت، به سوره رفت یا رفت و شهید شد! این گونه است که انسان‌ها منفعت طلب می‌شوند و موسی و هارون (علیهم‌السلام) باید بروند سراغ فرعون! بله، حل مشکلات وقت صرف کردن می‌خواهد، مجاهدت می‌خواهد.

در محرم امسال به دعایی رسیدیم:

«خدا یا راهی را به ما نشان ده که برای پیمودن آن لازم باشد همه چیز را فدا کرد.»

یعنی راهی که بیارزد همه چیز را فدایش کرد، مثل امام حسین (علیه‌السلام).

بسیاری از اختلالات به خاطر ندانستن شأن امت است.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حُدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ»^{۱۰۶}

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: خداوند چیزی را که امت به آن احتیاج دارد تا روز قیامت وانگذاشته است مگر آن که در کتابش نازل کرده و توسط رسولش تبیین کرده است و برای هر چیزی حدی قرار داده است و دلیلی که به آن دلالت می‌دهد.

^{۱۰۶} بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۶

خداوند متعال هیچ چیزی که امت به او نیاز دارد را تا روز قیامت فروگذار نکرده است و آن را در کتابش تبیین کرده است چون هر چیزی حدی دارد و آن حد راهنمایی دارد. منظور این است که همه حدود مربوط به امت و دلایل آن بیان شده‌اند.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ مِفْتَاحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ مِفْتَاحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا مَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ»^{۱۰۷}

خدا ابا کرده از این که جاری کند رخدادی مگر آنکه با اسباب باشد. پس حال که نظامی برایشان تدوین کرد و هر چیزی برای شدنش سبب می‌خواهد و هر سببی هم شرح و توسعه دارد. (این‌طور نیست که سبب باشد و خودش را مرتبط با چیزهای دیگر نکند یا دیده نشود یعنی دامنه و قلمرو دارد)، برای هر شرح و توسعه‌ای هم، کلیدی گذاشته است و برای هر مفتاحی هم علمی گذاشته و برای هر علمی، دری گذاشته که در می‌گوید مرا بزیند (درش ناطق است، یعنی می‌گوید که این درب خانه است و می‌گوید که مرا بکوید)، هر کسی که آن را بشناسد (باب ناطق و علم و مفتاح و شرح و سبب و شیء) را بشناسد (یعنی باب، علم، مفتاح، شرح، سبب و شیء) خدا را می‌شناسد و هر کسی آن را انکار کند، خدا را انکار کرده است. آن باب (که علم را، که مفتاح را، که شرح را، که سبب را و شیء را) ما اهل بیت (علیهم السلام) هستیم.

امام شأن تکوینی دارد و نه تشریحی، یعنی تکوینا اثر دارد.

نتیجه:

- برای هر علمی بابی است که صرفاً از آن می‌توان به علم دست یافت: اگر کسی این را بفهمد خواهد دانست که بعد یک عمر که مسیری غیر خدا و قرآن را پیموده، به بهره‌ناچیزی دست یافته است.
- با گشایش موضوعات زندگی شرح و بسط حقایق اتفاق می‌افتد.
- این روایت نشان می‌دهد که هم برای امت و هم امام اشتراک وجود دارد و این اشتراک تعامل می‌آورد یعنی اگر امام بخواهد حکومت تأسیس کند امت می‌خواهد، اگر امت می‌خواهد به عدالت برسد نیاز به امام

^{۱۰۷} بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۶

- دارد زیرا (ابی الله ان یجری...) دعا هم خودش، سبب است ولی حتما باید یک وجه ارتباطی هم داشته باشد.

خدا اذن داده یک سری شیاطین بتوانند مدل سازی کنند و به عنوان حق و عادل جاسازی کنند و از بدل سازی این علوم مختلف به دست می آید. اذن خداوند برای داشتن امام نار در کنار امام نور چنین شد که علمی متناسب با رجوع به امام نور در امام نار هم وجود داشته باشد، نه کمتر و نه بیشتر. آن ها هم یک امت نار تشکیل داده اند و به دنبال علم هستند. نظام امامت است که به علوم و اکتشافات حد می زند. مثلا سال های سال است که ماشین های برقی تولید شده ولی هنوز در بازار نیامده است و ابداعات مربوط به کار برق جلویشان گرفته شده چون منجر به تعطیلی کمپانی های نفتی در عالم می شود. در کشور ما هم همین طور است. یعنی با این که ممکن است امام نور در جامعه باشد اما از امام نار تبعیت می کنند و این گونه جامعه چند قطبی می شود. مثلا دولت بگوید که تا ۶ ماه دیگر خودروها جمع شوند اما مثلا می گویند که با آن تعداد کارگر در فلان جا چه کنیم؟ یعنی به خیلی منفعتهای گروهی و شخصی نگاه می کنند و طبق نظام سلطه خویش جلو می روند.

این مباحثی که ما می گوئیم این نیست که ما نمی توانیم جلوی امت نار بایستیم بلکه می خواهیم شروع به مجاهدت کنیم، اسم ما باید جزء آن هایی باشد که از فردیت خارج شویم و ترجیحمان بر امت باشد، حتی در زندگی خانوادگی.

ذیل اتحاد امام و امت روایت زیر به خوبی تبیین کننده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{۱۰۸} فَقَالَ أَرَأَيْتَ أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ^{۱۰۹} بِالزُّنَاءِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ^{۱۱۰} أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ مَا^{۱۱۱} هَذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدْعُونَ أَنَّ

^{۱۰۸} (۵) - الآية (۲۸) الأعراف.

^{۱۰۹} (۶) - امرنا، بدله في تفسير البرهان.

^{۱۱۰} (۷) - و شرب الخمر و شيء من المحارم، هكذا في تفسير البرهان.

^{۱۱۱} (۸) - فما، في نسخة البرهان.

اللَّهُ أَمَرَ بِهَا^{۱۱۲} فَقُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ وَوَلِيَّهُ^{۱۱۳} قَالَ فَإِنَّ هَذِهِ فِي أُمَّةِ الْجَوْرِ ادْعُوا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِيْتِمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِالْإِيْتِمَامِ بِهِمْ فَردَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَأَخْبَرْنَا أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكُذِبَ فَسَمِيَ اللَّهُ^{۱۱۴} مِنْهُمْ فَاحِشَةً^{۱۱۵}.

امام (علیه السلام) در جواب فرمودند که آیا تو کسی را می شناسی که خدا امر به زنا و شرب خمر کرده باشد؟ گفتیم نه! کسی را ندیدم که بگوید که خدا گفته باشد.

بحث این است که از راوی می پرسند که فاحشه آیا زنا و شرب خمر است؟ آیا دیدی کسی این کار را انجام دهد و بگوید که خدا بگوید؟ بعد این فهمید که فاحشه آن نیست که فکر می کرده است. حضرت (علیه السلام) فرمودند که این (فاحشه) در ائمه جوری است که آن ها ادعا کنند که خدا به ما امامت داده در حالی که خدا به آن ها امامت نداده است. فحشا یعنی نظام امامت دست ائمه جور باشد و این ها زمانی می شوند ائمه جور. فحشا یعنی مردم گرایش به ائمه جور داشته باشند.

می توانم بگویم که ۸۰٪ افرادی که الان اول ابتدایی هستند، ۱۲ سال آینده افرادی ناکارآمد می شوند، و این یعنی مستعد انواع مشکلات هستند و آن ۲۰٪ هم به خاطر عوامل محیطی کارآمد شده اند.

الان که سن ازدواج بالا رفته، کسی که ۱۵ سال از بلوغش گذشته، یا سالم بوده و یا ناسالم و این ها مباحث امت است. بحث کلان است. می گویم که باید علمش باشد. تمامی علوم ما ناظر به فرد است. یعنی اگر هم راجع به ازدواج کار می کنند، فردی کار می کنند یعنی علم کلان نگر راجع به ازدواج و وساطت ازدواج نیست. شما باید به علمی برسید که ازدواج میلیون ها آدم را احیا کند. علم های امتی نظریه های شان کلان است. بحث سر ضرورت است.

^{۱۱۲} (۹) - امرنا بها، هكذا فی نسخة البرهان.

^{۱۱۳} (۱۰) و رسوله، بدله فی تفسیر البرهان.

^{۱۱۴} (۱۱) - فسمی الله ذلك، هكذا فی تفسیر البرهان.

^{۱۱۵} بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۳۵

نکته‌ای برای خاتمه این بحث:

نماز جماعت نماد اتحاد امت و امام

برخی عبادات مثل نماز جماعت بیشتر جنبه مدل‌سازی و سمبلیک دارند، یعنی یک جریان معرفتی پشت آن‌هاست که باید انتقال یابد و نه عمل به آن کار. نماز جماعت را پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تاسیس کرد که براساس یک فکر، الهام یا وحی‌ای ابداع شده است، برای آنکه مدلی برای انتقال یک فکر باشد.

نماز جماعت نماد جمع امت و امام می‌شود. طبق همین نماز، احکامی وضع شد و در گستره زمان احکام جدیدی گرفته است. در این بین ما دو دسته روایت داریم: یک دسته برداشتن عسر و حرج از این تکلیف الهی و یک دسته مربوط به این که به وسیله این دیدار، اتفاقاتی می‌افتد. مثلاً شما رساله را باز می‌کنید، باب امام جماعت، نماز جماعت با دو نفر اقامه می‌شود و ... در صورتی که در رابطه با نماز جماعت ۲۰۰۰ روایت است و مقاصد نماز جماعت در لابه لای آن روایات آمده است و چون در حد احکام گفتیم شبیه به یک عبادت صوری شده است. به ذهنمان رسید که به جای گفتن یک حکم بیاییم روایات را بیاوریم، مثل روایت‌های اخلاقی باشد.

قصد آن است که ذهن شما در مسائل امام جماعت به این برسد که در لابه لای احکام امام جماعت، اهل بیت (علیهم‌السلام) مسائل امت و امام را مطرح کرده‌اند. یعنی مسائل مرتبط با امت‌سازی می‌تواند از این روایات احصاء شود. یعنی کاملاً می‌خواهم از یک موضوع فقهاتی استفاده مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی داشته باشم که احتیاج به کمی حوصله دارد. برخی روایات هم هست که سلسله سندهایشان کامل نیست، برای همین حکم فقهی نمی‌دهیم اما مسأله‌شناسی می‌کنیم، لذا احتیاج به سند خاصی نداریم.

ساعت دوم

اگر چند نکته مطرح شود، دقت شما به قدری نسبت به روایات بیشتر خواهد شد که می‌خواهید روایات را تحلیلی بخوانید و نه گذرا.

روایات راجع به نماز جماعت در جامعه روایی ما بسیار است که دست نخورده و بررسی نشده است. بالاخص اغلب این روایات فقهی هستند، مثلاً راجع به نماز جمعه، برده و کنیز. البته دیگر برده و کنیز نداریم در حالیکه جامعه

روایی در این موارد داریم. روایات به صورت جدی منظومه‌ای یکپارچه دارند که شما اگر تحقیق کنید مثل این است که اسم امام جماعت را برمی‌دارید و جایش امت‌سازی می‌گذارید.

نقشه کلی ما در سوره عادیات، این سیستم بود. آخرش به تسبیح و ذکر و اُمّی شدن می‌رسد. خودِ نماز (تنهی عن الفحشا و المنکر، و لذكر الله اکبر) خود نماز هم مصداق ذکر اکبر خداوند است و هم دور کننده از فحشا و منکر است. فحشا یعنی انسان را از ذائقه بودن در ولایت جرم خارج می‌کند. نماز این چنین است.

پس در بحث نماز وقتی نگاه می‌کنید، منافع خیلی زیادی دارد، وقتی جماعت می‌شود اتفاقات جدیدی در نماز هم می‌افتد. علاوه بر ذکر الله اکبر می‌شود، به نظام تسهیل‌گری در امت‌سازی می‌پردازد و معادل جهاد در راه خدا می‌شود. مثلاً روایت است که هر کسی در صف اول نماز جماعت بایستد گویی در صف اول جهاد ایستاده و ثواب جهاد دارد. در برخی روایات نماز جماعت را با جهاد معادل دانسته ولی صف‌بندی برایش مهم بوده است؛ نمی‌گفتند که اگر نماز جماعت برود جهاد رفته بلکه صف اول برایش مهم می‌شود.

در نماز و به تبع نماز جماعت، مواردی اهمیت پیدا می‌کند، از جمله «اوقات». بیشتر روایات راجع به نمازهای یومیه است. یک‌سری هم مثل نماز جمعه و نماز عیدین (ضحی و فطر) که در کتاب دوم توضیح داده می‌شود که مربوط به تحقق حرکت‌ها و کارآمدتر کردن است. یعنی یک مرتبه، نمازی در سال یا نمازی در هفته خیلی تاکید می‌شود مثل عید؛ جمعه، فطر و قربان. که جماعت بودنش اهمیت دارد که در زمان حضور امام وجوب پیدا می‌کند، احکام شرعی و فقهی‌شان چنین است.

نکته اول این شد که؛ خود نماز یک‌سری فضائل دارد و جماعت این فضیلت را بیشتر می‌کند و جماعت وقتی مربوط به جمعه و عیدین می‌شود، بحث آن متفاوت می‌شود که ما کاری با آن نداریم. تمرکز ما بیشتر بر روی «جماعت» است.

زمان نماز

ما ۵ وعده نماز داریم، چینش این‌ها می‌تواند متفاوت باشد:

- صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء
- یا این که برخی می‌گویند: ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح

• و یک راهش هم این است که بگوییم؛ مغرب، عشا، صبح، ظهر و عصر

اهمیتش این است که انسان در بستر زمان قرار دارد، این بستر زمان نیازمندی‌های مختلفی برای او ایجاد می‌کند و متناسب با این نیازها نماز مورد نظر خودش را می‌طلبد به همین دلیل همه نمازها ۴ رکعتی نمی‌شوند. وقتی این بستر هست، در جماعت هم چنین است، یعنی نماز جماعت مغرب با نماز جماعت عشا و صبح و عصر نیازهای مختلفی را برآورده می‌کنند و در روایات است که این‌ها ثواب‌های متفاوت دارد، مثلاً در روایات است که نماز صبح و عشاء مومن را از منافق متمایز می‌کند. به همین دلیل یک شهر یا امت را باید از نماز صبح‌شان شناخت، یا مثلاً نمازهایی که برای مردم مقداری سخت است.

بنابراین زمان‌ها در نماز جماعت بسیار مهم است.

احکام نماز به واسطه جماعت خیلی تغییر می‌کند و تغییراتی که در احکام جماعت به نماز وارد می‌شود، سمبل و نماد است که یک امت بر اعمال فردی اعمال می‌کند مثلاً اگر شما در نماز جماعت امام به رکوع رفت و شما فکر کردید که سر از رکوع برداشته و بردارید ولی امام هنوز سر برنداشته است، لازم است که شما مجدداً به رکوع بروید و این در حالی است رکوع جزء ارکان است و اضافه و کم نباید بشود، و چون امام هنوز بلند نشده که رکوعش اضافه شود و این یعنی رکوع امام مهم است، و روایاتی هست که امام متحمل همه بخش‌های نماز است به غیر از تکبیره الاحرام، چون تکبیره الاحرام مثل حضری زدن است، یعنی رکوع و سجده از امام جماعت است و به خاطر همین است که می‌گویند امام همه آن چه را که ماموم دارد به عهده می‌گیرد به غیر از تکبیره الاحرام اول. مثل جبهه رفتن است، ثبت نام با شماست ولی این که کدام لشکر بروید و کجا بروید دست شما نیست.

پس احکام جماعت بر احکام فردی تفوق پیدا می‌کند، و این یعنی نوعی تمرین با امام بودن.

نکته سوم این است که شما وقتی مباحث امت را گوش می‌دهید ناگهان با یک مسئله بزرگ مواجه می‌شوید و آرمان‌هایی در ذهنتان می‌آید مثلاً احیای همه گیاهان عالم یا احیای آسمان و ... به تبع بعد از مبحث امت شما با یک مسئله خیلی بزرگ مواجه می‌شوید یعنی احتیاج دارید با یک مدل دم دستی، عملیات بزرگ جهانی را برای همین امروز و امشب رقم بزنید، یعنی انسان در فضاهای آرمان‌گرایانه‌اش نماند. یعنی کلی ببینید اما جزئی عمل کنید، برای آنکه بخواهید به آن برسید باید از کوچک شروع کنید، نماز جماعت یاد می‌دهد که چگونه ساختار امت، به جماعت و با یک امام جماعت معمولی همراه می‌شود، یعنی رویکرد کلی را به رویکردهای جزئی و تفصیلی تبدیل

می‌کند و فرد را برای رویکردهای کلی می‌سازد، مثلاً بچه ۱۳ ساله نماز جماعت برود، حتماً ۲۵ سالگی جایی از دنیا را فتح می‌کند، این باید باشد. وقتی شما مسجد ساختید، باید حساب نوجوانان‌تان را تا دید کلی ببرید، یعنی سیر آماده‌سازی باید داشته باشید.

نکته چهارم، محل نماز جماعت است، محل عملیات مسجد است. شما وقتی مسجد هستید، محرابش محل حرب است و امام جماعت به حرب می‌رود، این‌ها نمادین می‌شوند، محرابش را چند پله پایین‌تر می‌گذارد، امام را وسط می‌گذارد، پس وقتی راجع به نماز و نماز جماعت و مسجد صحبت می‌کنیم راجع به امت‌سازی صحبت کرده‌ایم، می‌پرسیم که آیات تمرین امت‌سازی است؟ نه، بلکه خود امت‌سازی است چون شما بنا دارید که مسجدی در قلمرو زمین داشته باشید و این رویکرد کلی است، مسجد شما زمین است. امت توحیدی کارش این است که مسجدش زمین است. مثل اینکه امام معصوم زمین را محل سجده می‌کند.

«خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»: مسجد یعنی هر جایی که «مکنّاکم فی الارض».

پس یک نماز با ملحقات بالاخص با زمان و نماز جماعت و توفیقی که بر نماز دارد و یک مسجد به عنوان محل تحقق نماز.

پس «نماز» به علاوه «مکان» در این سیستم وضعش مشخص است.

به نظر رسید که روایات را درهم بخوانیم. روایات را که می‌خوانیم وارد دسته‌ها کنیم، بدون در نظر گرفتن سند روایات و این موضوع که استنباط فقهی نخواهیم داشت. شما باید بطور مسالهای با روایات برخورد کنید. برای فقیه، سند روایات مهم است. البته ما هم در حال حاضر همه روایات را از «من لا یحضره الفقیه» استخراج کردیم.

اگر فقها سر یک موضوع، اختلاف نداشتند یعنی آن موضوع خیلی مهم است ولی وقتی سر یک مساله اختلاف وجود داشت یعنی خیلی مهم نیست. مثلاً یکی بگوید که با جماعت می‌شود خواند و یکی بگوید نمی‌شود خواند بین فقهای شیعه مهم نیست اما وقتی بگویند که نافله را اصلاً نمی‌توان به جماعت خواند، در حالیکه اهل تسنن می‌گویند که به جماعت می‌توان خواند و این یعنی نشان می‌دهد که برای نماز، یک ساحت فردی هم قرار داده شده است؛ گویی انسان یک ساحت فردی و یک ساحت اجتماعی دارد که عملیات‌های خاص خودش را دارد و مهم‌ترین موضوع این است که حوزه عملیات فردی و اجتماعی‌اش را تفکیک کند. شما باید سوال پرسید که نوافل

معادل کدام اعمال فردی است که اگر جماعت بشود، ضایع شده است. باید حواستان باشد که چه چیزی را به پای امت می‌ریزید! یعنی ساحت‌های فردی را هم باید حفظ کرد.

ممکن است که ما در تحلیل‌ها و تعیین مصادیق به مشکل برخورد کنیم ولی اگر روایات نماز جماعت را به عنوان معیار قرار دهیم، همین بحث بعد زمان در امت‌سازی برایمان شفاف می‌شود، حتی می‌توانیم مصادیق جزئی را به دست بیاوریم. می‌خواهم ذهن شما را به این سمت ببریم که روی این مباحث کار شده و قابل تعمیم به مبحث امت است.

«وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى صَلَوَاتِ الْخُمْسِ فِي جَمَاعَةٍ فَظُنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ»^{۱۱۶}

هر کسی که نمازهای ۵ گانه‌اش را (صلوات الخمس: اوقات پنجگانه) به جماعت خواند به او گمان خیر برسد.

از دید امام نگاه کنید، هر کسی که ۵ وعده به امام مراجعه می‌کند، می‌شود رویش حساب کرد، هم می‌تواند فرمانده بشود و هم رزمنده یعنی روی او گمان خیر می‌رود. خیلی خوب است که آدم را این‌گونه نگاهش کنید. کم‌کم که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که ما اگر نمازهای ۵ گانه خود را فردی می‌خوانیم به دلیل نیفتادن در عسر و حرج است و گرنه به غیر از جماعت نمازها قابل خوانش نخواهد بود.

«وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يَشْهَدُ الصَّلَاةَ مِنْ جِيرَانِ الْمَسْجِدِ إِلَّا مَرِيضٌ أَوْ مَشْغُولٌ»^{۱۱۷}

نماز کسی که همسایه مسجد باشد و به مسجد نرود، در صورتی که مریض نباشد و کاری نداشته باشد، نماز نیست. یعنی علت نرفتن به مسجد می‌تواند یا مریضی باشد و یا مشغولیت.

جماعت از دو نفر شروع می‌شود که یکی امام و یکی مأمون است. زن هم نمی‌تواند امام مرد باشد. این‌ها احکام فقهی است که روایت دارد. خیلی روایت راجع به ویژگی‌های امام داریم.

^{۱۱۶}. دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۵۱۴

^{۱۱۷}. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۶

تا به اینجا بحث نتیجه‌ای بگیریم:

ما از نماز جماعت به یک شبکه امت‌سازی می‌رسیم، که یک رسول به عنوان نماز جماعت کل است، یک مسجد هم داریم به اسم مسجدالنبی، یک نماز جماعت هم داریم به نام نماز جماعت مسجدالنبی. چند کوجه آن طرف‌تر که به مسجد راه ندارند... حال چه کنیم؟ رسول که همان طرف است. پس باید یک امام جماعت درست کنیم. اگر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمازی که آورند که از همان روز اول جماعت بود؛ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خدیجه (علیهاالسلام) و حضرت علی (علیه‌السلام)). (البته اهل تسنن از روز سوم را اینگونه ذکر کرده‌اند) و مردم نماز را با جماعت یاد گرفتند، یعنی می‌گویند نماز را باید چگونه بخوانیم؟ پاسخ داده می‌شود که «فی حاله الجماعه». حتی اگر در بیابان هم هستی، خودت امام جماعت می‌شوی و این حکم فقهی می‌تواند باشد اما در هیچ رساله‌ای نیست.

مثلا می‌گوید به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گویند که من می‌خواهم نماز بخوانم و کسی نیست! این یعنی خودت باید امام بشوی. وضع اولیه نماز، امام جماعت است. چون اگر بخواید ماموم باشد، همه نمازهایش باطل است. (البته باز متذکر می‌شویم که ما اصلا بحث فقهی نمی‌کنیم)

وضع نماز، افرادی که رؤیت کردند به جماعت دیدند، گفتند که ۵ نوبت بخوانید، به جماعت. پس نماز فردای نیست، بلکه نماز به جماعت است ولی ماموم ندارد.

روایت دیگری است که می‌گوید: وقتی دو نفر اختلاف کردند که این می‌گوید که من امام تو بودم و او می‌گوید که من امام تو بودم، نماز هر دو صحیح است. یکی می‌گوید که من نماز را به تو اقتدا کردم و آن یکی هم همین را می‌گوید، اگر هر دو بگویند که امام بودیم، هر دو نمازشان درست است ولی وقتی بگویند که هر دو ماموم هستیم نمازشان درست نیست!

به ممکن یا غیر ممکن بودن نگاه نکنید، شما فکر کنید که همین‌طور این روایت را گفتند ولی بحث سر این است که وقتی وضع نماز در مرتبه اولیه جماعت باشد، می‌گویید که چون کسی نیست که پشت سر من بایستد، من امام هستم یعنی این وجه غلبه دارد. یعنی انسان وقتی تک است باید امام باشد.

از همین روایت چقدر مدل در می آید. یعنی اگر بگویی که امامی هستم که مأموم ندارم می گویند اشکالی ندارد ولی اگر بگویند که من مأموم هستم و امام ندارم می گویند که اشتباه کرده ای!

یک مدل تشبیهی را مطرح کنیم؛ یک سری آدم باید به جایی حمله کنند. هر دسته ۵ نفر دارد، از این بین ۳ فرمانده است و در همین بین یک نفر باید برای ۴ نفر فرمانده باشد، (این ها همه روایت دارد، یعنی امکان وقوع داشته است، ولی خیلی بعید است که در طول تاریخ چنین اتفاقی بیفتد ولی گفته است زیرا می خواهد مدل بگوید)؛ حال آمدیم و فرمانده شهید شد، باید یک نفر جای این را بگیرد، اگر آن شهید شد، باید بعدی فرمانده شود، و بدین ترتیب تا آنکه نفر پنجم فرمانده می شود یعنی امام می شود. اصلش روی «امامت» می چرخد.

اصل روی «امام» می آید، هر کسی باید آماده باشد و این شرایط را در خودش احیاء کند.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِمَامُ الْقَوْمِ وَأَفْدُهُمْ فَقَدَّمُوا أَفْضَلَكُمْ^{۱۱۸}.

پیش نماز باید وافد (کسی که پیشکش برای کسی می برد. کسی که مثلا با شخصیت و با عظمت و جلالت جلودار یک گروه می شود یعنی شخصیت آن گروه با او می شود) باشد، پس بهتر است مودب ترین تان را امام کنید. سخنگوی شما امام شماست.

ما باید افضل باشیم، چون دنیا جای شما را باز می کند و جایی شما را امام می کند.

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ صَلَّى بِقَوْمٍ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَيَّ سَفَالٍ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۱۱۹}

هر کسی بر گروهی پیش نمازی کند در حالیکه در آن گروه اعلم تر از آن باشد، کار آن قوم به پستی می رود.

این روایت نیز دارد مدل سازی می کند.

^{۱۱۸}. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۷

^{۱۱۹}. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۸

یعنی باید اعلم‌ها به ترتیب مشخص شوند، ما باید از قبل، جمع‌هایمان و رتبه‌بندی‌هایمان مشخص باشند؛ نمی‌توانیم بگوییم که همه مثل هم‌اند. جمع‌هایی که حسادت می‌کنند، نمی‌توانند امت شوند.

مشکل این است: جمعی که نمی‌تواند اعلم خودش را بشناسد و اعلم خودش را پیش بیندازد، نمی‌تواند امت درست کند؛ متأسفانه ما ملاک نداریم، از یک طرف بدانیم که اعلم کیست؟ و از طرف دیگر آنکه آن اعلم خودش را گم نکند. این دو چیز با هم است. امت‌هایی که ایراد دارند از دو طرف ایراد دارند.

پرسیدند که وقتی پشت سر امام هستیم آیا حمد و سوره بخوانیم؟ خیر. چرا؟ چون امام ضامن قرائت است اما ضامن صحت نمازهای افرادی که پشت سرشان است نیست؛ مثلاً کسی که وضو ندارد نمی‌تواند بگوید که امام ضامن من است. یعنی امام ضامن همه چیز نیست.

یعنی امام را در نماز جماعت، ضامن یک‌سری کارها کرده‌اند و ضامن یک‌سری کارها نکرده‌اند، می‌توانید تنها بگویید که این بخش از کار به گردن امام است. این در مباحث گروهی است که مثلاً جمعی تشکیل می‌شود که همکاری نمی‌کنند، سرگروه ضامن همکاری نیست، امام ضامن قرائت کار است. یعنی آن غایت‌سازی و محتواسازی و مفهوم‌پردازی به عهده امام است. یعنی شما به نماز جماعت رسیدید، شما به عنوان مأموم می‌گویید که باید چه کنیم؟ می‌گویید که باید تکبیر بگویید و بقیه با امام است و این روایتی دیگر است. مهم است که روایت از کدام جهت دیده شود.

۳ رویکرد داریم:

- (۱) مأموم به امام
- (۲) امام به مأموم
- (۳) رویکرد کلی به نماز

«وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقِرَاءَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ فَقَالَ لَا إِنَّ الْإِمَامَ ضَامِنٌ لِلْقِرَاءَةِ وَ لَيْسَ يَضْمَنُ الْإِمَامُ صَلَاةَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَلْفِهِ إِنَّمَا يَضْمَنُ الْقِرَاءَةَ».^{۱۲۰}

^{۱۲۰} من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۷

امام ضامن برخی ارکان نیست یعنی شما خودتان موظف به انجام درست کار هستید، مثلاً در حکومت، ولی فقیه می‌آید و موضع مقابل استکبار را قرائت می‌کند و این که شما به وظیفه‌تان عمل کنید با شماست.

مأمومین گاهی چپه می‌شوند و می‌خواهند امام مأموم باشند؛ خیلی‌ها امام را می‌گذارند و برعکس او می‌ایستند به نماز، این یکی از خواب‌های رایج است که خیلی‌ها می‌بینند، یعنی در امتی زندگی می‌کند که آن امت هماهنگ با آن امام نیست.

«وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: خَمْسَةٌ لَا يُؤْمِنُ النَّاسَ وَلَا يُصَلُّونَ بِهِمْ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ الْأَبْرَصُ وَالْمَجْدُومُ وَوَلَدُ الزَّانَا وَالْأَعْرَابِيُّ حَتَّى يُهَاجِرَ وَالْمَحْدُودُ.»^{۱۲۱}

لَا يُؤْمِنُونَ، واژه جالبی است. در روایت است که ۵ تن نمی‌توانند امام جماعت شوند:

یعنی هر کسی را امامت می‌کنی، باید مواظب باشید که این ۵ تن نباشند:

• برص: صرف بیماری پوستی را نمی‌گویند بلکه بیماری پوستی که بر اثر مسخ‌شدگی (لعن و نفرینی و...) ایجاد شده است. ابرص مثل دماغ پینوکیو است! یعنی بیماری‌هایی که در اثر یک گناه به صورت مسخ‌شدگی است و قابل بازگشت نیست. مثلاً جزام: برخی ظلم‌های آشکار بیماری‌های این چنینی می‌آورد.

• ولد زنا

• اعرابی (بادیه نشین)

• محدود یعنی سابقه دارد.

پس گناهای نکنید که امام نشوید..

در جریان عاشورا هر کسی بود، امام بود، اباعبدالله کسی که مأموم بود را در بین خودشان راه نداد. چون همه شهید شدند، باید امامانه بمیرند و نه مأمومانه. پس برص، حد، ولد زنا، اعرابی (بادیه نشین) نداشته باشیم.

^{۱۲۱} . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۹

صاحب‌القید: کسی که به واسطه جرمی خیلی کارهایی را نمی‌تواند انجام دهد، در روایت به معنای زندانی است. آدم وسواسی مثال خوبی است. ولی این در احکام متفاوت می‌شود که هر زندانی را نمی‌توانید صاحب‌القید بدانید. ممکن است کسی بگوید که من نمی‌توانم فلان کار را انجام ندهم (موسیقی گوش ندهم، یا سیگار را ترک کنم). این در مفهوم کلان است و نه مفهوم فقهی. یعنی در نظام امامت نمی‌شود که بگوید که باید حتما تخت باشد تا بخوابم! هر چیزی برای خودش صاحب‌القید و فلج دارد.

ما احکام نمی‌گوییم. مثلا می‌گویند که ما فلج هستیم، می‌توانیم امام جماعت باشیم؟ ممکن است بگوید: بله، می‌شود. ولی ما همان یک روایت را می‌گوییم.. یعنی اگر قومی به فضائل خود واقف نباشد یا کتمان کند، امت‌سازی اتفاق نمی‌افتد. اگر بیشتر بلد هستیم، بگوییم! اگر قومی به سمت تواضع‌بازی رفت از امت داشتن محروم می‌شود. این‌ها را برای ما گفتند و جزئی بررسی کردند.

روایات چند بعدی هستند، در حوزه به این‌ها خارج فقه می‌گویند که یک روایت را در ۶ جلسه بررسی می‌کنند.

«قَالَ الْبَاقِرُ وَالصَّادِقُ (عليهما السلام) لَا بَأْسَ أَنْ يُؤْمَ الْأَعْمَى إِذَا رَضُوا بِهِ وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ قِرَاءَةً وَأَفْقَهُهُمْ»^{۱۲۲}

امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) فرمودند: امامت و پیش‌نمازی شخص نابینا اشکالی ندارد مشروط بر اینکه مأمومین، به امامت او راضی باشند، و بیشتر از ایشان قرآن بدانند و عالم‌تر و آگاه‌تر از آنان باشد.

گاهی یک نابینا فقه بر یک امت نابینای غیر فقه ترجیح داده می‌شود. باید مواظب باشیم. الان تمام مشکلات ما به این برمی‌گردد. به انزواء رفتن انسان‌های توانا در جمع‌های ناتوان و اخذ منصب توسط افراد ناتوان.

«قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) ثَلَاثَةٌ لَا يُصَلِّي خَلْفَهُمُ الْمَجْهُولُ وَالْغَالِيُ وَإِنْ كَانَ يَقُولُ بِقَوْلِكَ وَالْمَجَاهِرُ بِالْفِسْقِ وَإِنْ كَانَ مُقْتَصِدًا»^{۱۲۳}

امام صادق (عليه السلام) فرمود: سه کس هستند که پشت سرشان نماز نمی‌توان کرد اول آنکه مجهول الحال است یعنی مذهب و اعتقادش معلوم نباشد، دوم کسی که غالی مذهب باشد (یعنی در مورد پیامبر و ائمه معصومین صلوات الله عليهم أجمعين) غلو کند و ایشان را خدا بداند یا قدرت و سلطنتی برای آنان قائل باشد که در واقع

^{۱۲۲} . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۹

^{۱۲۳} . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۹

واجد و حائز آن نباشند و شناخت آنان را کافی از عمل بدانند) هر چند در ظاهر اظهار تشیع کند و خود را شیعه امامی بداند، و سوّم کسی که فسق او نمایان باشد، هر چند زیاده روی هم نکند.

پس پشت سر سه شخص نماز نخوان:

(۱) مجهول الحال یعنی موضع مشخص ندارد.

(۲) غالیّ: غلو می کند، حتی ممکن است غالیّ منعطف هم باشد، یعنی حال جامعه را مراعات کند، ولی به هر حال تبعیت از او جایز نیست.

(۳) فاسق: بگوید که من آدابی را هم می دانم ولی متجائر به فسق است و صرف رعایت نمی تواند فرد را امام کند بلکه باید رعایتش کامل باشد.

شما می خواهید یک عده را برای مذاکره بفرستید، این ها امام شما هستند، نمی توانند مجهول الحال، غالیّ یا فاسق باشند. این ها مدل می شوند.

این روایات چون نزدیک به فقه می رود، برای این که مسئله محور شود، سخت است و می گویند که مثلاً شما نباید این کار را بکنید اما ما از این روایات درس می گیریم.

ان شاء الله که عامل و جاری کننده این روایات در جامعه باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

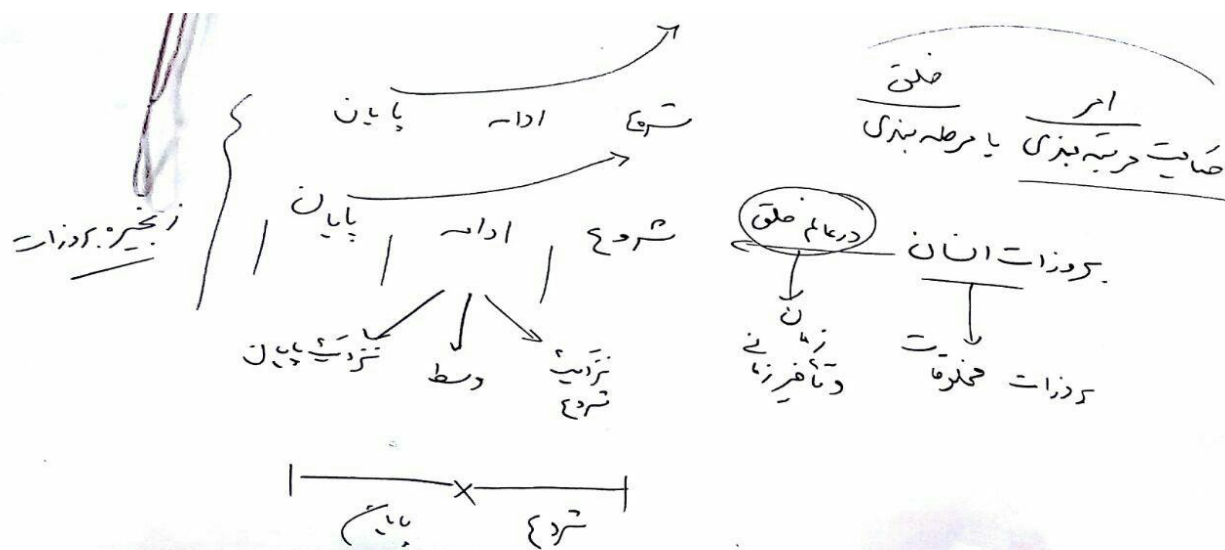
جهت قبولی اعمال و پیوستن به کاروان زیارتی امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین، صلواتی ختم بفرمایید.

انشاءالله ثواب این جلسه پیوستن به امت جهانی در روز اربعین باشد. کسانی که می‌توانند به این سفر بروند خدا قدرت بدهد که بتوانند شرکت کنند و کسانی که استطاعت ندارند نیز در ثواب همه کسانی که حضور دارند، مشارکت داشته باشند.

پیش از ادامه بحث جلسه گذشته، مقدمه‌ای را خدمتتان عرض می‌کنم. بروزاتی که انسان از خود صادر می‌کند این است که؛ چون در عالم خلق است، شروعی دارد، ادامه‌ای و پایانی. خود این پایان به شروع دیگری منجر می‌شود. همه بروزات این سه مولفه را دارند: شروع، ادامه و پایان. ممکن است در خود ادامه هم، طول پیدا کند و به سه قسمت تفکیک شود. نزدیک به شروع، وسط و نزدیک به پایان.

هر بروزی از بروزات انسان را می‌توان سه مولفه‌ای یا پنج مولفه‌ای کار کرد. این قاعده مربوط به همه بروزات است. حتی بروزات مخلوقات نیز به همین صورت است و در هر علمی که وارد شوید مثل شیمی، فیزیک و علم طب، همین وضعیت است. مثلاً وقتی بناست بیمار دارویی را شروع کند، طیب برای هر سه وضعیتش برنامه‌ای داشته باشد و هر پایانی، آغازی دارد. به همین صورت زنجیره بروزات شکل می‌گیرد. سه مولفه‌ای بودن یا پنج مولفه‌ای بودن بروزات به دقت ما برمی‌گردد. مولفه‌بندی می‌تواند دوتایی باشد، شروع و پایان.

اهمیت این مولفه‌بندی در حوزه‌های نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی و تبیین حقایق دارای اهمیت زیادی است. این بروزات در عالم خلق همراه با زمان است و تاخیرهای زمانی دارد اما در عالم امر به همین شکل نیست. نوعاً وسط‌ها را در عالم امر نمی‌گویند و شروع و پایان‌ها را می‌گویند. هر فعلی در عالم اتفاق می‌افتد؛ چه در ساحت عالم امر و چه در عالم خلق، دو بخشی می‌شود، از زمانی که صادر می‌شود تا زمانی که واقع می‌شود.



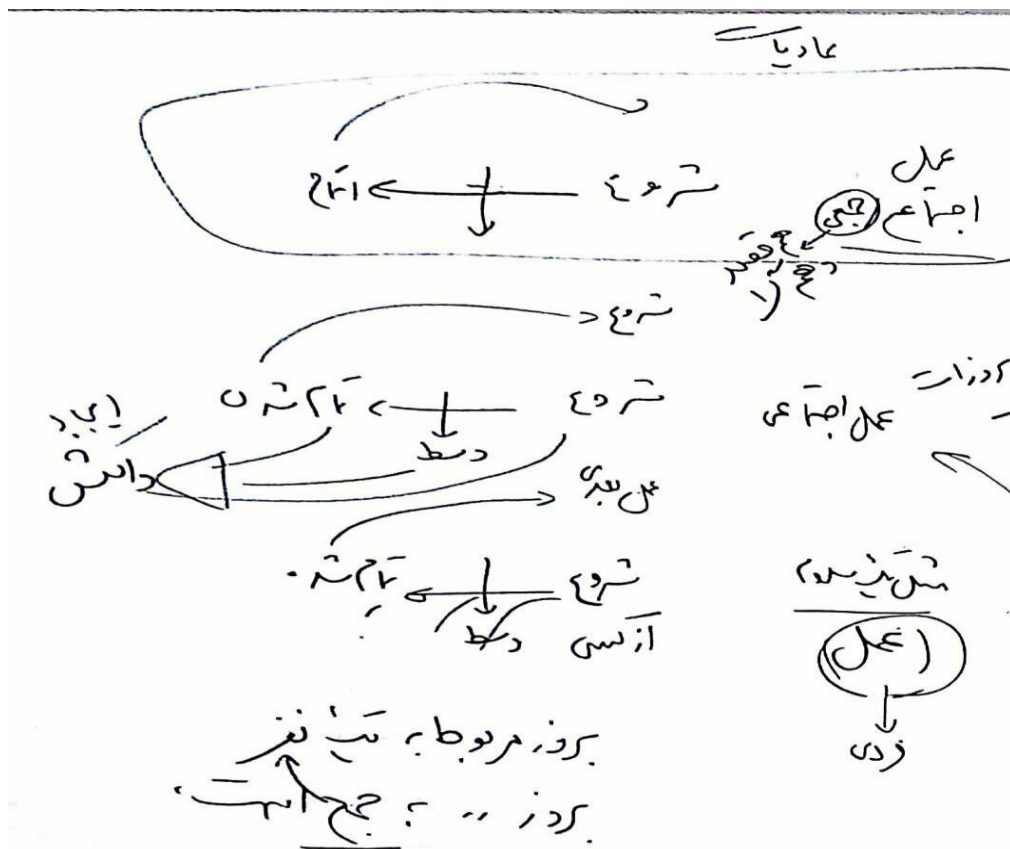
وقتی سوره‌های با واو قسم را می‌خوانیم، بعضی از این سوره‌ها به عالم امر و برخی به عالم خلق اشاره می‌کند. در همه این سوره‌ها سه مرحله‌ای، پنج مرحله‌ای، دو مرحله‌ای بودن را می‌بینیم. مرحله‌بندی دارند. در واقع حکایت مرتبه‌بندی (اگر در عالم امر بخواهیم صحبت کنیم) و مرحله‌بندی (اگر در عالم خلق صحبت کنیم) که بیشتر در عالم خلق صحبت می‌کنیم، در سوره‌هایی که با واو قسم شروع می‌شوند، آمده است. سوره‌های عادیات، مرسلات، نازعات، صافات و... .

زمانی شکل‌گیری امت داریم، زمانی استقرار امت داریم و زمانی تثبیت امت داریم و به تبع منجر به شکل‌گیری امت می‌شود و زنجیره‌ای از امم شکل می‌گیرد و به امام زمان (عج الله تعالی فرجه) می‌گوییم مهدی الامم یعنی هدایت‌کننده امت‌ها. قائل به امم می‌شویم. ممکن است زنجیره‌های این موارد شکل‌های مختلف داشته باشد اما فعلا کاری با آن نداریم.

این مدل، همین مدلی است که الان در حال مطرح کردن آن هستیم. می‌توان پنج مرحله‌ای نیز گفت: شکل‌گیری، استقرار که نزدیک به شکل‌گیری است، استقراری که نزدیک به تثبیت است. ممکن است این طور برنامه‌ریزییم. برای تعریف امت از زنجیره بروزات آغاز می‌کنیم.

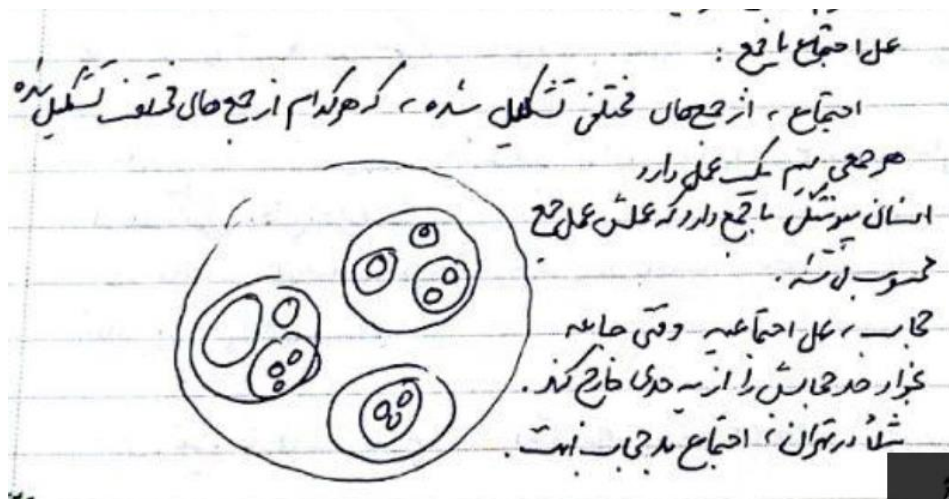
بر اساس تحلیل عقلی به این مرحله‌بندی می‌رسیم. در عالم خلق بیشتر صحبت می‌کنیم. این بحث به امر هم مرتبط می‌شود. کمترین بروز را عمل می‌گوییم. کسی وارد می‌شود و سلام می‌کند، ظاهرش یک عمل است. به نظر تان می‌رسد این سلام سین و لام و الف و میم است! اما با این سلام، علیکی هم می‌آید. از جایی، از کسی شروع شده و

تمام شده است. این منجر شد به فعل و عمل بعدی خود فرد. در بقیه هم این عمل ایجاد واکنشی می‌کند. بنابراین عمل‌ها در طبع‌شان ممکن است فردی یا اجتماعی بشوند. اگر در عملی این واکنش فوری دیده نشود، فردی اطلاق می‌شود. عمل به یک‌سری عمل فردی و یک‌سری عمل‌های اجتماعی تقسیم می‌شود. عمل اجتماعی در واقع با واکنش دیگران روبرو می‌شود. عمل اجتماع با عمل اجتماعی فرق می‌کند. چند نفر جمع می‌شوند و کاری را انجام می‌دهند. شروع دارد، وسط دارد و اتمام. مثل سوره عادیات که عملش فردی نیست حتی اجتماعی هم نیست بلکه عمل اجتماع است. انسان در بروزاتش هویت جمعی پیدا می‌کند و هیچ چاره‌ای برای انجام عمل جمعی ندارد تا وقتی که تبدیل به اُمّت شوند. قبل از این که عمل اجتماع اتفاق بیفتد، حتما باید اُمّت شده باشد. دلیلش این است که این عمل از یک جمع هم قصد و هم گرا اسمش عمل و بروز می‌شود. ممکن است عمل فسق باشد و آن اُمّت پراکنده عملش فسق می‌شود. این اُمّت است اما در آنها اختلال ایجاد شده است. اُمّت بودن را از عمل تشخیص می‌دهیم و نه از قصد. در واقع این بروز مربوط به یک نفر است. این بروز مربوط به یک جمع است. اینکه اُمّت اسلامی سالیان سال اُمّت باشد اما منجر به قتل امامش شود، منجر به دوری و غیبت امامش شود، این ایراد اُمّت است و شما نمی‌توانید از آن خارج شوید و چاره‌ای جز اصلاح این اُمّت ندارید. شما هم جزیی از این اُمّت هستید و نمی‌توانید از آن فرار کنید. نمی‌توانید فرار کنید و باید ایستادگی کنید و اصلاح. باید برائت قلبی و امر به معروف و نهی از منکر داشته باشید. وقتی انسان بدنش بیمار می‌شود، گلوبول‌های سفید حمله می‌کنند اما از پس آن بر نمی‌آیند و بدن می‌میرد. به هر حال گناه اُمّت را به حساب خودتان هم باید حساب کنید. شما نمی‌توانید خودتان را منقطع از آن اُمّت بدانید.



وقتی در امتی قرار می گیریم، بلافاصله با اظهار برائت از کارهای آن امت خود را تبرئه می کنیم. صرف تبرئه کافی نیست چون این یک فرد و یک جریان شده است. عمل اجتماعی این جریان باید درست شود. ممکن است سالیان سال این کار طول بکشد. کاری که انبیاء الهی انجام داده اند و غیبت حضرت (عج الله تعالی فرجه) به دلیل اصلاح امت است و این غیبت جزء امر به معروف و نهی از منکرهای زمان است. خود را از امت جدا نکرده است اما کاری کرده است که امت اصلاح شود.

عمل اجتماع یا جمع مربوط به جمع های مختلفی است. هر جمع برای خودش عملی دارد.



در مورد حجاب که یک عمل اجتماعی است، وقتی تبدیل به عمل اجتماع می شود که جامعه تصمیم داشته باشد حجابش را از حدی خارج کند. در تهران و شهرهای بزرگ عمل شان این است که بد حجاب باشند. اگر یک مسیحی وارد این شهر شود و بخواهد در مورد دین اسلام در این شهر تحقیق کند و بر اساس آن بخواهد به دین اسلام مشرف بشود، می گوید من رفتم تهران و دیدم مردمی دارد که سطح حجاب شان چنین است...، پس می گوید یا دین شان چنین گفته یا اینکه شیعه اعتقاد به حجاب دارد اما مردمی که شیعه هستند، قائل به این نیستند. قاعدتا در موقع اذان باید بروند سراغ نماز اما ۹۹ درصد پایبند نبودند. در بازار ۹۹ درصد دروغ را به عنوان یک امر عادی می دانند و در خیابانها تخلفات رانندگی فراوان است. و این می شود شیعه در زمان حکومت اسلامی و این می شود عمل این جمع! شما جزیی از این جماعت هستید و عمل آنها عمل تو می شود. حالا می گوئید من از این جمع خارج می شوم. کجا می خواهید بروید؟! آمریکا، آلمان، فرانسه،...؟ اگر امت تان را تغییر بدهید که به بدبختی بزرگتری دچار شده اید! چرا که عمل جمع آنها صد در صد استکباری و طاغوتی ست و تا مرفق دستشان در خون عالم است و واضح است که این خیلی بدتر است.

چاره ای جز ایستادن و اصلاح امت ندارید. شما وقتی برای نماز اهتمام دارید و مساجد را احیاء می کنید و معاملات را از ربا و دروغ پاک می کنید و از تخطی از رهبری دوری می کنید، عمل اجتماع انجام می دهید اما خودتان تبدیل به عمل اجتماع نمی شوید. در این قسمت فکر نمی کنید که در حال انجام جمع عمل هستید و خودتان را کوچک می گیرید و فقط هم موردی تذکر می دهید و هیچگاه حتی به ذهنتان نمی رسد که می توانید جزیی از این جمع ها بشوید

و دست یک نفر را بگیرید و ببرید برای اصلاح... این حس را نداریم چون خود را با کوهی از گناه مواجهه نمی- بینیم و به کوه ثوابش هم فکر نمی‌کنیم! در این صورت سعی می‌کنیم به عنوان یک شاخصه اصلی در عمل جمع حساب شویم و این خیلی متفاوت است با زمانی که به عنوان یک دانشجو فقط چند تذکر می‌دهیم.

بدانیم وقتی غلبه با گناه شود، بعد از مدتی آن امت نمی‌تواند امام قبلی را داشته باشد. این که می‌گویند ولایت فقیه مقبولیت می‌خواهد، در واقع ضمانت اجرایی ولی فقیه آن است که شناخته شود و امرش به کار بسته شود و اگر امتی تمایل به این کار نداشته باشد، هرچقدر هم آن ولی عادل باشد و عاقل باشد، آن ولی به درد آن امت نمی‌خورد.

عمل جمع عبارت است از برآیند همه جانبه اعمال افراد. خیلی از این اعمال در بعد ملکوتی افراد قرار می‌گیرد.

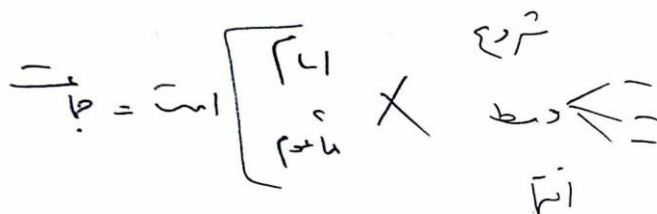
وقتی احکام نماز جماعت را می‌گوییم، نماز جماعت نماد، عمل جمعی است و قوانین یا احکامی که در نماز جماعت آمده است نمادی و یا تعلیم برای عمل جمعی است. مثال؛ شما نماز جماعت دارید که آن را امام و ماموم تشکیل می‌دهند که دو تا باشند کافیست. در یک صفی قرار می‌گیرند که قاعده صف هم مشخص است و نماز امام از ماموم جلو می‌افتد. بعضی از اعمال را که انجام می‌دهد، گویی انجام نداده است مثلاً اگر ماموم از رکوع بلند شد و امام بلند نشده بود، ماموم می‌تواند مجدد به رکوع بازگردد، گویی که رکوع امام انجام می‌شود. نه این که رکوع از رکن بودن خارج شود بلکه قیمتی برای نماز امام قرار می‌دهد که بر اساس آن قیمت نماز ماموم خریداری می‌شود! حالا چه یک میلیون ماموم و چه یک ماموم. مثلاً یک میلیون رکوع ماموم، به یک رکوع امام برابری نمی‌کند.

برای مصیبت
عمل صحیح عبارت از اعمال آزاد
نمازها نمازهاست عمل صحیح است
تواضع نمازهاست
(صام) .. نماز از عمل صحیح است
تعلیم بر

از یک کار احکامی ساده می‌توان استفاده کرد و آن کار را در یادگیری بحث قواعد اَمّت سازی قرار داد لذا می‌خواهیم همین کار را انجام بدهیم.

هر عملی حداقل ۳ مولفه یا ۵ مولفه دارد. شروع، اتمام، وسط؛ که همین وسط به ۳ مولفه قسمت می‌شود. پس احکام جماعت را می‌توان به پنج دسته کلی تفکیک کرد. بخش اول مربوط به شروع است مثلا شما نمی‌توانید امام جماعتتان را غیر عادل انتخاب کنید. این مربوط به شروع است. شما نمی‌توانید بدون همه قوانین مربوط به نماز، نماز جماعت را شروع کنید.

در عمل جمعی اگر بخواهد اَمّت ساخته شود دو سری عمل خواهیم داشت. امام و ماموم.



امام می‌خواهد شروع کند، اگر امام اذان و اقامه را شروع کرد از ماموم اذان و اقامه ساقط می‌شود. این شروع ندارد دیگر. البته اگر بخواهیم مدل سوره عادیات پیش برویم، باید پنج تایی انجام بدهیم.

عادیات: شروع

موریات: بعد از شروع

مغیرات صبحا: وسط کار

اثرن به نقعا: نزدیک به انتها

فوسطن به جمعا: انتها

نماز جماعت، مدرسه‌ای برای اَمّت سازی است؛ عمل است، هم عمل اجتماعی، هم عمل اجتماع. بواسطه هر کدام از این دسته احکامی بر آن بار می‌شود. خود نماز جماعت، شروعی دارد که می‌شود عمل، استمراری دارد که می‌شود

عمل اجتماعی، و انتهایی دارد که می‌شود عمل جمع. این یک بلوغ دارد یعنی وقتی کسی نماز جماعت می‌خواند سه تا قصد و حالت بر او عارض یا حاصل شود. عملی را انجام داده است که فردی بوده است و لازم نیست دوباره آن را انجام دهد. نماز جمعه را دو رکعتی می‌خوانید و دوباره نماز ظهر را نمی‌خوانید. این عمل اجتماعی است و دیگر فردی نیست. یعنی دیگران متوجه می‌شوند و بر روی آنها اثر می‌گذارد و عمل جمع است یعنی خودش یک عمل است. نماز جماعت اقامه شد یعنی این جماعت نماز خواندند. عمل جمع یعنی جمع عمل می‌کند. عمل مربوط به جمع می‌شود.

نماز در حین جنگ از مدل عمل جمعی استفاده می‌کند و اعمال را به صورت پازلی به هم وصل می‌کند. روایت‌های نماز خوف نیز جالب است.

انسان اگر این سیر را خوب طی کند، می‌تواند استفاده بهتری از یک عمل‌اش داشته باشد.

نماز نماد ذکر است و خودش، غایت است. آیات مربوط به حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن زیاد است.

نماز جماعت در امت‌سازی هم تبیین و تمرین است و هم مانور و عملیات است. بیان رابطه امام و امت و حدودش در احکام نماز جماعت آمده است. اگر امام قبله را اشتباه ایستاد، ماموم باید تذکر بدهد. نمی‌شود گفت که امام مطلقاً امام است بدون چهارچوب، مطلق بودن ولایت فقیه به معنای خارج بودن از چهارچوب نیست. امام در چهارچوب تقوا و عدالت است. مطلق یعنی در برابر قانون اساسی مقید است اما در چهارچوب احکام شرع است. اگر علم ناکافی باشد دیگر ولی نیست.

سه مولفه اصلی نماز، جماعت، بیت یا زمین یا مسجد. هر جایی که نماز جماعت اقامه شود، می‌شود مسجد. نمادی برای نماز جماعت می‌شود. در مسجد هم گرابی و خواندن نماز با هم موضوعیت دارد.

از بدبختی‌های ما این است که امام‌های ما رودربایسی می‌کنند! باید هر کس که به مقام امامت در جامعه خودش می‌رسد، تواضع نکند و اعلام کند.

اصل هر نمازی که می‌خوانید باید بدانید که امام هستید. یعنی در نماز فردی اصل بر امام بودن خود فرد است که قبلاً بحث شد. شما امامید اما امام بالاتر نیز دارید.

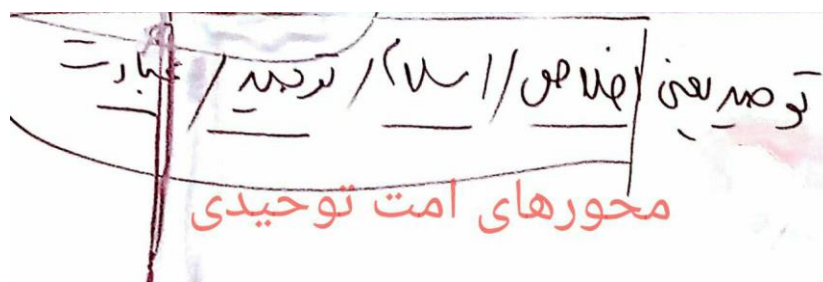
نماز جماعت دلیلی بر اُمت‌سازی است. نماز جماعت آموزش شیوه‌های اُمت‌سازی است و نماد امامت اُمت است. احکام اُمت را هم می‌گوید و این خیلی با شکوه است و مدرسه باشکوهی است. مسجد محل اجتماع اُمت است. هرچقدر هم باورهای امام تقویت شود، بر روی باورهای امام بیشتر اثر دارد. در واقع امام عضوی از اُمت می‌شود که بیشترین تاثیر را بر روی اُمتش دارد و اُمت پذیرنده امام می‌شود. نماز جماعت به عنوان گواه در اُمت‌سازی است.

«عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ رَغْبَةً عَنْهَا وَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ».^{۱۲۴}

بی میلی نسبت به نماز جماعت یا به این دلیل است که فرد کار دارد و نمی‌رود یا می‌گوید که تا به حال به این موضوع فکر نکرده‌ام.. که این هم باز نشانه بی‌رغبتی نیست و یا اینکه می‌گوید من اصلاً خوشم نمی‌آید.. که این خوب نیست.

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ^{۱۲۵} عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِنَلَّا يَكُونَ الْإِخْلَاصُ وَ التَّوْحِيدُ وَ الْإِسْلَامُ وَ الْعِبَادَةُ لِلَّهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَكْشُوفًا مَشْهُورًا لَأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةٌ عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِلَّهِ وَ حُدَّةٌ وَ لِيَكُونَ الْمُنَافِقُ وَ الْمُسْتَخْفُ مُؤَدِّيًّا لِمَا أَقْرَبَ بِهِ يُطَهِّرُ الْإِسْلَامَ وَ الْمُرَاقَبَةَ وَ لِيَكُونَ شَهَادَاتُ النَّاسِ بِالْإِسْلَامِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةً مُمَكِّنَةً مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الزَّجْرِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».^{۱۲۶}

جماعت برای این تشکیل شده است که اخلاص، توحید، اسلام و عبادت برای خدا غلبه یابد. شبیه آنچه برای حجاب گفته شد که رویه جامعه را توجه به نماز ببیند. توحید یعنی اخلاص، اسلام، عبادت و توحید.



^{۱۲۴} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۲۹۲

^{۱۲۵} (۴) - یأتی فی الفائدة الأولى من الخاتمة برمز (ب).

^{۱۲۶} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۲۸۵

اخلاص یعنی فقط خدا. توحید یعنی وحدانیت خدا و یکپارچگی و هماهنگی و هم‌صدایی در خدا گفتن. اسلام یعنی بدون آسیب بودن و سلم بودن. عبادت یعنی عبد بودن.

جامعه باید طوری باشد که فرد نفاق‌دار نتواند به مردم ضرر برساند. اگر بنا شد کارهای بزرگی انجام شود، بر مدار بر و تقوا باشد و جلوی معاصی را در تما عالم بگیرند.. و راحت هم بتوانند بگیرند.

نوعاً اخباری که از امام رضا(علیه‌السلام) هست اخبار عللی و مناطی است. نوعاً ثواب نمی‌گویند بلکه محتوا است. روایت‌هایی که از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) است نوعاً بر روی ثواب‌هاست.

نماز جماعت، آموزش شیوه‌های اُمت‌سازی است. ابتدا کم‌ترین نیاز را مطرح می‌کنند و انگیزه‌سازی می‌کند و بعد برای جماعت و سپس از صف‌بندی می‌گوید. ضرورت حفظ وحدت همراه با تدبیر را می‌گوید و امام جماعت را نماد اُمت می‌کند و به نقش امام توجه می‌دهد.

کم‌ترین نظام اُمت، دو نفر است. رجلیت توانی از انسان است که ظهور دارد مثل کاری که حضرت زینب(علیها‌السلام) یک‌تنه انجام دادند. این خاصیت مرد بودن است. نقش زن بودن نقش خفاست.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) يَقُولُ إِنَّ الْجُهَنِيَّ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِنِّي أَكُونُ فِي الْبَادِيَةِ وَمَعِيَ أَهْلِي وَوَلَدِي وَغِلْمَتِي فَأُوذُّنُ وَأَقِيمُ وَأُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ الْغُلَمَةَ يَتَّبِعُونَ قَطْرَ السَّمَاءِ^{١٢٧} وَ أَبَقَى أَنَا وَ أَهْلِي وَ وُلْدِي فَأُوذُّنُ وَ أَقِيمُ وَ أُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَإِنَّ وُلْدِي يَتَفَرَّقُونَ فِي الْمَاشِيَةِ فَأَبَقَى أَنَا وَ أَهْلِي فَأُوذُّنُ وَ أَقِيمُ وَ أُصَلِّي بِهِمْ أَفَجَمَاعَةٌ نَحْنُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَذْهَبُ فِي مَصْلَحَتِهَا فَأَبَقَى أَنَا وَ وَحْدِي فَأُوذُّنُ وَ أَقِيمُ وَ أُصَلِّي أَنَا فَجَمَاعَةٌ أَنَا فَقَالَ نَعَمْ الْمُؤْمِنُ وَ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ»^{١٢٨}.

این روایات در روایات‌های باوری ما نیست. منطقه احکام محدود است برای این روایت‌ها و این روایت‌ها در لایه احکام مانده و از منبع معرفتی خودش دور افتاده است. در حالیکه این روایت‌ها می‌تواند در لایه معرفتی جامعه قرار

^{١٢٧} (٩) - فی المصدر - السحاب.

^{١٢٨} وسائل الشیعة، ج ٨، ص: ٢٩٦

بگیرد. بالاخص جامعه‌ای که نیاز به تک تک این روایت‌ها دارد. این فرد در بادیه بوده است، ببینید که نظام ذهنی-اش چه بوده، به تعداد فکر نکرده بود بلکه به انواع آدم‌ها فکر کرده است.

روایت‌های انگیزه‌دهی دو دسته است؛ تشویقی و اندازی.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ لِكَيْ يُعْرَفَ مَنْ يُصَلِّي مِمَّنْ لَا يُصَلِّي وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مِمَّنْ يُضَيِّعُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمَكِّنْ أَحَدًا أَنْ يَشْهَدَ عَلَى أَحَدٍ بِالصَّلَاحِ لِأَنَّ مَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي جَمَاعَةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ فَلَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ»^{۱۲۹}

این روایت جهت انگیزه‌دهی است. جماعت و اجتماع گذاشته شده است تا معلوم شود چه کسی نماز می‌خواند و چه کسی نمی‌خواند. چه کسی مراقب نماز اول وقت و چه کسی ضایع می‌کند. اگر چنین امکانی در جامعه نباشد، امکان شهادت وجود ندارد یعنی امکان امانت‌داری و فهم صالح بودن وجود ندارد. نماز جماعت شرط لازم است اما کافی نیست.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: هَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِإِحْرَاقِ قَوْمٍ فِي مَنَازِلِهِمْ كَانُوا يُصَلُّونَ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ لَا يُصَلُّونَ الْجَمَاعَةَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ أَعْمَى فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِنِّي ضَرِيرُ الْبَصَرِ وَ رَبَّمَا أَسْمَعُ النَّدَاءَ وَ لَا أَجِدُ مَنْ يَقُودُنِي إِلَى الْجَمَاعَةِ وَ الصَّلَاةِ مَعَكُمْ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص شُدَّ مِنْ مَنَزِلِكَ إِلَى الْمَسْجِدِ حَبْلًا وَ أَحْضَرِ الْجَمَاعَةَ»^{۱۳۰}

✓ خیلی از عبارتهایی که در روایات می‌آید و تهدیدی است باید در بستر نزول آن مطالعه شود. باید ببینیم که تهدید را مردم چگونه برداشت می‌کنند. نباید فقط ظاهر الفاظ را نگاه کرد. خیلی از الفاظ و ادبیات بر اساس چیزی بوده که برای مردم آن زمان ملموس بوده است. از آتش زدن ممکن است تاکید را برداشت کرده باشند.

✓ خود این روایت‌ها قابل تامل است و به ما این تصویر را می‌دهد که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز رویکرد به نماز جماعت خیلی خوب نبوده است.

✓ در روایت‌های دیگر شبیه به همین هست و در آنها این موضوع را در مورد همسایگان مسجد گفته‌اند. در مورد همسایگان مسجد این موضوع به این معناست که همراهی نکردن همسایه‌ها ایجاد خطرهای مختلفی

^{۱۲۹} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۲۹۳

^{۱۳۰} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۲۹۳

✓ می‌کرده‌است و بحث حضور منافقین در آنجا بوده است و جنبه امنیتی داشته است. نماز جماعت فعال، دشمن را منزوی می‌کند.

✓ به هر حال همه این مطالب که گفته شد نشان دهنده این مطلب است که مسجد را محراب و محل حرب واقعی قرار می‌دهد.

ساعت دوم

دوستانی هستند که عازم سفر کربلا هستند. در مسجد الزهراء(علیهاالسلام) و گروه آقای رجبعلی شعاری انتخاب شده است و به رسم علم‌داری پرچمی تهیه شده است با عنوان «لسان امت طه کلام امّ اییها». قصد دارند، مروّجین کلام امّ اییها باشند و این کلام را به عنوان لسان امت طه مطرح کنند. این پرچم را آورده‌اند اینجا و خواستند که بگویند این سفر را به نیابت از همه می‌روند.

در مورد اربعین می‌گوییم هر کسی می‌تواند برود و هر کسی نمی‌تواند برود باید دلش آنجا باشد. زیرا زیارت اربعین زیارت امّت و منسک امّت است. کسی بدون عذر نمی‌تواند نرود. کسی هم که عذر دارد باید حتماً دلش آنجا باشد. هر کسی نتوانست برود، کارهایی انجام بدهد که در راستای زیارت اربعین باشد. کسانی که نمی‌روند می‌توانند کارهای مهمی انجام دهند. چندتا کار پیشنهادی برای کسانی که نمی‌روند:

یک هفته‌ای را به عنوان اربعین فرصت پیدا می‌کنند تا یک کار اجتماعی انجام دهند. مثلاً اگر بتوانند برای روز اربعین مثلاً پیش همایشی برای سوره عادیات بگذارند. این که آدم‌ها توفیق بودن در جایی را ندارند، باید توفیق حضور در جای دیگری را فراهم کنند. فکر کنید در اربعین هستید و به ازای ۱۲۰ ساعتی که زائرین پیاده‌روی می‌کنند، نذر فرهنگی کنید. حالا هرچند ساعتش را که می‌توانید. کلیپ درست کنید، متن بنویسید، پژوهش کنید، مقاله بنویسید و .. هر کسی به طور خودجوش کار کند. این‌ها موقعیت خوبی است و سرنوشت ما را با کسانی که در راه‌پیمایی هستند، گره می‌زند. این راه‌پیمایی خیلی مهم است و جزء با شکوه‌ترین راه‌پیمایی‌های منسکی عالم است و خیلی باید دامنه داشته شود.

کسی نباید این را تخریب کند. چه آنهایی که می‌روند خدا اجرشان بدهد و چه آنهایی که این حرکت را پاس می‌دارند. رفتن در اربعین خیلی راحت است. به قصد راه‌پیمایی رفتن مهم است. سفر رفتن را سخت نکنید. بروید و آن

را تبدیل به سفر سختی نکنید. جا برای سکنی گزیدن نیست. ساده کنید تا بتوانید بروید. راه‌پیمایی و منسک اربعین، افراد را در فضای خاصی قرار می‌دهد. حواشی هم زیاد دارد که می‌تواند باعث حواس‌پرتی شود. اگر فرد به عنوان راه‌پیمایی برود، همه سختی‌ها قابل تحمل می‌شود. یکی از اتفاقات مهم در این منسک ایجاد روحیه جهادی است. اگر کسانی که به مباحث امت واقف‌تر هستند، این تبیین را ایجاد کنند که این فضا تبدیل به جهاد شود و تبدیل به تفریح‌گاه نشود، بسیار اهمیت دارد. مانور جهادی است و زن و مرد در این داستان فرقی با هم ندارند. اگر محدودیت بچه وجود دارد، می‌شود که یک‌بار خانم برود و یک‌بار آقا.

در روایات مطالب مهمی در صف‌بندی آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَإِنِّي أَرَأَيْكُمْ مِنْ خَلْفِي كَمَا أَرَأَيْكُمْ مِنْ قُدَامِي وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَ لَا تُخَالِفُوا^{۱۳۱} فَيُخَالِفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ.»^{۱۳۲}

«رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به مأمومین فرمود: صف‌های خود را راست و درست کنید که من شما را از پشت سر خود چنان می‌بینم که از پیش روی و مقابل خویش می‌بینم، و با یک‌دیگر در ترتیب مخالفت نکنید که خداوند در میان دل‌های شما مخالفت و دوگانگی اندازد.»

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در عین این روایت مختصات صف را بیان می‌کنند. از پشت و جلو و دو طرف بسته می‌شود. صف یعنی مختصات فرد از جلو و عقب و دو طرف. صف یعنی مختصات فرد در جمع که نسبت به جلو و عقب و دو طرف تعریف می‌شود و می‌گویند باید مراقب باشید و بی‌اعتنا نباشید. تخالف حالتی است بین دو طرف که فرد را به شک و تردید می‌اندازد. یعنی دچار آمد و شد می‌شوند و بده و بستان برای کاری که موجب می‌شود کار یا به بدی انجام شود یا با تاخیر صورت گیرد. نوعاً صفوف به خاطر تخالف بهم می‌ریزد. اسم این تخالف در فارسی می‌شود تعارف. الان که آمدی، در صف جماعت باید یک نفر برود جلو بایستد و امام شود، حتی نباید تعارف هم بکند. صف اول نوعاً صف‌های خطرناکی بوده است در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) احتمال ترور بوده است. اگر کسی با این عنوان جلو برود، حتماً به او ثواب جهاد را می‌دهند. این نماز دشمن‌شکن است.

^{۱۳۱} (۵). یحتمل أن يكون المراد لا تخالفوا في موضع القدم في الصف حتى يكون الصف مستقيماً، أو لا تنازعوا في التقدّم و التأخر في الصفوف (سلطان) و یحتمل أن يكون المراد ان لا تجعلوا صفوفكم غير متساوية لم ينقص بعضه عن بعض كما قال الفاضل التفرشي.

^{۱۳۲} من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۸۵

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: أَفْضَلُ الصُّفُوفِ أَوْلَهَا وَ أَفْضَلُ أَوْلَهَا مَا دَنَا مِنَ الْإِمَامِ».^{۱۳۳}

حفظ وحدت همراه با تدبیر:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ».^{۱۳۴}

در این خصوص روایات زیادی داریم که اغلب روایت خواندن نماز با اهل تسنن را جایز می‌دانند. حتی برخی روایات بسیار تاکید دارد.

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ لَنَا إِمَامًا مُخَالَفًا - وَ هُوَ يُبْغِضُ أَصْحَابَنَا كُلَّهُمْ فَقَالَ مَا عَلَيْكَ مِنْ قَوْلِهِ وَ اللَّهُ لَئِنْ كُنْتَ صَادِقًا لَأَنْتَ أَحَقُّ بِالْمَسْجِدِ مِنْهُ فَكُنْ أَوَّلَ دَاخِلٍ وَ آخِرَ خَارِجٍ وَ أَحْسَنَ خُلُقِكَ مَعَ النَّاسِ وَ قُلْ خَيْرًا».^{۱۳۵}

با مردم به گونه‌ای باش که آنها تو را به خوبی بشناسند و در جایی تو امام آنها شوی. مثلاً جایی می‌روی اما امام جماعت را لایق نمی‌دانی... پس کاری کن و طوری به خوبی شناخته شو که تو امام شوی، و البته این به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. موضوع خیلی جالبی است. جاهای مختلف می‌رویم که می‌گویند مثلاً استاد این کلاس خوب نیست.. کسی که عالم‌تر است و به حق است به آن فرد، احق‌تر است. توصیه شده است با اهل تسنن نماز بخوان و خوب باش، آنها به طور طبیعی تو را امام خواهند کرد.

«عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَ الصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ صَلَّى عَلَيَّ (عليه السلام) وَ رَأَاهُمْ».^{۱۳۶}

صبر می‌خواهد این کار و در طاقت هر کسی نیست. شما نمی‌توانید... اگر توانستید چنین کنید.

امام علی (عليه السلام) هیچ بعدی نداشت که بعد از رسول (صلى الله عليه وآله) پشت سر خلفا نماز می‌خواند. خیلی سخت است و امری شدید است و استطاعت می‌خواهد. نکاح‌ها را رسول (صلى الله عليه وآله) کرد؛ نکاح‌هایی که از

^{۱۳۳} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۳۰۵

^{۱۳۴} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۲۹۹

^{۱۳۵} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۳۰۰

^{۱۳۶} (۶) - فی المصدر - إن.

^{۱۳۷} وسائل الشیعة، ج ۸، ص: ۳۰۱

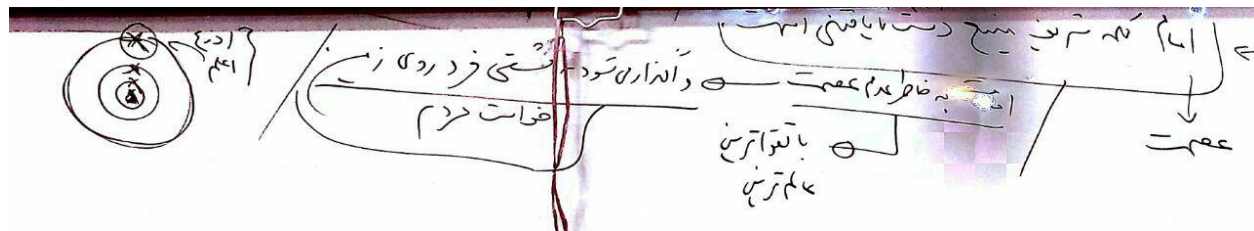
هر زهری زهرتر بود و نمازها را علی خواند که از هر زهری زهرتر بود. ولی چون اَمّت است، انجام دادند. این‌ها خیلی درس آموز است. اگر عالمی، باش، اگر مجتهدی، باش، بالاتر از علی (علیه السلام) که نیستی! که هر چه می‌شود ولی فقیه عادل را کنار می‌گذاری.. هر چه که باشد، او هم مثل فلان و فلان که نیست! این روایت چرا نباید در نظام فکری تشیع جاری شود؟!

اگر جایی در جمع مخالف بودن، باعث قتل شود، دیگر در آن جمع بودن، جایز نیست.

روایت‌هایی در مورد تدبیر داشتن نیز داریم. برخی از فقها خیلی اهل وحدت هستند. حضرت امام مناظ اصلی‌شان بر روی وحدت است. مثلاً در استفتائات می‌گویند اگر با اهل تسنن نماز می‌خوانی، نیازی به مهر نیست. البته همه فقها چنین نظری ندارند.

فکر کنید در جامعه اسلامی اهل تسنن را کسی نجس بداند یا لعن و سبّ خلفا را جایز بداند و مدام عید بگیرد و افتخار کند به تشیع! در این صورت با این روایت‌ها می‌خواهد چه کند؟! اگر وحدت‌گرا باشیم، آنها هم خیلی از کارها را انجام نمی‌دهند. امام جماعت، نماد اَمّت است.

کلمه امام برای ما کلمه‌ای شریف، منیع و دست‌نیافتنی است. اهل تسنن برعکس شیعه با واژه امام به راحتی برخورد می‌کنند.



وقتی ما می‌گوییم امام، مرحله‌ای از عصمت را قائل می‌شویم. دلیل آن را هم ارجاع می‌دهیم به کتاب‌هایمان. می‌گوییم اداره اَمّت را باید به معصوم سپرد. اگر معصوم نباشد، زندگی‌ها را خراب می‌کند. امام را مقارن با عصمت می‌دانیم. اگر بخواهیم ولایت فقیه بیاید، می‌گوییم باید عصمت داشته باشد و در غیر این صورت به خاطر عدم حضور امام معصوم، به شقی‌ترین فرد واگذار می‌شود! می‌گوییم چون امام معصوم نیست، امامت را باید به باتقواترین و عادل‌ترین سپرد. یا در نهایت به دموکراسی و خواست مردم واگذار می‌کنیم و این موضوع در همه کارهایمان

جاری است. در هر جمعی به دنبال باتقواترین و عادل‌ترین باشیم. البته کسی که در دایره بزرگتری قرار می‌گیرد، سطح بالاتر و قلمرو بیشتری دارد. گویی در محله خودمان روحانی داریم که اتفاقاً قاضی هم هست. پس امام جماعت مسجد ما باید نسبت به محله واقف باشد، در این محله که می‌روی باید شهرت ایشان به علم و ورع باشد. جامعه به امام گرایش ندارد چون به امام جماعت‌های محله گرایش ندارد. چرا به امام جماعت‌ها گرایش ندارد؟ چون جامعه، مسجد ندارد. در محله‌ها امام جماعت مطرح نیستند. اگر مطرح بود، وقتی مردم مشکل پیدا می‌کردند به سراغ امام جماعت می‌رفتند چون او اعلم است و مصلح به علوم. دریغ از اینکه حتی امام جماعتی قبل از نماز بیاید و پاسخگوی مسائل شرعی باشد! چنین جامعه‌ای، ولایت‌گرا نمی‌شود. این محله، یتیم است. با فرهنگ‌سرا زدن، یتیم‌سالاری راه انداخته‌اید.. در تهران هر دو سه محله‌ای باید حوزه علمیه می‌داشت. این است که اگر کلمه امام را معادل کلمه‌ای شریف و منیع بینیم آن هم بخاطر عصمت‌داشتن، او را دور می‌بینیم. نباید امام را دور بینیم چون امام نزدیک‌توست. اگر نتوانم مفهوم امام را نزدیک کنم، نمی‌توانم مفهوم خدا را برای بچه‌ام نزدیک کنم. بخاطر این خیلی مهم می‌شود که نباید از مفهوم امامت دور شد. در این بحث اصلاً بحث عصمت ندارید. شرایط امام را در جلسه قبل بررسی کردیم.

توجه به نقش امام

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقِرَاءَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ فَقَالَ لَا إِنَّ الْإِمَامَ ضَامِنٌ لِلْقِرَاءَةِ وَ لَيْسَ يَضْمَنُ الْإِمَامُ صَلَاةَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَلْفِهِ إِنَّمَا يَضْمَنُ الْقِرَاءَةَ».^{۱۳۸}

وقتی نظام هدایت و ولایت درست می‌کنید، در این نظام اعلم و اتقی بالا می‌آید و مطرح می‌شود و امر به معروف و نهی از منکر یعنی امر به حاکمیت اعلم و اتقی، و معروف‌تر از این در عالم وجود ندارد. از مساجد باید شروع کرد. آدم‌ها برای علم آمده‌اند، برای اتقی آمده‌اند. گاهی باید علم و تقوای افراد را به رخ کشید. ما داریم شعار ولایت فقیه می‌دهیم. ما از روی نظام و ساختار، ولایت فقیه را پذیرفته‌ایم.. چون مردم ما طبعاً ولایت دوست هستند، آن را پذیرفته‌اند و اینجا می‌توان به عظمت مردم و پاک سرشتی مردم پی برد.

^{۱۳۸} من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۷۸

نماز جمعه بحثش با نماز جماعت قدری متفاوت است. آنچه تا الان گفتیم در باب شکل گیری اُمّت است اما نماز جمعه بحثش در استقرار اُمّت است. اعتکاف‌ها، اعیاد و... بعد از تثبیت اُمّت است.

«رَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ صَلَاتُهُ عَلَى صَلَاةٍ أَوْعَفٍ مِنْ خَلْفِهِ.»^{۱۳۹}

اسحاق بن عمار از امام صادق (عليه السلام) روایت کرده است که فرمود: امام را سزاوار آن است که نمازش متناسب با حال ضعیف‌ترین کسی که پشت سر او است، باشد. (یعنی سبک بجا آورد و طولانی نسازد مگر اینکه پشت سر او افرادی باشند که همه توانائی تحمل نماز طولانی را داشته باشند).

در تشکیل جمع‌ها ضعیف‌ترها را هم در نظر بگیرید. کسانی که قوی‌تر هستند، باید حلم به خرج دهند.

«كَانَ مُعَاذٌ يَوْمَ فِي مَسْجِدٍ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَيَطِيلُ الْقِرَاءَةَ وَ أَنَّهُ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَافْتَحَ سُورَةَ طَوِيلَةً فَقَرَأَ الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَ صَلَّى ثُمَّ رَكِبَ رَا حِلَّتَهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى ص فَبَعَثَ إِلَى مُعَاذٍ فَقَالَ يَا مُعَاذُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَتَانًا^{۱۴۰} عَلَيَّكَ بِالشَّمْسِ وَ ضُحَيْهَا وَ ذَوَاتِهَا.»^{۱۴۱}

در زمان رسول خدا (صلى الله عليه وآله) معاذ بن جبل در مسجدی امامت می‌کرد و قرائت را طولانی می‌ساخت، اتفاقاً شخصی بر او گذشت و خواست با او نماز جماعت بخواند که معاذ شروع بخواندن سوره طولانی و بلندی کرد، آن شخص که وضع را چنین دید، قصد انفراد کرده و خود قرائت را خواند و نماز را به پایان رسانده و بر مرکب خویش نشست و رفت، این خبر به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) رسید، شخصی را نزد معاذ فرستاد و فرمود: معاذ زنهار از اینکه فتنه‌ساز باشی و کاری کنی که مردم نماز جماعت را ترک کنند! تو را سفارش می‌کنم که سوره‌های کوتاه مثل «والشَّمْسِ وَ ضُحَيْهَا» و امثال آن را بخوانی.

یک‌سری کارها را امام باید نسبت به اُمّت انجام دهد و یک‌سری کارها را اُمّت نسبت به امام.

«رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) قَالَ: لَا تُسْمِعَنَّ الْإِمَامَ دُعَاكَ خَلْفَهُ.»^{۱۴۲}

^{۱۳۹} من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۹۰

^{۱۴۰} (۳). فتان من أبنية المبالغة في الفتنة و منه الحديث «أفتان أنت يا معاذ». (النهاية).

^{۱۴۱} من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۹۰

^{۱۴۲} (۵). يدل على كراهة اجهار المأموم بالدعوات.

ابو بصیر از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) روایت کرده که فرمودند: دعائی را که پشت سر امام بعنوان مأوم می‌خوانی، چنان مکن که بگوش امام برسانی.

لازم نیست وقتی پشت سر امام داری نماز می‌خوانی، امام دعای تو را بشنود. بعدها این‌ها را بخوانید، بسیار جالب هستند.

«رَوَى جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنْهُ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ أَمَّ قَوْمًا عَلَى غَيْرِ وُضوءٍ فَأَنْصَرَفَ وَ قَدَّمَ رَجُلًا وَ كَمَ يَدِرِ الْمَقْدَمِ ۱۴۳ مَا صَلَّى الْإِمَامُ قَبْلَهُ قَالَ يَذْكُرُهُ مَنْ خَلْفَهُ.» ۱۴۴

جمیل بن درّاج از آن حضرت روایت کرده است در این مورد که:

شخصی بدون وضو امامت گروهی کند و وقتی متوجه شود از نماز خارج شود و مرد دیگری را بجای خود پیش اندازد و این شخص اخیر نداند امام قبلی چقدر از نماز را خوانده (و از کجا باید ادامه دهد)، تکلیف او چیست؟ آن حضرت فرمود: کسانی که پشت سر او هستند (مأمومین) او را متوجه می‌سازند و با اشاره به او می‌فهمانند.

فردی جلو ایستاد و دید وضو ندارد. همه قامت بسته بودند و دیدند امام جماعت نیست! فردی از بیرون آمده و نمی‌داند که آن‌ها در کدام رکعت بودند اما او را جلو فرستاد. او نباید تخالف کند و باید در حد ثانیه تصمیم بگیرد، حتی وقتی نمی‌داند که رکعت چندم است. احتمال وقوع چنین روایت‌هایی خیلی کم است.

پذیرش امام باید در چهارچوب شرع باشد.

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ سَبَقَهُ الْإِمَامُ بِرُكْعَةٍ ثُمَّ أَوْهَمَ الْإِمَامُ ۱۴۵ فَصَلَّى خَمْسًا قَالَ يَقْضِي تِلْكَ الرُّكْعَةَ ۱۴۶ وَ لَا يَعْتَدُ بِهِمُ الْإِمَامُ.» ۱۴۷ ۱۴۸

۱۴۳ (۲). أي الذي قدمه الامام.

۱۴۴ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۴۰۳

۱۴۵ (۲). الظاهر أن المعنى أن الرجل لما قام إلى رابعته توهم الامام أنه بقي عليه أيضا ركعة فأتى بركعة. (مراد).

۱۴۶ (۳). أي الرجل يأتي بتلك الركعة و به يتم صلاته و لا يضره بطلان صلاة الامام بها، و يمكن أن يراد بقضاء تلك الركعة اتيانه بها على قصد الانفراد و إذا ائتم به مع علمه بانها خامسته فالظاهر حينئذ بطلان صلاته، أما إذا سها في ذلك احتمل صحتها. (مراد).

۱۴۷ (۴). يحتمل أن يكون المراد أنه لا يضره وهم الامام لو لا يقتدى به في الخامسة التي هي رابعته بل ينفرد. (سلطان).

۱۴۸ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۴۰۹

حسن بن محبوب از جمیل بن صالح و او از سماعه و او از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است در مورد شخصی که امام یک رکعت پیش از او نماز کرده باشد و او به امام ملحق شود، و چون برای رکعت چهارم برمی خیزد امام به گمان افتد که یک رکعت باقیمانده است، پس امام نیز برخیزد (که در واقع رکعت پنجم امام می شود) آیا این رکعت را می تواند به امام اقتدا کند در صورتی که رکعت پنجم امام است؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: آن رکعت را با قصد انفراد بجا می آورد و اعتماد بسهو امام نمی کند.

نمی شود نماز چهار رکعتی را امام پنج رکعتی بخواند.

محدودیت در امام شدن

«سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ الْمَرْأَةِ تَوَمَّ النَّسَاءَ مَا حَدُّ رَفَعِ صَوْتِهَا بِالتَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ فَقَالَ قَدَرٌ مَا تُسْمَعُ».^{۱۴۹}

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (علیهما السلام) سؤال کرد:

در مورد زنی که پیش نمازی زنان می کند چه اندازه صدایش را در تکبیر و قرائت بلند می کند؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: مقداری که صدایش شنیده شود یا قابل شنیدن باشد.

خانم ها می توانند وقتی امام می شوند، صدایشان بلند شود. ممنوعیت زن در امام شدن به خاطر شرایط محیطی است.

نکات پایانی و نتیجه گیری

- انسان علاوه بر هویت فردی دارای هویتی جمعی است.
- در هویت جمعی خود لازم است برای مقصدی مشخص با دیگران هم مقصد شود و با هم گرایی با آنها راه را طی کند.
- خداوند رسیدن به برخی از مقاصد را تنها با فعال شدن هویت جمعی امکان پذیر کرده است.
- مقاصد کلان در زندگی انسان مانند اقامه دین، تنها با هویت جمعی امکان پذیر می گردد.
- فقدان هویت جمعی به معنای فقدان حیات اجتماعی و مهم ترین بخش های حیات در انسان است.

^{۱۴۹} من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۴۰۵

▪ برای احیای هویت اجتماعی لازم است هویت فردی احیا شود و هر کس به توان‌ها و استعداد‌های الهی خود پی‌برد و در صدد شکوفا کردن آن برآید.

✍ هرکسی توان‌های امیّ دارد که در آن توان‌ها از سایرین جلوتر است و می‌تواند آنها را از منافع آن توان‌ها بهره‌مند سازد.

▪ هرکسی در توان‌های بالفعل خود لازم است جلو‌دار دیگران باشد و دیگران را برای دریافت آن توان‌ها و منافع آن بهره‌مند سازد.

▪ هرکسی در توان‌های بالفعل خود توان امامت دیگران را دارد و باید به آن اذعان داشته باشد. در عین حال باید کسانی را که در آن توان‌ها فعال‌ترند را بشناسد و در صدد رفع نواقص خود و شکوفاتر شدن آن توان‌ها باشد.

▪ روحیه امام بودن در عین مأموم بودن، روحیه‌ای است که می‌تواند امت را بسازد. نقص در هر یک، جامعه را به افراط و تفریط می‌کشاند.

▪ لازم است روحیه امام و مأموم بودن در نماز جماعت، در افراد مؤمن آموزش داده شود.

▪ گاهی بنا به مصالحی لازم است کسی که امام است خود را در حالت مأمومین قرار دهد. این وضعیت استضعافی است که باید از امت برداشته شود.

▪ ظلم و تعدی در جامعه از آنجایی شروع می‌شود که امامت جور و پیروی از امام جور، صورت پذیرد. امام جور امام نالایقی است که نباید امام باشد و عالم‌تر و باتقواتر از او برای جلو‌داری وجود داشته باشد.

▪ امامت جور با کنار کشیدن علماء و روی آمدن جاهلان اتفاق می‌افتد.

سلامتی خودتان و همه دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله)، صلواتی عنایت بفرمایید.

یکی دو مبحث از بحث امت باقی ماند که ان شاء الله به سوره های دیگر که متناسب است برسیم، آنجا این مباحث را باز کنیم. تشکیل، استقرار و تثبیت و به غایت رسیدن امت از مباحثی است که ماند برای سوره های دیگر.

ساختار امت

خداوند توفیق تبعیت یک عده را تحت ذیل امام حق را می دهد، بماند که ممکن است در این مسیر یک عده خطا کنند و خود را جدا کنند اما به هر حال امامتی اقامه می شود و امتی مثل امت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در زمان شان در مدینه مستقر می شود، قبلا هم گفتیم این ۳ مرحله؛ شکل گیری، استقرار و تثبیت این طور نیست که به ترتیب باشد بلکه در هر حالتی این شکل گیری، استقرار و تثبیت وجود دارد و این ۳ مراتب زمانی نیستند بلکه مرتبه حقیقی هستند.

شکل گیری امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

استقرار امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

تثبیت امت، نازل کننده فضل، رحمت و احسان

مرحله تثبیت عبارت است از اینکه چرا ما ۱۲ امامی «اثنی عشر نقیبا» هستیم، کار امیرالمومنین (علیه السلام)، کار امام حسن (علیه السلام) و بقیه ائمه (علیهم السلام) چیست و مبحث سوم به این تثبیت برمی گردد. یا اینکه چرا ۱۲ «شهر» یا «ماه» لازم است، که محرم می خواهد، «ربیع» می خواهد و ... در روایات است که ۱۲ ماه به ۱۲ امام برمی گردد. که اینها همه در تثبیت امت است.

ورود به این مبحث از این جا آغاز شد که در قرآن «یاایهاالناس» و «یاایهاالذین آمنوا» کلی هستند و به غیر از خطاب های خاص مثل «یاایها النبی» همه ذیل همان دو مدل کلی است که یا بحث ایمان و مراتب ایمان است و یا مرتبط با مباحث فطری است که با ناس می آید.

«یا معشر الانس و الجن» و «یا بنی آدم» هم به «یا ایها الناس» برمی گردد.

پس ما دو مرتبه یا دو جنس از امت داریم که اینها جدای از هم نیستند. «یا ایها الناس» شبیه مکی است و «یا ایها الذین آمنوا» شبیه مدنی است. البته ممکن است این فضای مکی در مدینه بررسی شود که فرقی ندارد. انسان وقتی حیثیتی اجتماعی دارد می تواند خداشناسی اش را اجتماعی از خود بروز دهد. بنابراین یک امت توحیدی در سطح فطری داریم که در آن خطاب های عمومی وجود دارد.

مرتبه اختصاصی، موقعی حاصل می شود که عقلانیت کار می کند (در مرتبه توحیدی نوعا با فطرت و رحمت کار داشت) در این امت، فضل به کار می آید. مرتبه اختصاصی امت با شکوفایی عقل و خرد همراه است، این امت حاصل حاکمیت دین و شریعت است. چون عقل حتما نیاز به حجت بیرونی دارد. شریعتی که در این امت جاری می شود شریعتی از جان امام است و ائمه شان نمی تواند غیر خاتم باشد. تقریبا برای هیچ کدام از انبیاء گذشته ما، چیزی به نام مشاهد یا مرقد منوره نداشتیم، مثلا برای حضرت موسی (علیه السلام) زیارتگاه و مقبره نداریم. هر کدام از این پیامبران (علیهم السلام) هم دوازده امام داشتند، خود موسی (علیه السلام) مشخص نیست، دیگر چه برسد به دوازده امامش. این ننگ است برای بشریت که این چنین از پیامبرش قدرشناسی کرده است..

بدین ترتیب واحد ساختاری امت که جمع آن باعث پدیداری یک امت کامل می شود در دو سطح و مرتبه در قرآن مورد مطالعه است:

گروه اول: اقوامی که موجب پدیداری امت توحیدی در دو مرتبه فطری (ناس) و مرتبه اهل عدل و احسان می شود.

گروه دوم: اقوامی که مقابله کننده با امت توحیدی در یکی یا هر دو سطح امت توحیدی هستند.

در واقع همه انبیاء و ائمه شان به پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) او تفویض شد.

این امت موظف به اقامه قسط به کل جهان است. این همان است که حضرت امام خمینی (ره) می فرمایند که اسلام در همه جا پرچمش افراشته خواهد شد.

این امت انعکاس دهنده صفت «اهل تقوی و مغیره» خداوند است.

پس ما یک امت واحد توحیدی و یک امت واحد عدل و احسان گذاشتیم که خداوند در اثر استقرار این امت به انسان‌ها فضل و رحمت و احسان عطا می‌کند.

هر امتی مانند انسان دارای یک ساختار است که به واسطه فعال شدن آن به شکوفایی و کارآیی می‌افتد.

هر امتی فضل و عنایت خاصی از جانب خدا دارد که به واسطه آن توانمند می‌شود و می‌تواند به طور اختصاصی کارهایی انجام دهد. هر امتی به واسطه فضائلش می‌تواند وظایفی انجام دهد.

خداوند برای امت عبادات مخصوصی به نام منسک قرار داده است که می‌تواند به صورت جمعی و گسترده عبودیت خدا را جشن گرفته و در اثر شکوه و عظمتی که می‌یابد علم، معنویت و اجر فراوانی را دریافت کنند.

انسان در صورت برخورداری از عنایت و فضل الهی به تنهایی می‌تواند خصوصیات یک امت را داشته باشد.

در تشکیل امت واحد توحید خواست مردم و فعال شدن تک‌تک آنها با اهمیت است زیرا امت‌سازی توحیدی از مسیر اکراه و اجبار و بدون تفکر و تعقل به دست نمی‌آید. به خلاف امت‌سازی‌های غیر توحیدی که بر اساس خدعه و نیرنگ یا جهل و از سر استکبار و اعمال زور به وجود می‌آید.

ما یک امت توحیدی و یک امت اختصاصی داریم که در اول به ظاهر از هم جدا هستند اما به تدریج باید این دو شکل روی هم بیفتند و مراتب مرتبط با هم شوند.

این دو هرکدام ساختاری دارند که ما آنها را جدا از هم نمی‌دانیم. یک سری وظایف و عبادات دارند که بین وظایف و عبادات را جدا و متمایز کردیم. یک سری رحمت و فضل خدا است که به این‌ها نازل می‌شود و یک سری غایت امت داریم که ممکن است با فضل و رحمت یکی بگیرید که در آیات این دو از هم جدا است. در انتهای کار هم یک سری آسیب‌هایی داریم.

امروز ۵ شکل را می‌توان بررسی کرد که خودش یک طرح درس است. اولین حسنی که دارد این است که یک‌بار می‌توانید تمام قرآن را از منظر امت خواند و یک استقرای ضمنی و نه دقیق، در این مطالب داشت. استقرای ما نزدیک به حصر است، مثلاً امت، عبادت دارد.

جنس امت «یا ایها الناس» شد. که به هماهنگی در آن اشاره دارد و حد اشتراکشان انسان بودنشان بود که حد فطری بود و اگر بین «یا ایها الذین آمنوا» را گرفتیم، حد اشتراکشان، ایمانشان بود. پس دو امت بود که اینها به مرور روی هم سوار می‌شوند. ساختار امت را از واژه «قوم» گرفتیم. قوم با قیام، قائم، قوام و استقامت هم خانواده است و ریشه همه اینها همت گذاشتن برای کاری است. این گونه معنای قوم با امت بسیار نزدیک به هم است، ولی در قوم اهتمام به کاری است که به قیام همراه با استقامت برسد.

ساختار و اجزای تشکیل دهنده یک امت، قوم است. با بررسی کلمه قوم در قرآن می‌توان شاخص‌های توانمندی امت حق و امت باطل را بیابید، قوم مجرمون، قوم یعقلون و داریم. پس قوم واحد ساختاری امت است و در واقع از نظر نیازهای معنوی بررسی می‌شود. در ظاهر آیات نیازهای معنوی یاد شده است به این ترتیب:

اقوامی که موجب پدیداری امت توحیدی در دو سطح هستند: قوم یشکرون، یذکرون، یعقلون، یتفکرون

اقوامی که مقابله کننده با یکی یا دو سطح امت هستند: قوم سوء فاسقین، قوم یفتنون، قوم سوء، ظلمو انفسهم، منکرون، کفروا بعد ایمانهم، نکثوا ایمانهم، لا یعقلون، قوم بور، قومی که غضب الله علیهم و ...

هر کدام از اینها معانی‌ای دارد که این جا آورده نشده است، قوم یفتنون قومی است که دچار فتنه شده است و نمی‌تواند از آن رهایی یابد. قوم بور، هلاکت شدنی که می‌خواست به نتیجه‌ای برسد اما نرسده است.

بر اساس قوم‌هایی که در قرآن بیان شده است می‌توان ساختار امت را در دو طیف حق و باطل و آن دو طیف را در دو مرتبه «ناس» و «الذین آمنوا» به دست آورد.

بدین ترتیب چهار ساختار تفکیکی می‌توان برای امت به دست آورد:

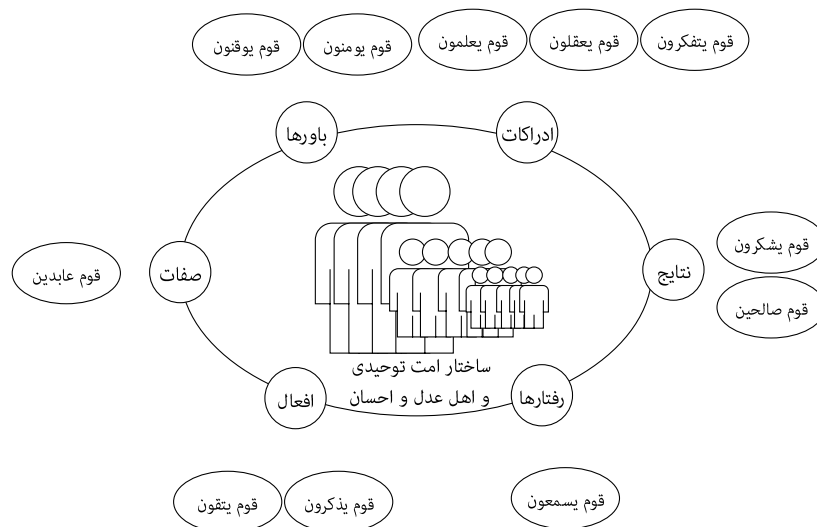
- ساختار امت واحده توحیدی
- ساختار امت اهل عدل و احسان
- ساختار امت غیر توحیدی
- ساختار امت ظلم و عدوان

از آنجایی که قوم‌هایی که در قرآن یاد شده است هر یک ممکن است مربوط به دو مرتبه «ناس» و «الذین امنوا» به جای چهار ساختار به دو ساختار اکتفا شده است. در این صورت مخاطب لازم است با شناخت واژگان قرآنی در هر دو مرتبه هر یک از ساختارها را خود در دو مرتبه مطالعه کند.

مثلا قوم صالحین گاهی در امت مدنی و گاهی در امت مکی است. مثلا صاحب اثری مردم را در جامعه‌ای مکی به صالح بودن دعوت می‌کند. به خاطر همین شما باید به سوره‌ها و مضامین آیاتش برگردید زیرا در هر دو حالت معنا پیدا می‌کند، یعقلون می‌تواند در فضای مکی یا مدنی معنا شوند.

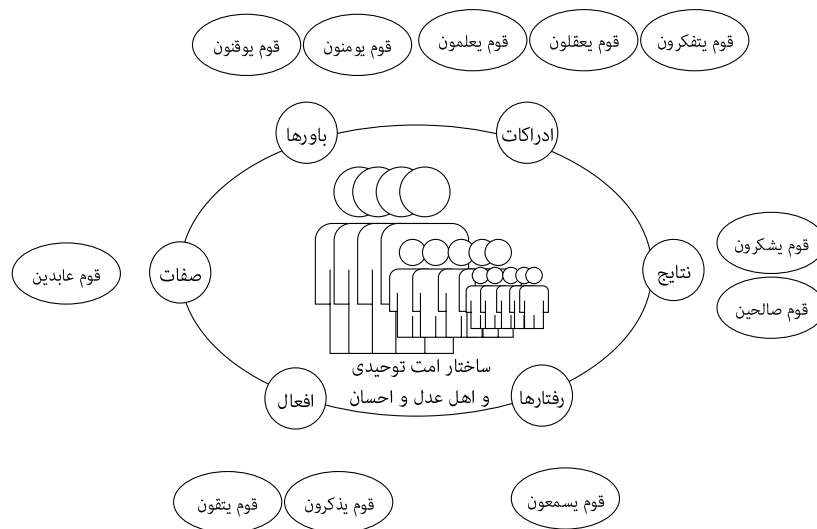
در ساختار توحیدی و عدل، فضل، احسان چنین‌اند:

- برخی اقوام کمک‌کننده آن هستند که مردم بفهمند، مثل نویسنده‌ها، که نقش ادراکی دارند.
- برخی افراد تامین‌کننده باورهای امت‌اند. مثل علماء، که قابل اعتماد مردم‌اند. یک گروهی از علما هستند که وقتی روی چیزی صحنه می‌گذارند، مردم می‌پذیرند.
- برخی افراد سجایای زیبا برای امت رقم می‌زنند. آن‌ها زینت جامعه‌اند؛ مثلا خانواده‌های شهدا
- برخی افراد در حکم قلب جامعه‌اند؛ مثل رهبران
- برخی موجب جاری شدن امور در بین مردم‌اند که کارهای اجرای انجام می‌دهند.
- برخی حکم مفاخر جامعه را دارند که می‌شود به آن‌ها بالید و این تعداد می‌توانند نماینده هر کدام از آن اقوام باشند.



صفت همان فعل است، اینکه ما جدایش می‌کنیم به خاطر تاکید خاصی است که روی آن است.

روی هم افتادن این دو ساختار به جهت منطقه عملیاتی این‌هاست که می‌توانند جای هم عملکرد داشته باشند.



در نظام باطل، رهبری وجود ندارد و به صورت شتی از طریق رسانه‌ها هدایت می‌شوند. ساختار امت را از «قوم» گرفتیم.

وظایف امت:

برای استخراج وظایف امت از اقامه، استقامت و قوأم بهره بردیم.

- وظایف در قبال خدا
- وظایف در برابر ولیّ الهی
- وظیفه نسبت به یکدیگر
- وظیفه نسبت به مستضعفین
- وظیفه نسبت به مستکبرین

که باید حقوق، عقد، عهد و حدّ را رعایت کنند.

برخی مثل عقد راجع به خدا ممکن است مستقیم مرتبط نباشد.

در مجموع دو مدل وظیفه برای امت در نظر گرفته شده است:

- **وظایف مقدماتی:** وظایف پس زمینه‌ای است که هر کسی در امت است باید انجام دهد.
- **وظایف نتیجه‌ای:** بعد از یک‌سری فرایندهایی لازم است که وظایفی انجام شود یعنی بعد از پذیرش نظام باوری باید یک‌سری کارهایی انجام دهد.

پنج وظیفه نسبت به خدا، ولیّ، یکدیگر، مستضعفین و مستکبرین دارید که یا عهد، عقد، حدّ یا حق است که باید رعایت کنید و این‌ها وظایف مقدماتی است. به راحتی می‌توان از این‌ها یک کتاب مهارتی کامل استخراج کرد اما وقتی وارد قرآن می‌شوید در سوره مبارکه مائده، دو مدل وظیفه مقدماتی و نتیجه‌ای می‌بینید.

این وظایف را می‌توان با استفاده از آیات ابتدایی سوره مبارکه مائده به سه دسته از هم متمایز کرد:

- وفای به عقود
- تعاون بر برّ و تقوی
- عدم تعاون بر اثم و عدوان

در نتیجه وفای به عقود و نیز تعاون بر برّ و تقوی و عدم تعاون بر اثم و عدوان امت لازم است:

- اقامه کننده کتاب
- نماز
- قسط
- استقامت
- قوام باشید
- و شهید

این ها وظایف شد.

عبادات امت:

عبادت به معنای ظهور عبد بودن در پیشگاه خداوند است و در قالب آدابی ممکن می شود. به همین دلیل عبادت امری ضروری برای هر فرد و به تبع هر امتی است. خداوند در قرآن عبادت‌هایی را که برای امت قرار داده است را با تعبیر «منسک» یاد می کند.

مناسک عبادت‌هایی هستند که منجر به اتحاد امت در امر عبودیت پروردگار و یگانگی او و شناخت رسول و ولیّ حامل امر او می شوند.

عبادت یعنی عبد بودن در مقابل خداوند است که در قالب آدابی ظهور پیدا می کند.

مناسکی را که برای امت وجود دارد می توان به دسته‌های زیر تفکیک کرد:

- مناسکی مانند حج که دارای مجموعه‌ای از مراسم است و در قرآن از آن یاد شده است.
- مناسکی مانند نماز جمعه و نماز عید فطر و ضحی که به عنوان نتیجه فعالیت‌های عبادی است و در طی فرایندی انجام می شود. از این مناسک و یا فعالیت‌های عبادی آنها در قرآن یاد شده است، لذا می توان به مقاصد و منافع آن از آیات دست پیدا کرد.
- مناسکی که توسط معصومین علیهم السلام به نحوی تأکید شده است. مانند انواع زیارات

انواع میقات

در هر منسکی میقاتی به معنای محل و زمان ملاقات با خدا در نظر گرفته شده است. حال و هوای هر میقاتی متناسب با منسک متفاوت و تأثیرات آن نیز از یکدیگر متمایز است. اساس میقات درک مفهوم لقا ربّ و ابتغاء وجه اوست، که به عنوان مهم‌ترین عامل در نجات هر انسانی در دنیا محسوب می‌شود.

اگر منسکی این موارد را نداشته باشد دیگر منسک نیست: توجه به خدا، توسعه امت حق و ... افزایش معنویت عمومی...

اگر کسی حج رفت اما روحیه توسعه امت حق را نداشت، دیگر منسک نیست.

ما انواع منسک و انواع میقات داریم.

امت عبادتش در انواع منسک است، که به انواعی از میقات دست می‌یابد. اگر منسکش حج است، میقاتش با زمانی که نماز عید است، متفاوت است.

از تصادم منسک و میقات، رشد برای امت رقم می‌خورد. یعنی از ملاقات منسک و میقات خروج از ظلمات به رشد نصیب می‌شود که ما انواع منسک را این چنین تقسیم‌بندی کردیم:

- منسک حج که از آن در قرآن یاد شده است اما مثلاً اربعین در قرآن نیامده
- منسکی مانند نماز جمعه که نتیجه فرآیند نمازهای یومیه است و جمعه سیدالایام است و نماز جمعه هم سید نمازهاست و حکم جمع‌بندی دارد.
- مثلاً قوم یثفکرون و یعقلون و ... عبادت و منسک‌شان یکی است، خودساخته هم نیست، بین همه هم مشترک است.

هر منسکی:

- مقاصد،
- منافع،
- احکام
- و آداب دارد.

بدترین کار این است که منسکی برای خوش آمد عده‌ای انجام گردد. حتما باید براساس قواعد شرعی آداب منسک تعیین شود و نه به ذوق و سلیقه کسی باشد. مثلا من نمی‌توانم بگویم که چون ۲۸ صفر است ایران را مثل کربلا کنیم و موکب بزنیم! اول باید اثبات کنی که آنچه که برای اربعین است درست است یا نه و بعد ادامه دهی.

ما هنوز نمی‌دانیم که اربعین یک منسک شرعی یا ذوقی است. می‌دانیم که آخوند خراسانی و بقیه چنین کردند اما دلیل نمی‌شود. ممکن است کسی بگوید که وجاهت شرعی را از کجا بگیریم؟ ما این را از امام و رهبر باید بگیریم.

مثلا رهبر، روز قدس یک منسک تدبیر می‌کند، ما از او دلیل نمی‌خواهیم اما او باید دلیل داشته باشد. این دقت‌ها لازم است که هر کسی از راه نرسد و منسکی نیاورد که کل سیستم منسک به هم بخورد.

شارع نسبت به تمام احکام زندگی پاسخ دارد منتها خیلی از پاسخ‌ها را به منفعت عمومی واگذار می‌کند. مثلا شما خیلی از سوالاتی که از رهبر می‌پرسند، ایشان می‌گویند که به قوانین رایج توجه کنید مثلا اگر قوانین اجازه دهد ادامه تحصیل دهید. در نتیجه همه احکام قابل بررسی توسط شارع است.

مثلا شما می‌گویید که ما جمعی هستیم که می‌خواهیم یک شکل داشته باشیم، می‌پرسند که کجا؟ می‌گویند دانشگاه. آیا دانشگاه به شما اجازه می‌دهد؟ بله. خب اشکالی ندارد.

آیا همه کارهای ما باید زیر نظر فقاهت باشد؟ بله

آیا فقیه برای همه کارها دستوراتی دارد؟ خیر

آیا این به معنای آن است که همه کارهای ما عنوان منسک می‌یابد؟ خیر

کارهای جمعی به عنوان اعم منسک هستند، که به طور خاص نمی‌گوییم.

اصل در میقات درک مفهوم لقاء رب و وجه رب است.

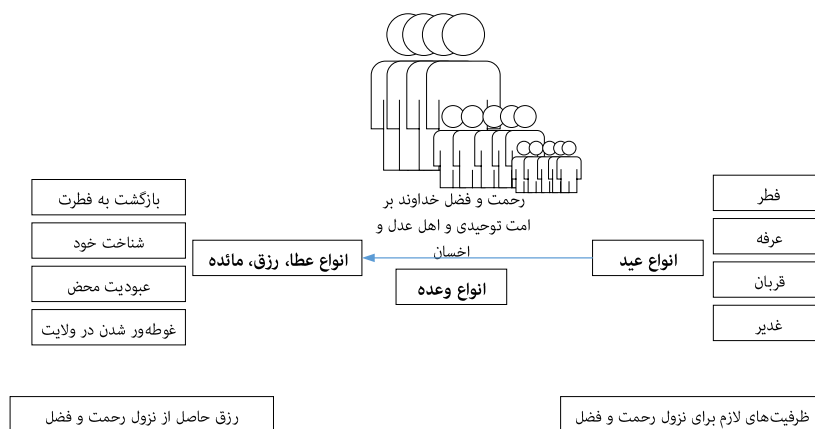
هر منسکی مثل اربعین، اگر کسی حظّ و بهره‌ای از لقاء رب را نفهمید بدین معناست که فهم منسک بودن برایش مشخص نشده است.

بنابراین مباحثی که بررسی شد شامل:

- ساختار امت
- وظایف امت
- عبادت امت
- رحمت و فضل خدا بر امت

رحمت و فضل خدا بر امت:

خداوند ظرفیت‌هایی برای امت تعیین کرد که به آن‌ها رزق، مائده و ... می‌گوید. بنابراین انواع «عید» و انواع «رزق» را خواهیم داشت.



در ادامه، بقیه عیدها را ذیل این اعیاد می‌آوریم.

- مثلاً اعیاد اهل بیت (علیهم‌السلام) همه شبیه غدیراند. یعنی تولد هر امامی شبیه عید غدیر است.
- برخی از اعیاد شبیه عید قربان‌اند، که باید در آن ذبح کرد. اگر کسی عیدی را پیدا کرد که باید در آن قربانی کرد، چنین عیدی است.

- برخی اعیاد شبیه عرفه است مثلاً ایام البیض.

- برخی اعیاد مثل فطراند. عید مبعث شبیه عید فطر است.

در واقع این اعیاد یک بستر نزول رحمت را فراهم می‌کنند مثلاً عید فطر در بستری از شب قدر و نزول قرآن است.

غایت امت

در بیان غایت به این آیه توجه شده است:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) قصص

• غایت در دنیا: امامت

• غایت در آخرت: وراثت

بحث وراثت بسیار مهم است.

وراثت

هر کدام از این بزرگواران به موهبتی رسیدند، بقیه هم در آن شریک شوند. غایت امت این است که به هر نحوی به هر کسی یا هر جمعی، موهبتی خاص آن جمع بدهند بعد بیایند این‌ها را بین یکدیگر انتقال دهند. مثلاً مواردی که برای انبیاء از خیر و موهبت دریافت می‌کنند خیلی فراوان است، می‌گویند «من يطع الله و الرسول مع الذين انعم الله...» که فرقی ندارد نبی یا صدیق یا شهید باشد.

«دعوت به خیر» و «امر به معروف» و «نهی از منکر» هم از شاخص‌های آن است. که این موارد، مقام ناصح امین هستند. این‌ها خیرخواه امانت‌دار اند.

خاتمه

قسمت خاتمه، آسیب‌ها را در برمی‌گیرد که در روایات مطلب بسیاری دارد، به نظر می‌رسد که جلد ۳۲ بحار که حدود ۴۰۰ صفحه است همه‌اش راجع به این موضوع است.

در آسیب‌ها یک جنبه درونی و یک جنبه بیرونی داریم.

آن چه که در روایات است در جنبه فردی؛ «حب دنیا»، «حسادت»، «انواع گناه» و «انواع بخل» است و در برخی روایات، «قطع رحم» و «جبن» نیز هست.

نامه‌هایی که امیرالمومنین (علیه‌السلام) از زمان خلافتشان تا پایان جنگ صفین که تعداد زیادی هست، در هر کدام یک‌سری آسیب وجود دارد. موضوع معاویه‌های درونی ماست و یک سند تاریخی است که حضرت (علیه‌السلام) در عالم باقی گذاشتند.

به طبع «طغیان»، «جرم» و «تعدی» و «تفرقه» ناشی از همان آسیب‌هاست. این موارد نتیجه قبلی‌هاست.

این روایت را بخوانیم:

نصر، از عمر بن سعد، از ابی روق (که ابن عمر بن مسلمه ارحبی نامه‌ای در برابر نامه‌ای از معاویه به علی، در امارت حجاج به او داده) گوید:

ابو مسلم خولانی^{۱۵۰} با مردمی از روستاهای شام [پیش از حرکت امیر مؤمنان علیه‌السلام به صفین] نزد معاویه آمدند و به او گفتند: ای معاویه بر چه پایه‌ای با علی پیکار می‌کنی که تو را نه صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر اکرم) و نه هجرت و نه سابقه‌ای چون او باشد؟ به ایشان گفت: من با علی از آن رو پیکار نمی‌کنم که مدعی صحابی بودن و هجرت و قرابت و سابقه‌ای چون او هستم. ولی شما خود به من بگویید، آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شد؟ گفتند: چرا. گفت:

پس باید وی قاتلان عثمان را به ما واگذارد^{۱۵۱} تا ایشان را به قصاص آن (خون ناروا) بکشیم و (در آن صورت) میان ما و علی جنگی نخواهد بود. گفتند: پس نامه‌ای [به او] بنویس تا افرادی از ما [نزدش] برند. پس این نامه را به علی نوشت و به ابو مسلم خولانی سپرد، ابو مسلم پس از تقدیم نامه به علی به خطبه برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

^{۱۵۰} (۴) ابو مسلم خولانی زاهد شامی، موسوم به عبد الله بن ثوب - و گفته‌اند، ثوب یا ابن اثوب و پاره‌ای گویند: ابن عوف و ابن مشکم، و نیز گویند نامش یعقوب بن عوف بوده - از کسانی است که آهنگ دیدار پیامبر اکرم کرد ولی به دیدار آن حضرت کامیاب نشد و تا زمان یزید بن معاویه بزیست. - تقریب التهذیب، ۶۱۲ و المعارف، ۱۹۴. در نسخه اصل [الحوالانی] آمده ولی درست آن چنان که در شنهج (۳: ۴۰۷) آمده «الخولانی» منسوب به خولان، یکی از قبایل یمن است.

^{۱۵۱} (۱) متن «فلیدع الینا» و در شنهج [فلیدع الینا به ما تسلیم کند].

خطبه ابو مسلم خولانی

«اما بعد، تو به (تصدی) کاری برخاستی و عهده‌دار آن شدی که خداوند در صورتی که خود انصاف ورزی و داد دهی، آن را برای دیگر کس نخواهد.

اما عثمان در حالی کشته شد که مسلمان و مظلوم و حرمتش واجب بود^{۱۵۲}، پس قاتلان او را به ما سپار، و تو امیر و فرمانروای مایی، و اگر یکی از مردم با تو مخالفت ورزد ما همه دست یاری خود را به تو دهیم و زبانمان گواه توست و تو را عذر و حجت باشد (که به درخواست و اصرار ما تسلیمشان کردی).»

علی به او گفت: فردا نزد من آی و پاسخ نامه‌ات را بستان. او برفت و چون روز دیگر باز آمد تا پاسخ نامه‌اش را بستاند، مردم از مضمون نامه‌ای که آورده بود آگاه شده بودند، پس گروهی شیعیان سلاحپوش از صبحگاه مسجد را انباشته بودند و بانگ می‌زدند:

ما همگی ابن عفان را کشته‌ایم [و این بانگ را تکرار می‌کردند]. به ابو مسلم اجازه ورود دادند و خدمت امیرمؤمنان علی آمد که پاسخ نامه‌اش را بگیرد و به وی گفت: اینک گروهی را دیدم که تو را با وجود آنان فرمانی نباشد. گفت: چه دیدی؟ گفت: به این گروه خبر رسیده بود که تو قصد آن داری که قاتلان عثمان را به ما سپاری، بانگ و فریاد بر آوردند و سلاح پوشیدند و ادعا کردند که همگی قاتلان عثمانند. علی گفت: «به خدا سوگند من یک لحظه هم نخواسته‌ام آنان را به تو سپارم، این کار تمام شده است و با توجه به آنچه خود دیدی مرا بایسته است که ایشان را نه به تو و نه به دیگری نسپارم.»

پس نامه را گرفت و بیرون آمد و می‌گفت: اینک پیکار نیک آمد. (که چاره‌ای از آن نیست).

^{۱۵۲} (۲) «محرم» یعنی دارای حرمت و صاحب ذمه بود، یا آن که وی را در آخر ذی الحجه (که ماه حرام یا ماه احرام بستن حج بود. - م.) کشتند، و ابو عمرو گوید: یعنی روزه‌دار بود و نیز گوید یعنی خود چیزی را بر خویش حلال نکرده بود. و شعری که صاحب اللسان، (۱۵: ۱۳) آورده است: قتلوا ابن عفان الخلیفه محرمًا و دعا فلم ار مثله مقتولا به تمام این مفاهیم تفسیر شده. و نیز خزانه الادب (۱: ۵۰۳-۵۰۴).

نامه معاویه به علی (علیه السلام) چنین بود^{۱۵۳}:

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. سلام بر تو، من نزد تو خداوند را که جز او خدایی نیست (فرا یاد آرم و) ستایش کنم. اما بعد، همانا خداوند به دانایی خویش محمد را برگزید و او را امین وحی و فرستاده خود نزد آفریدگانش قرار داد، و از مسلمانان یارانی برای او برگزید او را به وسیله ایشان حمایت کرد و هر یک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام نزد او پایگاه‌هایی داشتند. برترین ایشان در اسلام و خیر اندیش‌ترین آنان در راه خدا و برای پیامبرش، خلیفه بعد از او بود و خلیفه جانشین او و سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردن‌کشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آههایی که از دل بر می‌کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آن خلفا دریافتیم (و می‌دیدیم) که به سان کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی (به قهر و جبر) کشانده می‌شدی، تا با اکراه با ایشان بیعت می‌کردی. پس از بیعت به هیچیک از آنان بیش از پسر عمّت، عثمان حسد نمی‌بردی، در حالی که او به سبب خویشاوندی و دامادیش (با رسول الله (صلی الله علیه و آله) و باجنافی با تو) بیش از آنان استحقاق داشت که با وی چنان نکنی، با او قطع رحم کردی و نکویی‌هایش را زشت شمردی و مردم را بر ضدش برانگیختی و نهان‌شده و چهره نمودی، تا آنکه گروهی بر او تاختند و سپاهی همدست بر ضدش نظام یافت و در حرم پیامبر خدا اسلحه به رویش کشیدند و در کنار تو، در یک محله، او را کشتند و تو بانگ و فریاد را از سرای او می‌شنیدی ولی به گفتار یا کردار خود هیچ دستی‌نجنابندی که شک و تهمت (مشارکت خود را در قتل او) از خویشان دور کنی. صادقانه سوگند می‌خورم، اگر در ماجرای او موضعی می‌گرفتی و حتی یک بار کاری می‌کردی که گزند مردم (مهاجم) را از او باز داری، یک تن از ما هم تو را متهم نمی‌ساخت و (مردم) مخالفت و گردن‌کشی‌های تو را بر ضد عثمان از یاد می‌بردند. گذشته از این هواداران عثمان از آن رو بر تو بدگمانند که تو قاتلان عثمان را پناه داده‌ای و اینک همانان یاران و دستیاران، و دست و بازو، و نزدیکان و رازنیشان^{۱۵۴} تو هستند. به من گفته‌اند که تو خود را از خون او بری می‌دانی، اگر راست می‌گویی دست ما را بر قاتلانش گشاده‌دار تا ایشان را بکشیم، آنگاه (برای بیعت با تو) ما شتابنده‌ترین [مردم] به سوی تو خواهیم بود.

^{۱۵۳} (۱) این نامه در العقد (۳: ۱۰۷) نیز آمده است.

^{۱۵۴} (۱) متن «بطانتک» و در اصل به تحریف [بطاشک].

و گر نه تو و یارانت را جز شمشیر نسزد. سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست.

این روایت را برای آسیب‌هایی که ممکن است به «امت» برسد می‌خوانم یعنی لایه‌ای از نفاق در افراد ایجاد می‌شود که افراد فریب این نفاق را می‌خورند، سخنرانی می‌کنند و مردم را دعوت به «فضل» و «احسان» و «رحمت» می‌کنند ولی تا زمانی که انسان درون خودش خداشناس نباشد قدرت تشخیص نخواهند داشت و استدلال‌ها نیز بسیار نزدیک به هم خواهد بود.

این اولین نامه است و بقیه نامه‌ها از اینجا شروع می‌شود.

بعد از این نامه حضرت امیر(علیه‌السلام) آغاز می‌شود که ممکن است در برخی حضرت(علیه‌السلام) به معاویه بگوید خدا تو را لعنت کنند، ولی باید بدانید که مثلاً نامه ۵۰ امام، بعد از ۴۹ نامه پر از خطا و مغلطه معاویه بود.

علی(علیه‌السلام) به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، آن مرد خولانی نامه تو را آورد که در آن محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را یاد کرده و از نعمتی که خداوند، از هدایت و وحی، بدو بخشیده سخن گفته بودی. سپاس خدای را که وعده او را راست آورد و پیروزی را برایش به کمال رساند^{۱۵۵} و دستش را بر کشورها گشود و بر دشمنان^{۱۵۶} و بدگویان چیره‌اش کرد، او را بر کسانی از قوم خودش که بر او تاختند و کینه ورزیدند و دروغ‌گویی خواندند و دشمنی‌ها نشان دادند و بر بیرون راندن او و یاران [و خویشانش] همدست شدند و عرب را بر ضدش برانگیختند و برای پیکار با او بسیج کردند و در کارش با نهایت سرسختی پای فشردند و عرصه را بر او تنگ ساختند، غالب فرمود و امر خدا، در حالی که بر همه آنان ناگوار بود، پیروز بر آمد، در حالی که، ای پسر هند، پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند و از قوم او آن که بدو نزدیکتر بود بیشتر لجاجت می‌کرد مگر آن کس که خداوند معصومش نگه داشته بود. به راستی روزگار نکته‌شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود، اینک تو خود آن را بروز دادی و رسوایی فرودی، آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدای تعالی را در حق پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خود و در مورد ما به خود ما خبر دهی، و چونان کسی گشتی که خرما به هجر

^{۱۵۵} (۱) متن «تم له النصر» و در شنهج [و آمده بالنصر].

^{۱۵۶} (۲) متن «اهل العدا» و در اصل به تحریف [العدی] و در شنهج [العداوة].

(و زیره به کرمان) برد، یا کسی که استاد تیر اندازی خود را به مسابقه بخواند. و یاد کردی که خداوند از مسلمانان یاورانی برای او برگزید و به وسیله ایشان یاریش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاه‌هایی بود و- ادعا کردی- برتر از همه ایشان در اسلام و نیک‌خواه‌ترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده‌اند. به جان خودم که پایگاه آنان در اسلام بزرگ است و لطمه بر آن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام باشد، خدا آن هر دو را بیامرزد و به بهترین پاداشی جزایشان دهد^{۱۵۷}. و نوشتی که عثمان در فضل، سومین فرد بود^{۱۵۸}. اگر عثمان نیکوکار بوده خدا در برابر نیکیش به او پاداش خواهد داد و اگر بدکار بوده پروردگار بسیار آمرزنده‌ای را خواهد دید که بزرگی هیچ گناهی بیش از گستردگی و شمول بخشش و آموزش او نیست. به حق خدا، مرا امید چنان است که آنگاه که خداوند به مردم به اندازه فضایلشان در اسلام و نیک‌خواهی ایشان نسبت به خود و پیامبر خود نصیبی عطا فرماید، سهم ما بیشتر باشد. همانا وقتی محمد(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت کرد ما- اهل بیت- نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم و سالها بر همان اعتقاد بودیم، در صورتی که در ربیع مسکون (و بر پهنه زمین) هیچیک از اعراب، جز ما ایمان نیاورده بودند، پس قوم (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بر کنند و بار اندوه‌ها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند^{۱۵۹} و بر ما دیده‌بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر (ضد) ما برافروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به ایشان سپاریم تا او را بکشند و بدو مثل زنند (که عبرت دیگران باشد) و ما از ایشان جز از موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (و امان فقط منحصر به ایام حج بود)، پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهبانی از او، با شمشیرهای خود، در تمام ساعات هولناک شبانه‌روز^{۱۶۰} مصمم داشت، مؤمن ما از این پایمردی امید ثواب داشت و کافرمان نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد.

^{۱۵۷} (۱) متن « و جزاهما باحسن الجزاء» و در شنهج [و جزاهما احسن ما عملا آن دو را به بهتر از آنچه کردند پاداش دهد].

^{۱۵۸} (۲) متن «ثالثا» و در شنهج [تالیا پس از آنها].

^{۱۵۹} (۳) متن « و احلسونا الخوف» و در اصل [و احلسوا ...] آمده، یعنی ما را ملزم بدان ساختند،- شنهج (۳: ۳۰۴) وجه درست آن در شنهج (۳: ۳۰۳) و (۴۰۸) آمده است.

^{۱۶۰} (۱) متن از روی شنهج « باللیل و النهار» و در اصل [و اللیل و النهار].

اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند زیرا یا به سبب هم‌پیمانی، ریختن خونشان بر (کفار) ممنوع بود یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند. و به هیچکس چنان گزندگی که از سوی قوم‌مان متوجه ما بود نرسید، چه آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند. این امری بود که خدا خواسته بود چنان باشد، سپس به پیامبر خود فرمان هجرت داد و از آن پس به وی اجازه داد با مشرکان بجنگد. چون نبرد سخت می‌شد و تکاوران را به میدان می‌خواندند، اهل بیت (علیهم‌السلام) او به پا می‌خاستند و وی ایشان را جلو می‌انداخت و دیگر یاران خود را، در پناه ایشان که سپر بلا شده بودند، در برابر تندی پیکانها و تیزی شمشیرها حمایت می‌کرد، پس عیبده^{۱۶۱} در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ مؤته^{۱۶۲} کشته شدند، و کسی که اگر می‌خواست نامش را ذکر می‌کردم^{۱۶۳} آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، چندین بار پذیرا بودند و بدان نایل آمدند، جز آنکه مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یک (که نامش را نمی‌برم) به تأخیر افتاد. و خدا ایشان را غریق احسان خویش کرد و به سبب اعمال صالحانه‌ای که از پیش تقدیم داشتند بر ایشان منت نهاد. و هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان آنان کسی خدا را در فرمانبرداری از پیامبر او، نیکخواهتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمان‌تر، و در محنت و سختی و به گاه شدت خطر بردبارتر، و در جایگاههای ناگوار به همراهی با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آنان که برای تو نام بردم شکیاتر بوده باشد. مهاجران را نکوییهای بسیار بود که می‌دانیم^{۱۶۴}، خداوند بسی بهتر از اعمال نیک آنان بدیشان پاداش دهد. تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از (بیعت با) آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما (درباره) گردنکشی، پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد، و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان، من در این مورد از کسی پوزش نمی‌خواهم (و نیاز به عذر آوری ندارم)، زیرا چون خداوند، که یادش شکوهمند است، جان پاک پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌و سلم را باز گرفت، قریش گفتند: امیر از ما باید، و انصار گفتند: امیر از ما باشد. سپس قریش (به استدلال) گفتند: محمد، پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از ما است پس ما بدین فرماندهی سزاوارتریم، و بر اثر آن انصار این حق را برای آنها شناختند و ولایت و سلطنت را به

^{۱۶۱} (۲) عبیده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف، و او نخستین کسی است که در اسلام برایش پرچم بستند. - الاصابة ۵۳۶۷ پیامبر اکرم پس از آن همسر وی، زینب دختر خزیمه را به زنی گرفت.

^{۱۶۲} (۳) از غزوات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله است. - م.

^{۱۶۳} (۴) مراد، خود امام علی علیه السلام است که برای پرهیز از خودستایی نام خویش را نمی‌برد. - م.

^{۱۶۴} (۱) متن «خیر کثیر نعرفه» و در شنهج (۳: ۴۰۹) خیر کثیر یعرف خیر بسیاری که همگان می‌شناسند و می‌دانند.]

ایشان سپردند. اگر آنان حق خود را به مناسبت پیوندی بیش از انصار با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه می کردند، در واقع نزدیکترین مردم به محمد (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر از همه آنها بود. و گرنه انصار را در میان عرب نصیبی بیشتر در حکومت بود. (به هر تقدیر) نمی دانم آیا صحابه در این مورد که حق مرا گرفته اند (خطایی نکرده اند) و از این عیب منزّه و سالمند؟ یا انصار ستم کرده اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آنچه سلب شده همان حقّ من است، و آن را به خدا واگذاشتم که از ایشان درگذرد. اما آنچه از کار عثمان و اینکه من پیوند خویشاوندی خود را با او گسستم یاد کردی و از تحریکات من بر ضد او سخن گفتی، به راستی عثمان آنچه را خبرش نیز به تو رسیده خود کرد، و مردم [از آن] ماجرای ساختند که دیده و شنیده ای. من به کلی از آن ماجرا برکنار بودم، مگر آنکه بخواهی تهمت بندی، پس هر چه خواهی و تو را بایسته است تهمت بزن. اما آنچه درباره قاتلان عثمان نوشتی، من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده ام و صلاح نمی دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم. به جان خودم، سوگند می خورم که اگر تو از گمراهی و جداطلبی خود باز نایستی به زودی خواهی دید که آنان خود، تو را می جویند، و این بار گران را که تو حتی در بیابان، نه «در دریا و کوه و دشت»^{۱۶۵}، به دنبال ایشان بگردی از شانه ات بر می دارند. هنگامی که مردم ابو بکر را به سرپرستی خویش می گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته ای و اگر چنین نکنی خداوند (مرا) از تویی نیازی دهد. و السلام^{۱۶۶}

صلواتی ختم بفرمایید. اللهم صل علی محمد و آل محمد

بعد این نامه حضرت (علیه السلام) تمامی مواردی که عامل مخالفت معاویه است را ذکر می کنند که اولینش را «حسد» ذکر می کنند. هر کسی نتواند روی حسادتش کار کند بالاخره مانند معاویه گیر می کند و نامه بعدی روی بحث حسادت می رود و به ترتیب هر کدام را توضیح می دهند و جلو می روند.

^{۱۶۵} (۱) اشاره به عهد و سوگند معاویه که گفته بود: «ما، در دریا و کوه و دشت به دنبال قاتلان عثمان می گردیم تا آنان را قصاص کنیم» - م.

^{۱۶۶} (۲) پایان بخش دوم، از نسخه اصلی عبد الوهاب.

«حسد» مرضی ملقمه‌ای بین «بخل» و «ترس» و «حرص» است. یعنی حسد متولد شده از «حب دنیایی» است که تجلی‌اش حرص و بخل و ترس است که یک چسب ۳ قلو درست می‌کند.

به نظر می‌رسد اساس عدم تشکیل امت، «حسد» است.

مثلاً اگر شما مجموعه‌ای درست کردید، اما بعد از مدتی دیدید که مجموعه دیگری قوی‌تر است، باید بپذیرید که بیاید جای شما!

ساعت دوم

جلد ۳۳ بحار و کتاب الغارات این نامه‌ها را دارد. الغارات برای این کار بهترین کتاب است. (مربوط به مطالب بخش اول کلاس)

بنا بود به عنوان بحث اربعین چه آنهایی که تشریف بردند و چه آنهایی که اینجا بودند بر روی موضوع تغییر فکر کنند تا ببینیم که از نظر محتوایی چگونه یک نفر تغییر می‌کند. حداقل می‌توان گفت که اکثرتان به این موضوع فکر کردید. بنده چند مطلب نوشته‌ام و می‌خواهیم این مطالب را بیان کنیم. (هیچ وقت دست نوشته‌ها را این طوری نشان نمی‌دادیم اما چون بنا بود بر اساس قرار جمعی چنین کنیم، دست نوشته‌ها را نمایش می‌دهیم و توضیحاتی داده می‌شود تا خواندنش راحت‌تر بشود.)

خواندن این مطلب برای شما نیم ساعت هم طول نمی‌کشد اما عمل کردن به آن ممکن است خیلی طول بکشد. وقتی در مورد تغییر صحبت می‌کنیم یکی از موضوعاتی است که بنظر می‌رسد باید نسبت به آن اطلاعات داشته باشیم و اطلاعات ما نسبت به آن زیاد نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

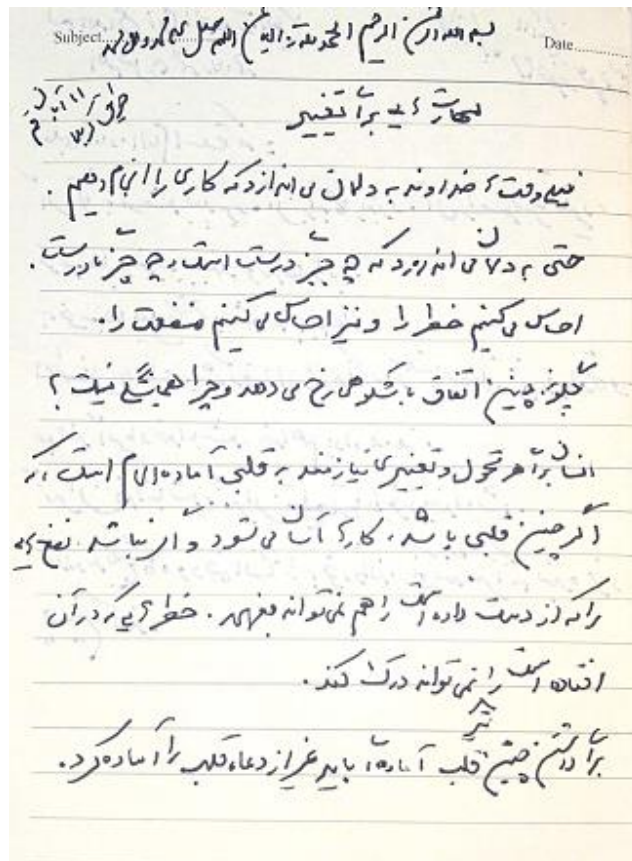
اللهم صل على محمد و آل محمد

مهارت‌هایی برای تغییر

خیلی وقت‌ها خداوند به دلمان می‌اندازد که کاری را انجام دهیم. حتی به دلمان می‌اندازد که چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست. احساس می‌کنیم خطر را و نیز احساس می‌کنیم منفعت را. چگونه چنین اتفاق باشکوهی رخ می‌دهد و چرا همیشگی نیست؟

انسان برای هر تحول و تغییری نیازمند به قلبی آماده الهام است، که اگر چنین قلبی باشد، کارها آسان می‌شود و اگر نباشد نفع‌هایی را که از دست داده است را هم نمی‌تواند بفهمد. خطرهایی که در آن افتاده است را نیز نمی‌تواند درک کند.

برای داشتن چنین قلب آماده‌ای باید غیر از دعا قلب را آماده کرد.



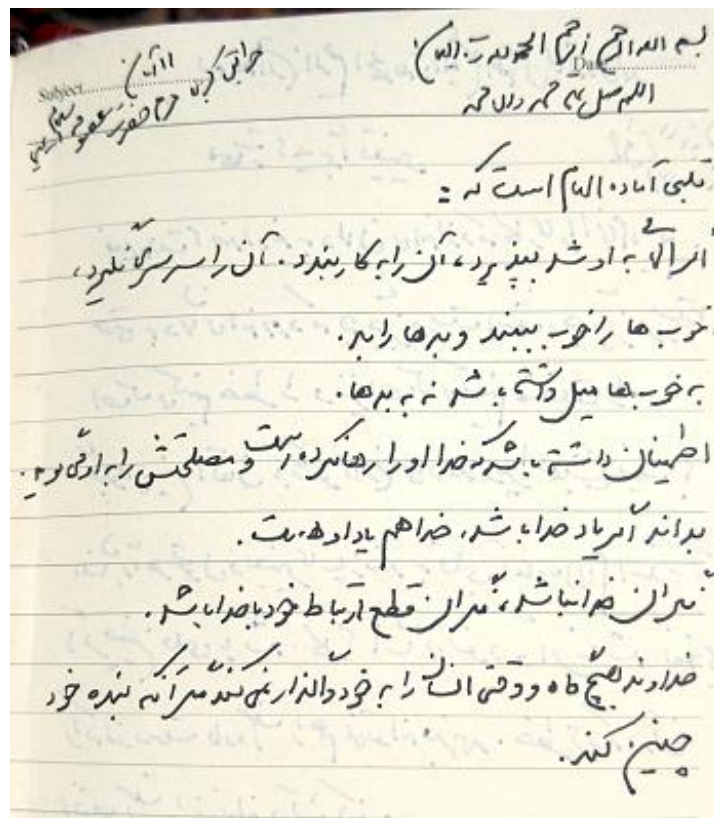
الان که اینجا نشسته‌ایم از کجا بدانیم که چه کاری باید انجام می‌دادیم و ندادیم و یا چه کارهایی را نباید انجام می‌دادیم و دادیم و یا در معرض انجام دادنش هستیم. از کجا بدانیم همین‌جا که نشسته‌ایم خطر دارد و باید برویم جای دیگر! ما نیاز به قلبی داریم که این قلب باید گیرنده داشته باشد تا به ما بگوید بشین، پاشو، از این خیابان برو، از آن خیابان نرو، با این حرف بزن با آن حرف نزن، از این مغازه بخر از آن مغازه نخر و .. از کجا بدانیم که فلان نانویی که رفتیم نانش ماده‌ای داشته باشد که بعداً سرطان بگیریم، قلبی می‌خواهد که آماده باشد و به غیب وصل باشد.

قلبی آماده الهام است که:

اگر الهامی به او شد بپذیرد، آن را به کار بندد. آن را سرسری نگیرد، خوب‌ها را خوب ببیند و بد‌ها را بد. به خوب‌ها میل داشته باشد نه به بد‌ها. اطمینان داشته باشد که خدا او را رها نکرده است و مصلحتش را به او می‌گوید. بداند اگر یاد خدا باشد، خدا هم یاد او هست.

نگران خدا نباشد، نگران قطع ارتباط خود با خدا باشد.

خداوند هیچگاه انسان را به خود واگذار نمی‌کند مگر آنکه بنده خود چنین کند.



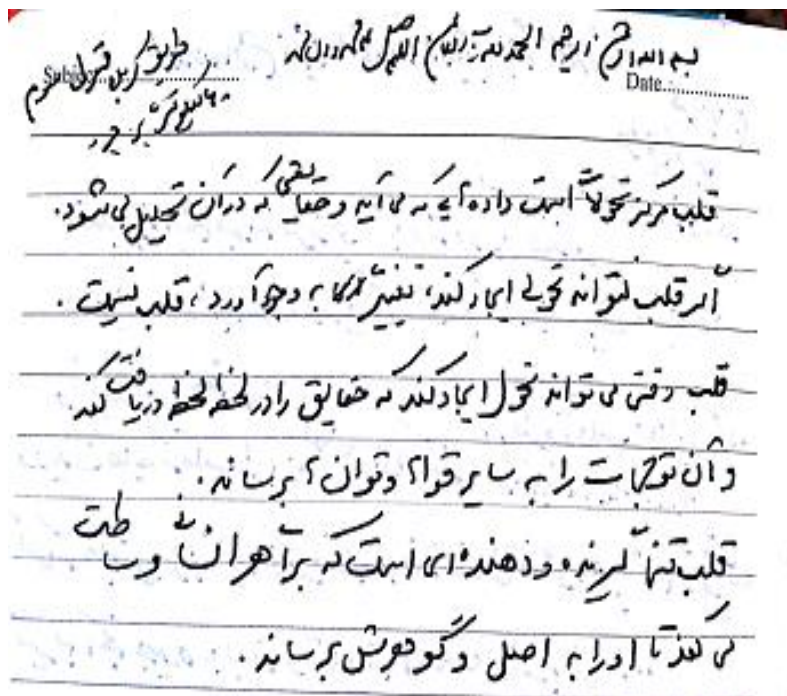
چه دلیلی دارد که خدا مصلحت انسان را نگوید؟ مگر می‌شود که خدا انسان را رها کند؟ نگران خدا نباشید، نگران قطع ارتباط خود با خدا باشید. خداوند هیچگاه انسان را به خود واگذار نمی‌کند مگر آنکه بنده خود چنین کند.

ریشه تغییر و تحول در قران قلب است و باید بر روی قلب کارها صورت گیرد.

قلب مرکز تحولات است اگر تغییری نباشد یعنی قلب فرد تحولی ایجاد نمی‌کند.

قلب مرکز تحولات است؛ داده‌هایی که می‌آید و حقایقی که در آن تحلیل می‌شود. اگر قلب نتواند تحولی ایجاد کند و تغییری به وجود آورد، قلب نیست. قلب وقتی می‌تواند ایجاد تحول کند که حقایق را لحظه لحظه دریافت کند و آن توجهات را به سایر قواها و توان‌ها برساند.

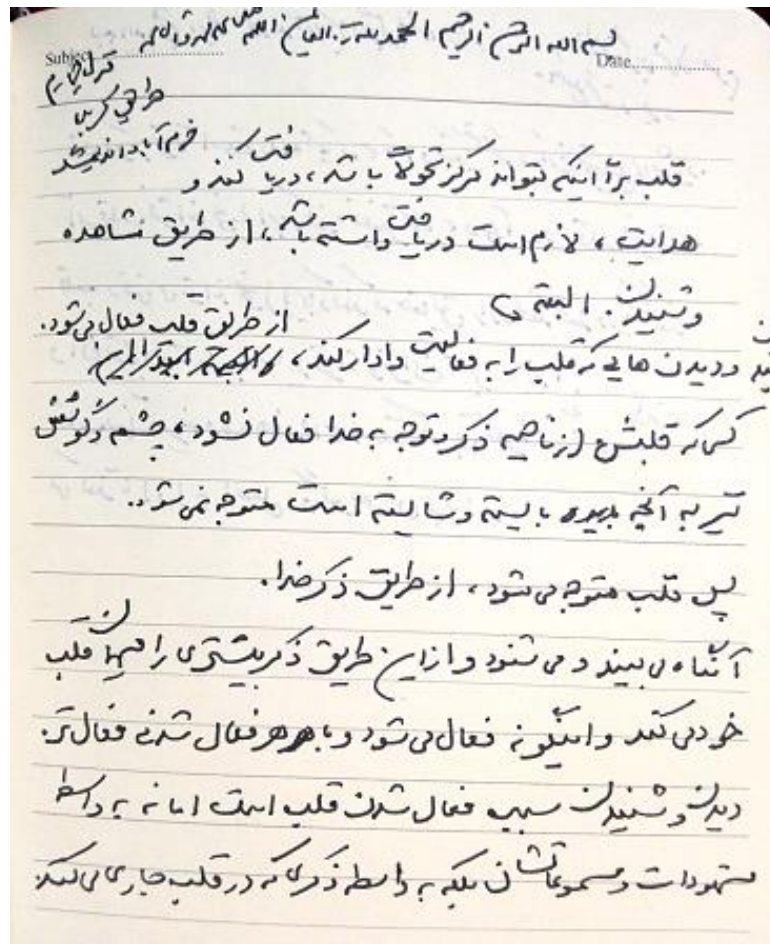
قلب تنها گیرنده و دهنده‌ای است که برای هر انسانی وساطت می‌کند تا او را به اصل و گوهرش برساند.



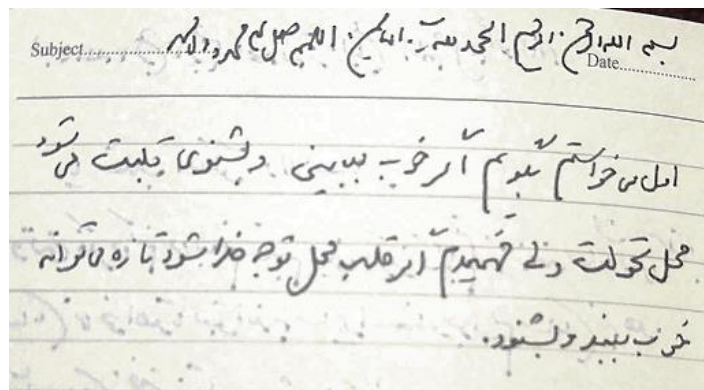
مرکز این تغییر، قلب است.

قلب برای اینکه بتواند مرکز تحولات باشد، دریافت کند و هدایت، لازم است دریافت داشته باشد، از طریق مشاهده و شنیدن. البته شنیدن و دیدن‌هایی که قلب را به فعالیت وادار کند، از طریق قلب فعال می‌شود. کسی که قلبش از ناحیه ذکر و توجه به خدا فعال نشود، چشم و گوشش نیز به آنچه بایسته و شایسته است، متوجه نمی‌شود. پس قلب متوجه می‌شود از طریق ذکر خدا.

آنگاه می‌بیند و می‌شنود و از این طریق ذکر بیشتری را مهمان قلب خود می‌کند و این گونه فعال می‌شود و با هر فعال‌شدنی فعال‌تر. دیدن و شنیدن سبب فعال شدن قلب است اما نه به واسطه مشهودات و مسموعات‌شان، بلکه به واسطه ذکری که در قلب جاری می‌کنند.



اول می‌خواستم بگویم اگر خوب ببینی و بشنوی، قلبت می‌شود محل تحولت ولی فهمیدم اگر قلب محل توجه خدا شود، تازه می‌تواند خوب ببیند و بشنود.



این دو تا متن خیلی مهم است. به ما نوعا گفته‌اند ببین و بشنو تا قلبت فعال شود اما این جا می‌گوید ذاکر بشو تا ببینی و بشنوی. مثلا قبل از آمدن به جلسه به قلبم می‌گویم در این کلاس که می‌روی باید حرف‌هایی بشنوی که باعث هدایت تو شود و مسیر زندگی‌ات را تغییر دهی. چون قلب تو آمده شده، فرمان شنیدن می‌دهد و گرنه ممکن است خیلی حرف‌ها را بشنوند اما نمی‌شنوند. این جا بحث «یا مقلب القلوب» مهم می‌شود.

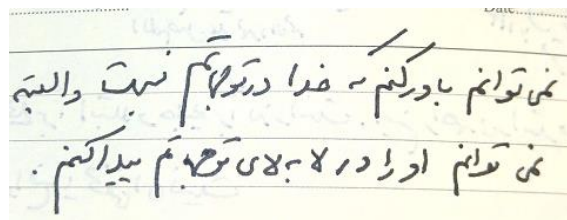
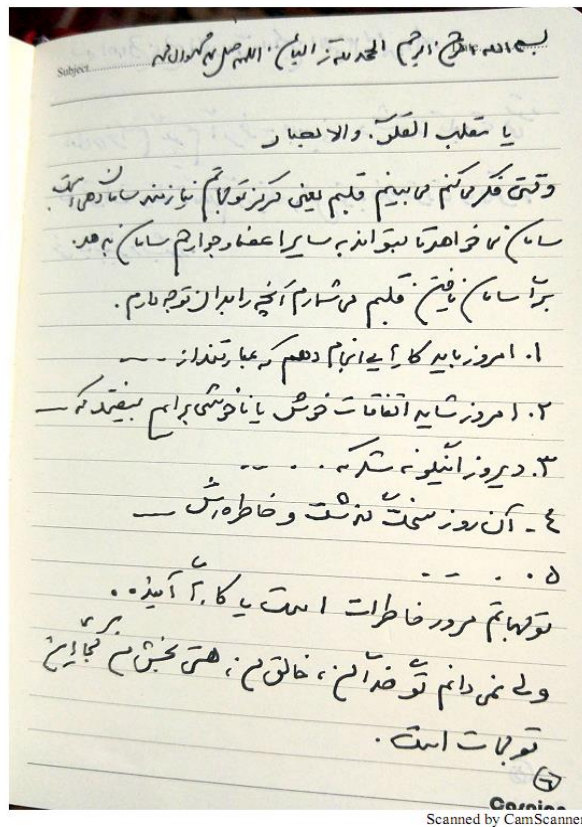
یا مقلب القلوب و الابصار

وقتی فکر می‌کنم می‌بینم قلبم یعنی مرکز توجهاتم نیازمند سامان‌دهی است. سامان می‌خواهد تا بتواند سایر اعضا و جوارح را سامان بدهد.

برای سامان یافتن قلبم می‌شمارم آنچه را بدان توجه دارم:

۱. امروز باید کارهایی انجام دهم که عبارتند از ...
۲. امروز شاید اتفاقات خوش یا ناخوشی برایم بیافتد که ...
۳. دیروز این گونه شد که ...
۴. آن روز سخت گذشت و خاطره‌اش ...
۵. ...

توجهاتم مرور خاطرات است یا کارهای آینده! می‌خواهم قلبم را آماده کنم ولی یا نگرانش می‌کنم برای آینده یا خاطرات گذشته را برایش مرور می‌کنم. برای قلب چیزی نمی‌ماند و سامان نمی‌یابد با خاطرات و نگرانی‌های آینده، ولی نمی‌دانم خدای من، خالق من، هستی بخش من، کجای این توجهات است. نمی‌توانم باور کنم که خدا در توجهاتم نیست و البته نمی‌توانم او را لابلای توجهاتم پیدا کنم.



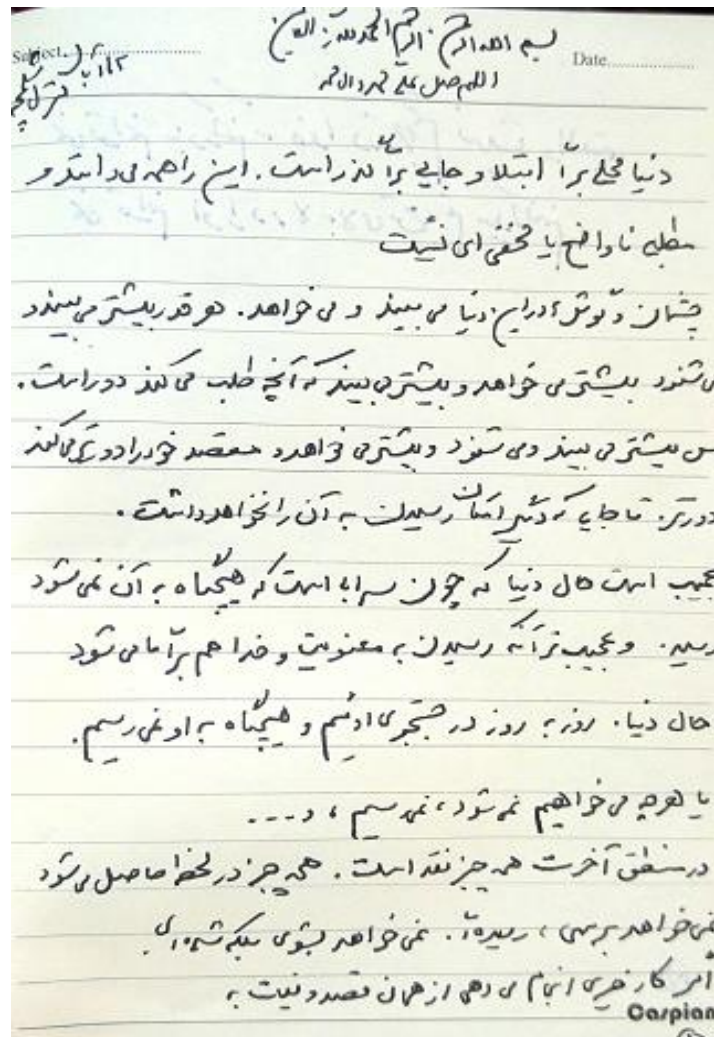
دنیا محلی برای ابتلا و جایی برای گذر است. این را همه می‌دانند و مطلبی ناواضح یا مخفی نیست.

چشمان و گوش‌ها در این دنیا می‌بیند و می‌خواهد. هر قدر بیشتر می‌بیند و می‌شنود، بیشتر می‌خواهد و بیشتر می‌بیند که آنچه طلب می‌کند، دور است. پس بیشتر می‌بیند و می‌شنود و بیشتر می‌خواهد و مقصد خود را دورتر می‌کند و دورتر. تا جایی که دیگر امکان رسیدن به آن را نخواهد داشت.

عجیب است حال دنیا که چون سرابی است که هیچ‌گاه به آن نمی‌شود رسید و عجیب‌تر آنکه رسیدن به معنویت و خدا هم برای ما می‌شود حال دنیا. روز به روز در جستجوی اویم و هیچ‌گاه به او نمی‌رسیم. فقط می‌خواهیم برویم برسیم به حرم و همیشه فکر می‌کنیم یک جایی هست که باید به آن برسیم. شما نیت زیارت کنی زائر هستی. یا هر چه می‌خواهیم نمی‌شود، نمی‌رسیم، و

در منطق آخرت همه چیز نقد است. همه چیز در لحظه حاصل می‌شود نمی‌خواهد برسی، رسیده‌ای. نمی‌خواهد بشوی بلکه شده‌ای.

اگر کار خیری انجام می‌دهی از همان قصد و نیت کار شروع می‌شود.



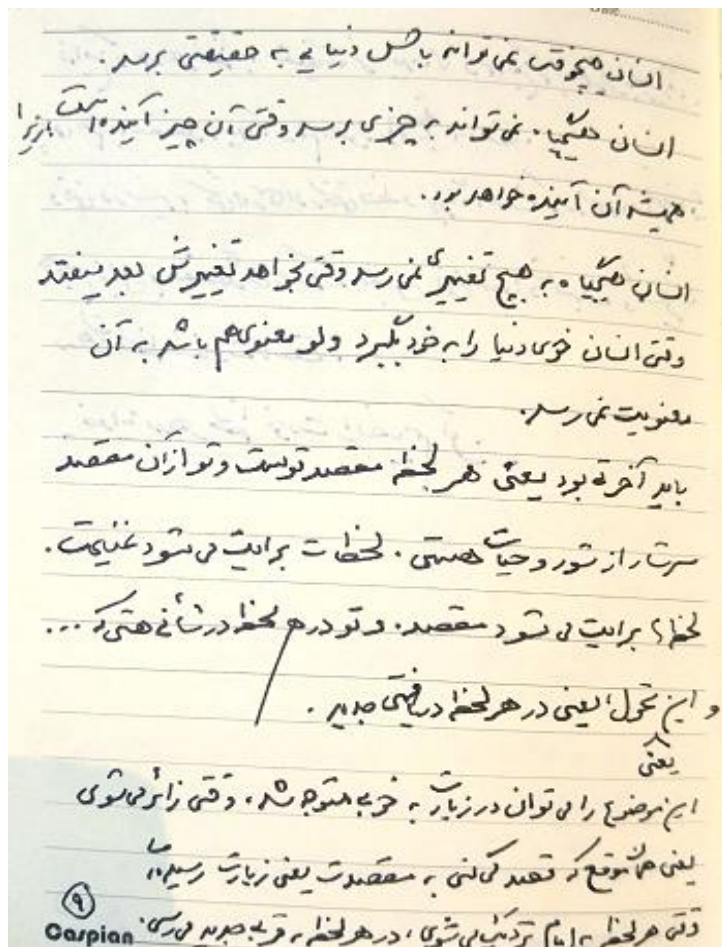
انسان هیچوقت نمی تواند با حس دنیایی به حقیقتی برسد. انسان هیچگاه نمی تواند به چیزی برسد وقتی آن چیز آینده است زیرا همیشه آن آینده خواهد بود.

انسان هیچگاه به هیچ تغییری نمی رسد وقتی بخواهد تغییرش بعد اتفاق بیفتد. وقتی انسان خوی دنیا را به خود بگیرد ولو معنوی هم باشد به آن معنویت نمی رسد.

باید آخرتی بود یعنی هر لحظه مقصد توست و تو از آن مقصد سرشار از شور و حیات هستی. لحظات برایت می-شود غنیمت. لحظه ها برایت می شود مقصد و تو هم در هر لحظه در شأنی هستی که ...

و این یعنی تحول یعنی در هر لحظه دریافتی جدید.

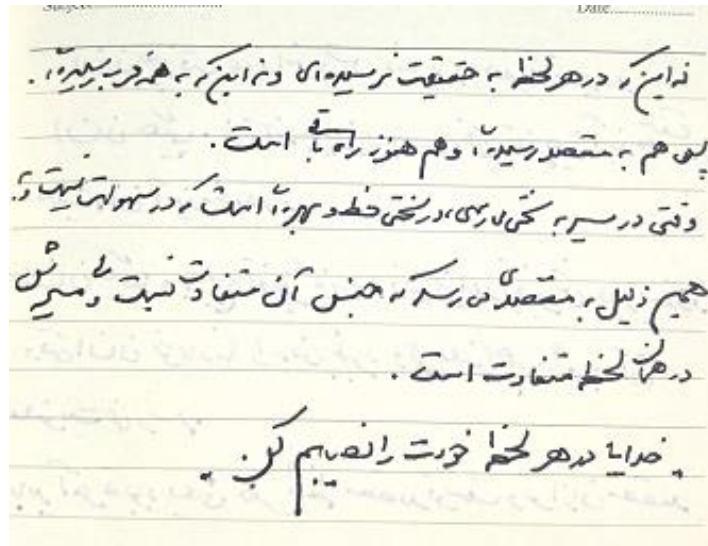
این موضوع را می‌توان در زیارت به خوبی متوجه شد. وقتی زائر می‌شوی یعنی همان موقع که قصد می‌کنی به مقصدت یعنی زیارت رسیده‌ای وقتی هر لحظه به امام نزدیک می‌شوی، در هر لحظه به قربی جدید می‌رسی.



نه این که در هر لحظه به حقیقت نرسیده‌ای و نه این که به همه قرب رسیده‌ای. پس هم به مقصد رسیده‌ای و هم هنوز راه باقی است.

وقتی در مسیر به سختی می‌رسی، در سختی حظ و بهره‌ای است که در سهولت نیست و به همین دلیل به مقصدی می‌رسد که جنس آن متفاوت نیست ولی مسیرش در همان لحظه متفاوت است.

«خدایا در هر لحظه خودت را نصیبم کن»



اینطور نیست که سختی طی کنی تا به چیزی برسی، در هر لحظه رسیده‌ای.

هر لحظه باید خدا را داشت.

اگر کسی بتواند از دنیا مفارقت کند نه اینکه متوفی شود و بمیرد، بلکه از دنیا جدا شود، در دنیا زندگی کند ولی دنیامالی نشود، می‌تواند در لحظه زندگی کند نه خاطرات گذشته و نه توهمات آینده او را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. این حالت را هر کس در شبانه روز در خواب‌هایش درک می‌کند. کسی که خواب می‌رود، نفسی است که بر اساس اراده‌اش کارها را پیش می‌برد البته اراده‌اش تحت تأثیر فعلیت و استعدادهای شکفته‌اش است. کاری که در خواب می‌کند، به دلیل مواجهه نفس با پدیده و رخداد و انعکاسی بر اساس توان فعال شده‌اش می‌باشد.

آنچه رخ می‌دهد در خواب یا بر خبر آینده یا حال یا گذشته دلالت دارد.

کسی که از دنیا مفارقت داشته باشد در رویارویی با مسائل بلافاصله تصمیم می‌گیرد. اما نه بر اساس خاطره‌ها و نه بر اساس توهمات. بلکه بر اساس توانش.

وقتی خاطره از گذشته یا توهم آینده مبدا تصمیم شود، آن کار را با انواع ضعف‌ها آمیخته می‌کند.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
 Subject: ... Date: ...
 لغوی و سببی

اگر کسی بتواند از دنیا سفارت کند نه اینکه متوفی شود دیگر، بلکه
 از دنیا جدا شود، در دنیا زنده کند در دنیا شود، می تواند در حکم
 زنده کند. نه خاطرات نه ستم و نه توهمات آینده او را تحت تأثیر قرار
 نمی دهد. این حالت را هوس در شبانه روز در خواب های درک
 می کند.

تسکین خواب می بود، نفسی است که بزرگ اراده ای که ارادین می بود
 البته اراده ای که تأثیر فعلیت و استوار ای سلفه است.

کار که در خواب می کند، به دلیل ملایه نفس با پدید می رود و انفعالی که برای
 توان فعال شده ای می باشد.

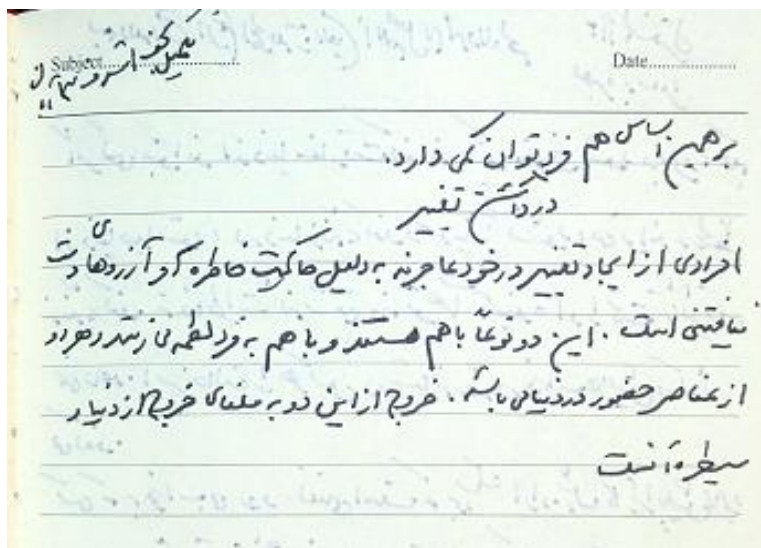
آنچه روح می دهد یا برضرا سینه یا حال دنیا در دل دارد
 در خواب،

سگ از دنیا سفارت راسته، در رویا بودی با مسائل بزرگ صلح تصمیم
 دانه براسک خاطره؟ در هر یک توهمات. بلکه بهر یک توانی.

وقتی خاطره از گذشته یا توهم آینده صدد تصمیم شود آن کار را با اندام

بر همین اساس هم فرد در داشتن تغییر توان کمی دارد.

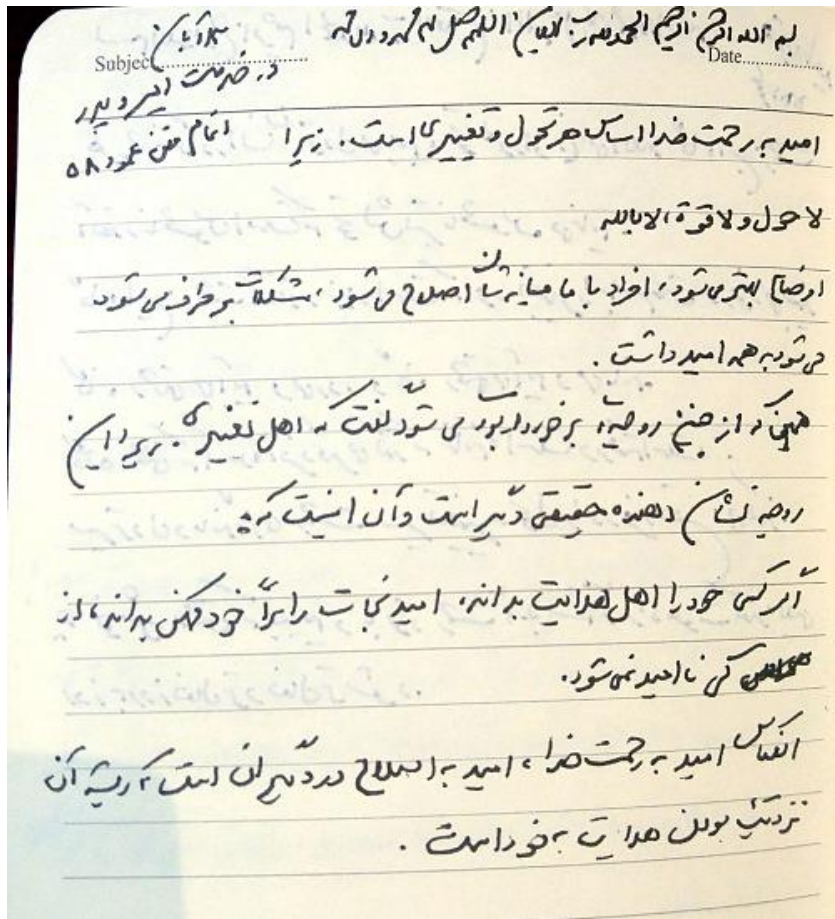
افرادی از ایجاد تغییر در خود عاجزند به دلیل حاکمیت خاطره ها و آرزوهاست و دست نیافتنی است. این دو نوعا با هم هستند با هم به فرد لطمه می زنند و هر دو از عناصر حضور در دنیا می باشد. خروج از این دو به معنای خروج از دنیا و سیطره آنست.



امید به رحمت خدا اساس هر تحول و تغییری است زیرا لا حول و لا قوة الا بالله. (یکی از اعمال اربعین همین ذکر است و این برایم جالب بود)

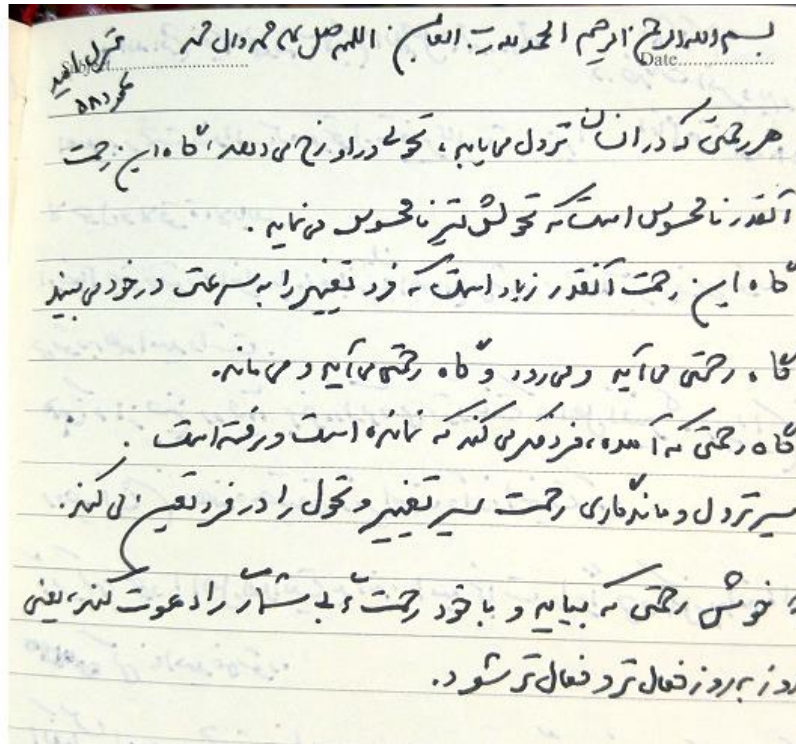
اوضاع بهتر می شود، افراد با ما میانه شان اصلاح می شود، مشکلات برطرف می شود (این یک ادبیات می شود؛ حالم خوب است اوضاع بهتر می شود). می شود به همه امید داشت (نامه های امیرالمومنین (علیه السلام) به معاویه را ببینید) همین که از جنس روحیه ای برخوردار بودی می شود گفت که اهل تغییری. زیرا این روحیه نشان دهنده حقیقتی دیگر است و آن اینست که:

اگر کسی خود را اهل هدایت بداند، امید نجات را برای خود ممکن بداند، از کسی ناامید نمی شود. انعکاس امید به رحمت خدا، امید به اصلاح در دیگران است که ریشه آن نزدیک بودن هدایت به خود است.



هر رحمتی که در انسان نزول می یابد، تحولی در او رخ می دهد، گاه این رحمت آنقدر نامحسوس است که تحولش نیز نامحسوس می نماید. گاه این رحمت آنقدر زیاد است که فرد تغییر را به سرعت در خود می بیند. گاه رحمت می آید و می رود و گاه رحمتی می آید و می ماند.

گاه رحمتی که آمده، فرد فکر می کند که نمانده است و رفته است. سیر نزول و ماندگاری رحمت سیر تغیر و تحول را در فرد تعیین می کند. چه خوش رحمتی که بیاید و با خود رحمت های بی شماری را دعوت کند، یعنی روز به روز فعال تر و فعال تر شود.



در بعضی مکان‌ها بارش رحمت بسیار بسیار مشهود است. امید است در این مکان‌ها امکان تغییر زیاد باشد ولی اگر در این مکان‌ها انسان تغییر نکند نشانه چیست؟

به نظر می‌رسد انسان اگر نخواهد تغییر کند، اگر در مکان‌های پر بارش هم قرار بگیرد، برایش ممکن است در ابتدا هیجان‌هایی داشته باشد ولی در نهایت تأثیری برایش ندارد.

اما چرا کسی نمی‌خواهد تغییر کند با اینکه همه طبعاً تغییر را پسندیده می‌دانند:

۱. میزان خواستن فرد به اندازه کفایت نمی‌رسد و ضرورت آن به قدر کافی برایش تفصیلی نیست که لازم است به زندگی افراد اهل تغییر و غیر آن نظر کند تا ضررها تغییر نکردن‌ها را به خوبی و به تفصیلی متوجه شود و نیز خواستن‌های واقعی تغییر را کشف کند.

۲. تغییر کردن برایش آرزوست نه طلب. در این صورت لازم است از تغییرات کوچک شروع کند.

۳. مفهومی از تغییر برای فرد واضح نشده است که در این صورت لازم است شناخت کافی در زمینه مفهوم تغییر و لوازم و نشانه‌هایش پیدا کند.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين صلوات الله وسلامه وبركاته عليه

در بعضی مکان ها بارش رحمت بسیار مستحود است .
 امید است در این مکان ها امکان تغییر هم زیاد باشد . و که اگر در این مکان ها
 این تغییر بکنند نه حسرت ؟
 به نظر رسد آن از آن خواهد تغییر کند اگر در مکانی که بارش هم قرار بگیرد
 برایش همین است در ابتدا هم باها می دانه به و در نهایت شایسته برای این
 نواری .
 اما چرا کسی نمی خواهد تغییر کند با این همه صیغه تغییر را نیندیده ای راسته ضرور ؟
 در این خواستم زود به اندازه نگاه نمی رسد و ضرورت آن به قدری کم برای این
 تفصیح نیست ، لازم است ، از هم ، از هم ، افراد اهل تغییر و غیر آن نظر
 کند تا ضرورت تغییر کردن ؟ را به خود در تفصیح منوجه شود و بهتر خواست آنرا قوی
 تغییر را کند .
 ✓ تغییر کردن برای این است نه طلب . در این صورت لازم است از تغییر
 که یک شروع کند
 که منتهی از تغییر برای خود واضح شده است . که در این صورت لازم است (۱۵)
 سنا کافی در زمینه مفهوم تغییر در لوازم است ، برایش میماند

تغییر از واجبات است. باید تغییر کرد.

تغییر کردن استمرار می خواهد یعنی در وضعیت بهتر باید فرد به قدری بماند تا بتوان اسم آن را تغییر گذاشت.
 خیلی وقت ها تغییر به دلیل عدم استمرار با شکست مواجه می شود. به عنوان مثال، در مسافرت با دوستی آشنا می-
 شوی که اخلاق ستوده ای دارد، تصمیم می گیری همانند آن خود را به آن صفت آراسته کنی این کار تا پایان سفر
 موفقیت آمیز است ولی چون از آن دوست جدا می شوی به تدریج آن صفات یا صفت شایسته فراموش می شود و
 باز می گردی به حالت قبل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 Subject: ...
 Date: ...
 قرآن بركت از ترمیم شده

تغییر کردن، استمرار خواهد بود. یعنی در وضعیت بهتر با برقراری شرایط
 تا بتوان اسم آن را تغییر داد.

حکایتی در وقت، تغییر، دلیل عدم استمرار با شکست مواجه می شود.
 به عنوان مثال، در مسافرت با دوستی آشنا می شویم که اهل آن
 ستوده آلوده، لقمه های آن ها را در آن خود را به آن صفت کرده اند
 این کار تا باید، سوختمون است آن است و چون لذت آن نیست
 حدیثی است که در آن صفت شایسته و اوست می شود
 باز برتر در حالت فعل

تغییر نیازمند به عنایت خاص دارد. هر چند این عنایت به هر کسی شده ولی لازم است با شفاعت انسان های وارسته
 این عنایت تشدید شود. در بین ائمه تغییر مال امیرالمومنین (علیه السلام) است چرا که یک علوی باید باشد.
 امیرالمومنین (علیه السلام) و ذکر علی برای ایجاد تغییر ضروری است زیرا هر تغییری با تفوق بر نیروهای مخالف
 صورت می گیرد و این جز با علوی الهی امکان پذیر نیست.

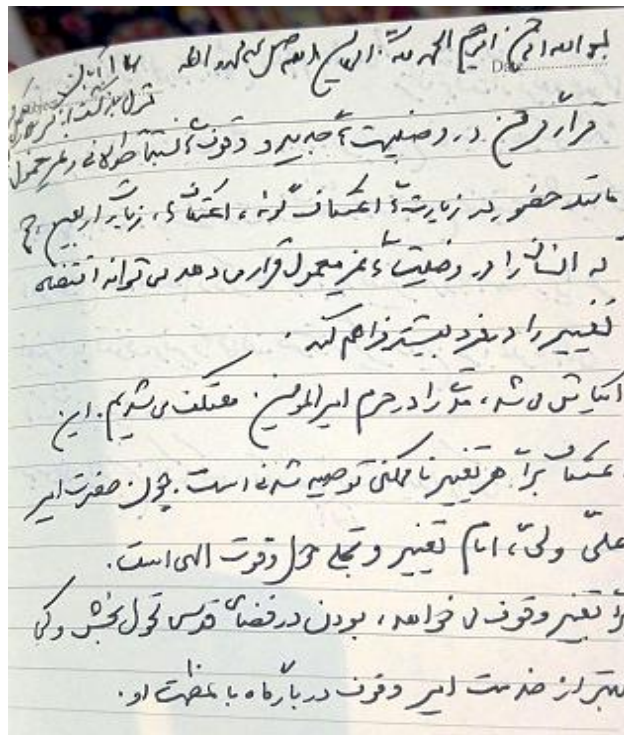
به مولا امیرالمومنین (علیه السلام) اتکا کنی به آن علوی الهی دست پیدا می کنی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 Subject: ...
 Date: ...
 قرآن بركت از ترمیم شده

تغییر نیازمند به عنایت خاص دارد. هر چند این عنایت به هر کسی شده
 ولی لازم است با شفاعت انسان های وارسته این عنایت تشدید شود.
 امیرالمومنین (علیه السلام) و ذکر علی برای ایجاد تغییر ضروری است زیرا هر
 تغییری با تفوق بر نیروهای مخالف صورت می گیرد و این جز با علوی الهی
 امکان پذیر نیست.
 به مولا امیرالمومنین (علیه السلام) اتکا کنی به آن علوی الهی دست پیدا می کنی.
 الهی

قرار گرفتن در وضعیت‌های جدید و وقوف‌های نسبتاً طولانی و غیرمعمول مانند حضور در زیارت‌های اعتکاف گونه، اعتکاف‌ها، زیارت اربعین، حج که انسان را در وضعیت‌های غیرمعمول قرار می‌دهد، تغییر می‌تواند اقتضاء را در فرد بیشتر فراهم کند. ایکاش می‌شد، مدتی را در حرم امیرالمومنین (علیه‌السلام) معتکف می‌شدیم. این اعتکاف برای تغییر ناممکن توصیه شدنی است. چون حضرت امیر (علیه‌السلام) علی، ولی، امام تغییر و تجلی حول و قوت الهی است.

برای تغییر، وقوف می‌خواهد، بودن در فضای قدسی تحول‌بخش و کجا بهتر از خدمت امیر (علیه‌السلام) وقوف در بارگاه با عظمت او.

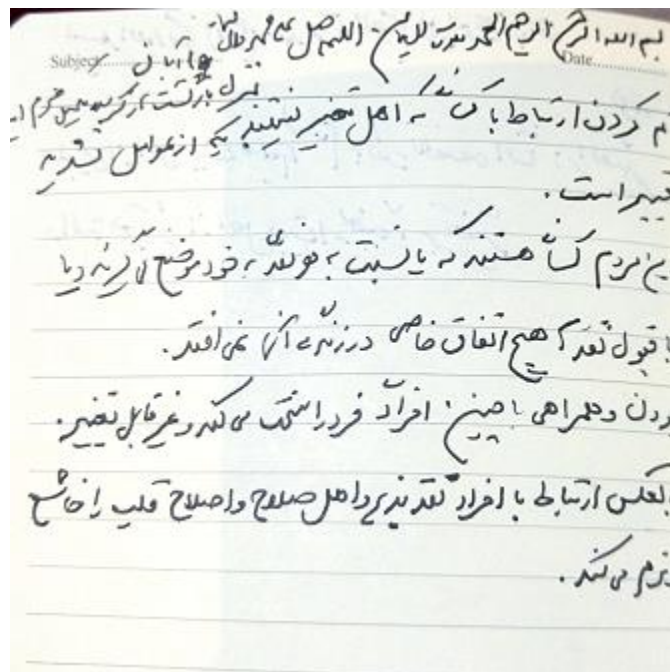


گاهی باید چهارچوب‌هایی که ساخته‌ایم، تغییر دهیم. سه روز فرصت دارید بروید مسجد و کتابخانه و وقوف کنید در آنجا.

کم کردن ارتباط با کسانی که اهل تغییر نیستند یکی از عوامل تشدید تغییر است.

این مردم کسانی هستند که یا نسبت به هر نقدی به خود موضع می‌گیرند و یا با قبول نقدها هیچ اتفاق خاصی در زندگی آنها نمی‌افتد.

بودن و همراهی با چنین افرادی فرد را سخت می‌کند و غیرقابل تغییر. بالعکس ارتباط با افراد نقدپذیر و اهل صلاح و اصلاح قلب را خاشع و نرم می‌کند.



کسی که اهل تغییر است نباید برایش تغییر در کارهای بزرگ و کوچک متفاوت باشد. پس همانقدر که در امور به ظاهر بزرگ اهل تغییر است در امور به ظاهر کوچک نیز اهل تغییر است. کسی فکر نمی‌کند که از انداختن آشغالی در سطل که به عنوان امر کوچکی تلقی می‌شود می‌توان اهل تغییر بود.

چه تغییراتی در دور ریختن آشغال قابل ملاحظه است؟

آیا همین فکر منجر به تولید انواع مصارف از آشغال‌ها نشده است؟ فقط به آشغال فکر کرده و انواعی از کودها و ... و ابداعات صورت گرفته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تاریخ: ۱۳۹۶/۰۱/۱۶
 کلمه: اهل تغییر است نباید برایش تغییر در کار بزرگ نوشت
 متعادل باشد پس ما قدر که در امور بجا هر بزرگ اهل تغییر است
 در امور بجا هر کوی که اهل تغییر است
 کسی که کند از اندر قضا که در سطل که به عنوان امر که بقی
 هر کوی که اهل تغییر بود
 به تغییر که در درخت آسفال که اهل ملاحظه است؟
 آیا هیچ کوی که تولد انواع مصداق از آسفال است؟

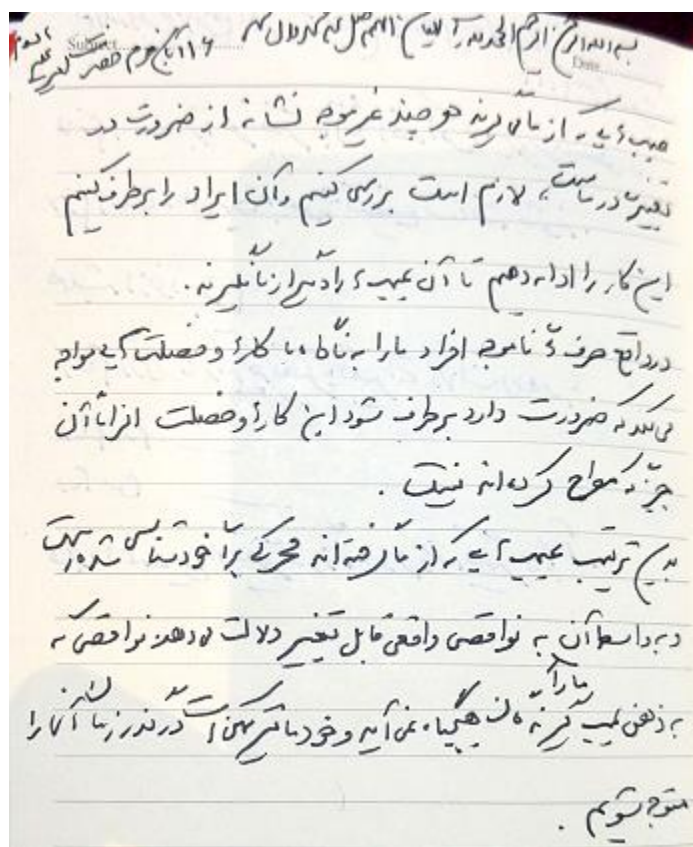
تغییر کردن اگر درست و اصولی باشد، همراه با سختی نیست، سهولت در ذات آن است.

وقتی تغییری سخت به نظر می‌رسد به معنای مقابله درونی با تغییر است که مطلوب نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تاریخ: ۱۳۹۶/۰۱/۱۶
 کلمه: اهل تغییر است
 تغییر کردن اگر درست و اصولی باشد، همراه با سختی نیست، سهولت
 در ذات آن است
 وقتی تغییری سخت به نظر می‌رسد به معنای مقابله درونی با تغییر است
 مطلوب نیست

عیب‌هایی که از ما می‌گیرند هر چند غیرموجه، نشانه از ضرورت در تغییری در ماست، لازم است بررسی کنیم و آن ایراد را برطرف کنیم. نگو آنها اشتباه می‌گویند تو کاری کن که دیگر به تو چنین ایرادی نگیرند. این کار را ادامه دهیم تا آن عیب‌ها را دیگر از ما نگیرند. در واقع حرف‌های ناموجه افراد ما را به ناگاه با کارها و خصلت‌هایی مواجه می‌کند که ضرورت دارد برطرف شود. این کارها و خصلت‌ها الزاما آن چیزی که مطرح کرده‌اند نیست.

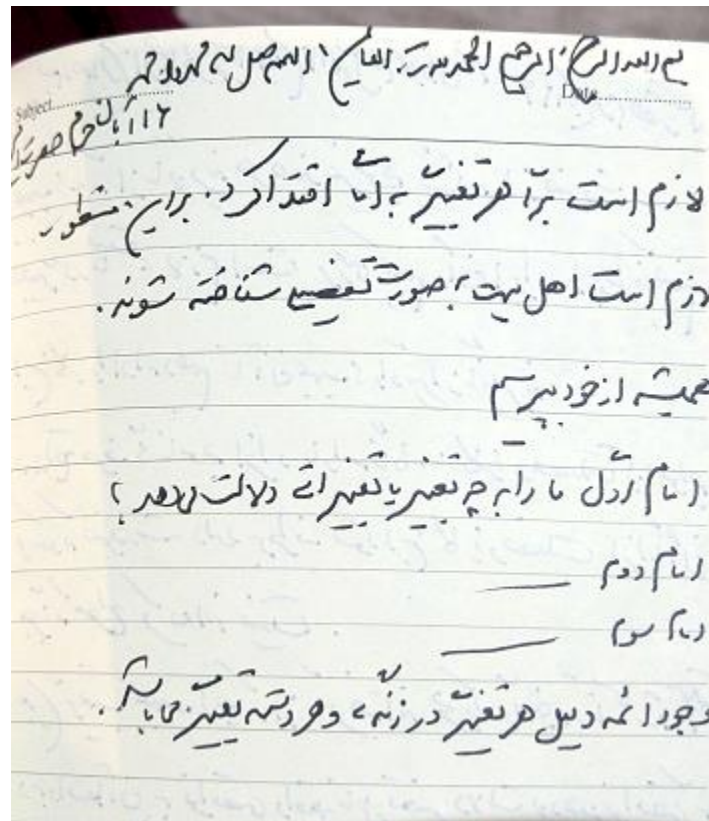
بدین ترتیب عیب‌هایی که از ما گرفته‌اند محرکی برای خودشناسی شده است و به واسطه آن ما را به نواقصی واقعی قابل تغییر دلالت می‌دهد. نواقصی که به ذهن عیب‌گیرندگان هیچگاه نمی‌آید و خود ما نیز ممکن است در گذر زمان آنها را متوجه شویم.



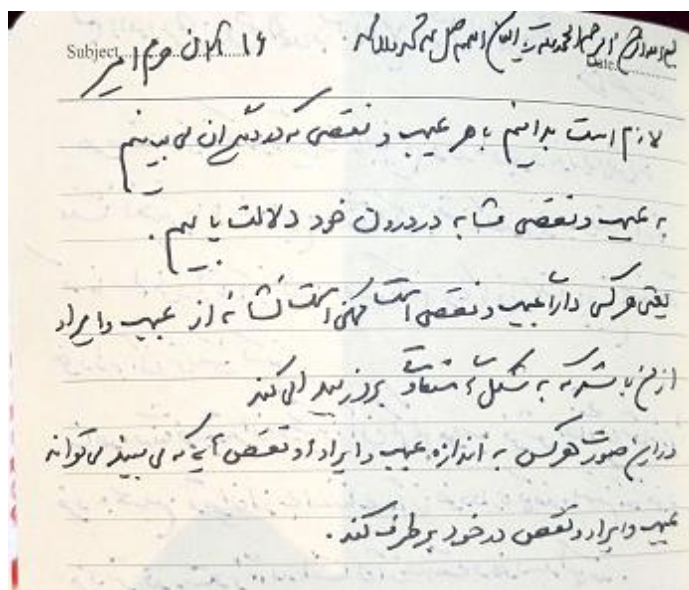
لازم است برای هر تغییری به امامی اقتدا کرد. برای این منظور لازم است اهل بیت (علیهم السلام) به صورت تفصیلی شناخته شوند.

همیشه از خود پرسیم امام اول ما را به چه تغییر یا تغییراتی دلالت می‌دهد؟ امام دوم، امام سوم و...

وجود ائمه دلیل هر تغییری در زندگی و هر دسته تغییری می باشد.



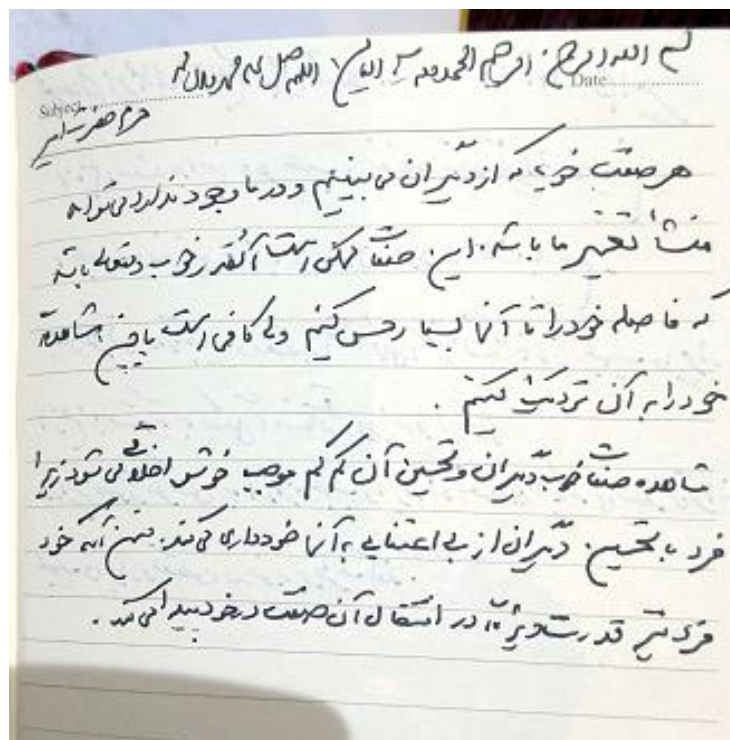
لازم است بدانیم با هر عیب و نقیصی که در دیگران می بینیم به عیب و نقیصی مشابه در درون خود دلالت یابیم. یعنی هر کسی دارای عیب و نقیصی است ممکن است نشانه از عیب و ایراد از من باشد که به شکل های متفاوتی بروز پیدا می کند در این صورت هر کس به اندازه عیب و ایرادها و نقص هایی که می بیند می تواند عیب و ایراد و نقص در خود بر طرف کند.



هر صفت خوبی که از دیگران می‌بینیم و در ما وجود ندارد، می‌تواند منشا تغییر ما باشد. این صفات ممکن است آنقدر خوب و متعالی باشد که فاصله خود را تا آنها بسیار حس کنیم ولی کافی است با چنین مشاهده‌ای خود را به آن نزدیک کنیم. این به معنای تقلید نیست بلکه مشابه‌سازی است.

مشاهده صفات خوب دیگران و تحسین آن کم کم موجب خوش اخلاقی می‌شود زیرا فرد با تحسین دیگران از بی‌اعتنایی به آنها خودداری می‌کند. ضمن آنکه خود فرد نیز قدرت ویژه‌ای در انتقال آن صفت در خود پیدا می‌کند.

آفرین چقدر خوب فلان کار را می‌کنی چقدر در این صفت خوب هستین. خوبی‌ها را ببیند و به روی فرد بیارود.



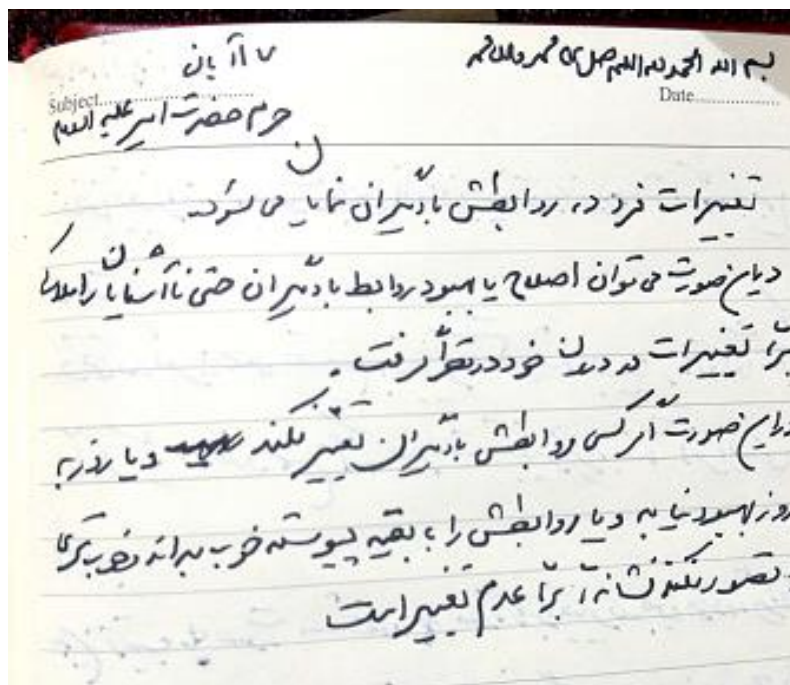
وقتی تغییرات به صورت جمعی اتفاق بیفتند، بی تردید اثراتش بی بدیل است. وقتی دو نفر یا جمعی تصمیم به تغییر داشته باشد، بسیار اتفاقات با شکوهی برای هریک می افتد ضمن آنکه سرعت تغییر نیز به شدت افزایش می یابد.

بدین ترتیب به صورت مشخص موردی را برای تغییر در بین خود و دیگران انتخاب و به صورت روزانه یا هفتگی و یا ماهانه با پیگیری از هم روند اصلاح را در خود ارزیابی کنیم. البته ممکن است در ابتدا این سهولت دیده نشود ولی به تدریج تمایز فاحش آن با تغییر فردی معلوم می گردد.



تغییرات فرد در روابطش با دیگران نمایان می شود. در این صورت می توان اصلاح یا بهبود روابط با دیگران حتی با
آشنایان را ملاکی برای تغییرات در درون خود در نظر گرفت. البته در ارتباط با نامحرم باید به حدود شرعی توجه
داشت.

در این صورت اگر کسی روابطش با دیگران تغییر نکند و یا روز به روز بهبود نیابد و یا روابطش را با بقیه پیوسته
خوب بداند و خوب تری را تصور نکند، نشانه ای برای عدم تغییر است.



مردم داری نه به معنای آبروداری، خود منشأ تغییرات در زندگی است. فقط باید توجه کرد که معیار مردم داری باید خدا باشد.

مردم داری یعنی اعتنا و توجه به مردم و نیازهای معمول آنها

مردم داری یعنی بی تفاوت بودن به مشکلات آنها

مردم داری یعنی وساطت در حل مشکلات مردم

مردم داری یعنی ارتباط مؤثر با مردم برای ایجاد تفاهم و رد و بدل اطلاعات

مردم داری یعنی نمایندگی خدا برای رحمت رسانی در بین مردم

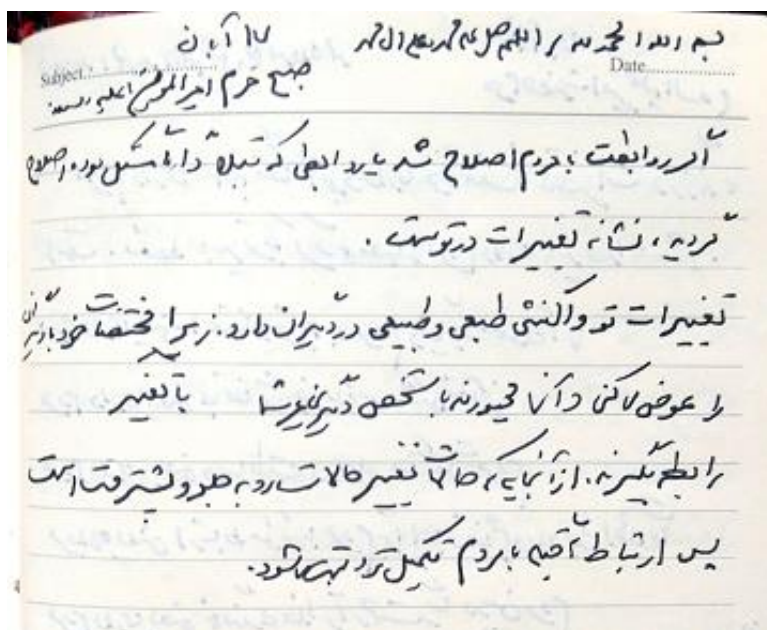
مردم داری یعنی نیازمند دانستن خود به برطرف کردن نیازهای مردم و افتخار دیدن رجوع نیازهای ایشان به خود.

مفهوم مردم داری با آبروداری تفاوت واضحی دارد، در این که کسی برای آبروداری کاری را می کند محورش خود اوست و در مردم داری مردم است و تفاوت این دو کاملاً مشخص است.

Subject: ۱۷۱۷
 حرم حضرت امیر علیه السلام
 در آمدن الحجاب به مردم صلوات الله علیه
 مردم داری نمی بیند آمدن خود منقذ تغییرات در زندگی
 است. فقط باید توجه کرد معیار مردم داری باید ضوابط است.
 مردم داری یعنی اعتماد و توجه به مردم و نیازها که معقول است
 مردم داری یعنی به تفاوت نبودن مشکلات است
 مردم داری یعنی وسعت در حل مشکلات مردم
 مردم داری یعنی ارتباط مؤثر با مردم برای انجام و رد و بدل اطلاعات
 مردم داری یعنی نمایندگی خدا بر آسمان در بین مردم
 مردم داری یعنی نیازمند استخ خود به نفع بر طرف کردن نیاز مردم واقفانه
 رحمت نیازها اینان به خود.
 مهمان مردم داری با آبرو داری تفاوت واضحی دارد، در این به کسی که بر آبرو دارد
 کاری را می کند حتی ریس خود دوست در مردم داری مردم است رعایت
 این در تریه متعلق است

اگر روابط با مردم اصلاح شد یا روابطی که قبلاً داشتی مشکل بوده اصلاح گردید، نشانه تغییرات در توست.

تغییرات تو واکنشی طبیعی و طبیعی در دیگران دارد. زیرا با تغییر مختصات خود با دیگران را عوض می کنی و آنها مجبورند با شخص دیگری غیر شما رابطه بگیرند از آنجایی که تغییر حالات رو به جلو و پیشرفت است پس ارتباطهای قبلی با مردم تکمیل تر می شود.



در صورتی که از تغییر نکردن مردم ناراحت و عصبانی شدی، خود در امور خود بیشتر اهل تغییر شو و این گونه ناراحتی و عصبانیت را جبران کن. به عبارت دیگر، بسیاری از مواقع از دیگران به دلیل کم کاری، تنبلی، تعصب، جمود، توقعات بیجا و ... ناراحت می شویم. کافی است به جای انتقال این موارد و بروز ناراحتی، کاری را انجام دهیم. حداقل در فضای معنوی تاثیرات مخرب آن کار را تا حدی تقلیل می دهد.

این بدان معناست که انسان هم می تواند خود را از گناهان پاک کند و هم می تواند زمینه کلی و عمومی گناهان را در خود بخشکاند. هر قدر قدرت طهارت فرد و یا قوت کنترل او در برابر گناهان بیشتر باشد، قدرت اصلاح او نیز بیشتر می شود.

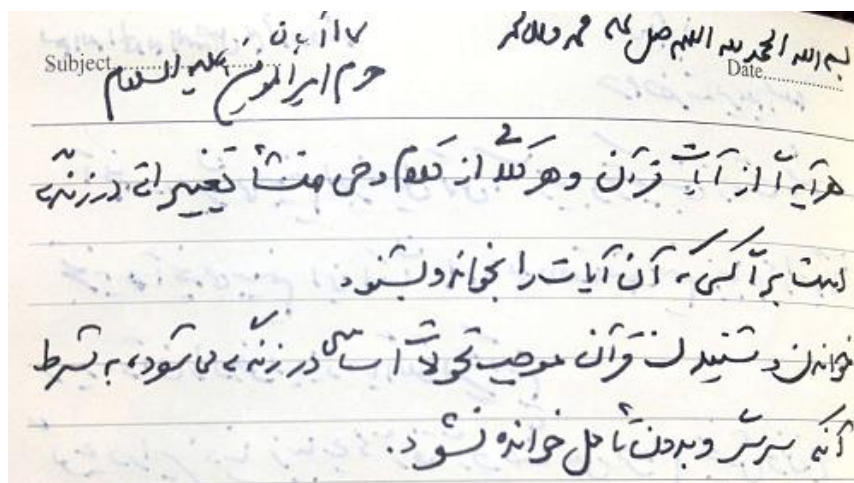
بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله على محمد وآله
 Subject: حرم امر المؤمنین
 در صورتی که از تغییر کردن مردم ندامت و عصبانیت خود را سوز خورد
 در بیشتر اهل تغییر کند و استیون ناراحتی و عصبانیت را حیران کن
 به عبارت دیگر، بسیار از مزاج از دیگران به دلیل کم کاری، تنبلی،
 تقصیر، مجرد، اکتفا بر دست، توقفاً بجا در ناراحتی مردم
 گاهی است به جا انتقال این موارد در بروز ناراحتی، کارها با آنها در هم
 صدق در نفساً معنوی تأثیرات مخرب آن کار را با حد دلیل دهد
 این به آن معناست که آن هم چه توان خود را از تنگنای آن که در هم در آن هم
 که در آن کار را در خود بخواند، هر قدر قدرت قدرت زد و با قوت
 لزل بود در برابر آن، بیشتر باشد، قدرت اصلاح او تریس است.

برای اصلاح دیگران و ایجاد تغییر در آنها خود تغییر کن، در این صورت نقصی را در دیگری در نظر بگیرد و در خود به نیابت از تغییر آن، نقص دیگری تغییر کن.

در این صورت داشتن نقص و عیب در دیگران به عنوان عامل محرکی برای رفع نواقص و عیوب یا ترک کارهای اشتباه می شود. این هم برای کسانی است که عیبی را برای خودشان متصور نیستند.

بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله على محمد وآله
 Subject: حرم امر المؤمنین
 برآ اصلاح دیگران و ایجاد تغییر در آنها، خود تغییر کن. در این
 صورت نقص را در دیگران در نظر بگیرد و در خود به نیابت از تغییر آن
 نقص دیگری تغییر کن.
 در این صورت دانش - نقص و عیب در دیگران به عنوان عامل محرکی
 برای رفع نواقص و عیوب یا ترک کارهای اشتباه می شود.

هر آیه‌ای از آیات قرآن و هر کلامی از کلام وحی منشأ تغییراتی در زندگی است برای کسی که آن آیات را بخواند و بشنود. خواندن و شنیدن قرآن موجب تحولات اساسی در زندگی می‌شود، به شرط آنکه سرسری و بدون تأمل خوانده نشود.

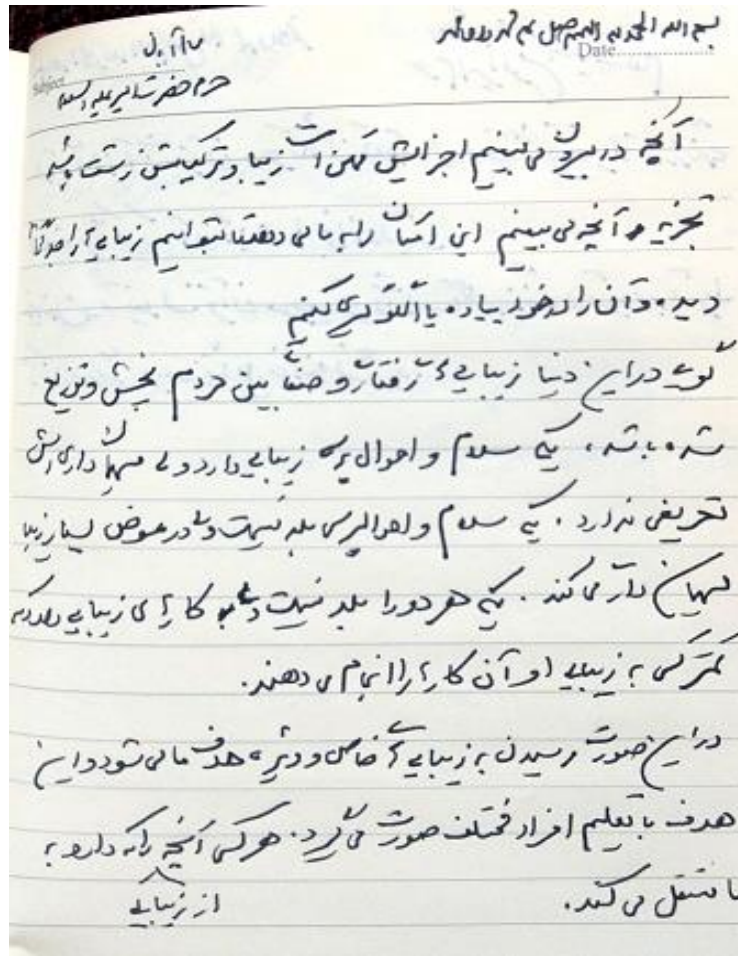


همه انسان‌ها نواقصی دارند که برخی از آن را خودشان می‌بینند و برخی دیگر توسط دیگران دیده می‌شود و فرد می‌تواند آن را اصلاح و تغییر دهد. برخی می‌گویند که ما نمی‌دانیم چه چیزی را تغییر دهیم. مرتبه‌ای از هر عیبی که در دیگران مشاهده می‌کنیم در خود ما هم وجود دارد.

آنچه در بیرون می‌بینیم اجزایش ممکن است زیبا و ترکیباتش زشت باشد، تجزیه آنچه می‌بینیم این امکان را به ما می‌دهد تا بتوانیم زیبایی‌ها را جداگانه دیده و آن را در خود پیاده یا الگوگیری کنیم.

گویی در این دنیا زیبایی‌های رفتاری و صفاتی بین مردم پخش و توزیع شده باشد، یکی سلام و احوال‌پرسی زیبایی دارد ولی میهمان‌داری‌اش تعریفی ندارد. یکی سلام و احوال‌پرسی بلد نیست ولی در عوض بسیار زیبا میهمان‌داری می‌کند. یکی هر دو را بلد نیست و کارهای زیبایی دارد که کمتر کسی به زیبایی او آن کارها را انجام می‌دهند.

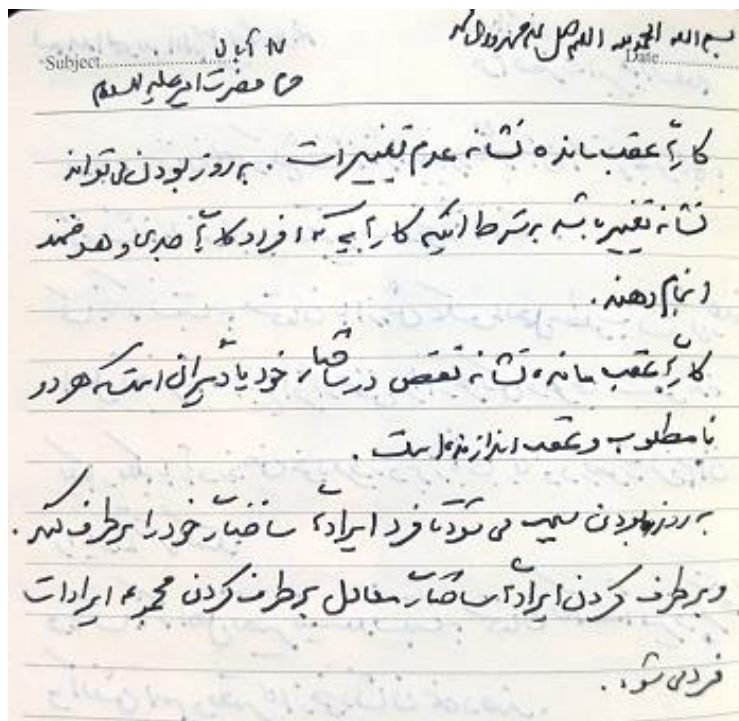
در این صورت رسیدن به زیبایی‌های خاص و ویژه هدف ما می‌شود و این هدف با تعلیم افراد مختلف صورت می‌گیرد. هر کسی آنچه از زیبایی را که دارد به ما منتقل می‌کند.



کارهای عقب مانده، نشانه عدم تغییر است. به روز بودن می تواند نشانه تغییر باشد به شرط اینکه کارهایی که افراد کرده اند جدی و هوشمند انجام دهند.

کارهای عقب مانده نشانه نقص در ساختار خود یا دیگران است که هر دو نامطلوب و عقب اندازنده است.

به روز بودن سبب می شود تا فرد ایرادی های ساختار خود را برطرف کند و برطرف کردن ایرادهای ساختاری، معادل برطرف کردن مجموعه ایرادات فرد می شود.



توجه به سخنان مهم و کلیدی نشانه‌ای برای تغییر برای آن است و بی توجهی به آن نشانه بی توجهی به تغییرات و تحولات است. کسانی که نسبت به سخنان با ارزش عکس‌العمل مطلوب نشان می‌دهند، اهل تغییرند. این افراد سخنی را از هر کس و هر جا بشنوند نه یک بار بلکه بارها در ذهن خود مرور و بر زبان جاری و در صورت لزوم آن را یادداشت می‌کنند.

ولی کسانی که اهل تغییر نیستند نسبت به سخنان حکمت‌آمیز واکنش مهم و معتبری از خود نشان نمی‌دهند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 Subject: قرین عصمت امری
 نوعی سخنان مهم و طبعاً آیه تغییر را در آن است و به توله
 آن نشانه به توله، تعبیرات و کلمات است.
 کلمات و تعبیر سخنان با ارزش عکس العمل مطرب است در هند
 اصل تعبیر. این افراد سخن را از عکس در هر جا شنوند
 بکار بکار با آرزوی خود می‌دهند و بر زبان می‌آورند و در صورت لزوم آن
 را یادداشت می‌کنند.
 و کلمات، اصل تعبیر نیستند؛ سخنان صحت است و در سخن
 و آن سخن مهم و معتبر از خردشان نماند.

قرین کردن هر تغییر با امری مستحبی موجب تغییر و تشدید و تثبیت آن می‌شود.

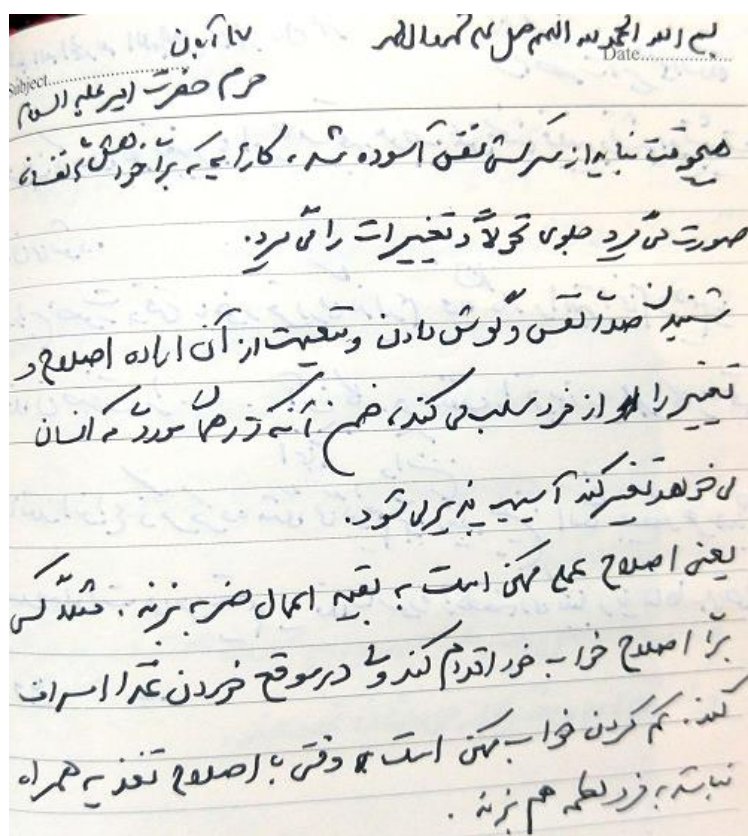
در این صورت وقتی با خود قرار می‌گذاریم فلان کار را بهتر انجام دهیم یا فلان صفت را، آن انجام کار و داشتن صفت را قرین یا کار مستحبی مانند انواع ذکر کرده مثلاً می‌گوییم برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد و هر روز صبح صلوات می‌فرستیم یا فلان سوره را هفته‌ای یک‌بار یا ماهانه می‌خوانم و یا ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 Subject: قرین عصمت امری
 قرین کردن هر تغییر با امری مستحبی موجب تغییر و تشدید و تثبیت آن می‌شود.
 در این صورت وقتی با خود قرار می‌گذاریم فلان کار را بهتر انجام دهیم یا فلان صفت را ... آن کار و صفت را قرین یا امری مستحبی
 مانند انواع ذکر کرده مثلاً می‌گوییم برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد و هر روز صبح صلوات می‌فرستیم یا فلان سوره را هفته‌ای یک‌بار یا ماهانه می‌خوانم
 و یا ...

هیچوقت نباید از سرکشی نفس آسوده شد، کارهایی که برای خواهش نفسانی صورت می گیرد جلوی تحولات و تغییرات را می گیرد.

شنیدن صدای نفس و گوش دادن و تبعیت از آن اراده اصلاح و تغییر را از فرد سلب می کند، ضمن آنکه در همان موردی که انسان می خواهد تغییر کند آسیب پذیر می شود.

یعنی اصلاح عملی ممکن است به بقیه اعمال ضربه بزند. مثلا کسی برای اصلاح خواب خود اقدام می کند ولی در موقع خوردن غذا اسراف کند. کم کردن خواب ممکن است وقتی با اصلاح تغذیه همراه نباشد به فرد لطمه هم بزند.

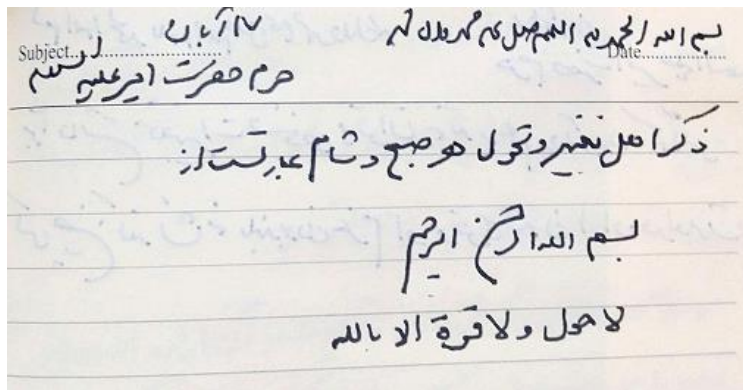


برای داشتن تغییرات مشخص می توان به قدر هم رو آورد، که اگر کسی چنین کند نشانه بلند بودن عزم او و قوی شدن اراده اوست.

ذکر اهل تغییر و تحول هر صبح و شام عبارتست از

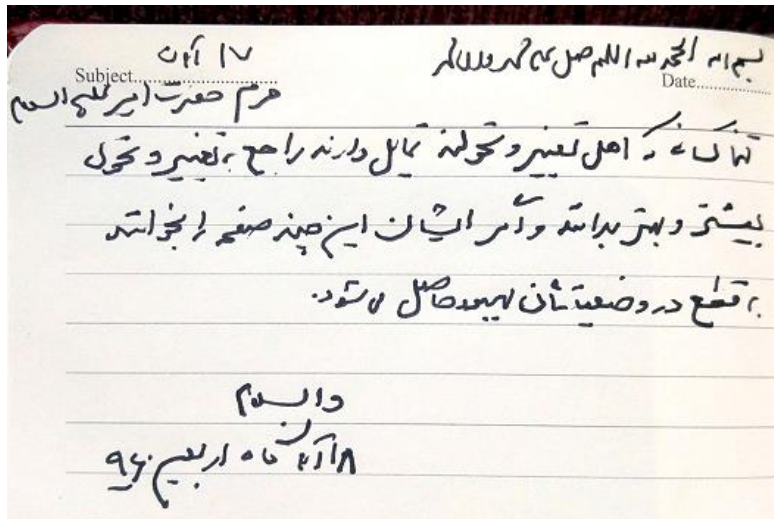
بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله



تنها کسانی که اهل تغییر و تحولند تمایل دارند راجع به تغییر و تحول بیشتر و بهتر بدانند و اگر ایشان این چند

صفحه را بخوانند به قطع در وضعیتشان بهبود حاصل می شود. والسلام. ۸ آبان ماه اربعین ۹۶



نوشته‌های خانم ادیب در مورد تغییر:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

السلام عليك يا ابا عبدالله

مهارت‌های تغییر

همگام با زیارت‌های اربعین حسینی

۱

هر کدام از ما خانواده‌ای و اطرافیانی داشته‌ایم که جور خاصی زندگی کرده‌اند. بعضی پرتنوع‌تر و بعضی ساکن‌تر.

بعضی پرتحرک‌تر و بعضی ثابت‌تر.

بعضی پریاهوتر و بعضی ساکن‌تر.

و هر کدام از این‌ها را دیده‌ایم و به مرور یاد گرفته‌ایم.

خودمان هم از نسل‌های قبل خلق و خواها و صفاتی را با خود آورده‌ایم که زمینه ذهن ما شده است.

حتی مزاج ما در این نقش دارد که چقدر اهل سکون یا تغییر باشیم. اما با این همه می‌شود تغییر کرد و همه می‌توانند

طور دیگری هم رفتار کنند. گاهی می‌شود از رفتارهای ظاهری شروع کرد تا به مهارت و باور تبدیل شود و گاهی

تغییر در شناخت و باورها منجر به بروزات متفاوت و دیگرگونه می‌شود.

اولین مثل: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.**

و دومین مثل: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.**

اما یادمان هست که هر تغییری هم هنر مهمی حساب نمی‌شود. مثل این‌هایی که: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَتَوْا السُّوْاىَ أَنْ**

كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.

باید مراقب قدم‌های شیطان باشیم که ما را آرام آرام منحرف می‌کند و بعد از چند وقت یک تغییر یافته حرفه‌ای، در به درد نخور بودن و هیزم جهنم شدن را می‌سازد.

#آدم‌ها فرق می‌کنند، تغییرها هم.

۲

قصه از سفر زیارتی اربعین شروع شد و شب قبل از حرکت که استادمان فرمودند:

«آنهايي که می‌روند و هم آنهايي که می‌مانند بر این موضوع فکر و بررسی کنند که چگونه می‌توان تغییر کرد؟»

آیا این درست است که سال‌ها طی شود و آدم‌هایی که حتی دوست دارند خوب و خوب‌تر بشوند همچنان مثل قبل باشند و فقط در آرزو یا ادعای تغییر؟

گاهی اصلاً آدم شک می‌کند که نکند واقعا یک چیزی در عالم حاکم بوده و ما فکر می‌کرده‌ایم که انسان‌ها می‌توانند عوض بشوند و خداوند پیامبران (علیهم‌السلام) را یکی پس از دیگری فرستادن به دنبال تلاشی بی‌حاصل؟!»

#آغاز فکر کردن

۳

اولین اصلی که به نظر می‌رسد می‌تواند عامل تغییر شود این است که «اگر همان کاری را می‌کنی که همیشه می‌کردی، همان نتیجه‌ای را می‌گیری که همیشه می‌گرفتی». یعنی باید بتوانیم در برخورد با یک ماجرا گاهی متفاوت با همیشه برخورد کنیم.

اگر برای خودمان و بقیه عادت شده که یک فهم خاص و یک واکنش خاص ثابت را به موضوعات پیرامون از ما ببیند، این بار خودمان و همه را غافل گیر کرده و طور دیگری رفتار کنیم.

اگر همیشه سوال می‌کردیم، این بار سکوت و فکر کنیم. اگر همیشه شکایت می‌کردیم، این بار موقتا شکایت نکنیم. اگر فوراً دست به کار می‌شدیم و یک واکنش عملی تند و جدی می‌دادیم، حالا این واکنش را به تاخیر بیندازیم. شاید اوضاع کمی نرم‌تر شد و توانستیم چند ستاره رنگی به خودمان بدهیم!

پیش‌برنده‌ها

یکبار هم طوری دیگر، حتی برای تنوع.

۴

راه کار بسیار مهم‌تر این است که... اصلاً بگذارید بگوییم چه شد که این راه کار خودش را نشان داد. داشتم از بعضی اطرافیان خداحافظی می‌کردم برای رفتن به زیارت و آنها هم آرزوها و خواسته‌هایشان را می‌گفتند: به امام حسین (علیه‌السلام) بگو بدنم گاهی درد می‌کند. بگو کمرم، دلم، سرم، چشمم... پایم. اگر نه الحمدلله مشکل دیگری نیست. همه چیز هست...!

بنظرم می‌آمد یک چیزهایی کم است. شاید درست نباشد که بگوییم. همه چیز هست و فقط چند تا درد و ناراحتی جسمی داریم.

این‌هایی که این دعاها را داشتند از فرزندان و نوادگان بزرگترین علما هستند. کسی که عالم‌زاده است، کسی که یک روزی پدر و مادر بزرگش از همراهان در کشتی نوح بوده‌اند (دُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ)، کسی که اصلاً پیامبرزاده است و به او بنی‌آدم (علیه‌السلام) می‌گویند، کسی که پدرش امام زمان است؛ باید کمتر از سیدبن طاووس شدن، علامه طباطبایی، سید حسن نصرالله، بانو امین شدن را نخواهد.

هرقدر آدم خودش را بزرگ‌تر بداند و از کارهای مهم پدران و اجدادش بیشتر خبر داشته باشد، سطح دعاها و طلب‌هایش مرتب و مرتب پیشرفت می‌کند و این پیشرفت و این حرکت، خودش آرزوهای بزرگ‌تر و همت‌های عالی‌تری را به همراه می‌آورد.

پیش‌برنده‌ها

بزرگ‌زاده بودن، مرور کردن بزرگی‌های پدران.

دقایقی بین راه پیاده شدیم. منتظر هم سفرم ایستاده بودم تا آمد.

گفتم: رفتی؟ خرید کردی... آمدی؟ گفت: آره.

گفتم: این درخت زیتون را ببین! چه زیتون‌های سیاه و قشنگی دارد.

گفت: عه! ندیده بودم، خوشم می‌آید گاهی هم آدم کمی سر به هوا باشد. خیلی چیزهای بیشتری را می‌بیند.

گفتم: کمی آن طرف تر را ببین، چه مسجد قشنگی است. اما راستی حرم حضرت معصومه کجاست؟

آهان! آنجاست. چه خوب شد سر به هوا شدیم، از زیتون... تا مسجد... تا حرم....

پیش‌برنده‌ها

کمی بیشتر ببینیم.

تغییر را نباید گفت. باید کرد. آن هم در جهت ربّ.

سخت‌م می‌آید از تغییر فقط حرف بزنم و نکته پشتِ نکته بنویسم.

خداوند فرموده: **اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ**

با یک راه کار هم می‌شود رفت و یک عمر، پر از تحول شد. تحول خودش تحول می‌آورد.

این پایین‌ها که ایستاده باشی، هیچ کدام از تپه‌های بلند و بلندتر بعدی پیدا نیست. حرف زدن از قله‌ها هم هوا را

عوض نمی‌کند. باید یک تکانی به خود داد و از اولین تپه بالا رفت.

پیش‌برنده‌ها

پیروزی، پیروزی می آورد، عبور از گردنه‌ها

۷

می توانی مثل آدم‌هایی که فقط درست‌ترین و کامل‌ترین حرف‌ها را می‌شنوند، فقط حرف‌های استاد را بخوانی و بقیه‌اش را رد کنی برود.

درست‌ترین و کلی‌ترین و کامل‌ترین حرف‌ها مو، لای درزشان نمی‌رود. اما همه هم بلد نیستند که آن را به زندگی و امور جزئی روزمره تبدیل کنند.

می توانی مثل آدم‌های نیازمند به یک ایده، نیازمند به یک پیام، یک شگون و به یک دست‌آویز متفاوت، خس و خاشاک را هم طور دیگری ببینی و بخوانی و قرائت کنی، حتی حرف‌ها و متن‌های یک آدم همین‌طوری.

فقط مرید یک نفر بودن، آدم را قالبی می‌کند. این قدر که حرف‌های همان یک نفر را هم نمی‌شنود که دارد می‌گوید: «به بقیه هم اهمیت بدهید.» حتی معصومین (علیهم‌السلام) هم تنوع دارند.

پیش‌برنده‌ها

فقط مرید یکی نشدن

گوش و چشم جستجوگر داشتن

۸

می‌گوید: از بس که به مشکل خورده‌ایم دیگر زندگی برایمان زهر شده است. می‌گویی: خوب یک فکری بکنید، یک کاری بکنید. می‌گوید: هرکاری که می‌شده کرده‌ایم. دیگر هیچ راهی نبوده که امتحان نکرده باشیم.

(باورت می‌شود. کلی برایش غصه می‌خوری، آخر چرا باید یک عده این قدر گرفتار باشند.)

می‌گویی: خب مشکل چیست؟ می‌گوید ... تعجب می‌کنی!

می‌گویی: تا حالا این راه را امتحان کرده‌اید؟ ... و این راه ... می‌گوید: هیچ فایده ندارد، همه کار کرده‌ایم.

- نه، بین این یکی راه آن یکی کار را که نکرده‌اید...

خلاصه‌اش را بگویم، نه می‌شنود، نه می‌داند، نه حاضر است امتحان کند.

«الناس اعداء ما جهلوا». مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی‌شناسندش. امیرالمومنین (علیه‌السلام)

کندکننده‌ها

فکرها و گوش‌های بسته

۹

آقای دینانی را که می‌شناسید. فیلسوف، استاد دانشگاه و کارشناس تلویزیونی برنامه معرفت.

تعریف می‌کردند از شخصی که دنبال حقیقت می‌گشت. سال‌های سال بود. همه جا را گشته بود دنبال حقیقت. تا این که یک روز به جایی رسید، به او گفتند کسی این جا هست که حقیقت را می‌داند. بیا برویم از او پرسیم... پا گذاشت به فرار! چرا؟؟

عجب موجودی است آدمی. ادعا زیاد می‌کند، این قدر که خودش هم باورش شده. اما کافیت پاسخ و راهکار رسیدن به آروزهایش را پیدا کند. کافیت بداند اگر ۶ روز ورزش کند یا ۶ تا از این قرص‌های سالم بی‌عارضه بخورد حالش خوب می‌شود. ۵ تا را ادامه می‌دهد، یکی را می‌گذارد بماند. چرا؟

کندکننده‌ها

ادعاها و تعارض‌ها

۱۰

مردم عراق از کم‌تغییرترین مردم روزگارند. سال‌ها می‌آیند و می‌روند و کمترین تحولی و اصلاحی در آن اتفاق نمی‌افتد.

وقتی وارد این کشور می‌شوی اولین چیزی که برایت تعجب دارد این که چرا این قدر سر هم داد می‌زنند و انگار خیلی هم برای مخاطبان‌شان عادی است. مگر گوش‌ها حساس به صدای آرام نیست؟

چرا پرچم‌ها و تصاویر دلخراش از صحنه‌های کربلا همه‌جا پر است؟ مگر ذکر مصیبت ساده برای توجه پیدا کردن کافی نیست؟

چرا سر هر موضوعی این قدر قسم می‌خورند؟ مگر یک کلام‌شان برای باور کردن کافی نیست؟

چرا خودشان این قدر آشغال می‌ریزند و کمتر سطل آشغالی جایی قرار می‌دهند؟ این طوری که خارجی‌ها هم یاد می‌گیرند بریزند و بروند!

هیچ کس فکر نمی‌کند تغییر را می‌تواند از خودش و اطرافش شروع کند. همه باور کرده‌اند که اینجا خرابه است. چرا پشت سر هم مرثیه گوش می‌دهند؟ این گوش‌ها چقدر از شنیدن «هل من ناصر» و رد شدن پر شده است! این‌ها که از بچه تا بزرگشان این همه دارند کار می‌کنند! خیلی بیشتر از ماها، پس چرا کوچه‌هایشان کمترین زیبایی را دریافت نمی‌کند؟ چه رسد به شهر و کشورشان؟ نکند هر کسی فقط برای امورات خانواده خودش کار می‌کند؟ چرا آشغال‌ها را مدتی طولانی جمع می‌کنند و بعد یکجا می‌سوزانند؟

چقدر جای شکر دارد که در چنین سرزمینی بخاطر حماسه حسین (علیه‌السلام) و یاران باوفایش، هر سال این همه موبک و این همه شور برای پذیرایی از مهمانان امام (علیه‌السلام) به راه می‌افتد.

باشد که حساسیت زائران میهمان، به تمیز بودن یا نبودن، سیگار کشیدن یا نکشیدن، داد زدن بر سر هم یا آرام گفتن و خوبتر شنیدن، فقط مداحی گذاشتن یا حسینی زندگی کردن، تمایزهایی را در فهم و نگاه این مردمان ایجاد کند.

آدم نباید به کثیفی دیدن، بدبویی کشیدن، بد حرف زدن و توهین و تحقیر شنیدن و آتش سوزاندن و دود خوردن عادت کند.

کندکننده‌ها و پیش برنده‌ها

گوش‌ها نباید سنگین شود.

سفرها و رفت و آمدها تکان ایجاد می کند.

۱۲

وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ

همه چیز را شل گرفتن، بازی گرفتن، ساده فرض کردن و شوخی انگاشتن، آدم را اهل مداهنه و ملاحظه می کند. می خواهد تمام موضوعات را روغن مالی کند. حالا بی خیال، باشد بعدا، نه بابا اینطورا هم نیست، خیلی جدی نگیر.

می گوید، می خواهی اصلا یک روز حرف تو باشد، یک روز هم حرف ما. اما آن روز هم که قرار بشود حرف اهل حق باشد، باز هم روغن مالی شان شروع می شود. روغن اگر در لولاها و مفاصل باشد جلوی اصطکاک را می گیرد، کارها را تسهیل می کند و سرعت را بالا می برد. اما روغنی که بر مزاج آدم غلبه کند، او را سست و سنگین و زمین-گیر می کند، عجب گرفتارکننده است. هر خط و خلافی که بعدش راه می افتد از اثر این شوخی گرفتن جدی ها و در نتیجه جدی گرفتن امورات بی حاصل است.

کندکننده ها

شوخی گرفتن جدی ها

۱۳

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟

خیلی باید بچه باشی (بخوانید رشد نیافته باشی) که بتوانی هر چیزی را به دهان ببری، هر جایی بنشینی، هر حرفی را بزنی، هر چیزی را برای خودت برداری...

شروع بزرگ شدن، آن موقع است که تاریک و روشن، زشت و زیبا، بد و خوب، کثیف و تمیز، عالم و جاهل، بهشت و جهنم برایت فرق کند. خیلی باید ساده باشی که فکر کنی تفاوت کثیف و تمیز را می فهمی اما قیام کردن و قیام نکردن برایت فرق نکرده باشد.

برای نکردن هر کار خیری هزار و یک دلیل هست، اما کاش آدم بخواهد کاری را بکند و برایش بالا رفتن و پایین ماندن فرق کرده باشد.

#پیش‌برنده‌ها

#فرق کردن، آغاز جدی شدن

۱۴

دارد طبق روال آرام و بی‌دردسر خودش کلاس‌هایش را برگزار می‌کند و طبق قواعدی که برای خودش چیده، کارها را جلو می‌برد. یکی از دوستان همراه هم‌مقصد خوش‌نیت می‌رسد و می‌گوید امروز هم‌زمان با کلاس شما جایی دیگر کلاس استادی قوی‌تر یا جشن و مراسم بهتری قرار است برگزار شود. موافقید تا از همه دعوت کنیم و امکاناتش را سریعاً فراهم کنیم که بتوانند از این فرصت پیش‌آمده استفاده کنند؟

وای! نظم ذهنی‌اش بهم می‌ریزد... اعصابش خرد می‌شود... سرگیجه می‌گیرد. می‌گوید الان که به این سرعت نمی‌شود افراد را برای پس‌فردا خبر کرد و حرکت داد. اگر قبلاً می‌دانستیم، اگر جلسه می‌گذاشتیم، جایگاهش را در ساختارها و نظام‌هایمان پیدا می‌کردیم، نمودارش را می‌کشیدیم، آثارش را در بلندمدت و کوتاه‌مدت برآورد می‌کردیم.

- خوب چه اشکالی دارد؟ گاهی هم یک خبرهایی، بی‌مقدمه به ما می‌رسد، کمی تغییر مثبت که اشکالی ندارد!

- هر نوع تغییری که اثرات مثبت ندارد!

- یعنی هر تغییری حتماً اثرات منفی دارد؟

- نه، اما همین طوری که نمی‌شود. باید از چند هفته قبل بصورت نرم نرم در سیستم طرح می‌شد، آمادگی سنجی می‌شد...

- مگر نمی‌توانیم گاهی هم چابکی در تصمیم و عمل داشته باشیم؟

- نه، آخر همین طوری که نیست!

- ... باشد ... نمی شود... و باز هم نمی شود.

کند کننده ها یا پیش برنده ها

تعریف های ذهنی ثابت یا داشتن تعریف از چابکی و تغییر در لحظه

۱۵

بارها رفته بود زیارت و برگشته بود و نمی دانست چرا آن طورها که می خواهد دست و دلش را پر نمی کنند. از خودش خسته شده بود که وقتی به محضر کریم می شود، چرا توان دریافت کردنش این قدر محدود است. از خودش پرسید: چطور می توانم که بیش از این ها از امام درخواست و بهرمندی داشته باشم؟ به خودش پاسخ داد: اگر می - دانستی چگونه که تا کنون خواسته بودی. پس از خود امام پرس که راه و رسمش را می دانند.

از امام پرسید، بهش گفتند برای همه چیز، دعا کن و بخواه. از همه اجزای عالم و به هر شکلی می شود درس گرفت. زبانش کم کم راه افتاد.

امروز آمده ام حرم، می شود از دیدنی ها بهم نشان بدهید؟ از شنیدنی ها برایم بگویید؟ از فهمیدنی ها بهم بفهمانید؟ درسی بگیرم از خوشی ها، از ناخوشی ها، هنگام خوردن، هنگام نشستن، بلند شدن، وارد شدن به صحن، خارج شدن از رواق، نگاه به آسمان، نگاه به قرآن، درسی بگیرم از کتاب دعا، از نشستن کنار مردم، نماز خواندن، اذان شنیدن و ... می شود در هر تاملی و حالی، درسی و علمی و مرتبه ای برایم قرار دهید؟

این بار دیگر فرق کرد. حالا نگران بود از این که نتواند این همه را بفهمد و درک کند یا مبادا این همه مطلب یادش برود و تنها در لحظه ای باشد و تمام شود! اصلاً نگران شد از این که این چند روز تمام شود و فقط یک خاطره از آن بماند.

برای آن هم دعا کرد که بفهمد و درک کند و یادش نرود و این زیارت ها و فهم ها و عمل های پیوسته به آن، تا ابدیت به طول بیانجامد و هیچ وقت برایش تمام نشود.

این بار دیگر فرق کرد ...

هنوز تمام نشده ...

حالا دارد در زیارت زندگی می کند هر جا که می رود و می آید.

#قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ

#پیش برنده ها

#با دعا زندگی کردن

۱۶

اگر سؤال داشته باشی به هر چیزی که نگاه می کنی می تواند پیامی و بُعدی از پاسخ را برایت همراه انعکاس بدهد.

به گیاهان اگر نگاه کنیم

باز هم و باز هم

یادمان میاید که اگر هر موقعی شرایط و امکانات آب و هوایی شان در مضیقه بیافتد فوراً برگ‌های اضافه را می‌ریزند پایین و ریشه و تنه اصلی را حفظ می‌کنند.

تشخیص این که

«اساس زندگی را فدای اثاث زندگی نمی‌کنند.»

باید از گیاهان یاد گرفت. آنهایی که با کم و زیاد شدن‌های زندگی سریعاً دست به تغییر و اصلاح نزنند، استحکام بخشی به ریشه‌ها را از دست بدهند و همه چیز را با هم بخواهند،

همه چیز را با هم از دست می‌دهند.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: اگر آنچه را می‌خواهی نمی‌شود، آنچه می‌شود را بخواه.

#پیش برنده ها

ریشه‌ها مهمترند

سوال داشتن

۱۷

موقعیت‌های خاصی از زندگی هست که آدم را برای تند تند خوب تر شدن مهیا می‌کند.

مثلاً اغلب آنهایی که جداً برایشان مهم است که خوشبخت بشوند و با خوبی‌های زیادی سروکار پیدا کنند، هرچه با ملاک و معیارهای ازدواج آشنا تر می‌شوند و فکرش را می‌کنند که آن آدم خوبی که دنبالش می‌گردند حتماً یک آدم خوب و دارای ارزش‌های متعددی را قبول می‌کند، شروع می‌کنند به تندتر مطالعه کردن، کلاس رفتن، اخلاق و سازگاری پیدا کردن، نمازخوان تر شدن، هنرمندتر شدن، و قبل از هر چیز مقصدها و مسیرهای خود را بازبایی و بازسازی کردن...

یکی از این مواقف هم فکر و خیال بچه‌دار شدن است، خصوصاً وقتی که می‌فهمیم: اخلاق و صفات و اندیشه‌های ما و آداب و اصول و حتی تغذیه و آب و روغنی که داریم با آن زندگی می‌کنیم می‌تواند بر سلامتی و زیبایی و شادابی و خوش ایمانی فرزندانمان اثر داشته باشد.

یکی هم در صورت خبر یافتن از وقوع حتمی مرگ است. مرگی که هیچ وقت خبر نمی‌کند، پایان همه مهلت‌های آدمی است. آدمی که خیلی فرصتش کم است، بسیار بسیار توشه لازم دارد و از هر کدام از همین روزها و لحظه-هاست که باید امتیازی بدست بیاورد تا برای ابدیتش مصرف کند.

پیش‌برنده‌ها

سرعت در اصلاح، با عاقبت‌نگری

یک نگاه که به جمعیت راه‌پیمایان اربعین حسینی می‌کنی، اولین چیزی که شکوه و زیباییش توجهت را به خود می‌گیرد، پرچم‌های رنگارنگ و بلند کناره مسیر است و در کنارش پرچم‌های کوچک‌تر و باز کوچک‌تر تا می‌رسد روی ساک‌ها، در اتصال به هر یک نفر و حتی کالسکه بچه‌ها. چقدر در این حماسه پرچم موضوعیت دارد.

صحنه عاشورا هم پر بوده است از پرچم، پرچم‌های یزیدی و پرچم‌های حسینی. فکرش را بکنید اگر یک نفر در خیمه و لشکر حسین (علیه‌السلام) رفت و آمد کند و ادعای خدمت داشته باشد و پرچم یزیدی‌ها را هم خیلی سفت در دست گرفته یا به کیف و کوله خودش وصل کرده باشد!

نمی‌دانم چطور می‌شود کسی خودش را مسلمان امروزی فرض کرده و چند تا پرچم طیب و خبیث و سعد و نحس را با هم به دست و قامتش وصل کرده باشد، در حالی که امام زنده حاضر هم دارند با همه توجهشان نگاه می‌کنند و دنبال یاران یک دل می‌گردند.

#پیش‌برنده‌ها

#یک‌دل شدن و مقابله با تعارض‌ها

#کل یوم عاشورا

آنهایی که خیلی مقاوم به تغییرند، زندگی برایشان سخت می‌شود. هم برای خودشان و هم برای اطرافیان‌شان. از آنجایی که دنیا حال و هوایش روی ثبات و قرار نیست، آنوقت راه به راه به آنها شوک وارد می‌کند و اوضاع جور دیگری می‌شود که انتظارش را نداشتند.

آنوقت است که که پشت سر هم احساس بد بیاری و بیچارگی می‌کنند و مثل زلزله‌زده‌ها بی سر و سامان می‌شوند.

حالا فکرش را بکنید بعضی‌های دیگر در همین احوال و شرایط زندگی می‌کنند، اما خرم و خوشحال. چرا؟

چون اصلاً تو تعریف‌هایشان این را گذاشتند که قرار نیست همه چیز یک جور بماند.

اگه می خواهی هیچ وقت در زندگی بیچاره نشوی، کافیت باور کنی که بی چاره هستی! بیچاره خدا و حکمت های او.

آدمی که بی چاره بودنش را باور کرد، پشت سر هم بیچاره نمی شود!

و آدمی که هر روز آماده یک اتفاق جدید و یک تغییر در برنامه دنیا است، تغییرات برایش پر از فهم های تازه و جالب و دست آوردهای جدید است.

این هم یه جور دیگری نوشتم که هم آن یک جور نباشد.

پیش برنده ها

فهم جور و واجوری دنیا

۲۰

وقتی می گویند ظلم نکن، گناه نکن، اذیت نکن، جوابش این نیست که: «همه دارند همین کار را می کنند.» این یک جواب کوفی است. وقتی یاران یزید خیمه ها را آتش زدند و دنبال بچه های بی پناه و بی سر و سامان امام (علیه السلام) گذاشتند، یکی هم بود که گوشواره از گوش بچه ها می کند و زار زار گریه هم می کرد!

به او گفتند تو که داری همه چیز را می بری، دیگر گریه کردنت چیست؟ گفت بین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به چه روزی افتاده اند! گفتند خوب نکن، نبر! گفت آخر اگر ما نبریم، بقیه می برند!

آدم اگر کوفی نباشد هر جا فهمید اشتباه کرده و دارد مقابل حق می ایستد، از همان جا مثل یک حرّ برمی گردد و مقابل امامش سر خم می کند و معذرت می خواهد. بقیه می خواهند با او همراهی بکنند یا هیچ وقت نفهمند.

کند کننده ها

همه دارند می کنند، جامعه این طور است!

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد

قلب ذاكر شود یعنی چه؟ «ذکر» به معنای مصطلح آن، همان یاد خداست و هر انسانی هم به هر تقدیر حظّ و بهره‌ای از یاد خدا دارد. به هر حال هرچه قدر که خدا برای فرد موثرتر و قوی‌تر در وجود باشد، یاد خدا و ذکر که می‌کند موثرتر است. یعنی خدا قوی باشد، یاد خدا هم قوی است. اگر یاد خدا در کسی اثر نکرد یعنی خدایش، خدا نیست. در واقع احضار یاد خدا را «ذکر» می‌گویند. مشکل دو جاست: «یاد» یا «خدا». که اغلب در ما مشکل «خدا» است که خدایمان «علیم» و «قدیر» نیست؛ بنابراین اثرات خدایمان هم کم است و الا اگر خدایی «ارحم الراحمین» باشد، خدایی «رب العالمین» باشد، یادش «رحمت» و «ربوبیت» و «اثر» می‌آورد ولی اگر خدا خالی از این خصوصیات باشد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

ان شاء الله که خداوند یادش را در ما جاری کند به برکت صلوات.

هیچ چیزی در این دنیا با ارزش‌تر از این که خدا را یاد کنیم نیست، زیرا کسی که خدا را یاد نکند نمی‌تواند خود را بشناسد و اطرافش را ادراک کند و «دعا» یکی از راه‌های تقویت ذکر است. هم از جهت «یاد» و هم از جهت «خدا».

ان شاء الله ابتدا بحث را به سرانجام می‌رسانیم و در ادامه دوستان پژوهش‌شان را ارائه دهند.

از سوره مبارکه عادیات، موضوعات مهمی را استخراج کردیم که یکی از این موضوعات، «امت و امام» بود. «امت» را در سه رویکرد یا سه لایه مطرح کردیم که دوتای آن بحث شد و یکی برای امروز ماند.

(۱) شکل‌گیری

(۲) استقرار

(۳) شکوفایی: وقتی به بلوغ و رشد می‌رسد و در واقع تکامل پیدا می‌کند.

مباحث مهمی اینجا لازم است که مطرح شود، که به طور کامل ۸ جلسه نیاز داشته باشد، ولی به هر حال حوصله جمع و مباحث به گونه‌ای است که نمی‌توان همه را بیان کرد و سعی می‌شود که برخی از مطالب مطرح شود تا سریع‌تر پیش برویم.

ما در حوزه امت‌سازی، بحث امام را داریم؛ روایات زیادی داریم که مثلاً کتاب بصائر الدرجات مجموعه‌ای از روایات است که راجع به این موضوع است که هر کسی ولایت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بالاخص ولایت ائمه (علیهم‌السلام) را نپذیرد، کافر است و حتی از دین خارج شده و شبیه شده است. چند نمونه از این روایات این چنین‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ إِنَّ مِنْ اسْتِكْمَالِ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ تَرَكَ وِلَايَةَ عَلِيٍّ وَاخْتَارَ وِلَايَةَ مَنْ وَآلَى أَعْدَاءَهُ وَانْكَرَ فَضْلَهُ وَفَضَلَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّ فَضْلَكَ فَضْلَهُمْ وَحَقَّكَ حَقُّهُمْ وَطَاعَتَكَ طَاعَتَهُمْ وَمَعْصِيَتَكَ مَعْصِيَتَهُمْ وَهُمْ الْأَائِمَّةُ الْهَادِيَةُ مِنْ بَعْدِكَ جَرَى فِيهِمْ رُوحُكَ وَرُوحُهُمْ جَرَى فِيكَ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ عَتَرَتُكَ مِنْ طِبْتِكَ وَلَحْمُكَ وَدَمُّكَ قَدْ أَجْرَى اللَّهُ فِيهِمْ سَنَّتَكَ وَسَنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ وَهُمْ خُزَّانِي عَلَى عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ حَقًّا عَلَى لَقْدِ اصْطَفَيْتَهُمْ وَانْتَجَبْتَهُمْ وَأَخْلَصْتَهُمْ وَارْتَضَيْتَهُمْ وَنَجَّاهُمْ مِنْ أَحْبَبْتَهُمْ وَالْأَهْمُ وَالسَّلَامُ بِفَضْلِهِمْ^{۱۶۷} ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَقَدْ آتَانِي جِبْرَائِيلُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأَحْبَابِهِمْ وَالْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِمْ.

۱۶۸

هر کسی ولایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) را ترک کند، جزء امت هم باشد، به اشقیاء می‌پیوندد و خداوند این حجت را تمام کرده است، که ۱۲ امام تعیین شده، در موقعی می‌گویید که هر امامی عهده‌دار امامت خودش است، این‌ها ناسخ و منسوخ نیستند بلکه شما در زمان هر امامی باید ۱۲ امام را قبول داشته باشد. وقتی این ائمه را مطرح می‌کند این چنین می‌گوید که اصطفای شده، مرتضی شده و ... باید بررسی کنید که این‌ها هر کدام یعنی چه. هم باید آن‌ها را دوست داشته باشید و هم ولایت همه را بپذیرید و هم این که تسلیم فضل همه آن‌ها باشید پس طبیعتاً باید فضل همه این‌ها را بشناسید که تسلیم آن‌ها باشید؛ ما باید به این سمت برویم که فضل هر امامی را بشناسیم، ممکن است

^{۱۶۷} (۱) - لفضلهم، فی نسخة البحار.

^{۱۶۸} بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۵۳

بگویند که بروید سیره هر امام را بخوانید یا اینکه مثلاً دعا‌های صحیفه را بخوانید و غیره. بنابراین به هر تفصیلی باید شما به «فضل» برسید. بعد از مدتی که هیجان زیارت در شما فروکش شد و سالی ۳ تا ۴ بار امامی را زیارت کردید برایتان تکراری می‌شود، در صورتیکه شما اگر فضل آن امام را بدانید و تسلیم فضل شوید یعنی کرنشی پیدا کنید که آن فضل را در خود جاری کنید. شما به عنوان وساطت آن جریان خدمت امام شرفیاب می‌شوید، ملاقات آن فضل و تسلیم آن فضل مهم است.

نوعاً روایات فضائل کلی اهل بیت (علیهم‌السلام) را مطرح می‌کنند، زیرا اول باید اثبات کنند که ما نیازمند لحظه به لحظه به امام هستیم و نسبت به این توجیه نیستیم، زیرا ما نسبت به کل نظام امامت تردید داریم و غالب روایات در اثبات نظام امامت است. آدم‌ها احساس می‌کنند که امامت و رای توحید است در حالیکه این عدل توحید است. نمی‌توانند این دو را یکی کنند. مثلاً در روایات است که امیرالمومنین (عین الله، اذن الله و...) است.

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنِ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا فَقَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ نَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَفَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلِيٌّ وَعَصْرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ وَأَعْصَانُهَا الْأَئِمَّةُ وَوَرَقُهَا الشَّيْعَةُ وَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنْهَا وَرَقَةٌ وَإِنَّ الْمَوْلُودَ مِنْهُمْ لَيُؤَلَّدُ فَتُورِقُ وَرَقَةٌ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ تَعَالَى تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا قَالَ هُوَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأِمَامِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى شَيْعَتِهِ.^{۱۶۹}

در واقع آن چیزی که خود درخت است، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستند، شاخه‌های درخت حضرت علی (علیه‌السلام) است و نظام آوندی آن که روح جاری در آن درخت است فاطمه (علیها‌السلام) است. شاخه‌های فرعی‌اش ائمه (علیهم‌السلام) هستند و ورق آن شیعه است. این درختان وقتی برگ‌ش بیافتند دوباره یک برگ دیگر می‌روید و این یعنی یک شیعه از دنیا می‌رود ولی جایش یک شیعه به دنیا می‌آید.

برخی روایات است که به صورت خاص آمده‌اند و بین ائمه (علیهم‌السلام) تمایز قائل شده‌اند. بحث اصلی ما «امت» بود، بعد از شکوفایی امت نیاز به «امام» داریم، نه، نیاز به «نظام امامت» پیدا می‌کند. یک امام در عصر خودش همه ائمه است. برخی روایات آمده‌اند نظام ولایت را به صورت منظومه‌ای بررسی کرده‌اند.

^{۱۶۹} بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۵۹

بْنُ مُنْذِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا أَنَّ (اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لَكُمْ) ١٧٠ «بَاباً مَنْ دَخَلَهُ أَمِنْ مِنَ النَّارِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ قَالَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ» ١٧١ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ ١٧٢ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَتَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وَوَلَايَتِي وَطَاعَتَهُ طَاعَتِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع [مَعَاشِرَ النَّاسِ (مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَوَكَّلِيَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) ١٧٣ فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي] ١٧٤ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّهُمْ خُزَّانُ ١٧٥ عِلْمِي فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عِدَّةُ الْأَئِمَّةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ ١٧٦ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ١٧٧ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي أَنْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ [الْحَجَرَ] ١٧٨ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا ١٧٩ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نِقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ [قَالَ اللَّهُ تَعَالَى] ١٨٠ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ١٨١ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ [إِمَامًا] ١٨٢ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ ١٨٣. ١٨٤

١٧٠ (٤) في نسخة «ب» و اليقين و البحار و المطبوع: لله.

١٧١ (١) من نسخة «ب»، و في اليقين: «و خليفته» بدل «و خليفه الله».

و في المطبوع: «الخلق» بدل «الناس».

١٧٢ (٢) في اليقين: يستمسك، و كذا في الموضع التالي.

١٧٣ (٣) في اليقين: من سره أن يتول ولاية الله.

١٧٤ (٤) ليس في نسخة «ب».

١٧٥ (٥) في المطبوع: خزائن.

١٧٦ (٦) في نسخة «ب» و المطبوع: و هو.

١٧٧ (٧) إشارة الى سورة التوبة: ٣٦.

١٧٨ (٨) من نسخة «ب» و اليقين و البحار.

١٧٩ (٩) إشارة الى سورة البقرة: ٦٠.

١٨٠ (١٠) ليس في نسخة «أ».

١٨١ (١١) المائة: ١٢.

١٨٢ (١٢) ليس في نسخة «ب».

١٨٣ (١٣) عنه اليقين: ٦٠ و غاية المرام: ١٨ ح ١٥ و ص ٤٥ ح ٥٥، و ص ١٦٦ ح ٥٧ و ص ١٩٩ ح ٥٦ و ص ٥١٢ ح ١٨٠. - و رواه الكراچكي في

الاستنصار: ٢٠ و ٢١ عن ابن شاذان، عنه اليقين: ١٣٢.

بابی وجود دارد که هر کسی وارد آن شود، از آتش در امان است. پس اولین شأنی که براساس روایت است، «حجت» یعنی کارهایش باید براساس حجت باشد.

جابر پرسید که ائمه چند تا هستند؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمودند که جابر سوالی پرسیدی که از روی فراست بود. تو سوال کردی از اسلام به کل آن (اجمعه). تعداد آن‌ها به تعداد ماه‌هاست. ۱۲ ماه داریم، پس ۱۲ امام داریم. شهر یعنی ماه! در ذیل همین آیه هم داریم که منظور ائمه(علیهم السلام) هستند. ما یک امام داریم که نامش شد «شهر»، یکی اینکه «عین». یعنی متناسب با هر نیاز امت یک چشمه جوشانده شد. یکی از معجزات حضرت موسی(علیه السلام) این بود که ۱۲ چشمه برای ۱۲ قوم جوشید. «نقیب» هم نام دیگر بود.

پس در روایت برای آنکه وجه شباهت آن‌ها را بگویند، ائمه را با ماه‌ها بیان کردند، چطور بین ماه‌ها، چشمه‌ها و نقب‌ها تمایز قائل می‌شوید؟

وجه تمایز در روایات این چنین بیان شده‌اند. روایاتی که از پیامبر(صلی الله علیه و آله) است نوعاً در منابع اهل تسنن وارد شده است و روایات مورد تایید اهل تسنن است و به گونه‌ای نیست که فقط ائمه شیعه آن را بیان کرده‌اند و نوعاً در صحیح بخاری و مسلم آمده‌اند.

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الصَّالِي^{۱۸۵} رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَمَانَ الْعَامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ^{۱۸۶} بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ فَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَعَلَى الْوَجْهَيْنِ مِنْهُمَا كِتَابَةٌ ثُمَّ قَالَ أ

و أخرجه في البحار: ۲۶۳/۳۶ ح ۸۴ عن اليقين بالطريقين.

^{۱۸۴} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ص: ۷۲

^{۱۸۵} (۲) تقدمت ترجمته في المنقبة (۱۶).

^{۱۸۶} (۳) كذا في الأصل. و لم أجد له ذكرا في ما عندنا من كتب التراجم، و انما وجدته باسم (عتبة) و يكنى أبو عميس المسعودي، و الظاهر أنه هو الصحيح.

عده الشيخ الطوسي في رجاله: ۲۶۲ رقم ۶۴۵ من أصحاب الصادق عليه السلام.

و وثقه ابن سعد في طبقاته: ۳۶۶/۶، و ابن حجر العسقلاني في تزيين التهذيب: ۴/۲ رقم ۱۷.

تَدْرُونَ مَا تَلِكِ الْكِتَابَةُ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ الْكِتَابَةُ^{۱۸۷} الَّتِي تَلِي أَهْلَ السَّمَاءِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۸۸} وَ
أَمَّا الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي [أَهْلَ] الْأَرْضِ عَلِيٌّ (عليه السلام) نُورُ الْأَرْضِينَ^{۱۹۰، ۱۹۱}

نکته: اگر این حرف‌هایی که بیان می‌شود درست باشد، باید براساس آن نظام‌سازی انجام شود و آن، یعنی عَشْرِي زندگی کردن است.

روایت: خورشید دو وجه دارد، یک وجه آن از بالا باید نگاه شود که وجه خالق و جاعل آن خورشید است و (مثل موضوع و مسئله است) وجهی که موجب نورانی شدن اهل زمین می‌شود و تغییراتی که دارد سبب شب و روز و فصول و ماه‌ها می‌شود. وقتی مثلاً در آسمان بروید دیگر شب و روز نداریم و این زمین است که مفهوم لیل و نهار و فصول را تعیین می‌کند. ممکن است کسی بتواند برای همین یک روایت، یک کتاب بنویسد!

و ادامه روایت: هر کدام از این وجود خورشید هم خاصیت ثبت دارند. حضرت (علیه السلام) منتظر ماندند که کسی پرسد که «کتابه» چیست؟ کسی مثل این که پرسید که خودشان بیان کردند، (الله نور السماوات والارض) را حقیقت جاری در خورشید آسمان بگیری، و آن وجهی از خورشید که می‌تابد و درخشش می‌دهد به زمین، علی (علیه السلام) است.

نکته: علی (علیه السلام) در چنین روایاتی همان معنای امامت را می‌دهند.

زمین می‌تواند حالات مختلف داشته باشد ولی در هر حالتی امام یکسان است. به همین دلیل امام در دو ساحت قابل بحث است، یک بحث ملکوتی که نظام اسمائی است، یک وجه هم امر و نهی ای است که وجه زمینی است.

کتاب «مَائَةُ مَنْقَبَةٍ» حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) که از ابن شاذان است و روایت‌های خاص امیرالمومنین (علیه السلام) است و در کتاب حدود ۱۰ تا از آن‌ها ذکر شده است. «منقبت» یعنی آن صفات زیبایی که

^{۱۸۷} (۱) فی نسخه «أ»: کتابه.

^{۱۸۸} (۲) النور: ۳۵.

^{۱۸۹} (۳) لیس فی نسخه «أ».

^{۱۹۰} (۴) عنه البحار: ۲۷/۹ ح ۲۱ و مدینه المعاجز: ۱۵۸ ح ۴۳۲.

^{۱۹۱} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ص: ۷۷

یک نفر دارد یا از همان نقب می آید که به معنای صفاتی است که ما را ترغیب می کند که از آن کسب نور کنیم. «نقب» راه‌هایی است که برای رسیدن به نور یا آب است، راه نفوذ است.

چند روایت بخوانیم و بعد از آن به تمایزات برسیم، از هر هزار روایت، ۹۹۹ عدد در لایه اشتراک است و ضرورت هم دارد که اول آن‌ها را بخوانیم، فرض بگیرید که با آن قسمت آشنا هستید و وارد تمایزات شوید و این بحث زیاد نیز باز نخواهد شد زیرا علم باید با عمل همراه شود و وقتی به سمت عمل رفتیم باب ادامه علم برایمان باز می‌شود و اگر کسی در این مسیر عجله کرد، باب علم بر او بسته می‌شود.

ما یک نظری داشتیم که در این روایات و منقبت‌هایی که آمد تقریباً اثبات شد، اهل بیت (علیهم السلام) یک سری دست‌نوشته‌هایی دارند که دست بشر نرسیده است و اعتقاد دارم که روزی این‌ها به عنوان آثار کشف می‌شود و حتی اعتقاد دارم که کتابخانه‌هایی دارند که در زیر زمین یا جایی پنهان است.

اهل بیت (علیهم السلام) وقتی روایت را مطرح می‌کنند، لازم نیست که با نقل بیان کنند بلکه خودشان صاحب لوح‌اند. مثلاً امام علی (علیه السلام) کتاب «سبعون زراع» دارند، ولی نمی‌دانیم دقیقاً به چه معناست. یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) در مدینه در این ۲۵ سال حتماً آثاری از خودشان به جای گذاشتند و در روایات است که ما را به این مکتوبه‌ها راهنمایی می‌کنند. مثل این روایت که، احتمالاً از یک کتاب است و در کتاب بصائر هم راجع به دست‌نوشته‌های اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص امیرالمومنین (علیه السلام) مطرح شده است.

حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ الدَّبَّاجِيُّ^{۱۹۲} رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ [قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى]^{۱۹۳} عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله):

^{۱۹۲} (۱) هو سهل بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن سهل الدبباجي أبو محمد، بغدادی، له كتاب «ایمان أبي طالب»، يروي «الاشعيات» أو «الجعفریات» عن راويها محمد بن محمد ابن الاشعث بن محمد الكوفي قراءة عليه بمصر، و الكتاب منسوب الى إسماعيل بن بن موسى بن جعفر عليه السلام، يروي عنه ولده موسى بن إسماعيل.

ولد الدبباجي سنة ۲۸۶، و مات في صفر سنة ۳۸۰ هـ و صلى عليه الشيخ المفيد. ترجم له في رجال الطوسي: ۴۷۴، رجال النجاشي: ۱۴۱، رجال ابن داود: ۱۸۰ و ص ۴۶۰ رجال العلامة الحلي: ۸۱، جامع الرواة: ۱/ ۳۹۲، رجال السيد الخوئي: ۸/ ۳۳۳ لسان الميزان: ۳/ ۱۱۷، الذريعة: ۲/ ۵۱۳، أعلام القرن الرابع: ۱۳۷ و غيرهم.

^{۱۹۳} (۲) سقط من النسخ، راجع التعليقة السابقة.

دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ ١٩٤ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ١٩٥ عَلِيٌّ وَكَلِيٌّ اللَّهُ فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ [عَلَى مُحِبِّيهِمْ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ] ١٩٦ عَلِيٌّ مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ١٩٧. ١٩٨
 حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّيْخُ الصَّالِحُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَعْرَجُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ
 الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي الرَّبِيعُ بْنُ يَزِيدَ الرَّقَّاشِيُّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله):

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادَى ١٩٩ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (أَوْلَاهَا يَا صَدِيقُ) ٢٠٠ يَا دَالٌ يَا عَابِدٌ يَا هَادِي يَا مَهْدِي يَا
 فَتَى يَا عَلِيُّ مَرَّةً ٢٠١ أَنْتَ وَشِعْتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٠٢. ٢٠٣

١٩٤ (٣) في نسخة «ب» و الخصال: بالذهب.

١٩٥ (٤) في نسخة «ب» و الخصال: حبيب.

١٩٦ (٥) من غاية المرام و مدينة المعاجز.

١٩٧ (٦) عنه غاية المرام: ٥٨٦ ح ٨٢، و مدينة المعاجز: ١٤٩ ح ٤١٥ و ص ٢٥٦ ذ ح ١٠٣.

و رواه الكراجكي في كنزه: ٦٣ يسانده عن ابن شاذان، عنه البحار: ٢٧/٢٢٨ ح ٣١ و روضات الجنات: ١٨١/٦.

و رواه الصدوق في الخصال: ١/٣٢٣ ح ١٠ يسانده الى محمد بن الأشعث عنه البحار:

٨/١٩١ ح ١٦٧، و أخرجه في البحار: ٢٧/٣ ح ٦، عنه و عن المائة منقبة.

و رواه الطوسي في أماليه: ١/٣٦٥ ح ٧٧، عنه البحار: ٢٧/٤ ح ٨.

و رواه الخوارزمي في المناقب: ٢١٤، و الحموي في فرائد السمطين: ٢/٧٣ ح ٣٩٦--- و العسقلاني في لسان الميزان: ٥/٧٠ و ص ١٩٤، و الكنجي في

كفاية الطالب: ٤٢٣ و أضاف في آخره «مهما ذكر الله».

و الصراط المستقيم: ٢/٧٥ ح ٤، و كشف الغمّة: ١/٩٤، عنه البحار: ٤٣/٣٠٣، و الطرائف:

٦٤ ح ٦٥، و الذهبي في ميزان الاعتدال: ٢/٢١٧ جميعا يساندهم الى ابن عباس.

و أخرجه البدخشي في مفتاح النجا: ١٥ (مخطوط) عن الخطيب و الحافظ أبو محمد عزّ الدين عبد الرزاق بن رزق الله الجزري الشافعي عن ابن عباس.

و أخرجه ابن حسويه في درر بحر المناقب: ٣١ (مخطوط) عن كتاب الفردوس.

و رواه الخوارزمي في مقتل الحسين: ١/١٨ يسانده الى ابن مردويه يسانده الى موسى ابن إسماعيل.

١٩٨ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٨٧.

١٩٩ (١) في نسخة «أ»: ينادون.

٢٠٠ (٢) في نسخة «ب» و غاية المرام ح ٨٨: يا صدق. و في المناقب: يا صديق.

٢٠١ (٣) في نسخة «أ»: أخرج.

٢٠٢ (٤) عنه غاية المرام: ٥٨٧ ح ٨٨.

و رواه الخوارزمي في المناقب: ٢٢٨ يسانده الى ابن شاذان، عنه غاية المرام: ٥٨٣ ح ٤٩ و مصباح الأنوار: ٩٥ (مخطوط)، و إحقاق الحق: ٤/٢٩٩ و ج

١٧٤/٧ و ج ٦٠٥/٨.

٢٠٣ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ١٥٠.

این را به جای امیرالمومنین (علیه السلام) بخوانید ائمه (علیهم السلام). البته برخی از روایات است که به طور خاص می گوید که این صفت فقط برای امیرالمومنین (علیه السلام) باید به کار رود.

«دال» به معنای راهبر است یعنی هم نشان می دهد و هم می برد.

به نظر می رسد که اسم ائمه براساس یک مسماهی طراحی شده است.

همه اهل بیت (علیهم السلام) اسمائشان مسمی داشته و با صفات الهی ارتباط پیدا می کرده است.

أَخْبَرَنِي أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ قَالَ حَدَّثَنَا زُفْرُ بْنُ الْهَدَيْلِ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي مُورِقٌ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سُمِّيَ^{٢٠٤} الْحَسَنُ حَسَنًا لِأَنَّهُ يَأْحَسُنُ اللَّهُ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْحَسَنُ^{٢٠٥} مُشْتَقٌّ مِنَ الْإِحْسَانِ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ اسْمَانِ [مُشْتَقَّانِ]^{٢٠٦} مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْحُسَيْنُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ^{٢٠٧}.^{٢٠٨}

مثلا حسن از اسم احسان خداست و حسین همان حسن است و اسم تصغیر حسن است.

این گونه نیست که حسین (علیه السلام) کوچک شده است، بلکه به وسیله این بزرگواران زمین و آسمان برپا شده است. در واقع این ها اسمی برای قیام آسمان ها و زمین است.

کم کم به سمت تمایز می رویم.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَيْثَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِي أَنْذَرْتُمْ وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) اهْتَدَيْتُمْ وَقَرَأَ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^{٢٠٩} وَبِالْحَسَنِ أُعْطِيتُمْ

^{٢٠٤} (١) فی نسخه «أ»: وانه سمی.

^{٢٠٥} (٢) فی نسخه «ب»: الحسین.

^{٢٠٦} (٣) من نسخه «ب» و المطبوع.

^{٢٠٧} (٤) عنه: مدينة المعاجز: ٢٠٢ ح ٤، و ص ٢٣٧ ح ٨ و حلیة الابراز: ١ / ٤٩٩.

و أخرجه فی البحار: ٢٥٢ / ٤٣ ذ ح ٣٠، و العوالم ١٦ - عوالم الامام الحسن علیه السلام: - ٢٥ ذ ح ٥ عن مناقب ابن شهر اشوب: ٣ / ١٦٦.

^{٢٠٨} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢١

^{٢٠٩} (٩) الرعد: ٧.

الْإِحْسَانَ وَبِالْحُسَيْنِ تَسْعُدُونَ وَبِهِ تَشْفُونَ^{٢١٠} أَلَا وَإِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَادَاهُ^{٢١٢} حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رَائِحَةَ^{٢١٣} الْجَنَّةِ^{٢١٤} ٢١٥

به وسیله من انذار می شوید و به وسیله امیرالمومنین (علیه السلام) هدایت می شوید، و به واسطه امام حسن (علیه السلام) به شما احسان می شود، می پرسید که مگر هدایت غیر احسان است، فعلا این گونه بشنوید. در نظرم این بود که این مباحث با امام حسن (علیه السلام) باید باشد و سعادت و شقاوت انسان ها با حسین (علیه السلام) معلوم می شود. امام حسین (علیه السلام) بابی از ابواب بهشت است و کسی که با او دشمنی کند رائحه بهشت بر او حرام می شود.

جالب است که هدایت نزد اولوالالباب و اهل بیت (علیهم السلام) مقوله ای دارای تفصیل است اما برای ما هدایت همان فوز و همان سعادت و ... است، باید به تفصیل برسیم تا بتوانیم از آن ها بهره مند شویم.

شما باید مجموعه روایات را بشنوید و اجمالا بفهمید که توسط آن ها تنوعی از هدایت وجود دارد.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ تَمَامِ الزِّيَّاتِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ وَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ^{٢١٦} عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي وَ الْحَسَنُ الدَّائِدُ^{٢١٧} وَ الْحُسَيْنُ الْأَمْرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِضُ^{٢١٨} وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ وَ مُوسَى بْنُ

^{٢١٠} (١٠) في البحار: تشبون.

^{٢١١} (١١) في نسختي «أ، ب»: و انما.

^{٢١٢} (١) في نسخة «ب» و المطبوع و المقتل: عانده.

^{٢١٣} (٢) في البحار و البرهان و غاية المرام: ربح.

^{٢١٤} (٣) عنه البحار: ٣٥ / ٤٠٥ ح ٢٨ و غاية المرام ص ٢٣٥ ح ٦ و البرهان: ٢ / ٢٨١ ح ١٨.

و رواه الخوارزمي في مقتل الحسين ١ / ١٤٥ ياسناده الى ابن شاذان.

^{٢١٥} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٢

^{٢١٦} (٤) في المقتل و البحار: بشير، و ما أثبتناه في المتن هو الصحيح، و سعيد بن قيس هذا هو الذي مدحه الإمام علي عليه السلام بقوله في همدان:

أ\ S\ يقودهم حامى الحقيقة ماجدا\ سعيد بن قيس و الكريم يحامى\ Z\ E\ كما انى لم أقف فى كتب التراجم على رجل من أصحاب على عليه السلام باسم «سعيد بن بشير».

^{٢١٧} (٥) في نسخة «ب» و خ ل و فرائد السمطين: الرائد.

^{٢١٨} (٦) في نسخة «ب» القانط، و فى المقتل و البحار: الفارط.

جَعْفَرٍ مُّحْصِي الْمُحِبِّينَ وَالْمُبْغِضِينَ وَقَامِعِ الْمُنَافِقِينَ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُزَيْنٌ^{٢١٩} الْمُؤْمِنِينَ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ^{٢٢٠} وَمُزَوَّجُهُمُ الْحُورُ [الْعَيْن] ^{٢٢١} وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ وَالْقَائِمُ^{٢٢٢} شَفِيعُهُمْ^{٢٢٣} يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى^{٢٢٤} ^{٢٢٥}.

الفاظي که به کار رفته است اغلب در زبان عرب مرسوم نبوده و این جالب است.

وارد به معنای ورد (ورد خودمان)، ولی وقتی وارد می آید جنبه فاعلیت برای او می آورد یعنی من همان کسی هستم که به واسطه من حوض برای شما مطرح می شود، نه اینکه من وارد حوض می شوم بلکه وارد کننده حوض منم. یعنی بهشت، مسیر هدایت و تعریف جامعیت اسلام، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است و آن حوض یک سقایتی می خواهد که علی (علیه السلام) واسط آن است،

- امام حسن (علیه السلام)، ذائد یعنی حامی؛
- امام حسین (علیه السلام)، آمر یعنی امرکننده؛
- علی بن الحسین (علیه السلام)، فارض؛
- محمد بن علی (علیه السلام)، ناشر؛
- جعفر بن محمد (علیه السلام)، هول دهنده؛
- موسی بن جعفر (علیه السلام)، محبین و مبغضین را می شمارد و منافق را در هم می گوید؛
- علی بن موسی (علیه السلام)، زینت بخش مومنین

^{٢١٩} (٧) فی نسخه «أ»: زین، و فی فرائد السمطين: معین.

^{٢٢٠} (٨) فی البحار و المطبوع: شيعتهم، و فی نسخه «ب»: شيعته يوم القيامة.

^{٢٢١} (٩) من نسخه «ب» و المقتل و المطبوع.

^{٢٢٢} (١) فی نسختی الأصل: و الهادی، و فی البحار: و الهادی المهدي، و فی المقتل: و المهدي.

^{٢٢٣} (٢) فی المطبوع: هادی شيعتهم.

^{٢٢٤} (٣) رواه بالاسناد عنه الخوارزمي فی مقتل الحسين: ٩٤ / ١، عنه الطرائف ص ١٧٣ ح ٢٧١ و الصراط المستقيم: ١٥٠ / ٢، و حلیة الابرار: ٧٢١ / ٢ ح ١٣٠، و غایة المرام ص ٣٥ ح ٢٢ و ص ٦٩٢ ح ٢.

و رواه الحمونبی فی فرائد السمطين: ٣٢١ / ٢ ح ٥٧٢ یاسناده الی الخوارزمی، عنه غایة المرام ص ١٩٥ ح ٤٣.

و آورده ابن شهر اشوب فی المناقب: ٢٥١ / ١ عن الحارث بن سعید بن قیس عن علی علیه السلام و عن جابر کلیمهما عن النبی صلی الله علیه و آله، عنه البحار: ٢٧٠ / ٣٦ ضمن ح ٩١ و عن الطرائف.

و أخرجه فی الإنصاف: ١٤ عن الطرائف.

^{٢٢٥} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٣

- محمد بن علی (علیه السلام)، قرار دهنده اهل جنت در بهشت؛
- علی بن محمد (علیه السلام)، مجموعه خطابه‌ها با امام هادی (علیه السلام) است.

نکته: این روایات چند بعدی است. باید از این‌ها یک طرح کلی دریافت کنید.

روایت دیگری است که کمی از قبلی شسته رفته‌تر است:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَغَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْأَجْعَدِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ وَهَبِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو قَبِيصَةَ شَرِيحُ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي نَافِعٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
 يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَ أَنْتَ هَادِيهَا وَ الْحَسَنُ قَائِدُهَا وَ الْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا^{٢٢٦} وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعَبِّرُهَا وَ مُنْجِيهَا وَ طَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَ مُدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا^{٢٢٧} وَ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا^{٢٢٨} وَ عَالِمُهَا وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا^{٢٢٩} وَ مُعْطِيهَا وَ الْقَائِمُ الْخَلْفُ سَائِقِيهَا وَ مُنَادِيهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ^{٢٣٠} يَا عَبْدَ اللَّهِ^{٢٣١} ٢٣٢.

ای علی من نذیر هستم و تو هادی و بقیه ذیل هادی می آید، یعنی سایرین، شون دیگر هادی هستند.

- قائد کسی است که از جلو می برد؛
- سائق از پشت می برد؛
- علی بن الحسین جامعها (ها به امت برمی گردد)، جمع کننده؛

^{٢٢٦} (٤) أضاف في نسخة «ب»: و مدني مؤمنها.

^{٢٢٧} (٥) خ ل: محصيا.

^{٢٢٨} (٦) في نسخة «ب» و البحار و المطبوع: سايرها.

^{٢٢٩} (١) في نسخة «أ» و المطبوع: ناديا، و في البحار: ناديا.

^{٢٣٠} (٢) الحجر: ٧٥.

^{٢٣١} (٣) أخرجه في البحار: ٣٦ / ٢٨٠ ضمن ح ٩١ عن مناقب ابن شهر اشوب: ١ / ٢٥١ عن عبد ابن محمد البغوي يأسنده المذكور الى ابن عمر، و في

ذيله قال: و قد روى ذلك جماعة عن جابر بن عبد الله، عن النبي صلى الله عليه و آله.

و أخرجه في اثبات الهداة: ٣ / ٢٢٢ عن الصراط المستقيم: ٢ / ١٥٠ عن البغوي.

و قال صاحب الاثبات: أسنده ابن خليل الى ابن عمر بأربعة و ثلاثين طريقا.

^{٢٣٢} مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص: ٢٤

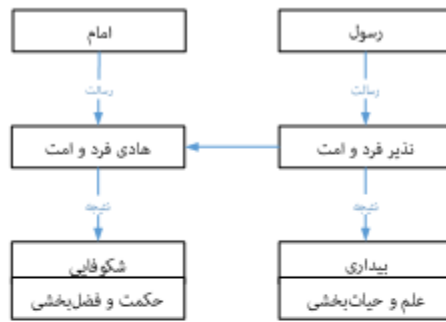
- عارفها، شناساننده‌اند؛
 - کاتبها، ثبت‌کننده است؛
 - محصیها، احصاکننده است؛
 - معبر باز می‌کند، عبور می‌دهد و نجات می‌دهد؛
 - قیام و سوق‌دهنده با امام جواد(علیه‌السلام) است. (در این روایات تعابیر ویژه‌ای از امام جواد(علیه‌السلام) بیان می‌شود.)
 - علی بن محمد(علیه‌السلام) امت را می‌پوشاند و علم‌دهنده است، این‌ها به قرینه چنین است که هم علم دارد و هم علم می‌دهد.
 - حسن بن علی(علیه‌السلام) کسی است که ندا می‌دهد و به امت عطا می‌دهد.
 - قائم هم خلف است، یعنی همه را پشتیبانی می‌کند، واسطه رزق است و مناشد است؛ نشد یعنی گم‌شده‌ها را پیدا کرده و به هم پیوست می‌دهد و ضمیمه می‌کند.
- روایت‌هایی را که خواندید، هر روایت برای یک منبر سخنرانی کافی است! ما ده روایت را بطور سریع خواندیم، اما شما باید با تمرکز بیشتری مطالعه کنید.

ساعت دوم

نتیجه بحث‌هایی که انجام شد:

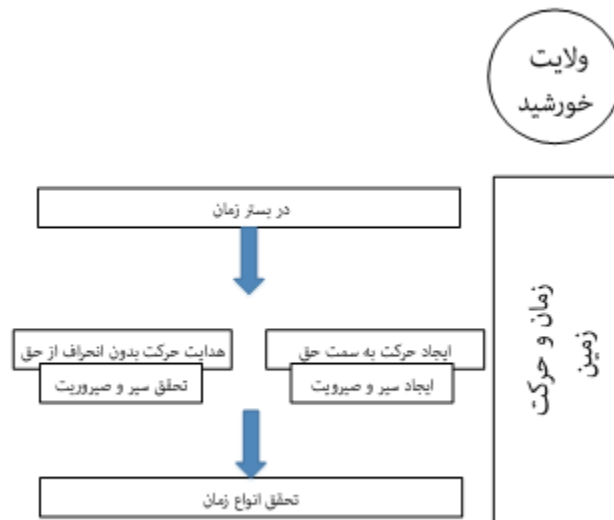
گفتیم انسان یک شأن فردی دارد و یک شأن جمعی و تبدیل می‌شود به امت. وقتی راجع به هدایت انسان مطرح می‌شود، هم شأن فردی و هم شأن جمعی مهم می‌شود.

خداوند رسول فرستاده است که نذیر فرد و امت باشد. هم در ساحت فردی باید موضوع را دید و هم در ساحت جمعی. در قرآن بین رسول و امام تمایزی قائل شده است. کار رسول را انذار معرفی کرده است. بیدارکنندگی فرد و امت است بر اساس سوره یس. امام هادی(علیه‌السلام) فرد و امت است. حکمت و فضل می‌دهد.



شکوفایی را با فضل می‌آورند. تنش در گیاهی ایجاد می‌شود و از خواب بیدار می‌شود (انذار) و شروع می‌کند به جوانه‌زدن و برگ‌دهی و به بار نشستن، این می‌شود «هدایت». این گونه نیست که انذار و هدایت جدا شوند. همواره همراه هم هستند. اما شأن انذار، حالتی است که نمی‌گذارد به خواب بروند، گیاه که بخواهد به خواب رود، کاری می‌کند بیدار شود. دو وجه است. وجه انذار که می‌گوییم «نذیر» وظیفه‌اش ایجاد حرکت است. حرکتی که ایجاد می‌شود سیر و صیوریت به سمت حق است. «هادی» وظیفه‌اش هدایت کردن بدون انحراف از حق است. در واقع سیر و صیوریت را تا رسیدن به نتیجه دنبال می‌کند.

بحث حرکت در اینجا مهم می‌شود. رسول و امام مثل خورشید هستند وجه ثابت حق هستند و زمان و حرکت مثل زمین می‌مانند. در واقع وقتی می‌گویید «حرکت» یعنی می‌گویید زمان. در بستر زمان حرکت ایجاد می‌شود و هدایت اتفاق می‌افتد به واسطه انواع حرکت و انواع زمان در این بستر محقق می‌شود.



بر اساس حصر عقلی، حرکت یعنی یک محرک داریم و هر حرکتی یک امر و نهی می‌خواهد، خارج از شیء یک چیزی می‌تواند هم محرک باشد هم متحرک و این به قدیم بودن مربوط است. اگر قدیم است حتماً یک زمانی بوجود آمده است. نمی‌تواند امر و نهی به خودش کند و محرک باید بیرون خودش باشد در غیر اینصورت حرکت به بی‌نهایت میل می‌کند چون کتاب و اجل دارد. محرک خارجی می‌خواهد و امکاناتی. هر حرکتی جهتی می‌خواهد، هر حرکتی سرعتی دارد. این باید هماهنگی داشته باشد با استقراء به حصر رسیدیم:

۱. محرکی باید باشد؛

۲. امکاناتی باشد که نسبت به آن حرکت صورت گیرد؛

۳. جهت حرکت؛

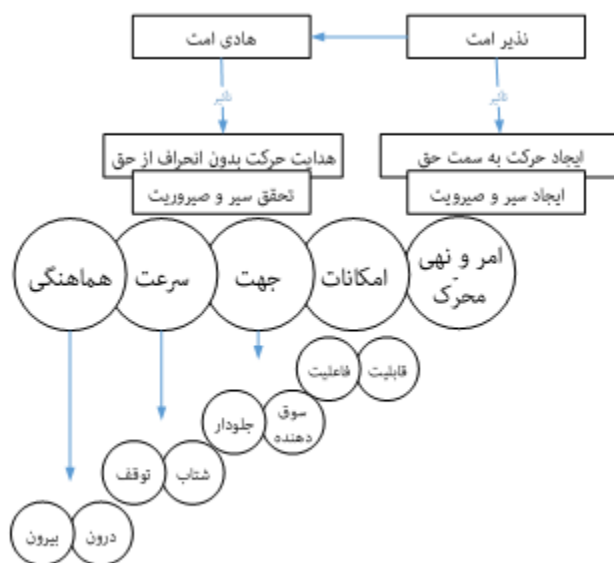
۴. سرعت؛

۵. هماهنگی.

و سوره عادیات با این بحث هماهنگ است. کسانی که سوار اسب می‌شوند و حرکتشان به نفس نفس می‌اندازدشان جهت داشته، هماهنگی دارند، سرعت دارند و امکانات. هماهنگی با خودش، در خودش و یا بیرون.

خورشید دو وجه دارد، استدلال زمینی را می‌گوییم و امام را از وجه زمینی و مسئله‌ای می‌خواهیم معرفی کنیم.

برای هر امکاناتی یک قابلیت و یک فاعلیت مطرح است. قابلیت یعنی استعداد و فاعلیت شکفتگی استعداد است. این که کسی چیزی را بالقوه دارد و کسی چیزی را بالفعل دارد. در جهت یک سائق یعنی جلوداری که اشتباه نکند و نقشه داشته باشد داریم و یک قائد که انگیزه‌دهنده از پشت سر است.



جلودار و سوق‌دهنده، نوعاً جلودارها بیرون قرار می‌گیرند و نوعاً سائق‌ها درون قرار می‌گیرند.

در سرعت، شتاب داریم و توقف. همیشه که نباید حرکت کند، گاهی باید بایستد.

خیلی وقت‌ها ایستادن مهم‌تر از حرکت کردن است. بین شتاب و توقف است که سرعت‌ها معنا پیدا می‌کنند. در هماهنگی، هماهنگی بین اجزای محرک داریم و هماهنگی بیرونی.

جلوبرنده کارش جلوگیری از اعوجاج است و سائق کارش این است که طرف خودش برود. خیلی خوب بود اگر مولفه‌ها سه‌تایی می‌شد. الان فقط هشت شهر بدست آورده و چهار شهر کم است.

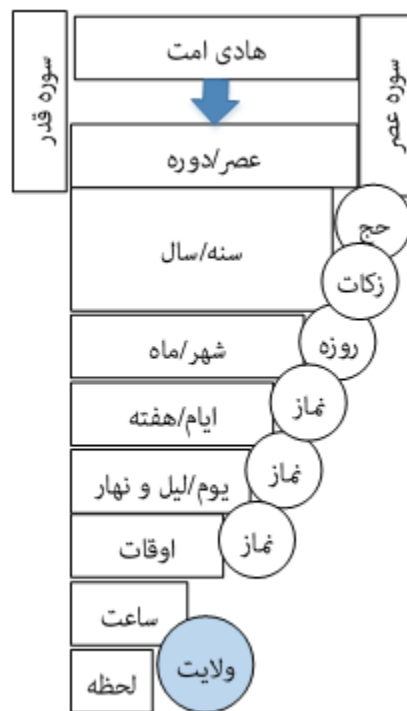
اشکال ندارد کسی بر اساس روایت و حصر عقلی چنین مدلی در بیاورد. کشف مهمی حاصل شد.

اساساً هدایت امت است، هدایت در عصر (دوره)، سال، ماه، هفته، هفت روز، صبح، ظهر، ... ساعت، لحظه (آن آن) صورت می‌گیرد و هدایت در لحظه می‌شود و ولایت جاری در لحظه می‌شود.

اسلام بر پنج پایه بنا شده است، حج، زکات، روزه، نماز و ولایت. ولایت چون روی هر لحظه است با امر و نهی بر همه غلبه دارد.



امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) را امام زمان می‌گوییم؛ معلوم نیست از کجا می‌گوییم اصطلاح کرده‌ایم هر چند در روایات رایج‌های از آن هست. اما گویا واقعا این اصطلاح، اصطلاح درستی است. بهتر است می‌گفتیم امام لحظه نه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه).

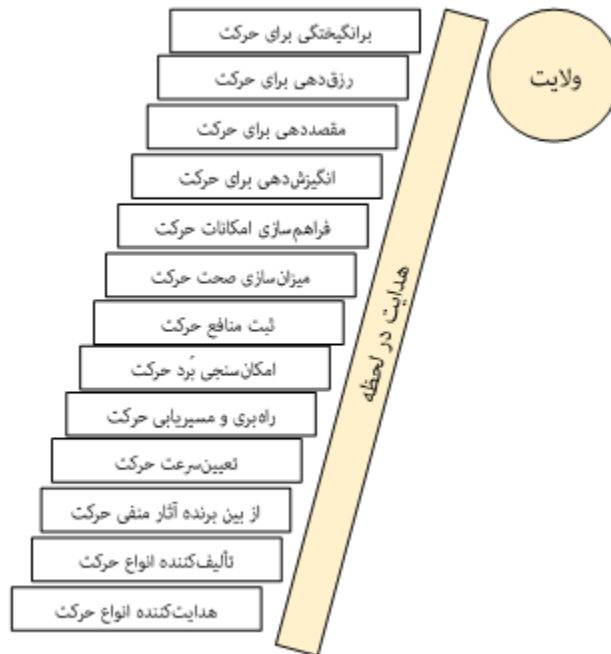


مدیریت و امامت در زمان جاری می‌شود. اگر زمان را بتوانید مدیریت کنید، همه چیز را توانسته‌اید مدیریت کنید.

شبهه انسانی است در لحظه و اگر در لحظه نباشد، شیعه نیست. بحث روزها خیلی مهم می‌شود. این نمودار خیلی بحث دارد. سوره قدر و عصر مطرح می‌شود. سال و ایام روزش مهم می‌شود. شهر اول ... روز اول ماه ... همه مهم می‌شود و مطالب بسیار جالبی دارد. در این جا گفتیم این زمین است و این خورشید است و انسان در هر لحظه‌ای به واسطه امر و نهی حرکتی انجام می‌دهد. ولایت (امر و نهی الهی) در هر لحظه باید باشد. برانگیختگی (قیام) باید اتفاق بیافتد و کسی که می‌خواهد حرکت کند، باید رزق لازم را داشته باشد. حتماً باید مقصد واضح باشد و انگیزش حرکت باید داشته باشد برای بعد حرکت داشتن زاد و توشه کافی نسبت به کارش فراهم کند.

صحت حرکتش را بتواند با معیاری بسنجد. منافع را باید بتواند ثبت کند و ببیند. برد حرکتش را باید بتواند افق‌سنجی کند و هر حرکتی بردی دارد. باید بتواند در آن مسیر حرکت کند و راه برود، سرعتش را تنظیم کند. نه زودتر برود و نه دیرتر. آثار منفی حرکتش را از بین ببرد. با بقیه حرکت‌های اطرافش تألیف داشته باشد و با انواع حرکت‌ها هدایت را ببیند.

خودش را باید واگذار کند. در هر لحظه به دوازده امام نیاز داریم اما در عین حال هر کدام از ائمه شأن مخصوص به خودشان را دارند و توجه به آن شأن ما را در آن حرکت کمک می‌کند. در عین وحدت کثرت قائل شدن. اگر کسی وحدت را در ذهن نداشته باشد به مقام اهل بیت (علیهم السلام) جفا کرده است.



قسمت اول برانگیختگی را «نذیر» گوئیم و رزق دهی برای حرکت را «ساقی». مقصد دهی برای حرکت را «قائد»، انگیزش دهی برای حرکت را «سائق». فراهم‌سازی امکانات را «جامع» گوئیم.

مثلا در مورد نماز، حرکت را به عنوان نمونه نماز قرار می‌دهیم:

- باید وقتش برسد و اذان بگویند تا برانگیخته شود برای نماز باید گاهش برسد.
- نماز نباید ریایی باشد، مقصد باید غیرریایی باشد (قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَأَوْنَ)
- باید برای نماز انگیزه داشته باشد.
- جمعی از امکانات را باید فراهم کند. مهر و سجاده و زمین پاک و طهارت و ...
- حتما باید واقف شدن بر صحت کاری را داشته باشد. رکعت اول، رکعت دوم و ...

- حتما باید رکعت‌ها را احصا کند و گرنه شک یک و دو می‌کند.
- امکان‌سنجی برد حرکت، حرکت نماز سه رکعتی است، چهار رکعتی است. برد نماز، دقیقه می‌شود. بخاطر همین طول زمان تحقق پیدا می‌کند.
- راهبری سیر حرکت. ذکر واجب و مستحب
- مبالات داشتن؛ هر کاری نمی‌توان انجام داد یعنی مثلا نماز آن قدر طولانی شود که از وقت آن خارج شود.
- آثار منفی حرکت؛ انسان در دار تزامم زندگی می‌کند که گاهی عبادتش برای دیگران ضررهایی دارد.
- کاری را انجام نمی‌دهد، مادری باید فرزندش را شیر دهد و باید چهار دقیقه‌ای نماز بخواند و نیاز دارند از بین برنده آثار منفی باشد. نماز باید با بقیه حرکت‌های اجتماعی و فردی تأثیرگذار باشد. هدایت در انواع حرکت نیاز است.



❖ **امام اول، هادی و ساقی:** باید رزق، علم و توان را از او خواست. کل توان کل هدایت را بخواهیم. دو تا روایت را با هم می خوانیم. اسم اولی «از» و اسم دومی «تا» می باشد. از هادی تا ساقی.

❖ **امام دوم، قائد و ذائد:** نقشه راهی که ما را از گزند انحراف و ضلالت نجات دهد و از ما حمایت کند و از دشمن دفع کند. قائمش جلوداری و مقصدیابی است یعنی در زندگی بفهمیم ما چه کاره ایم، کجا باید برسیم، دکتر شویم، مهندس شویم، چه کاره شویم. ذائد یعنی دفع کننده انواع بلیات و آسیب ها. سوء ایجاد می کند، منع و دفع ایجاد می کند.

❖ **امام سوم، سائق و آمر:** انگیزش های ما در زندگی. انسان را از بی انگیزه بودن در زندگی خارج می کند. با یک اربعین دوباره شکفته می شود، دومرتبه احساس می کند باید زندگی کند. آمر، امر می کند برای قیام و حرکت. از امام حسین (علیه السلام) انگیزه زندگی، انگیزه حیات طیب، انگیزه راه رفتن می خواهیم، انگیزه کار کردن، انگیزه بودن، انگیزه شدن و هر آنچه که انگیزه می خواهد. ليله الرغائب است. رغبت ها و میل ها را می شکند. مبداء میل و ذائقه انسان را تغییر می دهد و این خیلی مهم است. می گوید که من ذائقه کتاب خواندن ندارم..، من ذائقه فلان کار را ندارم. برود زیر قبه یا نه.. اینکه زیارت عاشورا بخواند یا کاری کند که ارتباط بگیرد.

❖ **امام چهارم، جامع و فارض:** جمع کننده و فرض کننده. من دلم می خواهد خوب بشوم، دوست خوب ندارم، معلم خوب ندارم. جمع می کند و البته فرض می کند. اگر دوست خوب آمد، بر تو واجب است که بروی چنین کنی، هم جامع است و هم فارض. چون جمع می کند، فرض می کند. شما می گویی برای هدایت می خواهم بروم فلان سفر و این قدر پول نیاز دارم، پول می دهد و بر تو واجب است که درست و سرجایش خرج کنی. امام سجاد (علیه السلام) هم جامع است و هم فارض. (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا) بعد از این که سور شد، جمع شد، فرض می شود.

خدایا وظایف مرا به من بشناسان. رساله حقوق از امام سجاد (علیه السلام) است. اگر پدر و مادر خوب داری، حق شان را ادا کن.

❖ **امام پنجم، عارف و ناشر:** انسان هرچه از علم می خواهد که به معرفت و تصدیق او بیانجامد، که حرکت هایش را بشناسد، که خدا را بشناسد، که در این عالم معرفت پیدا کند، معرفتی که قابل نشر باشد

❖ مثل عطری که در آن را باز می‌کنی و پخش می‌شود، علمی که وقتی در آن را باز کردی بوی عطرش همه را بگیرد. از امام باقر(علیه‌السلام) می‌خواهیم. ایشان باقر (شکافنده) علم نبی هستند.

❖ **امام ششم، کاتب و ثابت:** ثبت خیلی مهم است. دستاورد شما در زندگی چیست؟ نمی‌دانم. چه چیزی بلدی؟ نمی‌دانم. چه داری؟ نمی‌دانم. چکار بلدی؟ نمی‌دانم. کاتب و آنگاه ثابت. چون می‌فهمد این دارد به حرکت گرایش پیدا می‌کند. صدق است. خدا چه چیزهایی داده است؟.. خدایا مرا به خودم بشناسان تا ببینم چه استعدادهایی دارم و چه کارهایی می‌توانم انجام دهم. چه منفعت‌هایی برایم ثبت می‌شود و چه چیزهایی برایم ضرر دارد. در این زمان است که انسان انگیزه‌های حقیقی پیدا می‌کند. زمانی که انسان کرامتش را می‌بیند از گناه دور می‌شود. وقتی برای خودش کرامت را می‌نویسد، کریم می‌شود. وقتی برای خودش هوان و خواری می‌نویسد، خوار می‌شود. کسی که همز و لمز می‌کند انگیزه خواری پیدا می‌کند و در درون خودش طعنه به خود را می‌خواند، پس همز و لمز می‌کند.

❖ **امام هفتم محصی و قانع:** داشته‌های بیرونی و درونی را احصا می‌کند. در مسیر حق سرشماری می‌کند. آمارگیری، درصد موفقیت و خطا. ارزیابی و احصاء. قانع از بین برنده، با جدیت با ناتوانی برخورد می‌کند. از امام هفتم قدرت ارزیابی، توان برخورد، توان نه گفتن، توان بله گفتن، توان بودن در جایی، توان نبودن در جایی، توان بودن با قومی، توان نبودن با قومی و هر آنچه احصاء می‌خواهد، یادگیری آمار حقیقی و قاطعانه برخورد کردن بعد از آن.

❖ **امام هشتم معبر، منجی، طارد و مزین:** دوران عمر را به سلامتی طی کنیم و به کسی گزند نرسانیم. عبور و مرورمان به حق باشد و به نجات برسیم. جزء کسانی نباشیم که شقی هستند. هر آنچه ما را زینت اهل بیت(علیهم‌السلام) می‌کند و لباس فاخر عبودیت و جهاد .. هر لباس فاخری را تن ما می‌کند و جلو می‌برد. طارد یعنی دشمنان اهل بیت(علیهم‌السلام) را طرد می‌کند.

❖ **امام نهم قائم، سائق و منزل:** یعنی گاهی باید ایستاد و گاهی باید نازل شود. از قائم و سائق تا منزل. گاهی باید وقوف داشت و رفت و گاهی باید رفت و نازل شد. خیلی وقت‌ها باید در جایی نازل شوید. زندگی را منزلگاهی دیدن. یعنی منزل به منزل دیدن از این مرحله به مرحله بعد. (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ) فارغ شو و بکار ببند. امام تفصیل است، امام جواد(علیه‌السلام). وقوف گاه‌های سال پیش شما چند جا بوده است. باید بدانی مرحله به مرحله بودن زندگی را. بچه‌هایی که به جشن تکلیف می‌رسند باید کمی صبر کنند و احکام یاد بگیرند و عجله نکنند. با عبادت‌ها انس بگیرند و سپس حرکت کنند.

این وقوف‌ها سکون نیست، ت کسب انرژی است. در زیست می گویند شب‌هایی که ذخیره گاه هستند (سوره مزمل)

❖ **امام دهم ساتر و عالم خطیب و مزوج:** از امام (علیه السلام) بخواهیم عیب‌های ما را بپوشاند و علم به ما بدهد. علم‌های ما مانع علم نشود. توفیق فهم حقایق و خطابه‌های روحانی و تزویج با ازواج مطهره. تزویج با ازواج مطهره یعنی رسیدن به لقاءالله در شکل تمثیل یافته. مزوج یعنی تألیف آنها با یکسری حقایق نوری. حور یعنی نور. حور یعنی نور ممثل. انسان حتی در قیامت هم همه چیز را با تمثیل می‌فهمد. هرکسی به درجات بالای علم می‌رسد قدرت تزویج با نور ممثل را می‌یابد. علم‌ها یا به شکل نهر هستند یا حور. خیلی حورش عجیب و غریب است.

❖ **امام یازدهم، منادی و معطی و سراج:** از امام یازدهم (علیه السلام) تألیف بین منادی و معطی و سراج را بخواهیم. در دنیا و آخرت انسان شبیه به خودش را بیابد و هماهنگ شود. منادی دعوت کننده است. انسان به هماهنگی با دیگران، سفره اهل بیت (علیهم السلام) و زیارت و بودن با علما و عرفا و ... و هر آنچه میهمانی باشد را باید از امام یازدهم (علیه السلام) بخواهد. منادی برگزارکننده همایش‌های انبیاء (علیهم السلام) است. دعوت در همه مهمانی‌های قدسی را از امام یازدهم می‌خواهیم. کجاها باید دعوت شویم؟ نباشد جایی خیراتی، معنویاتی و قدسیاتی باشد و ما دعوت نشویم!

❖ **امام دوازدهم، ساقی و مناشد و شفیع:** مناشد، گم شده‌ها را پیدا می‌کند. در زندگی خیلی وقت‌ها ما گم شده‌ایم و خیلی‌ها در زندگی ما، گم شده‌اند. رسیدن افراد مؤثر به یکدیگر. مقام شفاعت خیلی بالاست. هر وساطتی در عالم به واسطه او صورت می‌گیرد. شفیع می‌شود فراهم کردن اسباب کار.

این دوازده نور (علیهم السلام) و حضرت صدیقه (علیها السلام) که ليله القدر همه این‌هاست و «فَطَمَ» یعنی قطع فرد از هرگونه عذاب. منفعت کلی انذار و هدایت می‌شود «فَطَمَ». دوازده امام را باید در حرکت‌های هر لحظه شناسایی کنیم. بالاخص در نماز خواندن خیلی خوب است. کسانی که به چهارده معصوم (علیهم السلام) سلام می‌دهند و حرکات نمازشان را به ائمه (علیهم السلام) مرتبط می‌کنند، خیلی کار خوبی می‌کنند. در حرکتی مثل نماز، قبل از نماز، کمی قرار می‌گیریم، بگوییم یا امام جواد به من کمی قرار بده.

انسان باید این سیزده حرکت را ببیند و در هر کاری با این سیزده موتور حرکت کند. حرکت‌های فردی باید اثنی عشری شود. در حرکت‌های جمعی، دوازده امامی می‌شود.

آئین‌نامه‌ای با سیزده عنوان بنویسید: علت حرکت، مبنای حرکت، نقشه حرکت (حسنى عمل می‌کند)، انگیزه‌های درونی چیست (حسینی عمل می‌کند)، چه امکاناتی فراهم کردی (سجّادی عمل می‌کند). هر حرکتی اقتضائاتی دارد که اگر تأمین نشود، طبق آیات اول سوره مبارکه کهف دچار «اعوجاج» می‌شود. «اعوجاج» امر مهمی است که خداوند بشارت می‌دهد که از رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برداشته است.

با این مبنا گام دوم تشکیل «جمع» است و گام سوم باید امت‌های تخصصی برای هر کدام ایجاد کنند. امت جهت‌یاب، امت تعیین‌کننده میزان، ... به ازای هر امام، امتی باید داشته باشیم. اگر نتوان در ساحت ذهن و اندیشه دوازده امت آورد؛ یعنی امام را نخواهد شناخت.

دوازده امت، دوازده دانشگاه، دوازده حوزه، دوازده مکتب، دوازده نقیبی که قرآن می‌گوید. متخصصینی که در جهان گسترده می‌شوند تا دست مردم را بگیرند. هر حرکتی در عالم به نتیجه نمی‌رسد بخاطر همین همراه نبودن این‌ها با یکدیگر است.

دوازده ام‌القری می‌خواهید که نقش دوازده شهر (بلد) را برای همه حرکت‌های جمعی ایجاد کند.

بنای ما در این جلسات باز شدن سوره‌ها به صورت پژوهشی است. یکی از مباحث در سوره مبارکه قارعه «ثقل موازین» بود. بر اساس این سوره کتاب «عمل» به صورت بنیادی نوشته شده است. تمایل بود که کتابی در حوزه عمل به صورت مهارتی نوشته شود تا کتاب پنجم از کتاب‌های رشد بشود. طیب‌گزینی، خیر‌گزینی، حسن‌گزینی، بلوغ با هم بودن و این کتاب به عنوان کتاب پنجم باشد. هر چه سن انسان می‌گذرد، نیازش به عمل بیشتر می‌شود چون علمش وجود دارد اما قدرت عمل وجود ندارد. در هفت سال پنجم که حدوداً سی سالگی می‌شود، باید به افراد آموزش داد که چگونه بتوانند میزان عمل خودشان را با علم‌شان تطبیق دهند. این کتاب بر این اساس نوشته شده است و نواقصی که در اینجا وجود دارد با سوره زلزال برطرف می‌شود.

توضیحات خانم خوش اخلاق در خصوص کتاب «بلوغ عمل صالح داشتن» مهارت‌هایی برای وزن‌دار کردن اعمال با رویکرد صدق‌گزینی

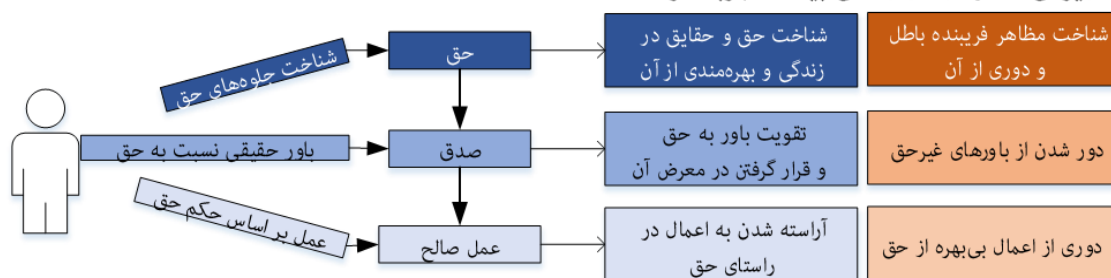
عمل هر انسانی قدر و اندازه‌ای دارد و باید مبتنی بر معیاری انجام دهد. عمل را مبتنی بر صدق انجام دادن. تعریف مقام صدق آمده است و حق را محور صدق قرار دادن و صدق یکی از صفات کمال انسان است که در صورت هم‌راستایی با حق در او تحقق پیدا می‌کند.

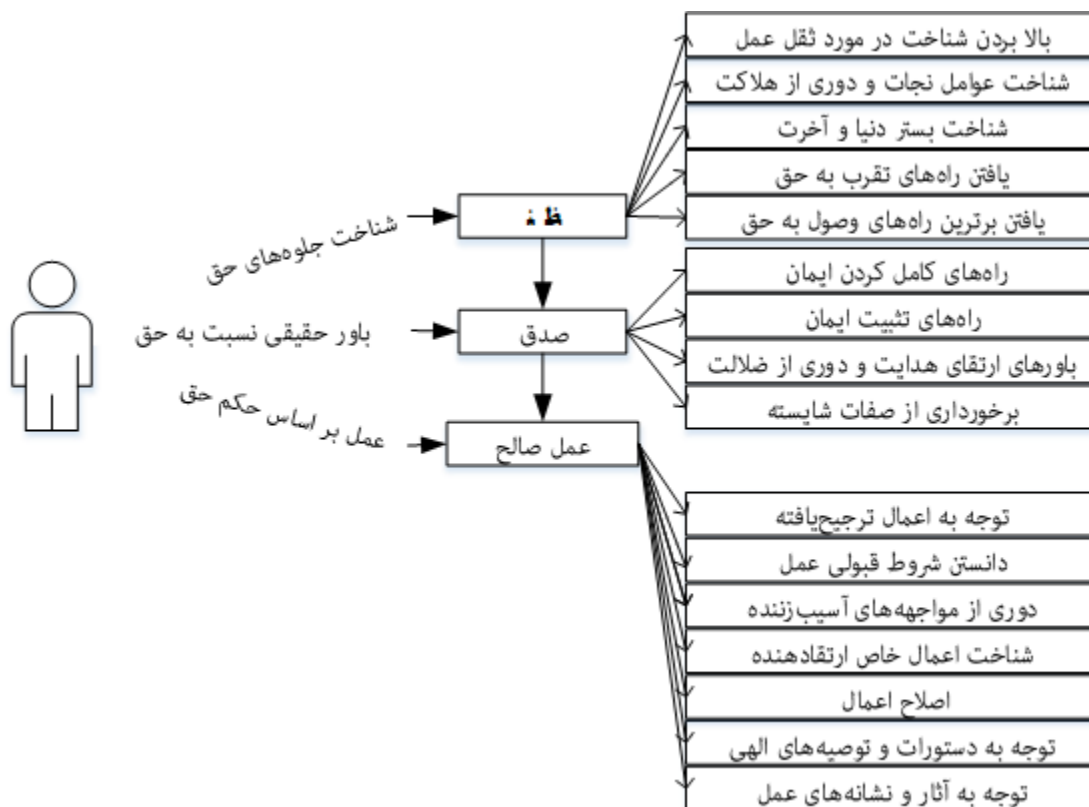
مهارت‌های داشتن عمل صالح را می‌توان در سه بخش متمایز فوق دنبال کرد.

بخش اول مربوط به حق و حقایق است که فرد بسترها، امکانات و وضعیت‌هایی که بیشترین حظ و بهره را از حق می‌برد شناخته و خود را در معرض آن قرار می‌دهد.

بخش دوم مربوط به باورهای درونی است که می‌تواند روح هر عملی را ارتقا دهد. در این صورت هر قدر اعمال باورمندتر شود و از کفر و باطل دورتر گردد، به صلاح نزدیک‌تر می‌شود.

بخش سوم مربوط به خود اعمال است زیرا عمل‌های صالح و غیرصالح دارای ویژگی‌هایی هستند که با شناخت آن ویژگی‌ها آنها را در زندگی بیشتر تجربه کرد.





روایت‌های کتاب «خصال» احصاء شد و بعد بخش‌بندی و فصل‌بندی و در نهایت عنوان مهارتی به آن داده شد.

در هر فصل میانگین ۱۲ الی ۱۶ روایت انتخاب شده است و این روایات در فصول و بخش‌های مختلف قرار گرفته است.

مثلا در فصل توجه به آخرت و زوال دنیا، عنوان دوری از محبت دنیا برای روایت زیر قرار داده شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. ۲۳۳

امام ششم (علیه‌السلام) فرمود دوستی دنیا، سر همه خطاهاست.

توضیح:

برخی از حقایقی را که می‌توان از روایت فوق فهمید به شرح زیر است:

۱. هنگام مشاهده لغزش‌های زندگی لازم است نسبت به اصلاح گرایش‌هایی که منشأ آن اشتباه شده است، اهتمام داشت.

۲. تعلق داشتن به دنیا آگاهانه یا ناآگاهانه فرد را به خطا وادار می کند.

۳. برای این که بتوانیم لغزش های خود را کنترل کنیم لازم است نسبت به گرایش های خود کنترل داشته باشیم.

۴.

۵.

تمرین:

محاسبه و مراقبه نسبت به لغزش ها لازم است همراه با گرایش ها و تعلق ها باشد. بر این اساس می توان با فهم اتصال خطاهای مشخص به گرایش ها و تعلق ها با برطرف کردن آن تعلق ها، از تکرار خطاها خودداری کرد. در غیر این صورت فرد مکرر، دچار خطاهای مشابه می شود.

خطاها	گرایش مرتبط با آن خطا	تعلق مرتبط با آن خطا

ارزیابی:

میزان خطاها	دو ماه قبل (کمتر یا بیشتر)	دوماه قبل تر	دو ماه قبل تر
تکرار خطا			
خطاهای جدید			
تعلق به چیزهای مشخص دنیایی			
گرایش به امور دنیوی مشخص			

تمرین و ارزیابی داشتن خیلی مهم است. طبق این روایت می فهمیم که ریشه خطاها محبت دنیاست. هر خطایی که داریم ریشه در گرایشی دارد. باید ببیند بر اساس چه چیزی این خطا را مرتکب شده است. مهارت دیگری که در این فصل به آن پرداخته شده است: ترجیح خواست خدا بر خواست خود است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِجَلَالِي وَجَمَالِي وَبِهَائِي وَعَلَائِي وَارْتِفَاعِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَهَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ وَكَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَضَمَمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وِرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ. ۲۳۴

امام پنجم (علیه السلام) گوید: خدای عز و جل می فرماید: به جلال و جمال و بها و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمی گزیند مگر آنکه از بیگانه بی نیازش می سازم و با فکر آخرتش دمساز؛ از هلاکتش محفوظ می دارم و آسمان و زمین را ضامن روزیش می گمارم و در برابر تجارت هر تاجری به سود وی در کارم.

توضیح:

برخی از حقایقی را که می توان از روایت فوق فهمید به شرح زیر است:

۱. جهت زندگی هر کسی بر اساس همت اوست.
۲. همت هر کس با خواست او مشخص می شود.
۳. کسی که خواست خدا را بر خواست خود ترجیح دهد همت و خواستش الهی می شود.
۴.
۵.

تمرین:

به طور طبیعی انسان کارهای اختیاری خود را بر اساس خواست و خواهشی انجام می دهد. می توان فهرستی از این کارهای انتخاب کرد و سپس هم راستایی آنها را با خواست و احکام الهی بررسی کرد. برآیند این کار لازم است خروج از غم و اندوه باشد.

عمل اختیاری در مدت زمانی مشخص (مثلا ده روز گذشته)	نیت و خواست خود	حکم خداوند در رابطه با آن

ارزیابی:

بر اساس روایت معیار خالی بودن از اهتمام به دنیا، خالی بودن از غم و اندوه و حسرت و مقایسه خود با دیگران است. بنابراین می توان وضعیت خود را در موارد زیر ارزیابی کرد:

مؤلفه های ارزیابی	دو ماه قبل	دو ماه قبل تر	دو ماه قبل تر
	(بیشتر یا کمتر)	(بیشتر یا کمتر)	(بیشتر یا کمتر)
میزان اجرای خواست های الهی			
میزان داشتن همت الهی و آخرتی			
میزان اذیت نشدن از دیگران			

در بحث های مهارتی ممکن است تمام کتاب را با پنج روایت جمع کنید، ممکن است با ده روایت. لزومی در کثرت و کثرت گرایی نداریم و باید براساس نیاز مخاطب از روایت ها استفاده شود. در کتاب مهارتی به ما نمی گویند که چرا خصال را دیدید اما اصول کافی یا کتابی دیگر را ندیدید. فرد خود را به روایات عرضه می کند و اعلام می کند که عمل صالح ندارد یا نمی داند دارد یا ندارد. از ائمه (علیهم السلام) سوال می کند و ائمه (علیهم السلام) پاسخ می دهند که اگر بخواهی عملی را صالح انجام بدهی و بعدا آن را ارتقاء بدهی که اگر ارتقاء ندهی به روزمرگی دچار می شوی.. خانم های خانه دار مجبور هستند؛ غذا درست کنند. این عمل باید صالح باشد، خانه مرتب کردن و رفت و آمد و ارتباط با خانواده و همسر و غیره را در برنامه داشته باشید و در تعامل با آنها باشید. گاهی بد اخلاقان می کنند. دنیا زمینه آشوب و فتنه و بهم ریختگی دارد. هر روز اتفاقی در دنیا می افتد و گاهی شک می کنیم از عدم استجابت ها. نه تنها آنچه اندوخته بودیم، زیاد نمی شود بلکه هر آنچه اندوخته بودیم نیز در این دنیا خرج می شود. اعمال ما کفایت نمی کند تا دینمان را نگه دارد. چه برسد به برزخ و چه برسد به قیامت. باید این نیاز در مخاطب ایجاد شود که در صورت اعمال مهم نیست چون صورت اعمال به یکدیگر شبیه هستند. باطن عمل است که صالح بودن را مشخص می کند. مهارت حق گرایی و آخرت گرایی چیست؟ آیا از بد و بیراهی که به کسی گفتی می توانی ادعای ثواب از سوی خدا داشته باشی و به خدا عرضه کنی؟..

مهارت صدق را پیدا می کنیم. لزومی به تعدد نیست. در کتاب های مهارتی تعدد پراکندگی می آورد. هر تعداد روایت مورد نیاز است را به دست بیاوریم و استفاده کنیم. برخورد ما با دیگران انعکاس دارد.

این کتاب را می‌خواستیم آیین نامه اجرایی آدم‌هایی قرار بدهیم که می‌خواهند کار اجرایی قرآنی کنند. هر کسی چهل روایت بخواند به مقام فقه می‌رسد. چهل پس عدد کمی نیست. هر مسئول قرآنی این کتاب را بخواند و عمل کند. هیچ کس نیست از مجموعه ما مگر این که به مفاد کتاب پایبند است و به مرور خطاهایش کم بشود و به عصمت برسد. اهل بیت (علیهم‌السلام) از حد عصمت برای فرد کوتاه نیامده‌اند. عصمتی در خور جمعی شیعی. شما دارید چنین جمعی را رقم می‌زنید. ما باید ثابت کنیم، اهل عمل هستیم و باید روایات را بخوانیم و عمل کنیم. تمرین‌ها برای این است که روایت‌ها سرسری خوانده نشود و فرد خطاهای خودش را احصاء کند. اگر مسیرتان درست باشد، نباید غم و اندوه و حسرت داشته باشید چرا که این‌ها حالت کاهنده دارد و از سرعت حرکت کم می‌کند اما غبطه سرعت حرکت می‌دهد.

یکی از مشکلات ما در زندگی این است که معنویات در زندگی شکل معنوی دارد اما ماهیت دنیایی دارد. کلاس قرآن می‌روی اما حسرت می‌خوری بر کسی که علم دارد. شیطان هم به خاطر همین تمرّد کرد. ابلیس نیامد به خاطر یک امر مادی سرکشی کند، بلکه گفت چطور این گل بدبو به مقام سجده همه ملائکه رسید؟! بالاترین عباد شد و چرا من نباید بالاترین باشم؟..

این فایل را در سوره زلزال اصلاح و کامل می‌کنیم.

این آیین نامه برای همه مجموعه است. مجموعه اگر به آیین نامه متعهد باشد و اهل بیتی شود و سبک زندگی‌اش را مطابق با نظر ائمه اصلاح کند، می‌تواند حالا قرآن بخواند.

این کار باید توسط جمع انجام شود چرا که برکت با جمع است و برای عمومی شدن این جریان بهتر است افراد بیشتری درگیر آن شوند.

عمل به این روایت‌ها مهم است و باید عمل به روایت شاخص داشته باشد و قابل ارزیابی باشد.

اینکه در دوره‌ای متن روایت‌هایی بتواند عامل جمع کردن افرادی باشد، این توفیق بزرگی است. در کتاب‌های قدیمی هم چنین است. کتاب‌های امالی چنین وضعیتی دارد. خواندن روایت توسط آقا در مجالس خارج از فقه‌شان برای علماء. اگر این اتفاق بیافتد، جایگاه روایت مشخص می‌شود. روایت باید در اصلاح ساختار نظام فکری بیاید. تا ذهن انسان شیعی نشود، قرآن خواندنش سنی و مسیحی است. نظام فکری را باید با روایت ساخت و بعد قرآن خواند تا ایجاد ترقی و تحول کند. شیعه یعنی ائمه شیعه و نه علمای شیعه. مبنای کارمان این می‌شود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» ...

جهت نجات همه گرفتاران صلواتی عنایت بفرمایید.

برای اینکه تحت لوای اسلام باشیم و ان شاء الله عاقبت به خیر شویم، صلواتی عنایت بفرمایید.

ان شاء الله جلساتمان به نور حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نورانی شود و هر کسی به حد وسعش دریافت داشته باشد و منجر به هدایت امت اسلامی شود، صلواتی بفرستید.

سلسله جلسات سوره مبارکه عادیات به اتمام رسید، به سوره مبارکه زلزال رسیده ایم و بعد از آن سوره مبارکه بینه و قدر خواهد بود.

راجع به سوره مبارکه عادیات نکات مهمی گفته شد؛ نکته مهمی که در حوزه روش شناسی مطرح می شود. هر سوره ای یک روش خاصی برای تدبر در قرآن ممکن است پیشنهاد کند که ما می توانیم آن روش را در کل قرآن اجرا کنیم.

نکته اول در روش تدبر سوره مبارکه عادیات:

روشی که سوره مبارکه عادیات به ما می دهد، اولین بحث آن «دلالت های ضمنی» است. «دلالت ضمنی» یعنی دلالتی که در ضمن آیات مطرح شده، اتفاقاً با این که در ضمن مطرح شده اما ظاهر آن ضمن هم مهم است. مثلاً وقتی که ما به کسی کنایه می زنیم، در اصل منظوری داریم. منظورمان اصل است ولی کنایه می زنیم. عبارتی به کار می بریم که ظاهری از الفاظ دارد اما دلالت برای ما مهم است. کنایه ها به این ترتیب هستند و در ادبیات عرفی و سیاسی به طور خاص بیشتر از این ادبیات استفاده می کنند.

«دلالت های ضمنی» غیر از بحث های «پس زمینه» است، یا بحث پس زمینه های کلام داریم، که دلالت ضمنی غیر از پس زمینه است، پیرامون بحث پس زمینه، در کتاب روش های تفکر خواندیم که باید از «فضای نزول»، «شأن نزول» و «واژه ها» استخراج شود. مثلاً پس زمینه سوره عادیات «جهاد» است، ولی دلالت ضمنی به معنای دلالتی است که در

ضمن کلام گفته شده است. مثلاً می‌گوید «والعادیات ضبیحا»، عادیات اسم اسب است، ضبیحا هم حالت این اسب است. در ضمن این اسب، سواری هست که اگر نباشد، اسب معنا پیدا نمی‌کند. این‌ها دلالت معنایی است که با دلالت التزامی متفاوت است. سوار اسب «دلالت معنایی» دارد یعنی از لوازم معنای عادیات است و این سوار در ضمن است و این دلالت ضمنی کم‌کم اهمیتش بیشتر می‌شود و این دلالت ضمنی در تمام لایه‌ها کم‌کم مطرح می‌شود.

«دلالت ضمنی» وقتی گفته می‌شود که در غرض متکلم قرار می‌گیرد و مطلبی در ضمن مطلب دیگر قرار می‌گیرد. اما تضمن و التزام یعنی اینکه جزء معنای آن است.

«دلالت ضمنی» با «دلالت تضمنی» و «دلالت التزامی» متفاوت است، در دلالت ضمنی خودش اصل می‌شود. در واقع این‌طوری است که انواع دلالت مطابقی، تضمنی، التزامی می‌آیند در فهم کلام قرار می‌گیرند و در فهم مراد کلام قرار می‌گیرند ولی دلالت ضمنی در غرض متکلم از کلام قرار می‌گیرد؛ یعنی خود متکلم منظور کرده است.

«دلالت تبعی» یعنی غرض متکلم گفته می‌شود و به تبع آن حرف، حرف دیگری می‌آید.

«دلالت اصلی» هم می‌توانیم داشته باشیم.

دلالت‌های فهم کلام:

۱. مطابقی
۲. تضمن
۳. التزام

دلالت‌های غرض کلام:

۱. ضمنی
۲. تبعی: کلامی می‌گوید که به تبع آن اتفاقی می‌افتد. یعنی به تبع عادیات، موریات قدحا است و غیره؛ یعنی بعد از آن چنین است.
۳. اصلی

این‌ها در علم اصول مطرح می‌شود و نوعاً بین تضمن و ضمنی اشتباه می‌کنند که بسیار واضح و فاحش است.

دلالت طبعی هم داریم: هر جایی آتش باشد، حرارت است.

در سوره مبارکه عادیات دلالت ضمنی بسیار مهم می‌شود و با بقیه دلالت‌ها کاری نداریم. اگر این سخن درست باشد شما هر آیه‌ای که می‌خوانید باید دقت کنید، دلالت اصلی + دلالت ضمنی استخراج شود.

آیه	دلالت اصلی	دلالت ضمنی
عادیات ضبحا	اسبان تیزرو به نفس نفس افتاده	مجاهدات خستگی ناپذیر مصمم در شتاب
.....		
فوسطن به جمعا	سواران فاتح در میدان	نکته (۱):
ان الانسان لربه لکنود	انسان نسبت به پروردگارش کنود است.	تحدیر از این حالت کنودی

نکته (۱): ممکن است مثلاً برای یک آیه بگویید که دلالت اصلی است فقط و دلالت ضمنی ندارد، این‌جا باید برای دلالت ضمنی از دلالت ضمنی آیات قبل استفاده کنیم؛ در این آیه، دلالت ضمنی می‌شود ائمه فاتح در میدان‌های زندگی. در این سوره نمی‌خواهم دلالت دهم که یک فرد است در جنگ کذا وسط قرار گرفت و پیروز شد و فقط به یک قضیه تاریخی دلالت دهم بلکه می‌خواهم دلالت دهم به مردمی که فاتح میدان‌های زندگی‌شان هستیم.

دلالت ضمنی منظور اصلی متکلم است، ولی منظوری که در ضمن مطرح می‌شود، چه دلیلی دارد که در ضمن می‌آید و نه در اصل؟ دلیلش در همین دلالت اصلی است، وقتی دلالت اصلی با دلالت ضمنی همراه می‌شود، یکی غایت و یکی مسیر می‌شود. «دلالت اصلی» مسیر و سیل است و «دلالت ضمنی» غایت است و در هر قسمت هم این را لحاظ می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوید عادیات ضبحا، یعنی طوری حرکت کن که اسب تو به نفس نفس بیافتد. تا بشود به تو، مجاهد خستگی ناپذیر مصمم در شتاب گفت.

مثل شرط و جزا می ماند، دلالت اصلی شرط است و مسیر است و دلالت ضمنی حالت غایت و مقصد دارد. در واقع وقتی متکلم می تواند چیزی را در ضمن بیان کند حتی در کنایه ها هم چنین است که چون ... پس ...؛ یعنی دلالت اصلی به عنوان مسیر است.

حرف من این است که ویژگی هر کلامی که حکیمانه است یک دلالت ضمنی و یک دلالت اصلی وجود دارد، حتی با قانون سوره هم چنین کاری را بکنید، وقتی سوره حمد را با روش عادیات می خوانید بتوانید حمد را با دلالت اصلی، ضمنی و تبعی بخوانید، تبعی یعنی اگر عادیات بود پس موریات، پس مغیرات و ... می شود؛ یعنی کسی که حمد را فهمید پس به مقام «ایاک نعبد» می رسد و غیره.

به این می گویند «دُبرشناسی» که به آن تدبر می گویند، حرکت از دلالت ضمنی به دلالت تبعی است.

«تدبر» یعنی فهم دلالت اصلی و انتقال آن به دلالت ضمنی و تبعی.

در واقع وقتی شما می گوید «تدبر» یعنی متکلم وقتی کلامی را می گوید در مراد خودش حالت ایستا ندارد و این غرض فهمیده نمی شود مگر با ضمنی و تبعی و اصلی و هر سه این ها ذیل «دلالت مطابقی» است.

شما در اسلوب هایتان کنایه و تشبیه و غیره دارید منتها بحث این است که اگر کلامی حکیمانه باشد حالت ایستا ندارد و انتقال دهنده از جایی به جای دیگر است. حتی در دلالت های انطباقی هم شما را جلو می برد، (الكلام یجرّ الکلام). دلیل این است که حقایق بی نهایت اند و شما را از حقایقی به حقایقی دیگر منتقل می کند و اگر حکیم ذات بی نهایت داشته باشد، پس کلامش هم بی نهایت است.

حضرت علامه طباطبایی (ره) تدبر در قرآن را چنین بیان می کنند که کسی هم آن مطلب را هنوز تحلیل نکرده است، ایشان می فرمایند: یعنی از کلامی به کلام دیگر سوق پیدا کردن.

برای هر کلامی، حتی وقتی خودتان هم حکیم شدید، روی کلام خودتان کار کنید. دقت کنید که کلامتان چه دلالت اصلی، ضمنی و تبعی دارد. مثلاً من می گویم که فرزندم قبل غذا خوردن دست های را بشوی، ضمن این می خواهم بگویم که نظافت را رعایت کن، یعنی اگر دست ها را بشوید ولی دستش را دوباره کثیف کند «ضمن» را رعایت نکرده است. بنابراین وقتی می گوید که دست های را بشوی؛ یعنی تمیز باش و با همین دست شسته سر غذا

بنشین و بعد از غذا دوباره دست را بشوی و این یعنی در خانه اگر کس است یک حرف بس است. این یعنی حکیم.

دلالت ضمنی و تبعی، اساس حکمت انسان‌ها می‌شود، یعنی میزان فهمیدگی یک فرد را می‌شود فهمید. مثلاً من حرفی زدم، شما چه برداشت می‌کنید؟ به هر حال در جایی نفس بند می‌آید ولی ممکن است نفس کسی بند نیاید. وقتی روی یک چرخه حلزونی رو به بالای بی‌نهایت بیافتد یعنی تدبر. حکیم وقتی به کسی برسد که او هم حکیم است، به او می‌گوید که «تو را کافی است» یعنی می‌رود عمل می‌کند و به حکمت دیگری می‌رسد.

تبعی‌ها بعضی وقت‌ها مرحله‌ای‌اند و برخی غایت‌اند. به هر حال وقتی آیه را می‌گوید ممکن است به جایی برسد که آیه غرضتان باشد و آن آیه غرض هم دلالت ضمنی و دلالت اصلی دارد یعنی وسطن به جمعا هم که غرض است تازه نظام حاکمیتی شروع می‌شود.

نکته جالبی که در این بحث مطرح است این است که در عرف ما «ظاهر» و «باطن» داریم، ما وقتی می‌گوییم؛ «باطن» یعنی در لایه‌های پنهانی است، ظاهر حجیت دارد و باطن چون در کشفش تردید وجود دارد حجیت ندارد. اما گاهی «باطن» به معنای آن چیزی است که بعد از ظاهر می‌آید یا مستقر بر ظاهر است.

«ظاهر» در روایات به دو معناست:

۱) اگر باطن را به معنای پشت و داخل گرفتید شما نمی‌توانید برای آن دلالت در نظر بگیرید، زیرا کشف آن دشوار و قابل تردید است.

۲) اگر باطن بعد از ظاهر باشد و مستقر بر ظاهر است.

که ما باید حواسمان جمع باشد که کلمه باطن در روایات به چه معناست.

علت توجه به «دلالت ضمنی»، در چه صورتی صحیح است؟ وقتی در خود کلام به دلالت ظاهر به نوعی به آن دلالت ضمنی اشاره شده باشد. وقتی خواندید «والعادیات ضبیحا» ضمنی، به معنای سواران شد، اصلی هم اسب شد. موریات هم ضمنی و اصلی شد. مغیرات اما دیگر اسبان که شیخون نمی‌زنند. دوباره جلوتر می‌رسد به فوسطن به جمعا. دوباره این جا چرا می‌گویید چرا همه عرصه‌ها؟ چون در ادامه گفت (ان الانسان ...) یعنی به همه انسان‌ها و به همه عرصه‌ها دلالت داد. گستره را روی انسان بما هو انسان برد. تو فقط عرصه‌های اجتماعی را می‌گفتی که این همه

عرصه ها را نشانه گرفت و جواب تمام این قسم‌های مرتبه‌ای و مرحله‌ای است. مثلا آیه آخر (ان ربهم بهم یومئذ لخبیر) یعنی این‌ها دارای عمل‌اند، عملشان جزئیات دارد، همه‌اش ثبت شده است. ما عادیات را گفتیم، غالب، مغلوب و همه انسان‌ها را دارای عمل گرفتیم.

دلالت ضمنی یعنی در صحنه‌های زندگی، افراد مختلف با گرایش‌های متفاوت دارای اعمالی هستند که خداوند لحظه، لحظه آن‌ها را ثبت کرده و به آن علم دقیق دارد و برای هر یک جزائی تعیین کرده و آن‌ها را به جزای آن دلالت می‌دهید.

ممکن است یک آیه ظاهر یک آیه دیگر باشد و این یعنی «مثنائی». به معنای زیر و رو نیست بلکه به معنای «بعد» است.

یعنی در این جا دلالت مطابقی است منتها ضمنی یا تبعی است و هر کلامی را در قرآن می‌توانیم به سه دلالت ضمنی، اصلی و تبعی تقسیم کنیم و در هر سه، آیه باید ضمن سوره تبیین شود. تفسیرهای موضوعی که آیه را خارج از سوره بررسی می‌کنند نسبت به این دلالت‌ها ناکارآمدند. این دلالت‌ها باید در ضمن سوره قرار گیرند، در نتیجه همزمان یک آیه مشابه در دو سوره آمده باشد اما معنای ضمنی داشته باشد و یا حتی یک آیه در یک سوره تکرار شده باشد که این هم یعنی این دو مشابه نیستند زیرا دلالت‌های تبعی متفاوتی دارند.

این‌ها یعنی در ظاهر تفاوت دارند و نه در باطن، یعنی ضمنش دارد به آیه‌اش دلالت می‌کند و تبعش تو را به آیه‌ای دیگر می‌رساند یعنی اگر شما در سوره مبارکه الرحمن، آیه ۱۰ را ۱۰ نخوانید و ۱۲ را ۱۲ نخوانید، اشتباه خوانده‌اید هر چند یکسان باشند. زیرا دلالت‌ها را نادیده گرفته‌اید. یعنی براساس دلالت‌های ضمنی و تبعی جای آیات را نمی‌توان تغییر داد. (الحمد لله) سوره حمد با فاطر متفاوت است و این تفاوت ظاهری است، قطعا تفاوت‌های ضمنی و تبعی دارند حتی ممکن است تفاوت‌های ضمنی یکسان داشته باشند ولی قطعا تبعی متفاوت دارند. این یعنی کلام حکیم مانند نماز، «ترتیب» و «موالات» دارد، «ترتیب» یعنی چینش مشخص دارد و «موالات» یعنی سکون‌ها و فراز و فرودها متفاوت است.

اگر شما ضمنی و تبعی کار کنید متوجه می‌شوید که مثلا در سوره مبارکه بقره آن جایی که از آیات قبله وارد طلاق یا حج می‌شود چه استنباط‌های روایی از آن‌ها شده است.

کافی است شما وارد سوره‌های نسبتاً بلند بشوید، می‌بینید که انتهای کلام مقدمه ابتدای کلام بعدی می‌شود و در واقع شما به غرض کلامی دست پیدا می‌کنید و منجر به فهم غرض بعدی می‌شود و این جریان فهم تدبری را رقم می‌زند و یک مرتبه فهم فرد از سوره زیاد می‌شود مثل این که اجزای مختلفی به او داده شده است و او توانسته است پیوستگی‌ها را کشف کند.

شما همین‌طور سوره‌ها را قطعه قطعه می‌بینید، چون نمی‌توانید دلالت‌های ضمنی و تبعی را کشف کنید این‌گونه قطعه قطعه می‌بینید؛ در حالیکه در سوره‌ها قطعه‌های مختلف در دلالت‌های ضمنی، تبعی و اصلی به هم مرتبط می‌شوند مثلاً این قطعه ضمن است و این قطعه اصل است و این قطعه تبع است و هر قطعه در جایی می‌نشیند. به همین صورت هر سوره‌ای تبدیل به شجره طیبه می‌شود.

مثلاً (انا انزلناه فی ليله القدر)

دلالت ضمنی: ضمنش این است که امامی هست که باید به این نازل شده باشد. با این که امام ندارد اما به دلالت ضمنی، این سوره را سوره احتجاج به امامت می‌دانند.

دلالت تبعی: به واسطه نزول کتاب در شب قدر، ملائکه و روح نازل می‌شوند. اگر کتاب نازل نشود که «تنزل» اتفاق نمی‌افتد.

دلالت اصلی: تنزل ملائکه و روح

مجدداً دلالت اصلی، ضمنی و تبعی می‌شود.

دلالت ضمنی بعد از دلالت اصلی: امامی مختلف ملائکه و روح شده است.

امام کیست؟ امام سامان‌دهنده ملائکه و روح است.

دلالت تبعی: سلام

اتفاقات خوب حتی عذاب اقوام هم از جنس سلام است زیرا عذاب سبب پیرایش قوم از فساد است. تنزل ملائکه ممکن است آسیب‌رساندن به اقوام باشد که باز هم سلام است.

بنابراین بعد از دلالت تبعی و ضمنی به دلالت‌های اصلی می‌رسید که در سوره بقره یا دخان، این دلالت‌های اصلی با سازوکارهایشان به صورت واضح تبیین شده است و یعنی سوره‌ها پشت به پشت هم می‌آیند.

سوره‌هایی مثل عادیات که کوچک هستند، احصای روش در آن‌ها راحت‌تر است و چیزی که راجع به دلالت صحبت شد در سور مبارکه صافات و ذاریات خیلی خوب جواب می‌دهد، به خصوص سوره مبارکه مرسلات که ابهامات زیادی دارد.

جمع بندی:

هر کلامی که از حکیم صادر می‌شود درونش ۳ دلالت اصلی، تبعی و ضمنی را دارد. ممکن است دلالت در آن سوره نباشد و در سوره‌ای دیگر باشد. بنابراین اگر این دلالت از سوره نباشد باید سوره دیگری بیاورید و مثلاً دلالت دهید به سوره مبارکه دخان.

نکته دوم در روش تدبر سوره مبارکه عادیات:

بحث دیگری که مطرح است این است که ما در خواندن سوره‌ها، گاهی وقت‌ها نیاز به دانستن «سیره» داریم، «سیره» یعنی عملی (قول، فعل و تقریر) سکوتی که جنبه اثبات دارد)) که در عینیت توسط امام محقق شده است. یکی از مباحثی که در سوره عادیات گفته شد این بود که در خواندن سوره‌های قرآن، برگردان سوره به سیره است و این البته چیز خیلی مهمی نیست و خیلی‌ها اشاره کرده‌اند و خیلی از علماء تدبر در سیره دارند اما بحث ما «سوره به سیره» است.

سیر عملیاتی شدن سوره را «سیره» می‌گویند.

همین که ما سیر عملیاتی را به کار ببریم، یعنی در وهله اول تقریباً همه سوره‌ها نزول تدریجی وحی و دلالت به سیر عملیاتی شدن دارد که به آن «تنزیل» می‌گویند. «تنزیل» به معنای سیره‌شدن سوره توسط رسول گرامی است. در واقع امام کارش این است که سیر عملیاتی سیره رسول الله را بررسی کند.

در حال حاضر «تنزیل» به معنای نزول تدریجی را بررسی می‌کنیم که بستری محقق می‌کند تا سوره نازل شود. آن آیات توسط پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیاده‌سازی شده است یعنی همه قرآن تنزیل شده و تدریجی بوده است.

باید بدانیم که همه قرآن دارای نزول تدریجی بوده است، تقریباً می‌توان گفت که در همه سوره‌ها به خصوص حوامیم و فصلت به این حقیقت پرداخته است؛ شاید نزول تدریجی قرآن از نزول دفعی آن مهم‌تر باشد زیرا سوره سیره‌دار می‌شود و مقام عینیت پیدا می‌کند. به تبع همان تنزیل این آیات در جای دیگر انتقال داده می‌شود که اسامی مختلفی خواهد داشت، تاویل یا تطبیق و غیره.

اتفاقی دیگر هم باید بیافتد که همان سوره با استفاده از سیره (اهل بیت (علیهم السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله)) به علاوه سوره که در واقع سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان تنزیل است. سوره عملیاتی شود یعنی در هر زمانی برای همه انسان‌ها نازل شود. البته برخی قائل به این نیستند و می‌گویند که تا زمانی که امام زمان (عج الله تعالی فرجه) نیاید نمی‌توان قرآن را عملیاتی کرد و بعضاً اخباریون که قائل به علم حدیث‌اند چنین عقیده‌ای دارند و اصولیون نظر برعکس دارند. ثمره انقلاب اسلامی همین نظر عملیاتی نمودن سوره‌هاست و توسط حضرت امام (ره) انجام گرفت که ایشان سوره مائده را عملیاتی نموده و بیان می‌کنند که «ولایت فقیه» همان جایگاه «امامت» است و اصلاً کوتاه هم نمی‌آیند و خیلی‌ها به همین دلیل، دشمنی مخفی با این نظر امام دارند. جو غالب حوزه زمان انقلاب تقریباً آخباری بود، و تازه اصولیون هم آخباری بودند. حالا با این اصطلاحات کاری نداریم.

امام خمینی (ره) اعتقاد داشت که امام زمان (عج الله تعالی فرجه) حاضر است و امام زمان (عج الله تعالی فرجه) هم بیاید سیستمش چنین است و برای حاکمیت و مرجعیتش نظام دارد و توسط دین بنا گذاشته می‌شود و دلیلش این است که فرعون قطعاً باید از بین برود و باید کسی که متقی است بیاید و فرعون را از بین ببرد. این فقیه هم لازم نیست که فقه مصطلح را داشته باشد، باید جامع الاطراف و جامع شرایط باشد هر چند در حوزه علمیه درس نخوانده باشد. نظر امام این است که لازم نیست که حتی از حوزه بیاید. نظریه امام این نیست که در قانون اساسی است بلکه تعدیل شده نظر ایشان در قانون اساسی آمده است. بهتر است کتاب «ولایت فقیه» امام (ره) را بخوانید.

عده‌ای به دلیل تقوا اعتقاد دارند که تا زمانی که امام نیاید کاری نکنیم، مثلاً اگر جنگ ۸ ساله بشود ما نمی‌توانیم این خون را به گردن بگیریم، هر چند که امام توانست این کار را بکند، به هر حال این تقواست. بنابراین بعضی‌ها در خودشان نمی‌بینند که بتوانند چنین کاری کنند و به آن‌ها هم نمی‌شود خرده گرفت، آن‌ها به امام (ره) عشق و علاقه دارند و این عشق و علاقه ستودنی است.

عملیاتی کردن سوره با استفاده از نزول تدریجی و سیره خواهد بود. بنابراین برای عملیاتی شدن هر سوره لازم است که چند چیز فهمیده شود که در سوره عادیات بررسی کردیم:

- ۱) خود سوره با دلالت‌هایش فهم شود.
 - ۲) کاری که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای آن سوره انجام دادند کشف شود.
 - ۳) کاری که اهل بیت (علیه‌السلام) برای آن سوره انجام دادند کشف شود.
 - ۴) افرادی که مکلف‌اند بر مبنای این سه، طرح عملیاتی از سوره در جامعه پی‌ریزی کنند.
- ما هنوز به مراحل ۲ و ۳ مسلط نشده‌ایم. بنابراین برای عملیات کردن نیاز به این قواعد است:

- ۱) قواعد شکل‌گیری امت
- ۲) قواعد استقرار امت: منسک و میقات و قواعد جهاد
- ۳) قواعد رشد و شکوفایی امت و سیر ارتقایی امت را تشخیص دهد. (سیر دوره‌های امت)

علم امامت جامعه منحصر در امام است و اگر نخواهد منحصر به امام باشد اختلاف ایجاد می‌کند، بنابراین برای این کار یک سری علوم مربوط به علم امام هستند، نام این علم، علم امام می‌شود. یعنی دلالت به امامت براساس علم امامت اتفاق می‌افتد. باید بدانید که دوره امیرالمومنین (علیه‌السلام) صفین، چنین شد، فلان اتفاق افتاد و غیره، دوره پیامبر (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله) چنین و چنان بود، در قرآن هم چنین و چنان است و علم انطباق این موارد را داشته باشید که اگر چنین شد می‌تواند امام شود.

سوره قصص یک «اِثْم» دارد، اِثْمه قرار دادن لایه‌ای علمی است که برای انسان معمولی در نظر گرفته می‌شود، و این «ثقل» است که این‌ها اولی الامر در آیه «اطيعوا الله ورسوله واولی الامر» هستند.

عملیات عینی که مقابله با استکبار است، توسط اعلم اتفاق می‌افتد، اعلم بودن را عملیات عینی تعیین می‌کند، یعنی عالمی که حالگیری را از استکبار داشته باشد! الان همه ما میزان ثمراتمان از عینیت براساس نظام فکری ماست.

اگر مومنین دست روی دست بگذارند و بگویند که ما تا زمانی که امام نیاید کاری نمی‌کنیم، آیا موحدان سرکار می‌آیند یا شیاطین؟ آیا سیطره فراعنه اولویت دارد یا موحدان؟ اگر یک نفر براساس تقوای خودش گفت که ما باید که امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه) باشد، اگر دلیل داشت که هیچ و اگر دلیلی نداشت و فهمیدیم که قرآن باید در

زمان غیبت هم مطابق با مضامین دقیق آیات، سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره اهل بیت (علیهم السلام) به ید کفایت ائمه عالم و عادل و باتقوا اجرایی شود و بقیه به تبع آن‌ها باشند، یعنی خودمان جزء ائمه (علیهم السلام) باشیم یا تابع، و این ضرورت فهم قرآن است، در نماز جماعت هم گفتیم که همه باید امام شوند، همه باید فکر کنند و قصد کنند که امام شوند، و ممکن است کسی که بصیرت و توان جسمی و روحی پیدا کند امام شود. ممکن است ۱۰۰ نفر شروع کنند به امام شدن و نهایتاً ۲ نفر امام شوند. خدا می‌خواهد همه را از استضعاف خارج کند.

اگر این مساله برایتان قابل قبول بود، رویکردمان به خواندن قرآن، به تبع رویکرد امام و امتی می‌شود. از نظر فهم سیاق آیات خیلی جالب است یعنی هر سوره‌ای که می‌خوانید به منزله اقامه آن سوره در جامعه می‌خوانید. مامون به امام رضا (علیه السلام) گفت که خالص اسلام را برایم توضیح بده، شما که ادعا داری امام هستی و خلافت به دست شماست! حضرت (علیه السلام) مرقومه‌ای درست کردند که از توحید و نبوت و امامت بود تا این که رسیدند به وضو، نماز و رکعات آن و زکات.

منظور امام اقامه دین است، اقامه نماز و اقامه زکات است. وقتی سوره‌ای می‌خوانید، اقامه آن سوره مهم است. امام یعنی بتواند راهکار دهد که نماز صبح دورکعتی مردم اقامه شود. پس چه کسی می‌خواهد نماز صبح دو رکعتی مردم را اقامه کند!؟

این خطبه خیلی جالب است؛ مثلاً گفته‌اند غسل جمعه مستحب است، این را چرا جزء خالص اسلام آوردند؟ یعنی همه مسلمانان غسل جمعه می‌کنند. ائمه عادل عالم یعنی اقامه غسل جمعه. امام یک سوره یعنی آن سوره اقامه شود. وقتی اقامه باشد دیگر این قدر بدبختی در جامعه نیست، به این که کسی بگوید من از ۱۴ سالگی غسل جمعه ترک نشده است اقامه نمی‌گویند. «اقامه» وقتی است که بگوید که از ۱۴ سالگی در این فکر بودم که همه انسان‌ها روز جمعه غسل جمعه را انجام دهند.

ما تا الان نگاه‌مان به قرآن فردی بوده است، به این نمی‌گویند نظام «امامت»، به این «تشیع» نمی‌گوییم. «تشیع» یعنی همه انسان‌ها می‌خواهند امام شوند و امامت را منحصر نبینند. خیلی از ما فکر می‌کنیم که معصومیت و امام منحصر است و همه ما ته جهنم هستیم! این‌ها همه القائنات است. در سیره امامانی که در زندان بودند، برای مردم توفیق بود، خیلی وقت‌ها غیبت امام احیاء کننده و اندازنده است، مثل امام خمینی (ره) باید ده‌ها نفر باشد، در هر شهری، در هر کشوری.

این سوره القاء وارد کردن نظام عینیت یعنی حرف‌هایی که می‌زنید در بیرون است، یعنی نباید درون تو نباشد، یعنی اگر می‌گویی جمهوری اسلامی باید هم جمهوری و هم اسلامی در بیرون بیاید، و ترغیب آن‌ها در عینی‌سازی نظام امامت است.

در سیره اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نمایان کردن حجت‌ها و ارائه آن به مردم است. دلیلش این است که هر کدام از این راه‌ها، اقتضانات درونی دارد که انسان‌ها برایشان استدلال می‌تراشند، در واقع استدلال‌ها محل اصلاح نیست، به تجربه دیده‌اید که ۱۰ ساعت وقت گذاشتید و کسی را متقاعد کرده‌اید اما در نهایت هر کاری که می‌خواسته انجام داده است. زیرا عمل براساس فعل و رغبت است و فکر و استدلال در لایه‌ای دیگر است. آنچه که پیروزی می‌آفریند «عینیت» است و نه «ذهنیت»، یعنی من بتوانم در شرکتی که هستم مدلی بسازم که این مدلی از امامت است. یا این که بروم شهری را آباد کنم، مگر کسی می‌آید به تو بگوید که کار غلطی کردی که این شهر را آباد کردی؟! مگر کسی می‌آید بگوید چرا؟

«شیعه» در مقام عین عمل می‌کند و نه در مقام ذهن! دقت کنید.

اگر ما نتوانیم به مقام عین برسیم و رویکردهایمان عینی نشود و هیچ شهری نباشد که آباد شود که شیعه نیستیم و شیعه بودن ما یهودیت می‌شود.

روایات امیرالمومنین (علیه‌السلام) در این زمینه و امت‌سازی بسیار مهم‌اند، مثل نقشه جنگ‌اند، مثلا نامه حضرت (علیه‌السلام) به اهالی مصر. شما نمی‌توانید این سیره را نادیده بگیرید.

قبلا دغدغه مان این بود که فقط سوره‌ها را خوب بفهمیم و الان باید سیره پیامبر (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله) را یاد بگیریم و سیره اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به این وسعت را فهم کنیم. می‌گوییم اشکالی ندارد، باید شروع به این کار کنیم، هر چند طول بکشد و در ده سال دیگر محقق شود. پس برای این کار بسم الله بگویید.

ساعت دوم

خانم شهیدزاده یک عهدنامه امت بر مدار ولایت تهیه کرده‌اند و سیر رشد جامعه بدست آورده‌اند. سیر رشد جامع مطالب مفصلی دارد و فقط می‌توان طرح موضوع کرد. عهد نامه را بر اساس روایت استخراج کرده‌اند

مفاد عهدنامه را گذاشته‌اند: برانگیختگی، مقصدهی، انگیزش‌دهی، فراهم‌سازی امکانات، معیارسازی، ثبت، امکان‌سنجی برد حرکت، راهبری و مسیریابی، تعیین سرعت، از بین برنده آثار منفی و تالیف‌کننده انواع حرکت و هدایت‌کننده انواع حرکت. برای هر کدام سوالی مطرح شده، علت برانگیختگی و ... القاءشان این است که هر کسی در مدرسه قرآن خواست کار جمعی انجام دهد، از روی این مفاد انجام دهد.

در بحث‌های مدیریتی به طور مفصل مطرح می‌شود و گام‌ها و مراحل و فواید و دستاوردها و ثبت و بررسی می‌شود. اگر ثبت صورت می‌گرفت و ارائه می‌شد، تجربیات به راحتی منتقل می‌شد. نوعا برد حرکت‌ها مشخص نیست. مثلا برد حرکت شما برای کودک چیست؟ چند تا خانواده، مساجد، ایتم و غیره. برد حرکت شما با توجه به امکانات در اختیار شما چقدر است. خیلی چیزها را حتی نمی‌دانیم که باید برایش فکر کنیم و برنامه داشته باشیم. قوت جمع‌ها به بردشان است. جمع‌ها را می‌توان بر مبنای بردشان تمایز داد. مسیرهای لازم برای گام‌بندی را نوعا نمی‌دانیم. گام‌بندی و زمان‌بندی حرکت خیلی مهم است. هر کاری تبعاتی دارد و تیمار عده‌ای که در حال حرکت هستند بسیار مهم است. به نیت هدایت همه نمی‌شود آسیب‌های وارده به خانواده را نادیده گرفت.

برای زلزله افرادی به جهت کمک‌رسانی وارد مناطق زلزله زده می‌شوند، اما از آنجا که گروهی برای پشتیبانی از آنها وجود ندارد فرد و خانواده‌اش آسیب می‌بینند و این موانع و آسیب‌ها باید برداشته شود.

شناخت سایر جمع‌ها اهمیت دارد. هم‌جهت کردن و هم‌افزایی با جمع‌های دیگر اهمیت دارد. جمع‌های دیگر را بشناسید و جمع‌گریز نباشید. از مدرسه خودمان شروع کنید و به طور عملی هر کسی در مدرسه کار جمعی می‌کند همه با هم هم‌راستا شوید.

جمع‌های مدرسه قرآنی با کسانی که کارآفرینی درست و تولیدمحور دارند باید در یک شبکه قرار بگیرند و جمعیت بزرگ و هم‌جهتی را با هم تشکیل دهید. بدون سختی، هیچ‌گونه سختی، چرا که بر اساس سوره مبارکه

«آل عمران» و «انفال» ملائکه به آنها اضافه می‌شود و قدرت می‌گیرند. نباید در جمع قدرت‌ها کم شود. جمع اگر بی-نظم باشد راه دور می‌شود و فرد را به مسیر اشتباه می‌کشاند. این قاعده‌ای است که در همه دنیا قابل پذیرش است.

کار بعدی هم که خانم شهیدزاده انجام دادند و کار بسیار ارزشمندی است؛ دوره‌های رشد اَمت را بدست آورده‌اند. دوره‌های اَمت و دوره‌های رشد فرد ماهیتاً متفاوت هستند. اسم‌ها یکسان است. شما در فضای بیرون اصلاً اَمت را نمی‌بینید که بخواهید سن آن را ببینید یا رشد آن را ببینید. ابتدا فرد باید اَمت را که حالت انتزاعی دارد ببیند و اشخاص را با جمع اشتباه نگیرد. مثلاً می‌گویند زلزله‌زدگان، آیا شما شخص خاصی را در نظر می‌گیری؟ نه شما می‌گوی زلزله‌زدگان کسانی که دچار آسیب‌هایی در اثر زلزله شده‌اند. یا در نقطه مقابل افرادی که جمع را نمی‌بینند و با اهدافی خاص به سراغ افراد می‌روند مثلاً در شبکه‌های اجتماعی فیلم پخش می‌کنند بر سبیل نامردی و نشان دادن ناکارآمدی دولت و ضربه زدن به نظام. نیروی انتظامی می‌رود که مردم دزدی نکنند مگر مردم می‌توانند در مرزها امنیت ایجاد کنند. جمع در ذهن‌شان نیست و با نشان دادن چند فیلم و ایجاد مظلوم‌نمایی جمع و آنچه برای جمع انجام شده است را نادیده می‌گیرند.

همه مشکلات بر سر عدم انتزاع افراد از مفهوم «اَمت» است. هویت جمعی خار چشم استکبار است. ایران و هویت جمعی ایران علم‌دار پرچم حق است. مفهوم «تشیع» را تغییر داده است. اهل سنتی که انقلاب اسلامی را قبول دارد شیعه است. باید رفت و انقلابیون عالم را دید. مسیحی که شیعه است و همه مفاد امیرالمومنین (علیه السلام) را قبول دارد. این هویت را به راحتی نمی‌توان خراب کرد. در کل دنیا قداستی ایجاد کرده است و پذیرشی دارد که خیانت آدم‌ها آن را نمی‌تواند مختل کند.

ما در بحث جمع خیلی فقر داریم. خطابه و سخنرانی‌ها خیلی در این زمینه کم است و دین ما نوعاً فردی شده است ولی با این همه خداوند عنایت کرده است و تاثیرات خوبی در عالم می‌گذاریم.

برای جامعه بلوغی را در نظر گرفته‌اند. در کتاب فرایندشناسی رشد تعریفی از «بلوغ طبیعی» ارائه شده است. «بلوغ طبیعی» عبارت است از فعال‌سازی امکاناتی که خداوند به نوع انسان و جامعه داده است. امکاناتی که جمعیت‌ها را از هم متمایز می‌کند. امکانات غیرفطری است که ممکن است به جمعی داده شود یا بیشتر داده شود. مربوط به استعداد

این موارد است و در مقابل آن «بلوغ فطری» را مطرح شده است که این همان چیزی است که بر اساس آن می‌توان اتحاد بین جوامع را برقرار کرد و جوامع جهانی را یکی کرد مثل حقوق و اقتصاد جهانی مثل هلال‌احمر جهانی و غیره. هر جایی که توانی بوده است یا جهانی بوده است گفته می‌شود فطری و هر جایی که توانش ممتازکننده جمعی از جمعی دیگر است، طبیعی گفته می‌شود.

دوره اول - دوره سیادت جامعه - خصوصیتی دارد که از قرآن استخراج شده است و این دوره نگاه به بحث «نفع و ضرر» است. جامعه ما تقریباً در این دوره است. جامعه توحیدی که نگاهش به نفع و ضررهاست.

دوره دوم - دوره تفکر و عبودیت جامعه - بحث این است که جامعه به سمت عبودیت می‌رود و قانون‌گرایی خیلی برای جامعه مهم می‌شود. هرج و مرج در جامعه ما خیلی زیاد و همه از قانون‌گریزان هستند. کشورهای غربی هم قانون‌گرایی‌شان این‌گونه است که هر قانونی باشد را می‌پذیرند. محال است قانون چپاول اموال آسیایی را مطرح کنند و اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به این قانون اعتراض کنند. قانون‌گرای منفی هستند. با ظاهری شیک و آراسته، ولی این یک ریال ارزش ندارد چون در لایه منفی است. این کشور اگر داعش را ایجاد کرد اصلاً اعتراض نمی‌کند ولی در مقابل مالیات اعتراض دارد. به اسم قانون چشم‌بند، بر چشمان می‌گذارند و هر کاری می‌خواهند انجام می‌دهند. غرب، بتی است تو خالی و پوشالی. با همان قانون داعش را ایجاد کرد و صدایش در نیامد. در یمن جنگ و وبا و قحطی ایجاد شد، چگونه می‌توان ملتی را به جرم تابع نبودن چنین زجر داد و زندگی کرد؟ روزگار این عذاب را به آنها برخواهد گرداند و روزی می‌رسد که در غرب جسد یکدیگر را از گرسنگی خواهند خورد. این قانون خلقت است و آن‌هایی که در غرب به این همه جنایت رضایت دارند عذاب خواهند شد و این قانون است و ما آن را خواهیم دید. باید هر کس که با این جریان همراه نیست، اعلام براءت کند.

ام‌المؤمنین علم مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برداشت و بصره را به عنوان محل سامان‌دهی حکومت قرار داد. مخالفت کرد و پایتخت زد و اعلام استقلال کرد و علم مخالفت را به دست گرفت، بعد شد خوارج، بعد شد بنی‌امیه و در خود حکومت والی‌های امورش و غیره. معاویه کارش این است که اگر دستش برسد فاجعه ۷۲ تن را ایجاد می‌کند و یک نفر را هم از مردها زنده نمی‌گذارد. کشتن انبیاء و قتل علماء و محو کتب و محو مساجد نهایت حکومت معاویه‌هاست. نظام ایران اگر تعداد زیادی ایراد داشته باشد، به تعطیلی مساجد و توحید نمی‌رسد در حالیکه او آمده است حرف توحید و آخرت‌گرایی را محو کند و در این کار جدی است. میل آنها به حاکمیت بدی است،

ترویج همجنس‌گرایی و بی‌بند و باری و در بدی اسراف کردن. ماهواره‌ها را ایجاد می‌کند چون فکرش محو توحید در همه عرصه‌ها است.

حکومت دینی ارزشش را دارد، با همه خیانت‌هایی که ممکن است در آن اتفاق بیافتد. مواظب باشید رسانه دشمن نباشید. فیلم علیه دولت، خیرخواهی نیست. وظیفه ماست اقتصاد را اصلاح کنیم و آبادی‌ها را آباد. نهایت مدنیت آنها همجنس‌گرایی می‌شود. سند ۲۰۳۰ را بخوانید بسیار عجیب است. این‌ها اراده جهانی بر حذف توحید دارند.

دوره‌های اجتماعی از دوره سوم به بعدش نوعاً در مثبت‌ها کم هست و در منفی‌ها بیشتر است.

دوره سوم - دوره وزارت جامعه - باید تفصیل داده شود، جامعه را می‌توان رده‌بندی سنی کرد و این موضوع ابداعی است و بکر است. ملاک خوبی و بدی به جامعه می‌دهد، ولو بر خلاف ظاهر جامعه باشد.

در مصر این همه جنایت می‌کنند چون می‌ترسند شبیه ایران شود. استکبار به سمت اضمحلال پیش رفته است و به دو راهی‌هایی رسیده که پر اختلاف شده‌اند. هلاکت استکبار قطعی است چون هرچه انجام می‌دهد به ضررش تمام می‌شود و این یک قاعده است.

از دوره چهارم به بعد را در کربلا می‌بینید و در جوامع عاشورایی.

دوره پنجم می‌شود عدالت محوری. نه این عدالتی که می‌بینیم بلکه مثل ذوالقرنین که به شهرهای مختلف می‌رود و عدالت اجرا می‌کند و مناطق محروم را رفع محرومیت می‌کند.

دوره ششم هم می‌شود امامت بر متقین.

تعمیر و فرج امام زمان (عج) صلوات